قال الصادق علیه السّلام:

«لَو أدرَکتُهُ لَخَدَمتُهُ أیّامَ حَیاتی.»

«اگر من محضر فرزندم را ادراک کنم در طول زندگی‌ام کمکش می‌کنم و خدمتش می‌کنم!»

الغیبة، نعمانی، ص 245

# مجلس اوّل: تحقّق‌بخشی امام زمان به حقیقت «الله أکبر»

نیمۀ شعبان سال 1409 هجری قمری

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

اَلحمدُ لِلّهِ ربِّ العالَمین

 و الصّلاةُ و السّلامُ علیٰ سیّدنا و نبیّنا و حبیب قلوبنا و طبیب نفوسنا

أبی‌القاسم المصطفی محمّد و علیٰ آله الطیّبین الطّاهرین المعصومین المکرّمین،

لاسیمّا قطبِ رَحَی الوُجودِ، مرکزِ دائرةِ الشُّهود، المُحاذی لِلمِرآة المُصطَفَویّةِ، المتحقّقِ بِالأسرارِ المُرتَضَویّة، سیِّدنا و مولانا الحُجّةِ ابنِ الحسنِ العسکریّ

أرواحُنا و أرواحُ جمیعِ العالَمین لِتُراب مَقدَمِه الفِداء،

و اللّعنةُ عَلیٰ أعدائِهم و مُخالِفیهم و مُبغِضیهِم و جاحِدی حُقوقِهم و فَضائلِهم و مَناقبهم من الآنَ إلیٰ قیامِ یومِ الدّین

قال الله تعالیٰ فی کتابِه:

﴿بَقِيَّتُ ٱللَهِ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ﴾.[[1]](#footnote-1)

## اشتراک جمیع انبیا در اتصال به عالم غیب

تمام انبیا و رسل گذشته در این مسئله مشترک‌اند که مطالبی را که برای مردم به صورت قوانین و احکام بیان می‌کنند از طرف خود نیست، بلکه از جانب پروردگار است؛ یعنی نفس آنها دخالتی در تقنین قوانین ندارد، بلکه از مقام غیب استفاده می‌کنند و به مردم ابلاغ می‌کنند. پروردگار متعال در آیه شریفه می‌فرماید که بین هیچ پیغمبری از این نقطه‌نظر فرقی نیست:

﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبۡرٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمٰعِيلَ وَإِسۡحٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ﴾.[[2]](#footnote-2)

«بگویید: ما ایمان داریم و اعتقاد داریم و قبول داریم آنچه را که بر ما نازل شده است و آنچه را که بر انبیا و رسل سَلف نازل شده است و آنچه را که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و هرچه که بر نبییّون و پیامبران گذشته فرستاده شده است؛ همۀ اینها مُعتَقَد ماست. از این نقطه‌نظر هیچ فرقی بین هیچ‌کدام از انبیا و رسل نیست و هیچ‌گونه مِیزی بین آنها وجود ندارد، و ما به این مسئله ایمان داریم.»

کلامی‌که انبیا می‌گویند، از حیطۀ بشر خارج است. آنها با غیب سر و کار دارند و مطالب را از غیب برای مردم می‌گویند، پس با مُدرکات ظاهر و با حواس ظاهر استنتاج نتیجه نمی‌کنند و مطلبی را بر اساس قیاس و براهین ظاهری برای مردم بیان نمی‌کنند. این ارتباط با غیب برای همۀ آنها موجود است و از این نقطه‌نظر، امکان خطا و اشتباه در آنها راه ندارد.

## تمایز انبیا از حیث سعۀ معرفتی

اما خود آنها از نقطه‌نظر سعۀ معرفت به پروردگار آیا مساوی هستند یا با هم اختلاف دارند؟ خود آنها از نقطه‌نظر ادراک مقامات توحید آیا در یک درجه قرار دارند یا اینکه بین آنها تفاوت است؟ در آیه شریفه می‌فرماید:

﴿تِلۡكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ مِّنۡهُم مَّن كَلَّمَ ٱللَهُ وَرَفَعَ بَعۡضَهُمۡ دَرَجٰتٖ

 وَءَاتَيۡنَا عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ٱلۡبَيِّنٰتِ وَأَيَّدۡنٰهُ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِ﴾؛[[3]](#footnote-3)

«این پیامبران از نقطه‌نظر فضل و از نقطه‌نظر رتبه و مقام یکسان نیستند و در یک مرتبه قرار ندارند، بلکه ادراک آنها از معارف الهیّه و مقامات توحید متفاوت است؛ ما به بعضی از اینها درجاتی عنایت می‌کنیم که به بعضی نداده‌ایم، و به بعضی مقامی می‌دهیم که دیگری واجد نیست. آنها از این نقطه‌نظر در یک مرتبه نیستند.»

در روایتی از امام صادق علیه السّلام در کافی، مرحوم شیخ کلینی می‌فرماید که آن حضرت فرمودند:

انبیا بر چهار دسته تقسیم می‌شوند:

دستۀ اول آنهایی هستند که الهامات پروردگار بر نفس آنها نازل می‌شود و از این حد تجاوز نمی‌کنند و حقّ حکم به دیگری را ندارند و مبعوث به کسی هم نمی‌شوند.

دستۀ دوم انبیائی هستند که الهامات پروردگار در خواب یا در عالم مکاشفه و به صُور برزخیّه و مثالیّه و به صور فیوضات بر نفس آنها نازل می‌شود و صدای ملائکه را هم می‌شنوند، ولی خود آنها را در ظاهر نمی‌بینند. اینها هم حقّ تحکیم و حقّ حکمرانی و تقنین قوانین به غیر از خود را ندارند. برای خودشان نبی هستند؛ مانند حضرت لوط که حضرت ابراهیم، پیامبر و امام بر حضرت لوط بود، ولی خود حضرت لوط مبعوث نگشته بود.

دستۀ سوم انبیائی هستند که الهامات در نفس آنهاست و وحی به آنها می‌شود و صدای ملائکه را هم می‌شنوند.

همان‌طورکه از امیرالمؤمنین علیه السّلام در خبری در نهج البلاغه داریم که خود آن

 حضرت می‌فرمایند: «در وقتی که پیغمبر در کوه حَرا مشغول به عبادت بود و در آنجا سکونت گزیده بود، هنگامی که من به کوه حرا می‌رفتم حضرت پیغمبر به من می‌فرمودند: ”یا علی، تو می‌شنوی آنچه من می‌شنوم!“ من به پیغمبر عرضه می‌داشتم: یا رسول‌الله، صداهایی را می‌شنوم و چیزهایی را می‌بینم. حضرت فرمود: «تو می‌شنوی آنچه من می‌شنوم و می‌بینی آنچه من می‌بینم إلا اینکه تو نبی و فرستاده نیستی!»[[4]](#footnote-4)

حضرت امام صادق در اینجا می‌فرمایند:

این دسته از انبیا صدای ملائکه را می‌شنوند و راز و نیاز آنها را با گوش دل احساس می‌کنند و خود آنها را هم می‌بینند. این دسته از انبیا آنهایی هستند که مبعوث به رسالت بر خلق‌اند، چه عدۀ کم و چه عدۀ بسیار، یعنی چه حیطۀ رسالت آنها افراد کمی باشد یا افراد بسیاری باشد؛ مانند حضرت یونس که در آیۀ شریفه می‌فرماید: ﴿وَأَرۡسَلۡنٰهُ إِلَىٰ مِاْئَةِ أَلۡفٍ أَوۡ يَزِيدُونَ﴾؛[[5]](#footnote-5) «ما یونس را برای صد هزار نفر یا بیشتر فرستادیم» که منظور 30 هزار نفر بیشتر است، یعنی برای 130 هزار نفر فرستادیم.

ولی بر خود این انبیا هم امامی هست؛ یعنی در حیطۀ احاطه و در تحت سیطره و تسلّط و ولایت امامی قرار دارند.

دستۀ چهارم آن انبیا و رُسُلی هستند که هم واجد وحی و الهامات نفسانی هستند و هم صدای ملائکه را می‌شنوند و خود آنها را مشاهده می‌کنند. اینها همان اولوالعزم هستند که بر انبیاء دیگر امام‌اند؛ همان‌طورکه در قضیّۀ حضرت ابراهیم علیٰ نبیّنا و آله و علیه السّلام پروردگار بعد از اینکه او را به مقام رسالت برگزید، فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗا﴾[[6]](#footnote-6).[[7]](#footnote-7)

## مراتب عصمت انبیا

بنابراین مقام امامت پس از مقام رسالت و فوق مقام رسالت است. اما آنچه مطمح نظر است و مطرح است این است که شرط تبلیغ انبیا برای رسالت، عدم خطا و عصمت در سه مسئله است:

مسئلۀ اول در تلقی وحی است؛ یعنی آنها در هنگام تلقی وحی و گرفتن وحی نباید دچار اشتباه و خطا بشوند، وإلاّ مسئله را اشتباهاً به مردم بیان می‌کنند.

مسئلۀ دوم در نگه‌داری و حفظ وحی است. حفظ و نگه‌داری به این معناست که اگر یک وحی یا حکمی به نبی یا رسولی نازل شد، پس از مرور زمان و گذشت زمان در نفس او تبدیل و تغییر به حکم دیگری نکند؛ مثلاً اگر صدسال هم از این حکم و از این وحی بگذرد باز مسئله به همان نحوی باشد که در ابتدای امر بر آن حضرت نازل شده بود. این را عدم خطا و عصمت در نگه‌داری و حفظ وحی می‌گوییم.

مسئلۀ سوم عدم اشتباه و عصمت در مقام بیان و ابلاغ وحی به مردم است؛ یعنی در هنگامی که پیغمبری می‌خواهد وحی و کلام پروردگار یا حکمی را به مردم ابلاغ کند نباید دچار اشتباه بشود یا جای کلمه‌ای را عوض کند یا مسئله‌ای را به‌جای دیگری بنشاند که کاملاً مسئله تغییر پیدا کند.

پس آنچه برای رسالت انبیا و رسل لازم است عصمت آنها در سه مرحله است: اول مرحلۀ تلقی، دوم مرحلۀ حفظ، و سوم مرحلۀ ابلاغ.[[8]](#footnote-8)

اما اینکه آیا خود آنها در مقامات عِلوی و در غیر از عالم ناسوت و در عوالم دیگر نفسانی دچار اشتباه و خطا نمی‌شوند، محلّ تأمّل است. آنچه برای یک نبی لازم است این است که فقط احکام الهی را که به مردم بیان می‌کند و ابداً نباید دچار اشتباه و تردید باشد؛ چون اگر دچار اشتباه بشود با بقیّه چه فرقی می‌کند؟! ولی دیگر این‌طور نیست که حالات آنها در مقامات دیگر کاملاً حالات عصمت باشد و آنچه واقعیّت است عیناً در نفس آنها تجلّی کند؛ بلکه آنها دارای مراتب مختلفی هستند.

در آیۀ شریفه دربارۀ قضیّۀ حضرت داود داریم:

﴿وَهَلۡ أَتَىٰكَ نَبَؤُاْ ٱلۡخَصۡمِ إِذۡ تَسَوَّرُواْ ٱلۡمِحۡرَابَ إِذۡ دَخَلُواْ عَلَىٰ دَاوُۥدَ﴾؛[[9]](#footnote-9) «آیا خبر آنهایی که پیش حضرت داود آمدند، به تو رسیده است که چه کسانی بودند؟ وقتی آن دو نفر پیش حضرت داود آمدند، از محراب بالا آمدند.»

خدا در اینجا امتحانی برای حضرت داود پیش آورد و خواست به حضرت داود بگوید که مسئله این‌طور هم که تو خیال می‌کنی نیست و از اینها بالاتر است. قضیّه از این قرار بود که حضرت داود داشت در آن محراب عبادت نماز می‌خواند و عبادت می‌کرد، بعد از آن دیوار مقابل، بالا آمدند و پیش حضرت داود آمدند.

﴿فَفَزِعَ مِنۡهُمۡ﴾؛ «و از آنها می‌ترسد.»

﴿قَالُواْ لَا تَخَفۡ خَصۡمَانِ بَغَىٰ بَعۡضُنَا عَلَىٰ بَعۡضٖ﴾؛[[10]](#footnote-10) «گفتند: نترس! ما دو نفر هستیم (یا دو دسته و دو گروه هستیم) که بعضی از ما بر دیگری ظلم و ستم کرده است.»

حضرت داود گفت: قضیّه چیست؟ یکی از آنها خودش را به مظلومیّت زد و گفت:

﴿إِنَّ هٰذَآ أَخِي لَهُۥ تِسۡعٞ وَتِسۡعُونَ نَعۡجَةٗ وَلِيَ نَعۡجَةٞ وٰحِدَةٞ فَقَالَ أَكۡفِلۡنِيهَا وَعَزَّنِي فِي ٱلۡخِطَابِ﴾[[11]](#footnote-11) «این برادر من 99 تا گوسفند دارد و من هم یکی بیشتر ندارم. این برادر من به من می‌گوید: این یکی را هم به من بده تا 100 تا بشود و دست تو هیچ چیزی نباشد!»

عجب برادر ظالمی بود! 99 تا داشت و نمی‌توانست ببیند که یکی هم دست این برادرش باشد و می‌خواست از او بگیرد! حالا حضرت داود می‌خواهد در اینجا حکم کند. ببینید چطور حکم می‌کند:

﴿قَالَ لَقَدۡ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعۡجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِۦ وَإِنَّ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡخُلَطَآءِ لَيَبۡغِي

بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٍ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحٰتِ وَقَلِيلٞ مَّا هُمۡ﴾؛[[12]](#footnote-12) «می‌گوید: اشتباه کرده است و نمی‌بایست از تو بگیرد! بسیاری از شُرکاء در موقع شرکت به همدیگر ظلم می‌کنند و می‌خواهند مال بقیّه را هم بالا بکشند!»

در اینجا این که 99 تا دارد مستکبر است و نمی‌تواند ببیند که یکی هم دست دیگری است! در اینجا این خیلی اشتباه کرده است! حضرت داود این حکم را کرد، بعد یک‌مرتبه قضیّه برایش روشن شد: از کجا؟! شاید این یکی که الآن دست این برادر است این هم برای آن یکی برادر باشد! تو از کجا می‌گویی که این یکی برای توست و او اشتباه می‌کند و در این مسئله به تو ظلم می‌کند؟ آخر نه دلیلی آوردند و نه بیّنه‌ای آوردند و نه مسئله‌ای اقامه کردند؛ هیچ! صِرف ادّعا بود! این 99 تا دارد و این یکی دارد. یعنی کثرت مال موجب شد که حضرت داود حکم به جور کند. مگر کثرت مال گناه است؟ اگر مال بسیاری از طریق حلال برای شخصی پیدا بشود یا از راه حلال به دست بیاورد و وجوهات شرعیه‌اش را بپردازد و در جای خودش خرج کند، حتی اگر یک میلیون کرور هم داشته باشد کسی نمی‌تواند جلویش را بگیرد! چون صرف کثرت موجب نمی‌شود که ما حکم به ظلم و تعدّی کنیم.

﴿وَظَنَّ دَاوُۥدُ أَنَّمَا فَتَنَّـٰهُ فَٱسۡتَغۡفَرَ رَبَّهُۥ وَخَرَّ رَاكِعٗا وَأَنَابَ﴾؛[[13]](#footnote-13) «حضرت داود یک‌مرتبه متوجه شد که ما امتحانش کردیم و در اینجا فوراً مسئله برایش روشن شد. پس فوراً استغفار کرد و به سجده افتاد.»

حالا صحبت در این است که حضرت داود در آن زمانی که حکم کرد، آیا به رسالت رسیده بود یا نه؟ مُسلّم است که به رسالت رسیده بود؛ چون در آیات شریفه داریم که ما به داود حکم دادیم و از علوم قضا و قدر خودمان به او عنایت کردیم و حضرت داود به مقتضای واقع حکم می‌کرد. پس در اینجا مسئله چیست؟ اگر بگوییم که در اینجا آن حضرت اشتباه کرده است، این با رسالت او منافات دارد. وانگهی اینکه در اینجا داریم:

 ﴿إِذۡ تَسَوَّرُواْ ٱلۡمِحۡرَابَ﴾؛ «از محراب بالا آمدند!» مگر دو نفر که بخواهند پیش قاضی بیایند، از دیوار خانه‌اش بالا می‌روند؟! آنها در می‌زنند و می‌آیند. پس مسئله، مسئلۀ ظاهری نبوده است، بلکه مسئلۀ باطنی بوده است و در عالم مکاشفه برای آن حضرت این‌چنین کشف شده است. اما اگر دو نفر پیش همین حضرت داود بیایند و او را حَکَم قرار بدهند و آن حضرت بخواهد حکم کند، امکان ندارد که آن حضرت در قضاوت دچار اشتباه بشود!

## تفاوت انبیا در میزان ادراک کلمۀ توحیدیۀ «لا إله إلاّ الله»

مسئلۀ عصمت، در عالم ظاهر و در بیان حقایق و رساندن احکام الهی و قوانین به خلق است که نباید پیغمبر دچار اشتباه بشود؛ اما اینکه داریم: «حسناتُ الأبرارِ سَیِّئاتُ المُقَرَّبین»[[14]](#footnote-14) یعنی در آن مقامات عِلویّ امکان دارد مسئله‌ای که اصلاً در نظرِ عادی گناه جلوه نمی‌کند و حتّی در عوالم بالا هم معصیت شمرده نمی‌شود، ولی این مسئله بالنسبة به عالم مافوق، ذَنبی باشد که لایُغَفر است و نباید از یک‌چنین شخصی این ذنب سر بزند.

انبیا از این نقطه‌نظر تفاوت دارند و سعه و ادراک آنها نسبت به اوصاف توحیدیّۀ پروردگار و معارف الهیّه مختلف است؛ گرچه همۀ آنها در این جهت شریک‌اند که تمام خلق را من البَدو إلی الخَتم به توحید و بیرون آمدن از شرک دعوت می‌کنند، و بین آنها در این قضیّه فرقی نمی‌کنند.

﴿لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾؛[[15]](#footnote-15) «(ای پیغمبر، ای مخاطب ما، ای مردم!) در صورت شرک، عمل حبط می‌شود.»

آنچه با راه توحید نمی‌سازد و با تدیّن و عبودیّت وفق نمی‌دهد شرک است. لذا داریم: ﴿پروردگار از تمام گناهان می‌گذرد غیر از شرک! از شرک نمی‌تواند بگذرد!﴾[[16]](#footnote-16) چرا نمی‌تواند بگذرد؟ چون این لازمۀ توحید است، و لازمۀ توحید، نفی غیر و غیریّت

 است، و شریک قرار دادن در عبادت و در عبودیّت، با توحید و با عبودیّت منافات دارد، لذا از این نمی‌تواند بگذرد. نمازی که ما می‌خوانیم به آن مقداری که توجه به پروردگار داریم مقبول است و به آن مقداری که توجه نداریم مقبول نیست. عبادتی که انجام می‌دهیم به آن میزان توجه مقبول است و به غیر از آن مردود است. در این زمینه روایات بسیار است و باید به کتبی که متکفّل بیان این مسائل هستند مراجعه بشود.[[17]](#footnote-17)

انبیا از نقطه‌نظر دعوت به توحید شریک‌اند، اما هدف آنها و مقدار سعۀ آنها و کشش نفسانی آنها برای کشیدن مردم از عالم نفس به ادراک معارف توحیدیه بر یک منوال نیست. شعار «لا إلٰهَ إلّا الله» که از ابتدای رسالت حضرت آدم تا امامت امام زمان ما عجّل الله تعالیٰ فرجه که در همۀ انبیا یکسان بود، در تمام آنها و در اطوار تاریخی آنها بر یک منوال نیست!

«لا إلٰهَ إلّا الله» یعنی نفی تعیّنات در موجودات مستقل و نفی استقلال و آلیّت قرار دادن تمام عالم امکان و محو آنها در ذات پروردگار. این معنای لا إلٰهَ إلّا الله است که قبل از آن می‌بایست نفی تکثّر افعال و تکثّر صفات و تکثّر اسماء بشود. این معنا در همۀ انبیا تحقّق پیدا کرده است، منتها هر کدام به‌حسب وسعت نفسانی خود و به‌حسب ادراک خود از این کلمۀ مبارکه و طیّبه.

اُسّ و اساس نبوّت انبیا و رسالت رسل و امامت ائمه را این کلمۀ مبارکۀ «لا إلٰهَ إلّا الله» تشکیل می‌دهد:

در وهلۀ اول، نفی افعال متکثره به معنای توحید افعالی است، یعنی انسان و مؤمن تمام افعالی را که در عالم کون و در ظرف امکان تحقّق پیدا می‌کند، چه از مظاهر و مرائی مختلف ملائکه و مجرّدات و چه غیر آنها از عالم مجرّدات و عالم ناسوت، همۀ اینها را فعل واحد ببیند و هر عملی که در این عالم به‌وجود می‌آید عمل پروردگار ببیند. این معنای توحید افعالی است.

وهلۀ بعد، توحید صفاتی به معنای نفی هر صفت و هر قید و اندکاک آن صفت و آن قید در صفت باری تعالیٰ است. توحید صفاتی به معنای این است که تمام اوصاف کمالیّه‌ای که در این عالم تحقّق پیدا می‌کند منشأ آن را وصف جمال پروردگار بیابیم که در ظروف مختلف و به صور مختلف در این عالم امکان، بروز و ظهور پیدا می‌کند.

وهلۀ بعد که بالاترین مقام و أعلیٰ مرتبه‌ای است که انبیا و رسل گذشته در آن مقام بودند، توحید اسمائی در ذات پروردگار است.

کلمۀ مبارکۀ «لا إلٰهَ إلّا الله» نه به معنای این است که خدایی موجود نیست غیر از خدا، و نه به معنای این است که معبود مورد عبادتی نیست غیر از خدا، و نه به معنای این است که معبود و خالقی نیست غیر از آن خالق و آن خدا؛ بلکه به معنای نفی تعیّن است و به این معنا است که هیچ متعیّنی و هیچ موجود مستقلی و هیچ ذاتی که وصف امکان بر آن خورده باشد و استقلال داشته باشد، در این عالم تحقّق ندارد غیر از ذات پروردگار! این نفی اِسمیّت و نفی تعیّن وجودی است و اثبات یک وجود واحد و یک تعیّن واحد است.

بنابراین آن کلمۀ مبارکه‌ای که جبرئیل بر حضرت عیسی علیٰ نبیّنا و آله و علیه السّلام نازل کرد که اذکار خمسۀ توحیدیّه است:

## نمونه‌هایی از اذکار توحیدیّۀ انبیای الهی

أشهَدُ أن لا إله إلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ، لَهُ المُلکُ و لَهُ الحَمدُ، بیَدِهِ الخَیرُ و هو عَلیٰ کُلِّ شَیءٍ قَدیر. أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ، أحَدًا صَمَدًا لَم یَتَّخِذ صاحِبَةً و لا وَلَدًا. أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ، أحَدًا صَمَدًا لَم یَلِد و لَم یولَد و لَم یَکُن لَهُ کُفُوًا أحَد. أشهَدُ أن لا إلهَ إلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ، لَهُ المُلکُ و لَهُ الحَمدُ، یُحیی و یُمیتُ و هو حَیٌّ لا یَموتُ، بیَدِهِ الخَیرُ و هو عَلیٰ کُلِّ شَیءٍ قَدیر. [حَسبِیَ اللهُ و کَفیٰ، سَمِعَ اللهُ لِمَن دَعا، لَیسَ وَراءَ اللهِ مُنتَهیٰ. أشهَدُ لِلَّهِ بِما دَعا و أنَّهُ بَری‌ءٌ مِمَّن تَبَرَّیٰ و أنَّ لِلَّهِ الآخِرَةَ و الأولیٰ].[[18]](#footnote-18)

این کلمۀ توحیدیّه میزان معرفت و میزان کشش نفسانی و ادراک آن حضرت را از اوصاف و کمالات توحیدی پروردگار بیان می‌کند. حضرت عیسی به حواریّون کلمۀ «لا إلهَ إلّا الله» و تحقّق آن را توصیه می‌کند؛ یعنی عبودیّت محضه را توصیه می‌کند، اندکاکِ در ذات و اسم پروردگار را توصیه می‌کند، و نفی تعینّات و اثبات تعیّن واحد را توصیه می‌کند.

این همان کلماتی است که در دهۀ ذی‌الحجه که از ایّام بسیار مهمّ سال است، بر حضرت موسی در هنگامی که به کوه طور رفته بود افاضه شد:

لا إلٰهَ إلّا اللهُ عَدَدَ اللَّیالی و الدُهور، لا إلٰهَ إلّا اللهُ عدَدَ أمواجِ البُحور، لا إلٰهَ إلّا اللهُ و رَحمَتُه خیرٌ مِمّا یَجمَعون، لا إلٰهَ إلّا اللهُ عدَدَ الشَّوکِ و الشَّجَر، لا إلٰهَ إلّا اللهُ عدَدَ الشَّعرِ و الوَبَر، لا إلٰهَ إلّا اللهُ عدَدَ الحَجَرِ و المَدَر، لا إلٰهَ إلّا اللهُ عدَدَ لَمحِ العُیون، لا إلٰهَ إلّا اللهُ فی اللّیلِ إذا عَسعَسَ و الصُّبحِ إذا تَنَفَّس، لا إلٰهَ إلّا اللهُ عدَدَ الرّیاحِ فی البَراری[[19]](#footnote-19) و الصُّخور، لا إلٰهَ إلّا اللهُ مِنَ الیَومِ إلیٰ یَومِ یُنفَخُ فی الصّور.[[20]](#footnote-20)

گذشتن عادی از معنای این کلمات مبارکه و صرف نظر کردن از حقایق، یک امر بسیار عادی است؛ اما توجه در معانی اینها که از مقام ربوبی افاضه شده است، قابل اهتمام و قابل تأمّل است. اینکه می‌فرماید: «لا إلٰهَ إلّا اللهُ عدَدَ اللَّیالی و الدُّهور» یعنی چه؟ لا إلٰهَ إلّا اللهُ به‌اندازۀ لَیالی و دُهور! همین‌طور می‌گوییم و می‌گذریم! «لا إلٰهَ إلّا اللهُ عدَدَ الشَّوکِ و الشَجَر» یعنی چه؟ لا إلٰهَ إلّا الله به‌اندازۀ تیغ‌ها و به‌اندازۀ درختان! «لا إلٰهَ إلّا اللهُ عدَدَ الشَعرِ و الوَبَر» یعنی چه؟ لا إلٰهَ إلّا الله به‌اندازۀ تک‌تک موهای گوسفندان و موهای حیوانات و جنبندگان! گذشتن از این مسائل و توجه نکردن به معنای اینها خیلی امری عادی است!

این لا إلٰهَ إلّا الله یعنی چه؟ معنایش این است که آنچه در ظرف تعیّن، اعمّ از جماد و نبات، اعمّ از حیوان و انسان و ملک، اعمّ از مُلک و ملکوت، اعمّ از عالم ناسوت و لاهوت، در ظرف امکان تحقّق پیدا کند، تحقّق آن نیست مگر تحقّق این کلمۀ مبارکه؛ یعنی تعیّن جمیع موجودات در عالم امکان، تحقّق معنای لا إلٰهَ إلّا الله است. وقتی که می‌گوییم: «لا إلٰهَ إلّا الله»، یعنی هرچه در این عالم است، اعم از هر برگ گیاه و هر برگ درختی، اعمّ از پشم و وَبَر، اعمّ از حَجر، اعمّ از کوه و زمین و آسمان و ملائکه، و هر آنچه تحقّق پیدا بکند، تحقّقش و تعیّنش و وجود مستقلش عدم است، بلکه عین وجود پروردگار است. این معنای لا إلٰهَ إلّا الله است و این نهایت مرحله است.

حالا عجیب‌تر از این، در این اذکار عَشرۀ مبارکه ـ که از امیرالمؤمنین علیه السّلام

روایت شده است و مرحوم سید بن طاووس در اقبال بیان می‌کند و خواندن آن مستحب است ـ این است که حضرت می‌فرماید: «لا إلٰهَ إلّا اللهُ عدَدَ لَمحِ العُیون» این خیلی عجیب است! آنچه ما از موجودات مستقل می‌پنداریم نفی تعیّن در آنها است، اما دیگر معنای لا إلٰهَ إلّا الله در چشم به‌هم زدن چیست؟ مگر چشم به‌هم زدن یک امر وجودی و یک امر مستقل است؟! بله، آن حرکتی که از خود آن موجود سر می‌زند، خود آن حرکت هم وجود است؛ همان‌طوری‌که در فلسفۀ متعالی صدرالمتألّهین اثبات شده است که حرکت از باب وجود است،[[21]](#footnote-21) یعنی همان‌طوری‌که بقیّۀ موجودات یک وجود مستقل و استقلالی دارند، حرکت هم وجودی در عرض بقیّۀ موجودات و مُنضمّ به بقیّۀ موجودات و همراه با آنها دارد. بناءًعلیٰ‌هذا در اینجا بر خود این حرکت که ما حتّی آن را یک امر عدمی می‌پنداریم، پروردگار کلمۀ مبارکۀ لا إلٰهَ إلّا الله را تطبیق فرموده است.

## نمونه‌هایی از تجلی حقیقت «لا إلٰهَ إلاّ الله» برای بعضی از عرفا و سالکین إلی الله

از بعضی از عرفا نقل می‌کنند که وقتی حال توحیدی برای ایشان دست داده بود و این معنای لا إله إلّا الله در نفس ایشان جلوه کرده بود و متجلّی شده بود، ایشان می‌گفتند:

نگاه کردم و دیدم که حیوانی دارد حرکت می‌کند، خود آن حیوان به معنای لا إله إلّا الله است. نه‌تنها دیدم که آن حیوان معنای لا إله إلّا الله است، بلکه دیدم آن حرکتی که کرد و از جایی به جای دیگر افتاد، حرکت او هم لا إله إلّا الله بود روی لا إله إلّا الله.

حالا اینها چیست؟ باید بماند تا برسیم: حلوای تَن تَنانی تا نخوری ندانی.[[22]](#footnote-22)

ما فعلاً این چیزها را بیان می‌کنیم، ولی خیال نکنید که در خود ما هم خبری است، نه‌خیر، ما اینها را از کتاب‌ها برداشته‌ایم و برای شما نقل می‌کنیم؛ ولی حدّ یقین و مقدار مُسلَّمش این است که این معانی هست و اینها واقعیّت دارد و باید دنبالش برویم و اهلش را پیدا بکنیم و سربسپاریم تا ما را برسانند، و غیر از این هیچ خبری نیست و همه مرخصیم!

اینها مسائلی نیست که در ذهن عجیب بیاید! یکی از دوستان برای خود من تعریف می‌کرد و این قضیّه‌ای است که برای من گفته است و من هم از باب ازدیاد اطمینان: ﴿وَلٰكِن لِّيَطۡمَئِنَّ قَلۡبِي﴾[[23]](#footnote-23) می‌گویم. من با یکی از دوستان به مسافرتی رفته بودم. شبی ما در یکی از ییلاقات طهران نشسته بودیم، آسمان خیلی صاف بود و هوای خوبی بود. ستارگان خیلی زیاد بودند. ما نشسته بودیم، یک‌مرتبه این دوستمان گفت: «فلانی!» گفتم: چیست؟ گفت: «می‌دانی الآن چه شد؟» گفتم: نه! او بعضی وقت‌ها حرف‌هایی به ما می‌زد؛ بعضی‌هایش را می‌زد و بعضی‌هایش را نمی‌زد. این حرف از آنهایی بود که می‌گفت. او گفت: « این پروانه‌ای که دیدی الآن آمد و رد شد (من هم این پروانه را دیدم که آمد و رد شد) دیدم این پروانه ذکرش صلوات بر محمد و آل‌محمد است.» یعنی همین‌که دارد حرکت می‌کند این ذکر را می‌گوید. بعد او گفت: «گنجشک را دیدم که ذکری دارد.» اما نگفت چه ذکری دارد، فقط این یکی را به ما گفت. می‌گفت: «قورباغه را دیدم که ذکر خاصّی دارد، ماهی را دیدم که چه ذکری دارد و...» خلاصه، می‌گفت: «تمام زمین و آسمان را دیدم که همه به ذکر خاصّی متناسب با خودشان مشغول بودند.» اینها مسائلی است که اتفاق افتاده است، نه‌اینکه اینها شوخی است.

وقتی که امام حسن از دفن امیرالمؤمنین علیهما السّلام برمی‌گردد، در صبح به آن خرابه می‌رسد و با آن مرد یهودی برخورد می‌کند. او به آن حضرت می‌گوید: «دو سه شب است که شخصی که برای من آب و نان و غذا می‌آورد، نیامده است!» وقتی از او سؤال می‌کنند، خصوصیّات آن شخص را می‌گوید: «یکی از خصوصیّاتش این بود که وقتی می‌آمد می‌دیدم تمام زمین و دیوار با او مشغول تسبیح است!» این را آن یهودی دارد بیان می‌کند![[24]](#footnote-24)

نطق آب و نطق خاک و نطق گل \*\*\* هست محسوس حواس اهل دل[[25]](#footnote-25)

باز یک قضیّۀ دیگر بگویم: یکی از افراد برای خود من نقل می‌کرد و می‌گفت:

یک وقت صبح در جایی آمده بودم، حال عجیبی به من دست داد: حرکت تمام افراد را به معنای لا إله إلّا الله می‌دیدم.

یعنی این معنا و حقیقت توحید در ذات او جلوه کرده بود و دیگر در وجود همۀ افراد، استقلال را مشاهده نمی‌کرد. بعد می‌گفت:

حرکت کردم و دیدم بچه‌هایی که دارند با هم بازی می‌کنند، آنها دارند به‌هم لا إله إلّا الله می‌گویند؛ آن چوپانی که دارد گوسفندان را می‌برد صدای حرکت همۀ گوسفندان را لا إله إلّا الله می‌شنیدم و حرکت آنها را به معنای لا إله إلّا الله می‌دیدم.

دیگر بدانید چه خبر است! حالا قضیّه اینجاست و قدری هم این قضیّه عجیب می‌نماید، ولی وقتی قرار است بر اینکه تمام معانی برای انسان استقلالش را از دست بدهد، دیگر در آنجا فرقی بین یک چیز و بین چیز دیگر ندارد. خلاصه می‌گفت:

در همان زمان سابق، در زمان طاغوت، در میدان بهارستان طهران آمدم و دیدم که اجتماعی شده و مراسمی است. خلاصه صداهایی می‌آمد، ولی من غیر از لا إله إلّا الله هیچ چیزی از اینها نمی‌دیدم! صحبت می‌کردند، ولی به گوش من لا إله إلّا الله می‌رسید! یکی داشت آواز می‌خواند، ولی به گوش من لا إله إلّا الله می‌رسید! خلاصه ما همین‌طور در این مقام سیر کردیم و به بازار آمدیم. تا به بازار رسیدیم یک‌دفعه این حال از ما رفت.

خدا این بازار را لعنت کند! این بازار، هر چه هست را از آدم می‌گیرد! مگر روایت نداریم: «وقتی به بازار می‌روید زود بگذرید و در آن وسط نمانید!»[[26]](#footnote-26) البتّه ما در اینجا این را گفتیم، ولی در هر صورت، کسب و کار عبادت است اگر انسان بخواهد برای

خدا انجام بدهد و برای این انجام دهد که محتاج غیر نباشد.[[27]](#footnote-27) بله، بالأخره بعضی وقت‌ها شوخی یا جدّی، چیزهایی باید گفت! خلاصه می‌گفت:

به بازار که رسیدیم، نمی‌دانم این نَفَس بازاری‌ها چه بود که تا به ما خورد، این حالت رفت و سرحال اوّلمان برگشتیم! و دیگر حرف‌ها را تشخیص می‌دادیم، صداها را تشخیص می‌دادیم، حرکات را تشخیص می‌دادیم، و مثل آدم معمولی شدیم و ما هم مشغول تجارت و کسب‌وکار شدیم.

## برتری حقیقت مقام «اللهُ اکبَر» بر مقام «لا إلٰهَ إلاّ الله»

این معنای توحید است که تمام انبیا و رسل گذشته روی این معنای توحید اسمائی پروردگار متفق بودند. اما صحبت در اینجاست که پیغمبر ما چه آورده است؟ آیا پیغمبر ما به همین مقام که مقام توحید است و بالاترین مرحلۀ توحید است، اکتفا کرده است؟ یا نه، پیغمبر ما بالاتر رفته و به مقام «الله اکبر» رسیده است؟ شریعت اسلام شریعت لا إله إلّا الله نیست؛ البته نه‌اینکه نیست، یعنی بالاتر است و شریعت الله اکبر است. در موقع نماز الله اکبر، و بعد از نماز هم الله اکبر. «الله اکبر» یعنی چه؟ معنای الله اکبر این است: «اللهُ أکبرُ مِن أن یوصَف؛[[28]](#footnote-28) آنچه به وصف درآید، خداوند بالاتر از آن است.»

یک مقدمه بگویم: پروردگار متعال در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿سُبۡحٰنَ ٱللَهِ عَمَّا يَصِفُونَ \* إِلَّا عِبَادَ ٱللَهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ﴾؛[[29]](#footnote-29) «پروردگار از توصیف منزه است و هیچ فردی و هیچ موجودی نمی‌تواند او را توصیف کند، مگر بندگان مخلَص خدا.»

یعنی آنچه ما از معارف و علوم ادراک می‌کنیم و آنچه ما می‌خواهیم به پروردگار نسبت بدهیم همه مخلوق ذهن ما و لازمۀ مدرکات بشری ما است و لیاقت مقام پروردگار را ندارد و مقام پروردگار بالاتر است. بنابراین پروردگار از توصیف واصفون منزّه است، مگر آنهایی که به مقام اخلاص رسیده‌اند، یعنی ادراکات آنها

دیگر بر اساس علوم ظاهریّه نیست و مدرکات و معارف آنها بر اساس علوم کتابی نیست، و از نقطه‌نظر اتّحاد با مجاری توحید افعالی و صفاتی و اسمائی پروردگار به مرحله‌ای رسیده‌اند که می‌توانند آن‌طورکه باید و شاید پروردگار را توصیف کنند؛ چون خودشان واجد هستند، نه‌اینکه صفتی را از روی کتاب برای خدا اثبات کنند.

این مسئله قبلاً عرض شده است و رفقا هم از این مسئله اطلاع دارند، فقط از باب مقدّمه بیان کردم که هیچ موجودی قابلیّت توصیف پروردگار را ندارد و نمی‌تواند واجد باشد جز از دریچۀ باطن افرادی که محو در توحید افعالی و صفاتی و اسمائی پروردگار هستند. اینها مخلَصین (به فتح لام) هستند؛ یعنی افرادی که از نقطه‌نظر اخلاص از عالم نفس گذشته‌اند و دیگر در مقام مجاهده و کسب کمالات نیستند و از این مرحله عبور کرده‌اند. فقط اینها قابلیّت توصیف پروردگار را بحقّ التوصیف دارند: ﴿سُبۡحٰنَ ٱللَهِ عَمَّا يَصِفُونَ \* إِلَّا عِبَادَ ٱللَهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ﴾. اینها افرادی هستند که متحقّق به معنای کلمۀ طیّبۀ لا إله إلّا الله می‌باشند.

حالا پیغمبر ما رو دست اینها زد و گفت: «الله أکبر؛ خدا از این هم بالاتر است!» اینکه می‌گوید: «الله أکبر»، یعنی «اللهُ أکبَرُ مِن أن یوصَف»؛ یعنی همین توصیفی که حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی، حضرت نوح و بقیّۀ انبیا و رسل به‌واسطۀ اینکه به مقام اخلاص رسیده‌اند، می‌توانند با این مقام، پروردگار را توصیف بکنند و آن اذکاری که آنها گفتند و آن بالاترین مقامی که آنها واجدند که همان تحقّق به حقیقت توحید است، من بالاتر از اینها هستم و به مقام الله اکبر رسیده‌ام! یعنی الله أکبر مِن أن یوصف هولاء من هولاء؛ الله اکبر از اینکه این پیغمبران وصف کنند، نه‌اینکه من و شما وصف کنیم، این که مسئله‌ای نیست، بلکه از آن وصفی که واصفون می‌کنند و آن وصفی که پروردگار متعال می‌گوید: ﴿سُبۡحٰنَ ٱللَهِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾؛ «منزّه است از اینکه اینها بتوانند توصیف بکنند.» پیغمبر می‌گوید: من از توصیف این انبیایی که دارند توصیف می‌کنند هم بالاترم!

«اللهُ أکبَرُ مِن أن یوصَف»؛ الله اکبر از اینکه خدا اصلاً به وصف درآید، چه وصف صحیح و چه وصف غیر صحیح. «مِن أن یوصَف» مقیّد به غیر صحیح نیست، یعنی از آن وصف واقعی که به پروردگار نسبت داده می‌شود، خدا بالاتر است. این مقام، مقام فناء در ذات و هو هویت است. این مقام از لا إله إلّا الله بالاتر است. این مقامِ لا هو إلّا هو است، نه مقام لا إله إلّا هو.

روایتی را مرحوم شیخ مفید در کتاب شریف اختصاص خود بیان می‌کند:

مرد یهودی خدمت پیغمبر اکرم آمد و برای‌اینکه به اسلام تشرّف پیدا بکند، از آن حضرت سؤالاتی کرد؛ من‌جمله از سؤالات این بود که گفت: معنای کلمۀ «سبحان الله و الحمد لِله و لا إله إلّا الله و الله أکبر» را برای من بیان کن!

پیغمبر اکرم فرمودند: «و اما ”سبحان الله“ چون پروردگار متعال می‌دانست که مردم او را به غیر آنچه که متّصف است توصیف می‌کنند و بر او کذب می‌بندند، لذا پروردگار قبل از اینکه اینها بخواهند او را به خطا نسبت بدهند، خود را از توصیف مردم و از افترا و از کذب‌هایی که برحسب مدرکات خودشان به او نسبت می‌دادند، منزه گردانید و گفت: ”سبحان الله!“

و اما چون پروردگار می‌دانست که مردم نمی‌توانند شکر نعمات او را ادا کنند و در این مرحله قاصرند، لذا پروردگار قبل از اینکه آنها بخواهند متنعّم به نعمات الهی بشوند، خود را متّصف به حمد کرد و فرمود: ”الحمد لِله؛ حمد و ستایش اختصاص به پروردگار دارد.“ و اگر این کلام نبود، پروردگار بر هیچ‌یک از خلایق اِنعام نعمت نمی‌فرمود.

و اما معنای ”لا إله إلّا الله“ یعنی توحید صِرف. این کلمه، کلمۀ تقوا است و هیچ‌کس داخل بهشت نمی‌شود الاّ به این کلمه؛ یعنی استفاده از فیوضات پروردگار فقط انحصار در ادراک این کلمه دارد، نه در گفتن این کلمه. این کلمه، کلمۀ تقوا است، یعنی کلمۀ تقویت و نیرو و توان بخشیدن؛ چون در روز قیامت کفّۀ عملی سنگین‌تر است که این کلمه بیشتر در آن عمل متحقّق‌تر باشد و این کلمه باعث ثقل کفّۀ اعمال ما در روز میزان می‌شود.

و اما کلمۀ مبارکۀ ”الله أکبر“، کلمه‌ای بالاتر از این کلمه وجود ندارد! و محبوب‌ترین کلمه در نزد پروردگار کلمۀ ”الله أکبر“ است.»

آن‌وقت آن یهودی سؤال می‌کند: ثواب کسی که این کلمات را ادا کند چیست؟

حضرت می‌فرمایند: «کسی که ”سبحان الله“ بگوید، جمیع خلایق مادون عرش با او تسبیح پروردگار می‌کنند و ده مقابل به او ثواب می‌دهند.»

البته معنای گفتن در اینجا گفتن باطن است، یعنی تحقّق به این معانی.

«کسی که الحمدُ لِلّه بگوید، پروردگار متعال در درجات عالیه از بهشت او را جای می‌دهد و این همان معنای آیۀ شریفه است: ﴿تَحِيَّتُهُمۡ فِيهَا سَلٰمٞ وَءَاخِرُ دَعۡوَىٰهُمۡ أَنِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعٰلَمِينَ﴾؛[[30]](#footnote-30) ”بهشتیان وقتی که به هم می‌رسند، تحیّت آنها سلام است، و آخرین دَعوی و ادّعای آنها و آخرین مقال آنها حمد پروردگار است.“»

وقتی که بهشتیان از عرصات قیامت می‌گذرند و از آن بحبوحه‌های حساب و کتاب و میزان می‌گذرند و می‌خواهند داخل در بهشت بشوند، همین‌که می‌بینند دیگر دارند می‌روند و کارشان تمام است و دیگر مسئله‌ای ندارند، می‌گویند: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَذۡهَبَ عَنَّا ٱلۡحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٞ شَكُورٌ﴾؛[[31]](#footnote-31) «حمد مخصوص پروردگاری است که بار را از دوش ما برداشت غم و غصه و حزن را از دوش ما برداشت.» حالا حمد پروردگار را بجا می‌آورند: ﴿إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٞ شَكُورٌ﴾. پس بهشتی‌ها وقتی که می‌خواهند وارد بهشت بشوند حمد پروردگار را بجا می‌آورند.

«و اما کسی که ”لا إله إلّا الله“ بگوید، این کلمۀ توحید است و کسی داخل در بهشت نمی‌شود مگر اینکه به این معنا متحقّق شده باشد.

و اما معنای ”الله أکبر“، این بالاترین مقام در بهشت است و بالاترین منزلت

عند الله است.»[[32]](#footnote-32)

## فضیلت پیامبر بر جمیع انبیا به‌واسطۀ حیازَت مقام «الله أکبر»

این مقام «الله اکبر»، جنّتی در مقابل بقیّه جنّات است به نام جنّت‌الذّات. این مقام، مقام لواء حمد و مقام محمود است: ﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا﴾.[[33]](#footnote-33) این مقام محمود که در روز قیامت نصیب پیغمبر اکرم می‌شود و بر همۀ خلایق از انبیا و رسل گذشته احاطه و سیطره دارد، همین مقام الله اکبر است.

حالا فهمیدیم که ما چه توفیقی به‌دست آورده‌ایم که در امت پیغمبر اکرم واقع شده‌ایم؟! حالا فهمیدیم که پیغمبر اکرم چه راهی را برای ما باز کرده است که انبیاء گذشته برای اُمَم خود باز نکرده بودند؟ آنها «لا إلٰهَ إلّا الله» را باز کرده بودند، ولی پیغمبر اکرم برای ما مقام «الله أکبر» را باز کرد. الله اکبر فقط برای پیغمبر نیست؛ اگر فقط برای پیغمبر بود پس چرا ما باید در نماز در هر حرکتی که می‌خواهیم انجام بدهیم «الله أکبر» بگوییم؟ این یعنی تو هم به این مقام می‌رسی! معنایش این است که در موقع نماز که «الصّلاةُ قُربانُ کُلِّ تَقیٍّ»[[34]](#footnote-34) و آخرین عبادت و آخرین مرحلۀ اتّصال بنده به پروردگار و پروردگار به بندۀ خودش است، از همان اول که بنده می‌خواهد نماز را شروع کند، در اذان باید شش بار «الله أکبر» بگوید، در اقامه چهارتا «الله أکبر» می‌گوید، نماز را که می‌خواهد شروع کند هفت بار تکبیر می‌گوید، از حمد و سوره که می‌خواهد به رکوع برود تکبیر می‌گوید، از رکوع برمی‌خیزد می‌گوید، می‌خواهد به سجده برود می‌گوید، در تشهد می‌گوید، و بعد از اینکه سلام می‌دهد باز می‌گوید.

این شعار الله اکبر شعاری است که پیغمبر برای ما آورده است. شعار توحید

شعار مشترک بین همۀ انبیا بود؛ اما این شعار الله اکبر که مقام فناء در ذات و محو هویّت به نحو اطلاق است و بقاء بعد از فنا و رجوع با ادراک جمیع کمالات است، این مقام اختصاص به پیغمبر و امت پیغمبر دارد:

«عُلَماءُ أُمَّتی أفضَلُ مِن أنبیاءِ بَنی‌إسرائیل»؛[[35]](#footnote-35) علماء امت من از انبیاء بنی‌اسرائیل بالاترند.

البته ما دربارۀ ائمه داریم: «ما علما هستیم»؛[[36]](#footnote-36) ولی این نفی علم از غیر آنها نمی‌کند. این مقام بالاترین مقام است. دربارۀ ائمه در اینجا روایات خیلی زیاد است و دیگر باید به کتبی که در این‌باره مدوّن است مراجعه کنیم. در اینجا از پیغمبر و از ائمه روایات بسیاری داریم که امیرالمؤمنین علیه السّلام تمام اوصاف کمالیّۀ انبیاء گذشته را واجد بود،[[37]](#footnote-37) و به مَفاد آیۀ شریفه[[38]](#footnote-38) نفس مبارک پیغمبر بود؛[[39]](#footnote-39) بنابراین امیرالمؤمنین

متحقّق به جمیع مرائی است که نفس مبارک رسول‌الله در آن مرائی جلوه می‌کند، پس امیرالمؤمنین واجد آن مقام و مرتبه‌ای از مقام الله اکبر است که خود پیغمبر واجد آن مقام بود. همین‌طور پرچمدار و صاحب علَم این نهضت و صاحب پرچم این شریعت مبارکه بعد از امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین و حضرت سجاد و سایر ائمّه علیهم السّلام هستند تا اینکه در این زمان ما به وجود مبارک حضرت حجة ابن الحسن المهدی أرواحنا و أرواح جمیع العالمین لتراب مقدمه الفدا می‌رسد.

## وظیفۀ امام زمان در تحقّق بخشیدن کلمۀ مبارکۀ «الله أکبر»

بنابراین وظیفه و کار امام زمان علیه السّلام و تعهّد آن حضرت در این زمان، تحقّق بخشیدن به مَفاد کلمۀ مبارکۀ «الله أکبر» در شیعیان خاصّ خود می‌باشد. این وظیفۀ امام زمان و تعهّد آن حضرت در این زمان است؛ چون این رسالت از پیغمبر به ائمه منتقل می‌شود و فعلاً این رسالت به دست مبارک آن حضرت رسیده است. بنابراین ما که الآن در زیر تکفّل و در سیطرۀ ولایت کلّیۀ مطلقۀ آن حضرت قرار داریم، در مقام و در تکفّل شخصی قرار گرفته‌ایم که می‌خواهد ما را به مقامی برساند که نه‌تنها امم گذشته واجد آن مقام نبودند، بلکه انبیا هم آن مقام را نداشتند! آن حضرت متکفّل این عهده است.[[40]](#footnote-40)

## انتظار فرج یعنی آمادگی فرهنگی برای ظهور امام زمان علیه السّلام

حالا ما باید چه کنیم و وظیفۀ ما چیست؟ در اینجا روایات زیادی داریم که می‌فرماید: «أفضَلُ الأعمالِ انتِظارُ الفَرَج.»[[41]](#footnote-41) یعنی باید به انتظار ظهور آن حضرت باشیم و خودمان را برای ظهور آن حضرت آماده کنیم. آمادگی برای ظهور حضرت آمادگی فرهنگی است؛ یعنی ادراک و معرفت ما به حدّی برسد که اگر حضرت بیاید بتوانیم قبولش کنیم. این معنا کم نیست و بی‌رودربایستی باید بگویم که هنوز این آمادگی

پیدا نشده است!

حضرت برای چه می‌آید؟! حضرت نمی‌آید که شکم ما را سیر کند؛ بلکه خودمان می‌توانیم شکم خودمان را سیر کنیم. حضرت نمی‌آید که امنیّت برای ما بیاورد؛ بلکه آن امنیّت با دوتا گلوله حاصل می‌شود. حضرت نمی‌آید که صنعت و تکنیک ما را تقویت بکند؛ بلکه همین مقدار هم که تقویت شده است چه خیری برای بشر آورده است غیر از زحمت و درد سر و قتل و کُشت و کشتار؟! و به قول اینشتین در آن آخرین سالگردی که در امریکا برایش گرفته بودند، در آن سخنرانی‌ای که کرد گفته بود:

خیال می‌کردم که اینهایی که من راجع به نسبیّت و فرضیّۀ اتم کشف کردم، برای بشر سود دارد؛ ولی مع‌الأسف نمردم و دیدم که در زمان زنده بودن خودم با همین اکتشافی که من راجع به این فرضیّه کردم 600 هزار نفر کشته شدند![[42]](#footnote-42)

ابوخالد کابلی از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند:

«إذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ یَدَهُ عَلیٰ رُءوسِ العِبادِ فَجَمَعَ اللهُ بِها عُقولَهُم و أکمَلَ بِها أحلامَهُم»[[43]](#footnote-43) وقتی که آن حضرت می‌آید دستش را روی سر همۀ مردم می‌گذارد و عقل‌ها کامل می‌شود و دیگر مسئله حل می‌شود!

تمام این بدبختی‌ها و گرفتاری‌ها به‌خاطر نقص عقل است! اگر عقل کامل بشود دیگر هیچ مشکلی نیست؛ هم امنیّت هست، هم عدالت هست، هم صله هست، هم مؤانست هست، هم مؤالفت هست و... . تمام این گرفتاری‌ها به‌خاطر این است که عقلمان هنوز ناقص است و کامل نشده است. کاری که حضرت می‌کند کمال عقل است. کاری که حضرت می‌کند معرفت پروردگار را برای ما می‌آورد.

حالا ما باید چه‌کار کنیم؟ ما باید آمادگی فرهنگی داشته باشیم. مردمی‌که یک هفته صبر می‌کنند و به انتظار می‌نشینند تا عکس‌هایی را تماشا بکنند لیاقت حضرت

را ندارند! برای آنهایی که به‌جای اینکه آیه‌ای تفسیر کنند و حکایتی از بزرگان بشنوند و یک مطلب اخلاقی گوش بدهند، از صبح تا شب فقط می‌نشینند و عکس تماشا می‌کنند و در ذهن خودشان فقط به این دل‌خوش هستند که به تماشای عکس و... مشغول‌اند، حضرت بیاید چه‌کار بکند؟! آیا این فرهنگ را باید داشته باشیم؟! آیا این دل‌خوشی‌ای است که شیعه‌ای که انتظار ظهور حضرت را می‌کشد باید داشته باشد؟!

ما کجا و حضرت کجا؟! ما خیلی از مرحله دور افتاده‌ایم و هنوز داریم گردو بازی می‌کنیم! مثل آن عاشقی می‌مانیم که دائماً برای معشوق پیغام می‌فرستاد که چرا از ما دوری می‌کنی، ولی معشوق جوابش را نمی‌داد؛ تا بالأخره بعد از اینکه خیلی اصرار کرد، معشوقش گفت: فلان شب آنجا می‌آیم. خلاصه این عاشق رفت و آن شبی که او گفته بود می‌آید، این از عصر رفت آنجا نشست. این‌قدر نشست و نشست، ولی او نیامد. ساعت نه شد دید نیامد، ده شد دید نیامد، یازده شد کم‌کم خوابش برد. خوابش برد و صبح از خواب بلند شد دید در جیبش گردو است و آنجا نوشته است: تو فعلاً با این گردوها بازی کن! تا حالا به تو عشق و عاشقی نیامده است! عاشق مگر خواب دارد؟! عاشق مگر گیجی دارد؟! او می‌خواهد فقط به انتظار بنشیند!

یکی از علما و وعّاظ محترم مشهدی که فعلاً در طهران است ـ حفظه الله ان‌شاءالله ـ خودشان قضیّه‌ای را ظاهراً از زمان رضا شاه ـ خدا لعنتشان بکند که این پدر و پسر چه به سر اسلام آوردند! ـ تعریف می‌کردند و ما هم از ایشان شنیدیم. ایشان می‌گفتند:

در همین مشهد، یک روز برادرم آمد و به همان لهجۀ مشهدی گفت: «داداش، مودونی چی شده؟» گفتم: نه، نمودونوم! گفت: «بیا ببین مردم شلوغ کرده‌اند و دارند داد می‌زنند: یا حُجة ابن الحسن، عجّل علیٰ ظهورک!» حالا چه قضیّه‌ای پیش آمده بود، نمی‌دانم. گفتیم: چه شده؟ ما هم بیایم تماشا کنیم! خلاصه، عِمامه را سرمان گذاشتیم و عبا را روی دوشمان انداختیم و آمدیم. دیدیم بله، مردم راه افتاده‌اند و داد می‌زنند: «یا حجة ابن الحسن، بیا فحشاء زیاد شده! منکر زیاد شده!» قضیّه‌ای اتفاق افتاده بود و منکری دیده بودند و این مردم

همین‌طور جلو می‌آمدند و جاهایی را هم نشانه کرده بودند که به کجا برسند خراب کنند و به کجا برسند آباد کنند. رسیدند به یک دکان عرق فروشی. تا به آن دکان رسیدند، زدند پرده را انداختند و در را شکستند و شیشۀ مغازه را شکستند و وارد مغازه شدند! بعضی‌ها شیشه‌ها را برمی‌داشتند در جیبشان می‌گذاشتند و داد می‌زنند: «یا حجةَ ابنَ الحسن، عَجِّلْ عَلیٰ ظُهورِک!» حالا جالبش اینجا است که بعضی‌هایی که جیب نداشتند فوری می‌شکستند: یا حجة ابن الحسن... و همه را بالا می‌کشیدند!!

آخر این‌طور که نشد! می‌گفت: «این را ما با چشم خودمان دیدیم!»

خیلی از اینهایی که «یا حجة ابن الحسن» می‌گویند، امروز مرده باد و فردا زنده باد می‌گویند، اینها به درد امام زمان نمی‌خورند! باید عقل داشته باشیم، باید فهم داشته باشیم و بفهمیم چه می‌کنیم، باید به هر کسی دست ندهیم، باید مسائل را با عقل بسنجیم؛ وإلاّ حضرت بیاید چه کند؟ برای چه خودش را بیخود معطّل ما بکند؟ حضرت تا حالا 1200 سال غیبت دارند، حالا 10 هزار سال دیگر هم غیبت بکنند! باید تکانی بخوریم و تغییری در خودمان ایجاد کنیم تا به آن مقامی برسیم که آن حضرت فرمودند، که همان مقام الله اکبر است.

## آثار انتظار فرج حقیقی

روایتی از امام جعفر صادق علیه السّلام است که می‌فرماید:

مَسعدة بن صَدقه می‌گوید: در خدمت امام صادق علیه السّلام بودم، در این‌موقع پیرمردی آمد و دست مبارک آن حضرت را بوسید و شروع کرد به گریه کردن و عرضه داشت: «یا ابن‌رسول‌الله، صد سال است که انتظار فرج شما را می‌کشم! دشمنان بر شما غلبه کرده‌اند و شما را کشتند و خانه‌نشین کردند، و ما همین‌طور می‌شنیدیم که قائم شما ظهور می‌کند و می‌آید و دفع بلیّه از مسلمین می‌کند و گرفتاری‌ها را از شیعیان برطرف می‌کند! پس چه شد؟ انگار دشمنان شما دارند در آسمان پرواز می‌کنند و اصلاً خبری نیست!» شروع کرد به گریه کردن و حضرت هم از عرائض او دچار حزن و اندوه شدند و قطرات اشکی از دیدگان مبارک حضرت سرازیر شد و بعد فرمودند:

«ای پیرمرد، اگر تو زنده باشی و زمان ظهور قائم ما را ادراک بکنی، ببین چه

مقامی‌خواهی داشت! و اگر با این نیّت و با این قصد بمیری که خدمت او را بکنی، در قیامت با ما محشور خواهی بود!»

بعد آن حضرت فرمودند: «این فرزند قائم ما که پروردگار متعال فرج او را بشارت داده است و حتماً ظهور خواهد نمود، از صلب امام حسن عسکری و او از صلب پدرش علی و او از صلب پدرش محمد بن علی و او از صلب پدرش علی بن موسی» بعد امام صادق به موسی بن جعفر علیهما السّلام که در آن‌وقت طفلی بودند و در آنجا حضور داشتند اشاره کردند و فرمودند: «و او از صلب فرزندم موسی می‌آید. اگر از دنیا یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن یک روز را این‌قدر طولانی خواهد کرد تا اینکه قائم ما ظهور کند! و بدان که شیعیان ما در زمان غیبت او به بلایا و فتن عجیبی مبتلا خواهند بود. خداوند ان‌شاءالله شیعیان ما را از این فتن و بلایا سرفراز بیرون بیاورد!»[[44]](#footnote-44)

این دعای امام صادق است! فِتَن یعنی فتنی که ایمان و دین انسان را از بین می‌برد. منظور حضرت این است، نه گرفتاری‌های زندگی و این‌طور مسائل. برای ظهور حضرت همین کافی است که این روایت را بگویم و تمام کنم:

امام صادق علیه السّلام بعد از اینکه حالات و مقامات ظهور آن حضرت را بیان می‌کنند می‌فرمایند: «لَو أدرَکتُهُ لَخَدَمتُهُ [أیّامَ حَیاتی]؛[[45]](#footnote-45) اگر من محضر فرزندم را ادراک کنم [در طول زندگی‌ام] کمکش می‌کنم و خدمتش می‌کنم!»

این را امام صادق می‌گوید! ببینید چه خبر است! وقتی که امام صادق این را می‌فرماید، دیگر ببینید مطلب چیست!

یا مَن بِمُحَیّاهُ جَلَی الکَونَ وزانَه \*\*\* العالَمُ فی الحَیرَة لا یُدرِکُ شأنَهُ

أخفاکَ ظُهورٌ لَکَ عَنهُم و أبانَه \*\*\* ای تیر غمت را دل عشّاق نشانه‌

عالَم به تو مشغول و تو غائب ز میانه‌

إیّاکَ تَطَلَّبتُ و ذِکراکَ هَوَیتُ \*\*\* مِن کُلِّ حَدیثٍ بِأسانیدَ رَوَیتُ

إن کان إلَی الکعبةِ و البَیتِ أتَیتُ \*\*\* مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

إنْ فی عَرَفاتٍ \*\*\* و مِناها جَسَدی دار \*\*\* أو مَشعَرِها ما لِسِوَاکَ خَلَدی دار

مَن مِثلیَ مَن حَجَّ إلَی الکَعبَةِ و الدّار \*\*\* حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی‌جوید و من صاحب خانه‌

قد کَلَّ لِسانی صِفَةُ الدّارِ بِتَجرید \*\*\* فی فَضلِ صِفاتٍ و لَقَد طالَ بِتَحمید

مِن مُقلَةِ قَلبی فَأریٰ نورَکَ تَوحید \*\*\* چون در همه‌جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه منم من که روم خانه به خانه‌

لا مَطلَبَ إلّا و بِأیدیکَ مُشَیَّد \*\*\* لا مُفضِلَ إلّا و بِنُعماکَ مُقَیَّد

لا مُفضِلَ إیّاکَ و لا غَیرُکَ ذو الیَد \*\*\* هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به نوا خوانی و قمری به ترانه‌[[46]](#footnote-46)

این غزل از مرحوم کمپانی است:

ای شمع جهان افروز بیا \*\*\* وی شاهد عالم سوز بیا

ای مهر سپهر قلمرو غیب \*\*\* شد روز ظهور و بروز بیا

ای طائر أسعَد فرّخ‌رخ \*\*\* امروز تویی فیروز بیا

روزم همه از شب تیره‌تر است \*\*\* ای خود شب ما را روز بیا

ما دیده به راه تو دوخته‌ایم \*\*\* از ما همه چشم مدوز بیا

عمری است گذشته به نادانی \*\*\* ای علم و ادب آموز بیا

شد گلشن عمر خزان از غم \*\*\* ای باد خوش نوروز بیا

من مُفتَقِر رنجور توأم \*\*\* تا جان به لب است هنوز بیا

اللَهمّ إنّا نَرغَبُ إلَیکَ فی دَولَةٍ کَریمَةٍ تُعِزُّ بِها الإسلامَ و أهلَهُ، و تُذِلُّ بِها النِّفاقَ و أهلَهُ، و تَجعَلُنا فیها مِنَ الدُّعاةِ إلیٰ طاعَتِکَ و القادَةِ فی سَبیلِکَ، و تَرزُقُنا بِها کَرامَةَ الدُّنیا و الآخِرَة.[[47]](#footnote-47)

پروردگارا ما را قدردان ولایت کبرای امام زمانمان قرار بده!

پروردگارا دست ما را از دامان آن حضرت در دنیا و آخرت کوتاه مگردان!

اللهمّ صلّ علیٰ محمّد و آل‌محمّد

# مجلس دوّم: اعتدال و تعقّل در سلوک

نیمه شعبان 1418 هجری قمری

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

و صلَّی الله عَلیٰ سیّدنا محمدٍ و علیٰ آله الطّیبین الطّاهرین

و اللّعنةُ عَلیٰ أعدائِهِم أجمَعینَ

## تبیین آیۀ شریفۀ ﴿ وَكَذٰلِكَ جَعَلۡنٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا ﴾ از اعتدال در سلوک

در قرآن کریم آیه‌ای هست که خطّ مشی انسان سالک و شخصی را که مطیع ولایت مطلقۀ الهیّۀ ائمۀ معصومین سلام الله علیهم أجمعین و مُستَنّ به سنّت و سیرۀ آنهاست بیان می‌کند:

﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلۡنٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾.[[48]](#footnote-48)

این آیه بسیار آیۀ عجیبی است. در این آیه که خطاب به امت پیغمبر است، خداوند می‌فرماید:

«ما شما را امت معتدل قرار دادیم، امتی که از اعتدال بهره برده و از انحراف به طریق افراط و تفریط به دور مانده است.»

اعتدال یعنی طریق مستقیم، یعنی عدم انحراف به افراط و تفریط. شخصی که اخلاقش معتدل است در برخورد با افراد، یک‌مرتبه عصبانی نمی‌شود، یک مسئله زود او

را به هیجان نمی‌آورد، رعایت حال افراد را می‌کند، برخورد او متین و ارتباط او با افراد، یک ارتباط حساب شده است و از آن طرف، جانب تفریط را هم نگاه می‌دارد و در جایی که باید عصبانی بشود عصبانی می‌شود، در جایی که باید آرام باشد آرام است. به‌طورکلّی در روش خود مطابق با عقل و منطق و مصالحِ آن جریاناتی که در حول‌وحوش خود است عمل می‌کند؛ نه آن‌قدر از خود حرارت و شور و اشتیاق نشان می‌دهد که افراد او را یک شخص غیر عادی تلقّی کنند، و نه آن‌قدر از خود دلسردی نسبت به مسائل نشان می‌دهد که او را بی‌تفاوت بدانند. این را می‌گویند یک شخص معتدل.

﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلۡنٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ معنایش این است که اگر انسان بخواهد به طریق حق برود و سرآمد اهل زمان گردد و به مرتبۀ انسان کامل برسد باید همیشه در زندگی خود، راه اعتدال داشته باشد. این راه اعتدال بسیار مهم است؛ نظم و اعتدال!

انسان در عبادت باید معتدل باشد. در کجای اسلام و شریعت آمده است که انسان باید بیست و چهار ساعت عبادت کند؟! در کجا داریم که انسان مطالب مهمّ اجتماعی و خانوادگی را رها کند و فقط به عبادت و توجّه و دعا و قرآن بپردازد؟! تمام اینها خلاف دستور است. در کجا داریم که انسان از تکالیفی که مربوط به زن و بچۀ اوست باید سر باز بزند و کوتاهی کند و آنها را به خود وابگذارد و در مقام عبودیّت و بندگی باشد؟! این عین جهنّم و ظلمت است!

## مسئولیت مرد در تربیت اعضای خانواده

خداوند متعال برعهدۀ انسان تکالیفی قرار داده است و به مقتضای آن تکالیف، از انسان حساب پس می‌گیرد. تربیت زن و فرزند برعهدۀ شوهر است و او باید محیط را برای تربیت و رشد سالم آماده کند. به بهانۀ رفتن به این‌طرف و آن‌طرف و شرکت در این‌مجلس و آن‌مجلس نمی‌تواند از زیر بار زندگی و مسئولیّتی که دارد شانه خالی کند.

مرحوم آقا می‌فرمودند:

یک نفر از دوستانمان در همان زمان سابق، حدود چهل سال پیش، هرچه رفقایش به او تذکّر می‌دادند که به زندگی و به وضعیّتت برس و زن و فرزند خود را هم به حساب بیاور، او گوش نمی‌داد و خیال می‌کرد با شرکت در

مجالس شعر و ذکر و قرآن خواندن و دعا خواندن و امثال‌ذلک می‌تواند به مقصود برسد، و به‌طور کلّی خود را از مسائل داخلی مبرّا می‌دید تا بالأخره زندگی او به انحراف کشیده شد!

مسئولیّت تمام اینها برعهدۀ مرد است، مرد باید در زندگی برای زن و فرزند وقت بگذارد، بنشیند با آنها صحبت کند، برای آنها حکایات آموزنده بگوید و کتب اخلاقی بیاورد و بخواند، آنچه از بزرگان و علما و دانشمندان و این‌طرف و آن‌طرف می‌شنود برای آنها بیان کند، و آن‌طوری‌که خود می‌داند محیط زندگی را گرم نگه دارد. به عبارت دیگر، نباید فقط مسئلۀ نان و آب آوردن در منزل باشد. ما خیال می‌کنیم مسئولیّت و تعهّدمان فقط منحصر در همین است و دیگر تکلیفی نداریم.

مرد باید از نظر علمی و عبادی و فرهنگی و ثقافی به مسئولیّت خود نسبت به محیط داخلی، جامۀ عمل بپوشاند. در موارد مناسب باید آنها را به زیارت و به سفرهای علمی ببرد. به‌جای شرکت در بعضی از مجالسی که هیچ فایده‌ای ندارد و صرفاً کدورت می‌آورد و مطالب به لهو و لعب و لغو تلف می‌شود، باید این محیط و اوقات را پر کند. به‌طور کلّی می‌توانم عرض کنم که مسئولیّت فرهنگی نسبت به مسائل خانواده که برعهدۀ مرد است، بیش از مسئولیّت ارتزاقی است که باید به آن عمل کند. این از یک طرف.

## سلوک زن یعنی اطاعت از شوهر

از طرف دیگر، زن باید مطیع شوهر باشد. نباید بدون اجازۀ شوهر از منزل خارج بشود. در مهمان‌هایی که به منزل می‌آورد باید از شوهر اجازه بگیرد؛ اگر شوهر راضی نباشد زن نمی‌تواند حتی یک مهمان دعوت کند و به منزل بیاورد. رفت‌وآمد زن باید زیر نظر شوهر باشد؛ اگر شوهرش او را از رفتن به یک جا منع کند، حرام است که زن شرکت کند. آن عبادتی برای زن مقرِّب است و او را به خدا می‌رساند که با رضایت شوهر باشد.[[49]](#footnote-49)

البتّه شوهر نمی‌تواند او را امر به حرام کند. در مواردی که شوهر، زن را امر به

حرام کند اطاعت از شوهر حرام است. فرض کنید که اگر زنی همۀ شرایط استطاعت برایش مهیّاست و مستطیع شده و حج برایش واجب است، شوهر حق ندارد و نمی‌تواند او را از رفتن به حج منع کند و واجب است که به حج برود، البتّه با تحقّق شرایط. یا فرض کنید که شوهر حق ندارد زن را از اینکه روزه بگیرد منع کند. به‌طورکلّی شوهر باید در اموری که در تحتِ اختیار اوست و حقّ اوست با زن عمل کند، نه بیشتر؛ و زن هم باید در ارتباط با شوهر مطابق با قوانین شرعیِ زوجیّت عمل کند.

زن باید حریم شوهر را در غیبت او حفظ کند، این‌طرف و آن‌طرف از شوهر بدگویی نکند، باید احترام و آبروی شوهر خود را در همه‌جا نگه دارد و حفظ کند، با شوهر نباید به «تو» خطاب کند، باید احترام بگذارد.

در اسلام باید سلسلۀ مراتب رعایت بشود. ما نباید به این فرهنگ منحطّ غرب ـ که متأسّفانه در میان ما رسوخ کرده و در نمودهای این فرهنگ، موارد انحراف را بسیار مشاهده می‌کنیم ـ نگاه کنیم؛ ما باید ببینیم که اسلام در ارتباط با زندگی خانوادگی چه مطالبی دارد و به آن عمل کنیم. اگر مرد، زن را از رفتن به جایی نهی می‌کند، حرام است شرکت کند و برود.

من شخصاً از مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ شنیدم که می‌فرمودند:

زن آنگاه به خدا نزدیک‌تر است که به شوهرش نزدیک‌تر باشد!

این عبارت، عبارت عجیبی است. ما بعضی از اوقات مشاهده می‌کنیم اصلاً این مطالب را نمی‌گویند و مطالب به نحو دیگری در سطح جامعه منتشر می‌شود. خدای‌ناکرده ما خلاف آنچه شرع و دین به ما آموخته است و در کتب متقن ما موجود است، به مردم نگوییم!

بارها ایشان می‌فرمودند:

عبادت زن آنگاه مقرِّب‌تر و تأثیر آن بیشتر است که بیشتر در تحتِ اطاعت شوهر قرار بگیرد. راه رسیدن به خدا و رسیدن به رضای خدا در همین است.

یک‌وقت ممکن است تأثیر یک اطاعت، از هزار شب برخاستن و شب را به

صبح به عبادت گذراندن بیشتر باشد. ما خبر نداریم آن طرف چه خبر است و ما به قوانین و قواعد آن طرف اطلاع نداریم، پس آنچه به ما می‌گویند باید عمل کنیم.

گاهی از اوقات نفس می‌آید و مطالب را برای انسان وارونه جلوه می‌دهد؛ انسان خیال می‌کند دارد خدا را عبادت می‌کند و رضای خدا را تحصیل می‌کند و در طریق حق حرکت می‌کند، اما در واقع، مسیرش دقیقاً خلاف است.

## معنای اعتدال در سلوک

﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلۡنٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾؛ «ما شما را یک امت معتدل قرار دادیم.»

امت معتدل یعنی امتی که طرف اعتدال را دارد، یعنی مشی و مرامش در جامعه، مرام جذب است، نه مرام دفع. وقتی که افراد به او نگاه می‌کنند خوششان می‌آید، جذب می‌شوند و طالب می‌شوند. وقتی که روحیّات و خصوصیّات این‌گونه افراد را می‌بینند آنها هم متمایل می‌شوند. این مرام جذب است.

اما مرام دفع یعنی انسان خود را تافتۀ جدا بافته ببیند، خود را در یک وادی غیر از مردم مشاهده کند و خود را یک سر و گردن از بقیّه بالاتر ببیند. تمام اینها أنانیّت و شیطنت و ورود در هویٰ و هوس و تَفَرعن و بالأخره، ضلالت است! الآن بروز نکند، ده سال دیگر بروز می‌کند.

یک شخص عبد و کسی که در مقام عبودیّت پروردگار است باید خود را از همۀ افراد پایین‌تر ببیند، واقعاً باید پایین‌تر ببیند! چون مگر کار به دست من و سرکار است تا اینکه ما خود را بالاتر از دیگران قلمداد کنیم؟! از کجا می‌دانی؟! لعلّ اینکه فردا همان شخصی که ما به چشم حقارت به او نگاه می‌کنیم بیاید و حرکت کند و جهش کند و پرش کند و گوی سبقت را از همه برباید و ما برگردیم و به اسفل‌السّافلین سقوط کنیم! چه کسی آیندۀ ما را تضمین کرده است؟! چه شخصی از فردای ما خبر داده است؟! وقتی که ما کار را از دیگری بدانیم، وقتی که توفیق را از دیگری بدانیم، چگونه ممکن است که اینها را به خود نسبت بدهیم؟!

اعتدال در رفتار یعنی صحبت کردن به‌نیکویی با مردم و واقعاً خود را از همۀ خلایق پایین‌تر مشاهده کردن و دیدن، نه به زبان؛ چون چه‌بسا ممکن است انسان در صحبت،

این ادّعا را داشته باشد و گاه‌گاهی هم برایش پیش بیاید، اما در عمل چگونه است؟

فرض بکنید قبل از اینکه یک شخص بخواهد به پست و مقامی برسد، وقتی که پیشنهاد می‌کنند، مجامله می‌کند، مسامحه می‌کند، تعارف می‌کند: «آقا قابل نیستیم، آقا بهتر از ما هم وجود دارند، آقا ما چرا؟ ما قابل برای این مقام نیستیم!» تواضع می‌کند و از این حرف‌ها می‌زند؛ اما بعداً وقتی که او را به آن مقام می‌آورند چنان به آن مقام دست می‌اندازد که به‌هیچ‌وجه من‌الوجوهی آن را رها نمی‌کند. مگر اینکه عزرائیل بیاید و او را از آن پست و مقام دربیاورد! پس معلوم می‌شود که این شخص در عمل این‌طور نبوده، بلکه فقط اهل مجامله و تعارفات بوده است. اینها فقط تعارفات است.

انسان در مقام عمل، باید خود را از همۀ مردم پایین‌تر مشاهده کند. در ارتباطات و در صحبت کردن نباید نظر او تحمیل عقائد به دیگران باشد، بلکه باید به‌عنوان یک فرد مساوی یا پایین‌تر، با مردم، با برادرش، با پدرش، با اقوامش، با شریک و رفقای خودش صحبت کند. این را می‌گویند مقام اعتدال.

## لزوم رعایت اعتدال در زندگی

انسان در نحوۀ رفت‌وآمد با دیگران، در طرز لباس پوشیدن و در حرکات نباید طوری در میان جامعه ظاهر بشود که انگشت‌نما بشود. تأسّی از این مدهای غربی شرعاً حرام است و طرز پوشیدن لباس باید اسلامی باشد و لباس باید متعارف باشد. انسان نباید نگاه کند ببیند از این‌طرف و آن‌طرف چه مُدی می‌آید و به آنها تأسّی کند؛ این شرعاً اشکال دارد. یک مسلمان نباید لباس‌هایی بپوشد که در میان أقران جلوۀ خاصّی دارد. انگشت‌نما شدن در میان جامعه غلط است.[[50]](#footnote-50) از آن طرف هم نباید یک نحوه لباس بپوشد که خودِ آن هم موجب زنندگی و انگشت‌نما شدن باشد. انسان باید به‌طور متعارف در میان مردم زندگی کند. نحوۀ رفت‌وآمد و نحوۀ لباس پوشیدن و نحوۀ ارتباطات او باید معتدل باشد، نباید در ناحیۀ افراط و تفریط باشد.

من‌باب‌مثال نباید بگویند: «فلان زن در هر مجلسی که شرکت می‌کند یک لباس عوض می‌کند!» این غلط است؛ مسلمان که دنبال این حرف‌ها نیست! نباید بگویند: «فلان مرد وقتی که در هر مجلسی شرکت می‌کند یک کت و شلوار و یک لباس تغییر می‌دهد!» اینها یعنی چه؟ این مطالب انسان را از رسیدن به مقصد باز می‌دارد. از آن طرف هم نباید بگویند: «این شخص این‌قدر به سر و وضع و زندگی‌اش نمی‌رسد که مثل عابده‌ها و راهبه‌ها شده است!» همۀ اینها غلط است. در دستوراتی که در شرع است ائمه علیهم السّلام همیشه ما را به رعایت اعتدال دعوت می‌کردند.[[51]](#footnote-51)

## انس و مودّت بین اعضای خانواده نشانۀ تقرب به خداوند

زن باید در زندگی محیط گرم پذیرایی از شوهر و فرزندان را آماده کند. وظیفۀ اوست که زندگی را گرم نگه دارد. عبادت در جای خود، رسیدن به زندگی در جای خود، پذیرایی از مهمان شوهر به جای خود؛ تمام اینها باید در جای خود قرار بگیرد تا زندگی همان زندگی‌ای بشود که مورد رضای خداست.

یک عبارت بسیار عجیبی از مرحوم پدرمان ـ رضوان الله علیه ـ نقل می‌کنند و ایشان چندبار این مطلب را خصوصاً و عموماً بیان کردند. ایشان می‌فرمودند:

در نزد خداوند، زندگی یک یهودی و نصرانی که محیط گرم و انس و مودّت را در بین خود به‌وجود بیاورند به خداوند نزدیک‌تر است تا زندگی یک شیعۀ امیرالمؤمنین که دچار اختلاف و نقار و کدورت باشد.

ببینید چقدر مطلب دقیق است! این عبارت، عبارت سهلی نیست؛ بلکه شخصی این عبارت را می‌گوید و نقل می‌کند که به معانی و حقایق ایمان رسیده است. به تعبیر دیگر، فرض کنید خود امام علیه السّلام این مطلب را می‌گفت، چطور ما قبول می‌کردیم؛ مرحوم والد هم یک شخص عادی نیست، بلکه ایشان شاگرد امام و شاگرد

هم‌چنین مکتبی است و از حاقّ دین و واقعیّت دین دارد خبر می‌دهد. ایشان می‌گوید که زندگی یک یهودی و نصرانی به خدا نزدیک‌تر است، یعنی آنها به خدا نزدیک‌ترند از یک شیعۀ امیرالمؤمنین که در زندگی با زن و بچه بد رفتاری کند و بین شوهر و زن نقار و کدورت باشد. بدانید عبادت در آن زندگی هیچ فایده‌ای ندارد! آن ذکر و قرآن و دعا در آن زندگی اثر نمی‌بخشد! واقعیّت قضیّه این است. این را می‌گویند امت وسط! امت وسط یعنی امت معتدل، یعنی امتی که از طرف افراط و تفریط به‌دور است.

## ضرورت مراعات اعتدال جهت وصول به مقام إشراف باطنی بر نفوس

﴿لِتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾؛ «شما (با این مرتبه‌ای که کسب کرده‌اید) ناظر باشید و به تمام افراد نظارت کنید، أعمال و کارهای آنها را زیر نظر بگیرید و إشراف به باطن داشته باشید.»

﴿وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾؛ «پیغمبر اکرم (با آن مقام ولایت مطلقه‌ای که دارد) بر شما نظارت کند و کارهای شما را مورد نظارت قرار بدهد، به شما الهام کند و مطالب حق را در ذهن و فکر و قلب و سرّ و سویدای شما قرار بدهد.»

شهید یعنی انسان به مرحله‌ای برسد که بتواند ناظر بر اعمال و بر کردار سایر افراد باشد. ناظر یعنی مُشرِف، یعنی کسی که در مرحلۀ انسانیّت به حدّی رسیده است که بر تمام کارهای افراد می‌تواند إشراف پیدا کند. شهید یعنی ناظر؛ البته نه به مقام علم حصولی و علم اکتسابی، بلکه به مقام علم حضوری، به مقام إشراف باطن، به مقام سیطرۀ ولایی و به مقام إشراف بر عوالم غیب. این را شهید می‌گویند.

رسیدن به یک‌چنین مرتبه‌ای اعتدال می‌خواهد. انسان باید از انحراف به دور باشد. در هرجا انسان انحراف پیدا کند یک روز باید جواب این انحرافش را بدهد. در هرجا به افراط و تفریط عمل کند، یک روز باید جواب این افراط و تفریط را بدهد. انسان از اول باید راه و مرامش را درست کند. چرا بگذارد یک روز بیاید که حساب پس بدهد؟!

## جایگاه عقل و فهم در سلوک و عرفان

راه سلوک و راه عرفان، به فهم و ادراک است. راه عرفان و راه رسیدن به خدا، راه به‌کارگیری عقل است. هر کسی به مقدار عقلی که دارد اگر به‌کار بگیرد، موجب إزدیاد عقل او می‌شود. بارها مرحوم آقا وقتی که حال بعضی افراد را از من سؤال می‌کردند

می‌فرمودند: «فلانی عقلش چطور است؟ فلانی فهمش چطور است؟!» نمی‌گفتند که فلانی حالش چطور است؟ فلانی چند تا خواب دیده است؟ فلانی چند تا مکاشفه کرده است؟! خواب و مکاشفه و این حرف‌ها یعنی چه؟! بسیاری از این خواب‌ها و مکاشفه‌ها توأم با هواهای نفسانی است. لذا می‌گویند انسان نمی‌تواند به خواب و مکاشفه عمل کند مگر اینکه با شخص خبیر درمیان بگذارد و صحّت و سقم آن را محک بزند.

راه خدا، راه عقل و فهم است. باید ببینیم فهم و عقل چقدر زیاد شده است؛ این مهم است. اگر شخصی فقط به دنبال این باشد که حال او زیاد بشود، خواب بیشتر ببیند و حالات غیر عادی پیدا کند، تمام اینها ضلالت و گمراهی است، بدون چون و چرا و بدون رودربایستی!

ما هیچ‌وقت در کلمات بزرگان ندیدیم که بگویند: فلانی حالش چقدر است؟! همیشه می‌گویند: فهم و معرفتش چقدر است؟ حال، یک روز می‌آید و یک روز می‌رود؛ امروز انسان حال عبادت دارد و فردا حال عبادت ندارد، امروز خواب می‌بیند و فردا نمی‌بیند، امروز یک حال غیر عادی برایش هست و فردا از بین می‌رود. این حالات همه در معرض گذشت است.

امیرالمؤمنین علیه السّلام هم حالاتش متفاوت بود؛ در بعضی از اوقات حالاتی داشت که در بعضی اوقات دیگر نداشت؛ مثلاً شب غش می‌کرد و در نماز می‌افتاد،[[52]](#footnote-52) اما در اواخر عمر چنین حالاتی نداشت، یا مثلاً در سجده تیر از پایش درمی‌آوردند و نمی‌فهمید،[[53]](#footnote-53) اما معلوم نیست که در اواخر عمر یا در آن سال‌های آخر هم چنین حالاتی داشتند؛ درحالی‌که قطعاً حالات آخر عمرشان نسبت به حالات اول برتری دارد و از تقویت نفس حکایت می‌کند.

اگر یک آمپول به شخصی بزنند، او سِر یا بی‌هوش می‌شود و هر کاری با او

بکنند نمی‌فهمد، حتی عملش هم بکنند نمی‌فهمد. آن شخصِ متوجّه و درّاک، و آن شخصی که عقلش را به‌کار می‌بندد و با منطق و فکر عمل می‌کند، در نزد خداوند ارزش دارد؛ یعنی انسان هر عملی که می‌خواهد انجام بدهد باید فرض کند که راهنما و رفیقی ندارد تا از او سؤال کند و باید عقلش را به‌کار ببندد. اگر از او سؤال کنند که در این قضیّه چه کار کنند، باید بتواند پاسخ صحیح بدهد. این شخص را می‌گویند: شخص عاقل، شخص فهیم و درّاک!

لذا آنچه برعهدۀ ما است این است که فهم و عقل خود را بالا ببریم. در بسیاری از هزاهز و فراز ونشیب‌های زندگی و عقده‌هایی که در زندگی برای انسان پیدا می‌شود فقط عقلی که خداوند در انسان قرار داده است می‌تواند راهی به مطلوب پیدا کند و حلّ عقده کند.

## امنیت از بزرگ‌ترین مواهب الهی به جامعۀ بشری (ت)

خدا نکند که انسان گرفتار هویٰ و هوس شود و از مرحله و حکومت عقل بیرون بیاید! در این قضیّه هیچ فرقی بین عالم و غیر عالم نیست. شما در این جریانات اخیر مشاهده کردید که آنچه از بعضی افراد اتّفاق افتاد خارج از حیطۀ به‌کارگیری عقل و منطق، و خدای‌ناکرده ورود در اهواء و هوس‌ها و نفسانیّات بود.[[54]](#footnote-54)

## تأکید روایات معصومین علیهم‌السّلام بر ازدیاد عقل و فهم

آنچه ما از مرام و مکتب بزرگان و اولیا به‌دست آوردیم این است که سالک و شخصی که در راه خدا دارد حرکت می‌کند باید همیشه به دنبال این باشد که علمش را بالا ببرد و عقل و فهمش را بالا ببرد.

از ائمه علیهم السّلام و پیغمبر اکرم نسبت به بالا بردن سطح معرفت و عقل روایاتی آمده است. امام صادق علیه السّلام [از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل] می‌فرماید:

«إذا رَأیتُمُ الرَّجُلَ کَثیرَ الصَّلاةِ کَثیرَ الصّیامِ، فَلا تُباهوا بِهِ حَتّیٰ تَنظُروا کیف عَقلُه»[[55]](#footnote-55)

وقتی یک فرد را می‌بینید که زیاد نماز می‌خواند و زیاد روزه می‌گیرد، به او مباهات نکنید و شما را فریب ندهد، بلکه ببینید عقل او چگونه است.

ببینید در مسائل اجتماعی چگونه فکر می‌کند، در ارتباطات با افراد چگونه فکر می‌کند، تدبیر او چگونه است، آیا مانند بچه‌ها حرف می‌زند و فکر می‌کند یا مانند افراد با تجربه و با درایت و با تدبیر است؟

امام صادق علیه السّلام در روایت دیگری می‌فرماید:

«العَقلُ دَلیلُ المُؤمِن»؛[[56]](#footnote-56) عقل دلیل و راهنمای مؤمن است.

یعنی عقل است که مؤمن را در هر مشکلی که پیش بیاید راهنمایی می‌کند و مشکل را از سر راه او به بهترین نحو و بهترین وجه برمی‌دارد. امام علیه السّلام نمی‌فرماید که اگر حال پیدا کردی دیگر عقلت را کنار بگذار، نمی‌فرماید که حال و مکاشفه دلیل مؤمن است، نمی‌فرماید که عشق و محبّت به خدا دلیل مؤمن است؛ عشق و محبّت به خدا در صورتی ارزش دارد که توأم با عقل باشد، ولی اگر توأم با عقل نباشد فایده‌ای ندارد.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

«إذا بَلَغَکُم عن رَجُلٍ حُسنُ حالٍ فَانظُروا فی حُسنِ عَقلِهِ، فَإنَّما یُجازیٰ بِعَقلِه»؛[[57]](#footnote-57) وقتی حُسن حال شخصی برای شما مسموع افتاد، در کردار و رفتار او إعراض از دنیا دیدید، سخنان پسندیده و جاذب مشاهده کردید و در او زیادی نماز و روزه دیدید، به اینها توجّه نکنید، بلکه ببینید عقلش چطور است؛ چون جزای انسان به‌واسطۀ عقل است.

خداوند متعال انسان را به‌واسطۀ عقلش جزا می‌دهد، نه به‌واسطۀ زیادی نماز و روزه؛ یعنی خداوند به‌واسطۀ فهم و ادراک انسان به او جزا می‌دهد. این روایت اختصاص به مردم عوام ندارد، بلکه برای تمام افراد در تمام مراحل و در جمیع مراتب سلوکی است و هیچ فرقی نمی‌کند.

آن سلوکی که عقل را از انسان بگیرد، نباشد بهتر است! آن سلوکی که بگوید باید عشق را جایگزین عقل کنید، نباشد بهتر است! آن سلوک نیست، بلکه ضلالت است؛ آن انسانیّت نیست، بلکه لااُبالی‌گری و توحّش است! عقل و فهم در سلوک مهم است. این حرف‌ها را درویش‌ها می‌زنند، چون خودشان از عقل بی‌بهره هستند و لذت معرفت و داده‌های عقل را نچشیده‌اند، آن‌وقت مردم را به بیراهه هدایت می‌کنند و به آن مطالب سوق می‌دهند.

موسی بن جعفر علیه السّلام در روایت عجیبی که در اصول کافی است، فوائد عقل را برای هشام بیان می‌کنند:

«جزا به عقل است، ثواب به عقل است، عقاب به عقل است و حرکت انسان به عقل است. عقل جنودی دارد و شیطان جنودی دارد. جنود عقل در مقابل جنود شیطان است. انسان در همۀ کارها باید از فهم و عقل خود استفاده بکند!»[[58]](#footnote-58)

## مراد از عقل در روایات

موسی بن جعفر علیهما السّلام اینها را برای چه کسی می‌گفتند؟ برای هشام می‌گفتند دیگر! هشام نگفت که یا ابن‌رسول‌الله، منظور از این عقلی که شما می‌فرمایید،

عقلی است که به تکامل رسیده است و این عقل، عقل امام است!

الآن بعضی‌ها می‌گویند:

این عقل‌های ما ناقص است پس فایده‌ای ندارد! آن عقلی مورد نظر حضرت است که به تکامل رسیده است، یعنی به فعلیّت تامّه رسیده است؛ اما عقل‌های ما ارزشی ندارد!

اوّلاً چطور شما در بقیّۀ کارها به عقلتان مراجعه می‌کنید، اما در راه خدا و در راه سلوک، عقل را کنار می‌گذارید؟!

ثانیاً موسی بن جعفر دارد با هشام راجع به عقل صحبت می‌کند، هشام می‌تواند به موسی بن جعفر بگوید که یا ابن‌رسول‌الله، این حرف‌هایی که شما می‌زنید به من چه مربوط است؟ این عقلی که در شما است و به‌واسطه آن مرا هدایت می‌کنید، به بنده چه ربطی دارد؟

اگر منظور از عقل در روایات، عقل امام است، این چه ربطی به هشام دارد؟! مثل‌این است که امام علیه السّلام خصوصیّات عیال خود را بگوید یا انفاق از اموال شخصی خود را به رخ دیگران بکشاند! این به دیگران چه مربوط است؟!

یک وقت امام علیه السّلام می‌گوید: وقتی که می‌خواهی عیال اختیار کنی، عیالی اختیار کن که دارای این خصوصیّات باشد، دیانتش این‌طور باشد، اصالت داشته باشد، مطیع باشد، همراه تو باشد، در زندگی مونس تو باشد و امثال‌ذلک. این یک مطلب کلّی است. اما یک وقت امام علیه السّلام خصوصیّات عیالش را می‌گوید: عیال من این‌طور است، دین دارد، با من همراه است، و دارای این عبادت است. حالا این به بنده چه ربطی دارد؟! او عیال امام است، عیال بنده که نیست!

یا امام علیه السّلام از انفاق اموال شخصی خودش بگوید: من فلان‌قدر در اینجا و در آنجا انفاق کردم. حالا این به بنده چه ربطی دارد؟! یک‌وقت امام می‌گوید: این‌طور انفاق کنید، این اموال را صرف کنید، در این موارد این کار را انجام بدهید؛ این می‌شود هدایت و دلالت.

این عقلی که امام علیه السّلام هشام و هر شخص دیگری را، چه حاضر در مدینه باشد یا خارج از مدینه، چه مسلمان باشد یا غیر مسلمان، به آن دعوت می‌کند، همان حجّت باطنی خداوند است که در همین روایات هم به آن تعبیر آورده شده است:

«خداوند دو حجّت دارد: یکی حجّت باطن که عبارت است از عقل؛ و دیگری حجّت ظاهر که عبارت است از انبیاء و ائمه علیهم السّلام.»[[59]](#footnote-59)

این حجّت باطن، انسان را به حجّت ظاهر می‌رساند؛ یعنی انسان بدون این عقل، به خدا نمی‌رسد، به پیغمبر نمی‌رسد و به امام نمی‌رسد.

آن‌وقت چطور تا وقتی که ما به امام نرسیده‌ایم این عقل، حجّت است، ولی همین‌که به امام رسیدیم دیگر باید عقل را کنار بگذاریم؟! همان عقل به انسان می‌گوید: باید بدون چون‌وچرا از امام تبعیت کنی! نه‌اینکه عقل در اینجا حجّیتش را از دست می‌دهد! اشتباه نکنید؛ عقل در جمیع احوال هیچ‌گاه حجّیت خود و دلالت و راهنمایی خود را از دست نمی‌دهد! حتّی این عقل است که می‌گوید: وقتی که پیش امام رفتی باید بدون چون‌وچرا از امام تبعیت کنی! این را هم خود عقل می‌گوید، پس باز حجّت است.

این روایتی که ثواب و عقاب را بر مدار عقل قرار می‌دهد:

«بک اُثیب و بک اُعاقب» ؛[[60]](#footnote-60) من به‌واسطۀ تو ثواب می‌دهم و به‌واسطۀ تو عقاب می‌کنم.

آیا فقط برای اولیا است یا برای همۀ افراد است؟ همۀ افراد به مقدار عقلی که دارند ثواب و عقاب بر آنها بار می‌شود. این ربطی به اولیا ندارد و برای همۀ افراد است.

عقلی که ما را به توحید و رسالت و امامت رهبری می‌کند چطور حجّیت خود را از دست می‌دهد؟ حتّی نفس این قضیّه که باید عقل را کنار گذاشت، باز حکم عقل است و اگر عقل حجّت نباشد این قضیّه هم باطل خواهد بود. مگر این درویش‌ها

نمی‌گویند که باید عقل را کنار بگذاریم؟! به چه حجّتی می‌گویند که باید عقل را کنار بگذاریم؟ مگر با عقلشان این حرف را نمی‌زنند؟! اگر عقل حجّت نباشد همین حرفشان هم باطل و مورد اشکال است.

## ضرورت تعقل در سیروسلوک

یک قضیّۀ عجیبی از مرحوم پدرمان ـ رضوان الله علیه ـ نقل کنم. این قضیّه تقریباً برای بیست و شش سال پیش است و من حدود چهارده ساله بودم. مرحوم پدرمان در اطاق بودند، من هم بودم، والدۀ ما هم حضور داشت. صحبت از مرحوم آقای حدّاد شد. عبارتی که پدر ما در تعریف از مرحوم آقای حدّاد آوردند این است که رو به والدۀ‌مان کردند و فرمودند:

فلانی، من عاقل‌تر از این مرد به عمرم ندیده‌ام!

نفرمودند که عارف‌تر یا زاهدتر یا متهجّدتر یا با صفاتر ندیده‌ام؛ بلکه شاخصۀ این مرد را عقل قرار دادند و فرمودند که عاقل‌تر از او ندیدم! التفات فرمودید؟

وقتی امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: «العقلُ دلیلُ المؤمن.» ما به این نکته می‌رسیم که عقل در همه‌جا راهنما و هدایت‌گر است؛ در مشکلات زندگی، ارتباطات، معاشرت‌ها، کش‌وقوس‌ها و مسائل حیاتی انسان، عقل دلیل است و هر کسی که دارای عقل بهتری باشد راه بهتر و معتدل‌تر و آرام‌تر و بدون تنش و ستیزه‌تری دارد.

بارها از مرحوم پدرمان شنیدم که می‌فرمود:

مرحوم آقای حدّاد به من می‌فرمود: «سیّد محمّد حسین! سلوک و راه خدا عقل می‌طلبد!»

ببینید، این حرف من نیست، بلکه حرف افرادی است که تمام مسیر زندگی آنها را سلوک تشکیل داده بود و به حقیقت و واقعیّت توحید رسیده بودند، نه‌اینکه حرف یک شخص عادی است که بویی از راه و طریق و بویی از عرفان نبرده است. و بارها خود ایشان به حقیر می‌فرمودند:

فلانی چطور است؟ فهم او چطور است؟ کاری به حال او نداشته باش، ببین عقل و فهم او چه مقدار است!

این کلامی بود که ایشان به من می‌فرمودند.

## رابطۀ عقل و عشق

روزی شخصی به مرحوم آقا عرض کرد:

آقا! عشق به امام رضا علیه السّلام انسان را دیوانه می‌کند!

ایشان فرمودند:

خیر، عشق به امام رضا علیه السّلام عقل انسان را بیشتر می‌کند.

دیوانه می‌کند یعنی چه؟! آن زیارتی که برویم و دیوانه بشویم، آن زیارت را نمی‌خواهیم! ما می‌خواهیم به امام رضا معرفت پیدا کنیم و حقیقت ولایت امام رضا علیه السّلام برای ما منکشف بشود؛ دیوانه شدن یعنی چه؟! عشق بدون عقل، توهّم و توحّش و لاابالی‌گری و حیوانیّت است. به این چرند و پرندهای درویشانه گوش ندهید که می‌گویند:

عقل را کنار بگذار و عشق را بگیر! عقل مانع راه است و زنجیر بر دست و پای است!

آنچه بعضی از بزرگان در مقام مدح از عشق و حبّ به حق، به مصداق آیۀ شریفۀ ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِ﴾[[61]](#footnote-61) فرموده‌اند آن عشقی است که موجب ازدیاد عقل و فهم و ادراک است، نه کنار گذاردن ادراک و فهم، و خود را به جنون و بی‌بند و باری زدن و هر غلط و انحرافی را به مقتضای عشق مرتکب شدن.

اگر در بعضی از عبارات بزرگان در مذمّت عقل آمده است منظور وهم و خیال است که با عقل اشتباه می‌شود، وإلاّ نفس عقل، به‌هیچ‌وجه مورد خدشه و تعرّض هیچ عاقلی نخواهد بود. کسانی که هدایت و دلالت عقل را مورد خدشه قرار می‌دهند گویا لذت و حلاوت اهتداء به آن را لمس نکرده‌اند، وإلاّ چنین سخنی را بر زبان نمی‌آورند.

عقل است که حکم به ازدیاد محبّت می‌کند، چون واسطۀ بین عبد و معبود را عشق به حق می‌داند و انسان را به محبت به خدا و راه او دلالت می‌کند. کجا عقل از

عشق جلوگیری می‌کند؟! عقل به چه برهان و قیاسی محبت شدید و عشق به الله و سیر و سلوک إلی الله را محکوم می‌نماید؟!

بعضی از اهل منبر و خطابه، فعل حضرت ابو الفضل العبّاس سلام الله علیه را که آب از شریعه نخورد، حمل بر عشق می‌نمایند و می‌گویند:

حضرت ابو الفضل العبّاس با وجود عطش سیّدالشّهدا علیه السّلام حاضر نشد آب بنوشد، ولی عقل او حکم به خوردن آب می‌کرد؛ و در واقع، تعارض بین عقل و عشق روی داد و بالأخره عشق غالب آمد و آب ننوشید!

تمام اینها باطل محض است. خود عقل حضرت ابو الفضل العبّاس سلام الله علیه حکم به تقرّب او با مولایش می‌کند و تقرّب در آب نخوردن است. عقل می‌گوید آب نخور، نه عشق! عقل می‌گوید: مگر تو نمی‌خواهی به مولایت وصل بشوی؟ مگر نمی‌خواهی تقرّب به امام علیه السّلام پیدا کنی؟ مگر نمی‌خواهی فانی در او بشوی؟ مگر نمی‌خواهی وحدت با او پیدا بکنی؟ عقل می‌گوید نزدیک‌ترین راه این است که خود را در حال با او متّحد قرار بدهی، پس وقتی که او الآن تشنه است تو هم تشنه باش! تو که می‌دانی دو ساعت دیگر شهید می‌شوی، در این دم آخر با مولای خودت وحدت داشته باش! این را عقل می‌گوید. البتّه در این عقل، عشق هم هست، و منافاتی با هم ندارند.

روزی یکی از اهل منبر، همین مطلب را در حضور مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ زد. پس از سخنان او ایشان رو به من کردند و فرمودند:

این حرف‌ها یعنی چه؟! تعارض عقل و عشق یعنی چه؟! کار حضرت، کار عقلایی بود و غیر از این چیزی نبود.

خود مرحوم آقا به من این مطلب را می‌فرمودند. اشاعۀ این مطالب، انحراف در دین است، خروج از طریق حق و ما جاء به النّبیُّ و الأئمّةُ علیهم‌السّلام و خروج از طریق اولیاء الله است، بدعت در راه خدا و سیر و سلوک إلی الله است، و در پیش گرفتن مرام درویشی به معنای باطلش است.

لذا مسئولیّت یک عالم بسیار سنگین است. باید در حرف‌ها تأمّل کند تا باعث

انحراف مردم نشود، دین خدا را تغییر ندهد، سر مردم را با این چرند و پرندهای باطلانه گرم نکند، و در مکتب اولیای حق، بدعت نیافریند. بازی کردن با دین مردم شوخی نیست! چه کسی از مرحوم پدرمان شنیده است که عقل را کنار بگذارید و عشق را متمسّک شوید؟!

مطلبی که باید مورد دقّت قرار بگیرد این است که عشق واقعی و حقیقی موجب ازدیاد عقل و فهم می‌شود، تأمّل و تدبّر را بیشتر می‌کند، و حزم و احتیاط را بیشتر می‌کند. کسی که عاشق واقعی معشوقی است کاری می‌کند که راه او و بار او سبک‌تر شود و عیب و نقصان معشوق را برطرف کند، نه‌اینکه عیب او را مخفی ببیند.

اگر شما به کسی محبّت نداشته باشید تمام عیوب او را نادیده می‌گیرید و اصلاً کاری به کار او ندارید؛ عیب داشته باشد یا عیب نداشته باشد، به شما چه مربوط است؟! ولی محبت، یگانگی می‌آورد و همان‌طور که مُحب نمی‌خواهد دیگران بر او خرده بگیرند، نمی‌خواهد دیگران در محبوب او هم عیب ببینند و بر او خرده بگیرند؛ لذا در صدد رفع عیب و نقص او برمی‌آید، نه‌اینکه در مقام تعارض، عیب او را بپوشاند و چماق بر سر دیگران بکوبد و عیب را مخفی کند. وقتی که عیب هست، هست دیگر؛ پس عیب را برطرف کن! چرا می‌خواهی عیب را مخفی کنی؟! این مسئله، مسئلۀ بسیار مهم و قابل اهمّیتی است.

## حکم عقل به لزوم تبعیّت از پیامبر اکرم و ائمۀ هدی و اولیای کامل الهی

عقل در مسائل جزئیّه و هم‌چنین در بسیاری از مسائل کلّیه که به‌واسطۀ عقل کامل ـ که عقل استاد کامل است ـ حل می‌شود، زمام امر را به دست استاد کامل می‌سپارد، نه‌اینکه عقل از حجّیت ساقط شود، بلکه این خود عقل است که به هم‌چنین فردی راهنمایی می‌کند؛ همان‌طور که اگر برای شخصی یقین به مطلبی حاصل شود، به مقتضای حجّیت ذاتیّۀ یقین، مکلّف است به آن علم و یقین خود عمل نماید.

اگر شما یقین به یک مطلب پیدا کردید تا وقتی که خلافش برای شما روشن نشده و ثابت نشده است، واجب است که به یقینتان عمل کنید. اگر عمل نکنید باید روز قیامت حساب پس بدهید! چه‌بسا ممکن است بعداً کشف خلاف گردد، باز باید

به مقتضای کشف خلاف، عمل کنید. در هر حال، متابعت از علم و یقین، تکلیف شرعی هر انسان است.

البته التفات بفرمایید، عقل فقط در صورتی به هم‌چنین فردی راهنمایی می‌کند که انسان کامل و عارف واصل و ولیّ کامل باشد، یعنی بر مُلک و ملکوت إشراف داشته باشد و جمیع مصالح و مفاسد انسان را نه با علم حصولی و اکتسابی، بلکه با علم حضوری و کشف باطنی تشخیص بدهد؛ و به عبارت دیگر، پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و یا أئمۀ هدی علیهم الصّلاة و السّلام و یا آن ولیّی باشد که تالی‌تلو امام معصوم است، یعنی آن ولیّی که فقط یک قدم با امام فاصله دارد و تالی‌تلو است، همگام با امام حرکت می‌کند، نفس او با نفس امام زمان عجّل الله‌تعالیٰ‌فرجه‌الشّریف متحد گردیده و او هم از خطا و اشتباه مصون است و تمام حقایق و مسائل را با إشراف بر باطن مورد تشخیص و عمل قرار می‌دهد؛ نه با نقل‌قول‌های شبهه‌ناک و مغرضانه و نه با نقل‌قول‌هایی که هر شخصی که پیش او می‌آید یک طور نقل می‌کند، مثلاً زید پیش او می‌آید و یک حرف می‌زند و فکرش عوض می‌شود، بعد عمرو پیش او می‌آید و حرف دیگری می‌زند و دوباره فکرش عوض می‌شود؛ این شخص که ولیّ نیست! بلکه آن ولیّ کامل است که عقل منفصل انسان و اسوۀ در عمل قرار می‌گیرد و شرعاً و عقلاً من جمیع الجهات واجب است که کلام چنین شخصی مُطاع باشد و قول او حجّیت ذاتیّه داشته باشد.

انسان در این مرحله نیز به حکم عقل به امام علیه السّلام رجوع می‌کند؛ یعنی باز عقل به انسان می‌گوید که باید پیش امام بروی، چون عقل حکم می‌کند که تشخیص امام علیه السّلام أعلیٰ و أشرف و أرفع و أرقای از تشخیص عقل آدمی است و باید در صورت تعارض بین حکم عقل آدمی با صریح کلام معصوم علیه السّلام، به کلام معصوم تمسّک جست.

## تفاوت میزان و نحوۀ تبعیت از اولیای الهی و از سایر بزرگان

البته این مطلب ربطی به تمسّک به کلمات غیر معصوم ندارد. غیر معصوم با معصوم چه ربطی دارد؟! غیر ولیّ با ولیّ چه ربطی دارد؟! بلکه فقط برای ولیّی است که جمیع اسفار اربعه را طی نموده، باقی بالله و بأمرالله شده، در مقام ولایت امام

 معصوم علیه السّلام قرار گرفته و کلام او کلام امام علیه السّلام شده است. اما در غیر این‌صورت، شخصی که هنوز در راه است و به مرتبۀ فناء ذاتی و به مقام ولایت نرسیده است و در راه کمال برای وصول به آن مرتبه در تلاش و مجاهده است، خودش هنوز در عالم نفس گرفتار است و نیاز به دستگیری و عنایت مقام ولایت دارد، آن‌وقت انسان کجا می‌تواند بدون چون‌وچرا و بدون هیچ‌گونه تأمّل، به هر کلامی که می‌گوید، جامۀ عمل بپوشاند و عقل و علم و درایت خود را نادیده بگیرد؟! این عین سقوط در چاه است، نه متابعت از علم و عقل و ادراک و منهج اولیای حق. منهج آنها غیر از این بوده است.

من خود شخصاً از مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ شنیدم که در مسائل اخلاقی با مرحوم آیةالله شیخ محمدجواد انصاری ـ با آن ید بیضاء و با آن مراتب ـ جانب احتیاط را رعایت می‌نمودند و دربست گوش نمی‌دادند. ببینید مطلب چقدر مهم است! وقتی که به ایشان مراجعه می‌کردند با احتیاط بود، یعنی در مسائلی که علم به خلاف داشتند جانب احتیاط را عمل می‌کردند. این مطلب را ایشان بارها به من فرمودند! مرحوم آقا همین‌طور با مرحوم آیةالله حاج شیخ عباس قوچانی ـ رضوان الله علیه ـ هم بدون چون‌وچرا عمل نمی‌کردند؛ درحالی‌که هر دوی این بزرگواران اساتید سلوکی ایشان بودند.

ولی در ارتباط با مرحوم حدّاد مطلب فرق کرد. آنها به جای خود، ایشان به جای خود. گرچه ایشان می‌فرمودند: «برای من مرحوم انصاری حکم پیامبر را دارد!» و در کتاب روح مجرّد هم این مطلب را نوشته‌اند؛[[62]](#footnote-62) ولی تعابیری که از مرحوم حدّاد می‌آوردند کاملاً با تعابیری که از مرحوم انصاری می‌آوردند تفاوت داشت، و براساس همین ادراک هم با آنها رفتار می‌نمودند. خداوند هم براساس ادراک انسان از واقعیّت، تکلیف می‌طلبد.

اینجا به این نکته می‌رسیم که چقدر حفظ و حراست این مکتب مشکل است

و با شعار نمی‌شود یک‌چنین مکتب با مناعت و با عزّت و با رفعتی را نگه داشته و پابرجا گذاشت! با شعار نمی‌شود! در اینجا علم لازم است، عقل لازم است، تخصّص لازم است، دوری از هویٰ و هوس لازم است و دلسوزی پدرانه و مادرانه لازم است. حقیر خود در تمام دوران پس از ارتحال مرحوم آقا هرجا به مقتضای عقل و راهنمایی عقل عمل کردم کامیاب و رستگار شدم. پس چطور می‌توانم این تجربۀ عملی خود را به دست فراموشی بسپارم؟!

## تکامل عقول مردم در زمان ظهور با دست ولایی امام زمان علیه السّلام

در یک روایت امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند:

«إذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللهُ یَدَهُ عَلیٰ رُئوسِ العِبادِ فَجَمَعَ بِها عُقولَهُم و کَمَلَت بِهِ أحلامَهُم»[[63]](#footnote-63)

وقتی که حضرت بقیّةالله عجّل الله تعالیٰ فرجه الشّریف ظهور کنند خداوند دست حضرت را روی سر مردم می‌گذارد و دست ولایی حضرت روی سر مردم قرار می‌گیرد، و نتیجه‌اش این است که عقول مردم کامل می‌شود.

نه‌اینکه حال مردم بهتر می‌شود و زهد آنها بیشتر می‌شود، بلکه عقل آنها کامل‌تر می‌شود. وقتی که عقل کامل شد دیگر همه‌چیز همراهش هست. وقتی که شما نسبت به یک مطلب یقین دارید، از آن روی‌گردانی و سرپیچی نمی‌کنید. تمام این انحرافات ما به‌خاطر این است که یقین نداریم و آن‌طورکه باید و شاید به مطلب نرسیده‌ایم. اگر عقل انسان، کامل بشود آن‌موقع دیگر چرا روی‌گردانی کند؟! پس کار حضرت این است.

از این مطالب، این مسئله به دست آمد که راه سلوک، راه بالا بردن سطح اندیشه و علم و عقل و منطق است. البتّه وقتی که عقل وجود داشته باشد به عبادت حکم می‌کند، به مسائل و ارتباطات اجتماعی حکم می‌کند، به راه اعتدال حکم می‌کند، به راه منطقی در ارتباطات با افراد و زندگی شخصی انسان حکم می‌کند. اینها همه به‌خاطر بالا رفتن عقل و ادراک انسان است.

## ذکر دو مطلب راجع به مطالب منقول منتسب به مؤلف

می‌خواستم دو مطلب راجع به قضیّۀ خودِ حقیر خدمت دوستان و برادران و رفقا و احبّه و اعزّه عرض کنم:

مطلب اول: در ارتباط با مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ شاید این مطلب صحیح باشد که از میان شاگردان و بستگان ایشان، آن کسی که کمتر از همه از ایشان نصیب و بهره برده است من باشم و فقط مطالبی از ایشان شنیده‌ایم و آن مطالب را برای دوستان و رفقا نقل می‌کنیم. اما بنده در خود، غیر از همین ضَرَبَ ضَرَبایِ معمولی و ابتدایی و این دو کلمه‌ای که هر طلبه‌ای هم می‌تواند صحبت بکند نمی‌بینم. برادرانمان و اعزّه‌ای که این‌طرف و آن‌طرف تبلیغ می‌روند بهتر از من صحبت می‌کنند و دین را ابلاغ می‌کنند و حقیقت را برای دوستان و محبّان خدا بیان می‌کنند، و شاید بنده در سطح اینها هم نباشم. گاه‌گاهی مطالبی می‌شنوم که مطرح می‌شود: «فلانی دارای این مقام است.» من واقعاً در خودم یک‌چنین مطالبی نمی‌بینم و از دوستان و از احبّه و اعزّه هم مستدعی هستم که همیشه طوری صحبت کنند و مطالب را بیان کنند که خارج از این حیطه نباشد. من فقط یک طلبه هستم! البتّه انتساب به مرحوم آقا صرفاً برای من موجب شرمندگی است و نمی‌توانم از عهدۀ هم‌چنین انتسابی بربیایم.

لذا این مطالب را که گاه‌گاهی این طرف و آن طرف نقل می‌شود، در خود نمی‌بینم و خودم را در قدم اول و مرتبۀ اول و مرحلۀ اول مشاهده می‌کنم و دست نیاز و تضرّع به مقام ولایت، و استدعا و احتیاج دعا از همۀ احبّه و اعزّه دارم. این مطلب اولی است که مایلم رفقا و دوستان در عبارت‌ها و کلامشان این نکته را رعایت بکنند که من فقط یک طلبه هستم و بیش از این هیچ!

مطلب دوم: هر شخصی دارای فکر خاص و منش خاص و منهج خاصی است، و راه خاصی در ارتباط با مردم و دوستان و رفقای خودش و بیان مطالب دارد. چه‌بسا ممکن است که مطالب انسان آن‌طوری‌که باید و شاید و به آن کیفیتی که مورد نظر انسان است به دیگران نرسد، یا برداشتی از مطالب باشد که ولو خدای‌ناکرده مغرضانه نیست، ولی با توجه به ذهنیّات هر فرد و سعۀ اطلاعی است که نسبت به شخص انسان

و جوانب آن دارد؛ لذا ممکن است مطالب انسان را به نحو دیگری بیان کنند، در عین‌اینکه تمام اینها از سر صدق و صفا و هدایت و ارشاد است و در این مطلب هیچ شکّی نیست. اما طبعاً درصورتی‌که انسان مطلب را از خود متکلّم بشنود مسئولیّت کلام برعهدۀ خود متکلّم خواهد بود و خود او پاسخ‌گوی مطالبی است که بیان می‌کند.

لذا عرض حقیر در اینجا این است که من فقط می‌توانم پاسخ‌گوی آن مطالبی باشم که دوستان از شخص من و از دهان من شنیده‌اند یا اینکه کتباً عین عبارت من نوشته شده باشد. اما اینکه در بعضی از جاها می‌گویند که نظر فلانی این‌طور است، یا اینکه ایشان این‌طور می‌خواهند بگویند، بنده نمی‌توانم پاسخ‌گوی هم‌چنین مسئله‌ای باشم. من فقط می‌توانم مسئولیّت کلامی را برعهده بگیرم که شخصی از دهان من بشنود.

این روز مبارک و فرخنده، روز نجات انسانیّت از بهیمیّت و هویٰ و هوس و روز رُقاء و ترقّی انسان به مقام کمال انسانیّت است به‌واسطۀ وجود میمون و مبارک واسطۀ فیض از حقّ متعال به جمیع عوالم امکان، حضرت بقیّةالله ارواحنا فداه و عجّل الله تعالیٰ فرجه الشّریف.

امیدواریم که خود آن حضرت عیدی ما را در امروز دستگیری از ما و رساندن و واصل کردن ما به مقام ذات و احدیت پروردگار قرار بدهند! امیدواریم که آنی از آنات، زمام امور ما را به خود ما واگذار نکنند! در دنیا و آخرت از زیارت جمالشان و از شفاعتشان ما را بی‌نصیب نفرمایند! در تمام امور، در مقام فعل و مقام قلب و سرّ، خود آن بزرگوار، مباشر و کفیل أعمال و سرّ و سویدای ما باشند! اسلام و مسلمین را عزّت عنایت کنند! کفّار و مخالفین نظام را ذلیل و منکوب بگردانند! بر تأییدات مقام معظّم رهبری و بقای عمر ایشان با صحّت و سلامت بیفزایند! مرضای مسلمین شفا عنایت کنند! موجب خیر و رحمت و مغفرت برای موتای مسلمین شوند! و آخرین درخواست ما از آن وجود مبارک و میمون این است که از خداوند متعال بخواهند که هرچه زودتر در فرجشان تعجیل بفرماید!

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّد و آل‌محمّد

# مجلس سوّم: ولایت اهل‌بیت علیهم السّلام اساس مکتب تشیّع

نیمه شعبان 1427 هجری قمری

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

و صلَّی الله علیٰ سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمّدٍ

و علیٰ آله الطّیِّبین الطّاهرین

و لعنةُ اللهِ علیٰ أعدائِهم أجمَعین

## مقصد و مقصود از زنده نگه داشتن یاد اهل‌بیت علیهم السّلام

امروز روز میلاد امام زمان، حضرت حجة ابن الحسن المهدی أرواحنا لتراب مقدمه الفداء است. امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند:

«رَحِمَ اللَهُ عبدًا أحیا ذِکرَنا؛[[64]](#footnote-64) خداوند بیامرزد آن کسی از شیعیان ما را که ذکر و یاد ما را همیشه زنده نگه دارد.»

مقصود امام علیه السّلام از این مسئله چیست؟ چرا حضرت می‌فرماید که یاد ما را همیشه در میان خودتان زنده بدارید و نگذارید که ما در میان شما به‌دست فراموشی سپرده بشویم؟

امام باقر علیه السّلام در سفر حج، در منا وصیّت می‌کنند:

«تا ده سال پس از فوت من، یک نفر بگذارید تا برای مردمی که از طوائف و فرق مختلف به منا می‌آیند، مطالب و مسائل راجع به دوران حیات من را و

کارهایی که من انجام می‌دادم و ظلم‌هایی که به من روا می‌شد و مسائلی که خلفا دربارۀ من و اصحاب من انجام می‌دادند بیان کند.»[[65]](#footnote-65)

منظور امام باقر علیه السّلام از این مطلب چه بوده است؟

مشخص است که انسان برای حفظ و یادآوری یک جریان یا یک شخصیت، نیازی به تذکر مجدد دارد؛ والاّ آن مسئله به‌دست فراموشی سپرده می‌شود. اگر جریانی اتفاق بیفتد، بعد از گذشت چند سال کم‌کم فراموش می‌شود، مردم آن را از یاد می‌برند، کم‌کم حال و هوای آن شرایط از اذهان خارج می‌شود، تب و تاب آن حوادث فرومی‌نشیند و بالتّبع دیگر انسان اشتیاق و علاقه‌ای برای تجدید آن خواطر و یادها ندارد. لذا برای تجدید و زنده‌نگاه داشتن آن خاطره دائماً هر سال آن خاطره را تجدید می‌کند؛ حالا این مقاصد می‌تواند مقاصد الهی باشد یا اینکه مقاصد دنیوی باشد.

ما که هر سال یاد امام را زنده می‌کنیم و ولادت و شهادت امام علیه السّلام و مناسبت‌های مذهبی و دینی را تجدید می‌کنیم برای این است که می‌خواهیم اوّلاً نزد خود و ثانیاً به دنیا اعلام کنیم که مکتب تشیّع یعنی مکتب امامت و ولایت، و امام صادق با ابوحنیفه و مالک و شافعی فرق دارد و امام باقر هم با عکرمه فرق دارد! در بین اهل‌تسنّن فقها و مفتیان و صاحبان رأی بسیاری بودند که از علما هم بودند؛ هم ائمّۀ اربعۀ آنها و هم غیر از آنها از بزرگانی که در مرام و در فقه خودشان بودند. البتّه منظورم بزرگ از نظر محفوظات است، نه از نظر مقام و تقرب؛ چون آن کسی که در مقابل مکتب اهل‌بیت بایستد، تقربی به خدا ندارد تا اینکه انسان اسم بزرگ را بر او بگذارد! ولی ما که هر سال یاد امام صادق را ـ چه در ولادت و چه در شهادت ـ زنده می‌کنیم، برای این مسئله است که بگوییم این مکتب، قائم به امام صادق است.

شیعه باید امام را در میان خود مطرح کند؛ یعنی باید توجّه داشته باشد که حقیقت تشیّع و حقیقت مکتب، به وجود امام است. البته نه به وجود ظاهری امام،

 بلکه به حقیقت امام است که آن حقیقت امامت، در هر زمانی در یک نفس از نفوس قدسیه ظهور پیدا کرده است؛ یک زمان در امام جواد علیه السّلام، یک زمان در امام موسی بن جعفر، یک زمان در امام هادی، یک زمان در امام سجاد و همین‌طور... .

## اثرات معنوی حیات امام زمان علیه السّلام برای شیعیان

مسئله‌ای که در ولادت امام زمان علیه السّلام مطرح است و آن مسئله باید مورد توجّه قرار بگیرد مسئلۀ حیات امام و حیات امامت است. گرچه در سایر مناسبت‌های ائمّه علیهم السّلام هم مطلب به همین کیفیّت است، ولی به‌واسطۀ حیات ظاهری آن حضرت، این مسئله می‌تواند بیشتر مورد توجّه و دقت قرار بگیرد. ما ولادت پیغمبر را هم عید می‌گیریم، اما بالأخره پیغمبر از دنیا رفته‌اند و فوت کرده‌اند، چون حضرت را مسموم کردند و عایشه هم مسموم کرده است.[[66]](#footnote-66) ولادت امام جواد علیه السّلام را عید می‌گیریم، اما بالأخره امام جواد از دنیا رفته‌اند و شهید شده‌اند؛ آن حضرت را مسموم کردند و معتصم، خلیفۀ عبّاسی آن حضرت را مسموم کرد.[[67]](#footnote-67) هر کدام از ائمّه عمر ظاهری خود را طی کردند و به عالم باقی هجرت کردند و امامت و ولایت به امام زمان علیه السّلام منتقل شده است. حداقل تفاوتی که میلاد امام زمان علیه السّلام با آنها دارد، در این است که ما احساس می‌کنیم این ولایت زنده است و حیات دارد. این ولایت، ولایتی است که مثل سایر مناسبت‌های مکتب، از اعیاد و وفیات و بعثت و غدیر و امثال ذلک، صرفاً یادآوری یک خاطره نیست؛ بلکه ما ولادت فردی را عید می‌گیریم که صاحب ولایت است و در میان ما حیات دارد و مانند ما حرکت دارد و زندگی می‌کند.[[68]](#footnote-68) این مسئلۀ خیلی مهمی است.

در مرتبۀ پایین، حداقلّ مطلب این است که ما احساس می‌کنیم صاحب قدرت و سیطره و ولایتی بر ما اشراف دارد و اعمال و حرکات ما را زیر نظر دارد.[[69]](#footnote-69) صرف‌نظر از مطالب و چرندیات و مزخرفاتی که این‌طرف و آن‌طرف راجع به علم امام مطرح می‌شود و می‌گویند: «آیا امام علم غیب دارد یا ندارد؟» که این چرندیات در دوران

امامت ائمّه علیهم السّلام همیشه از بین مخالفین شنیده می‌شد و هم‌اکنون نیز این مسائل به گوش می‌رسد،[[70]](#footnote-70) ما احساس می‌کنیم که دو دیدۀ رقیب و عتیدی همواره بر اعمال ما ناظر و شاهد است. و این مسئله‌ای است که اگر انسان به این مطلب فکر کند، در زندگی و احوال او تغییر اساسی ایجاد می‌کند.

شما فرض کنید که وارد این حسینیه بشوید و ببینید که کسی در این حسینیه نیست، هر کاری دلتان بخواهد می‌توانید بکنید: بدوید، بخوابید، پشتک بزنید و... ؛ ولی اگر یک‌مرتبه احساس بکنید همین‌طورکه این دوربین الآن در مقابل من هست، یک دوربین از آن گوشه دارد تمام این حرکات را ضبط می‌کند، یک‌دفعه مؤدب و قشنگ و خوب در کناری می‌نشینید و دیگر نه می‌دوید و نه می‌خوابید و نه صدا را بلند می‌کنید؛ چون قضیّه شوخی نیست و دوربین دارد حرکات را ضبط می‌کند! کسی که دارد صحبت می‌کند اگر نداند که ضبطی یا دوربینی یا چیزی دارد مطالب او را ضبط می‌کند، هر طور بخواهد حرف می‌زند: گاهی اوقات سب می‌کند، گاهی اوقات طعنه می‌زند، گاهی اوقات افراد را استهزاء می‌کند، افراد مورد نظر را مسخره می‌کند و هر تعبیری که بخواهد به زبان می‌آورد. اما اگر یک‌مرتبه متوجّه بشود که ای وای، آن گوشه یک میکروفن گذاشته‌اند و حرف‌های این آقا را دارند ضبط می‌کنند، یک‌دفعه دست‌پاچه می‌شود، رنگش قرمز می‌شود، سیاه و سفید می‌شود که حالا چه‌کار کنیم تا این حرف‌هایی را که زده‌ایم و این خرابکاری‌هایی را که کرده‌ایم درست کنیم؟! آن دستگاه هم دارد اینها را ضبط می‌کند! بلند می‌شود به‌دنبال می‌رود که این سیم به کجا وصل است، سیم را می‌گیرد و پیگیری می‌کند و می‌فهمد که این سیم به دستگاهی وصل است، بعد می‌بیند که نواری هست، آن را برمی‌دارد و آثار را از بین می‌برد.

وقتی انسان نداند که دارند صدایش را ضبط می‌کنند و حرکاتش را عکس می‌گیرند، هر عملی انجام می‌دهد! تمام این اعمال به‌خاطر جهل به یک میکروفن است! اما وقتی که چشم انسان بیفتد و ببیند که آنجا یک میکروفن هست، یک‌دفعه حرکات و تعبیرها عوض می‌شود و سخنان تغییر پیدا می‌کند؛ چون مسئله نشر پیدا می‌کند و بعد در تعاقب این نشر، مسائلی گریبان انسان را می‌گیرد و دنبال آدم می‌آیند: آقا این حرف‌ها چه بود که شما زدی؟! این مطالب چه بود که شما گفتی؟!

الآن ما داریم صحبت می‌کنیم و این دوربین هم در اینجا دارد حرکات ما را ضبط می‌کند؛ پس من دیگر نمی‌توانم هر حرفی بزنم و هر چیزی که به ذهنم بیاید، از زبانم خارج نمی‌کنم و مواظب هستم عبارت و کلامی را بگویم که به کسی برنخورد و فردا برای من مشکلی ایجاد نکند و شخصی نیاید بگوید: «آقا شما در صحبتت به ما اهانت کردی و فلان حرف را زدی!»

حداقلّ مطلب این است که امام علیه السّلام برای ما حکم این دستگاه را دارد که تمام وضعیت ما را زیر نظر دارد و آن را دارد ضبط می‌کند! تا به‌حال به این مسئله فکر کرده‌ایم؟! حضرت تمام حرکات و سکنات و گفتار ما را زیر نظر دارد و مسلّماً زیر نظر دارد و شکی در این مسئله نیست که دارد نگاه می‌کند و مراقبت می‌کند.[[71]](#footnote-71)

اگر شیعه این مطلب را از امام بداند، آیا در حرکات و کلام و گفتارش تغییر به وجود نمی‌آید؟! آیا دیگر هر کاری دلش بخواهد می‌کند، هر حرفی بخواهد به این و آن می‌زند، هر مسئله‌ای بخواهد به وجود می‌آورد، هر ظلمی بخواهد می‌کند و هر ناروایی بخواهد ایجاد می‌کند؟! یا نه، انسان عاقل نسبت به شرایطی که در آن قرار دارد، تصمیم مقتضی و درست می‌گیرد و در شرایط مختلف، تصمیم مقتضای با خودش را می‌گیرد.

وقتی من بدانم که امام علیه السّلام در کنار من نشسته است، آیا دیگر کنار لبم سیگار می‌گذارم و جلوی امام سیگار می‌کشم؟! مرحوم آقا می‌فرمودند:

من گفتم سیگار حرام است، آن‌وقت فلان آقا پشت در، سر کوچه سیگار می‌کشد و خیال می‌کند من او را نمی‌بینم! بعد داخل می‌آید: «سلام علیکم، عرض ارادت!» و دست ما را هم می‌بوسد!

او مرحوم آقا را به اندازۀ یک دوربین قبول ندارد، آن‌وقت می‌آید دست ایشان را می‌بوسد! ما که شیعه هستیم، امام زمان علیه السّلام را به اندازۀ این دوربینی که قیمتش چند هزار تومان است، قبول نداریم! شوخی هم نداریم، واقعاً قبول نداریم! این حداقلّ مسئله است.

## معنای ولایت امام زمان و اهل‌بیت علیهم السّلام

یک مقدار مطلب را از این بالاتر بیاوریم: چرا در امروز ما یاد امام زمان علیه السّلام را مبارک و متبرک می‌داریم و میلادش را جشن می‌گیریم؟ ما این کار را برای این داریم انجام می‌دهیم که امام علیه السّلام واسطۀ فیض الهی است. مسئله دیگر قضیّۀ دوربین و میکروفن نیست! خیلی از افراد عادی هم ممکن است کار دوربین و میکروفن را انجام بدهند؛ آن‌وقت ما آن مقام امامت و ولایت را آن‌قدر تنازل می‌دهیم و پایین می‌آوریم که می‌گوییم: امام علیه السّلام دارد به همۀ ما نگاه می‌کند!

این که چیزی نیست و مسئله‌ای نیست! مطلب این است که در مکتب شیعه، امام علیه السّلام همه‌چیز مکتب است و بس!

ولایت عبارت است از اتّصال انسان به پروردگار؛ اسم این خطّ وصل‌کننده،

ولایت است. این برقی که الآن در اینجا هست و دارد پنکه را می‌گرداند و چراغ را روشن می‌کند و... متّصل به دستگاه و توربین‌های آبی یا گازی یا امثال‌ذلک است. اسم آن سیمی که برق را از آنجا به اینجا می‌رساند ولایت است. بدون آن سیم، برق آن توربین در خودش می‌گردد. خدای متعال هم در عالم ذات و احدیّت خود، بروز و ظهوری نداشت. ولایت یعنی مسئلۀ بروز و ظهور ذات در مجالی متفاوت و گوناگون. امام زمان یعنی حقیقت وصل‌کنندۀ قوالب جزئیه به آن حقیقت ذات و کلی. این معنا معنای امام زمان است، نه دوربین و میکروفون؛ اینها اهانت به امام علیه السّلام است![[72]](#footnote-72) امام یعنی واسطۀ حیات و رزق ممکنات، یعنی واسطۀ جلب رزق و حیات از ناحیۀ پروردگار و ایصالش به ممکنات. مسئله این است! علمی که در عالم است از ناحیۀ امام است، حیاتی که در همۀ موجودات است از ناحیۀ امام است، قوام تمام ذرات عالم به قوام امام علیه السّلام است؛[[73]](#footnote-73) یعنی اگر امام علیه السّلام نباشد، از هم

 فرو ریزند قالب‌ها،[[74]](#footnote-74) یعنی دیگر ظهور ذات، معنا نخواهد داشت![[75]](#footnote-75)

این معنا معنای امامت است؛ نه‌اینکه صرفاً احکام گفتن و مسائل شرعیه بیان

کردن و این را بکن و آن را نکن مطرح کردن. بله، اینها از شئون امام در مقام تشریع است و اختصاص به امام دارد؛ امّا حقیقت تکوینیۀ امام عبارت است از: إبقاءُ کلِّ وجودٍ فی مرتبةِ وجودِهِ، و حیاةُ کلِّ موجودٍ فی مرحلةِ وجودهِ، و استمرارُ کلِّ وجودٍ فی مرحلةِ حُدوثهِ و بَقائهِ.[[76]](#footnote-76) این مسئله مسئلۀ امام است.[[77]](#footnote-77)

امام زمان علیه السّلام یعنی آن حقیقتی که: «بِوُجودهِ ثَبَتَتِ الأرضُ و السماءُ؛[[78]](#footnote-78) زمین و آسمان به وجود امام زمان علیه السّلام قائم است.» اینها نخواسته‌اند همین‌طوری برای ما فقط شعر بگویند، نه‌خیر، اینها واقعیّت را می‌گویند؛ حالا اگر دو نفر نمی‌فهمند باید مشکل خودشان را حل کنند و به مطلب برسند. ما که حقیقت مطلب را درک نمی‌کنیم و تصوّر دیگری داریم، این مشکل و این مسئله از خود ما است!

آن‌وقت آیا ما می‌توانیم این عنوان «امام» را بر غیر از امام علیه السّلام اطلاق کنیم؟![[79]](#footnote-79) بله، بزرگان و مهذّبین و افراد اهل تزکیه و واجد مقامات علمی و معنوی بسیاری آمده‌اند؛ ولی صحبت این است که شیعه و مکتب تشیّع قائم به کیست؟ آیا شیعه و مکتب تشیّع قائم به شیخ طوسی و علاّمه مجلسی است یا قائم به امام صادق و امام باقر و امام سجاد است؟! امام باقر و امام صادق حقیقت تشیّع را تشکیل می‌دهند یا علاّمه مجلسی و شیخ انصاری و شیخ طوسی و امثال اینها؟! آیا این بزرگان بدون استفاده و استناد و استناره و استضائه از امام صادق هم بزرگ می‌شدند یا نه، هرچه

 اینها دارند از این مکتب دارند؟! آن‌وقت این نمک‌نشناسی نیست که ما آن حقیقت را رها کنیم و اسمی از آن نیاوریم و آنهایی را که بر سر این سفره نشسته‌اند و خوشه‌چینی کرده‌اند و چند قاشقی از غذاهای این سفره بهره‌مند شده‌اند، بخواهیم به‌عنوان اسوه و راهنما و افتخارات مکتب مطرح بکنیم؟!

## لزوم توجه صرف به امام علیه السّلام در مکتب تشیّع

قضیّۀ اینکه ما ولادت امام زمان علیه السّلام را جشن می‌گیریم و هر سال هم این را تکرار می‌کنیم، به‌خاطر این است که بگوییم: آنچه ما داریم، این فرد است! شیخ طوسی و سایر بزرگان همه مردان بسیار بزرگی بودند، از علما و فقها بودند، خدا به آنها درجات و مقامات بدهد و می‌دهد و خواهد داد؛ تمام اینها به جای خود محفوظ، ولی الآن که شیخ طوسی از این دنیا رفته است، اگر در آن دنیا از او بپرسند: «آیا تو حاضری که هر ساله برایت هزاره بگیرند و اسمت را مطرح کنند؟» می‌گوید: «یک موی بدنم هم راضی نیست! اگر می‌خواهید برای من سالگرد بگیرید، سالگرد امام علیه السّلام را بگیرید و در ضمن آن هم اگر خواستید مطالبی را که من گفته‌ام بگویید، عیبی ندارد. سالگرد امام سجاد را بگیرید و از امام سجاد بگویید، عیبی هم ندارد که مسائل و مطالبی را که من در آن‌موقع بوده‌ام بگویید؛ چون بالأخره من هم به‌عنوان یکی از شاگردان امام سجاد هستم.

شاگرد امام سجاد و امام باقر و امام صادق و امام زمان فقط آنهایی نیستند که در زمان حیاتشان بودند؛ بلکه تمام فقهایی که از روایات صادقین علیهما السّلام و سایر ائمّه در استنباط احکام شرعیه استفاده کرده‌اند و ایتام آل‌محمّد[[80]](#footnote-80) را به سر منزل مقصود

رسانده‌اند و با مطالب خودشان این مکتب را از گذشته به آینده منتقل کرده‌اند، شاگردان امام باقر و امام صادق و امام رضا علیهم السّلام هستند و هیچ تفاوتی نمی‌کنند. امام صادق که فقط برای حمران و أبان بن تغلب و محمد ابن أبی‌عمیر و محمد بن مسلم و أبی‌بصیر حدیث نمی‌گفت! حدیثی که حضرت می‌فرمود، برای الآن ما هم هست؛ یعنی حضرت این را برای ما هم که بعد از هزار و چهارصد سال آمده‌ایم فرموده است، منتها چون خداوند متعال مقدر کرده و عمر مخصوص و محدّدی به امام داده است و دیگر آن عمر برنمی‌گردد، حضرت این مطالب را در آن موقع فرموده است. اگر حضرت در این زمان بود، همین روایتی را که در هزار و دویست سال پیش به أبان و أبی‌بصیر و محمّد بن مسلم فرموده بود، الآن هم می‌فرمود و همین سلسله روایت و استناد و مطالب روایی و مطالب رجالی و مسائلی که در آن‌موقع بود، الآن هم بود و در قضیّه هیچ فرقی نمی‌کرد و تفاوتی نداشت.[[81]](#footnote-81)

بنابراین شاگرد امام صادق علیه السّلام فقط أبان بن تغلب و أبوبصیر نیست، آنها در آن زمان بودند؛ بلکه آن افرادی از معمّمین و طلاّب علوم اسلامی هم که الآن در راستای مکتب اهل‌بیت دارند حرکت می‌کنند شاگرد امام صادق علیه السّلام هستند و واقعاً هم هستند! چون امام صادق علیه السّلام یک وجود باقی است و وجود فانی نیست. وجود همۀ ما فانی است؛ چند روزی هستیم و می‌آییم و می‌رویم، بعداً هم رویمان خاک می‌ریزند، بعد هم دو تا فاتحه می‌خوانند و دیگر کسی به ما کاری ندارد و اعتنا نمی‌کند. ولی وجود امام باقر و امام صادق و ائمّه و معصومین علیهم السّلام وجود باقی است؛ یعنی بقاء دارد به بقاء الله تعالیٰ، نه‌اینکه بقائش تا روز قیامت است، بلکه تا وقتی خدا باقی است، وجود امام علیه السّلام هم باقی است؛[[82]](#footnote-82) چون وجود امام علیه السّلام وجود ولایی است، پس مگر اینکه خدا از بین برود تا امام هم از بین برود!

و مگر اینکه پروندۀ خدا بسته شود تا پروندۀ امام هم بسته شود![[83]](#footnote-83)

ولی ما این‌طور نیستیم. مرحوم آقا می‌فرمودند: «ما به هرجا که برسیم، یک روز پروندۀ ما بسته می‌شود و تمام شد!» این را برای چه دوباره می‌خواهید باز کنید؟! پرونده‌ای که هزار سال پیش بسته شده است، الآن برای چه دوباره می‌خواهید باز کنید؟! اگر می‌خواهید باز کنید، پروندۀ امام سجاد و امام جواد و امام هادی را باز کنید! فلان عالم در دویست سال پیش فوت کرده است؛ خب فوت کرده که فوت کرده است، خدا رحمتش کند! ولی او را مطرح کردن و هر ساله مجلس‌گرفتن، در مکتب تشیّع چه جایگاهی دارد؟!

می‌گویند: «ایشان این‌طور بود و مرد بزرگی بود.» بسیار خوب، مرد بزرگی بود و خدا رحمتش کند. مگر ما می‌گوییم که مرد کوچکی بود؟! مرد بزرگی بود؛ ولی در این مسئله آیا بین ما که شیعه هستیم با غیر شیعه نباید فرق باشد؟! در این مسئله آیا بین شیعه و سایر افراد نباید افتراق و امتیاز باشد؟! آیا هنوز زمان این نرسیده است که شیعه احساس کند غیر از توجّه به امام علیه السّلام، به هر چیزی که بخواهد توجّه کند، اعتباریات و تخیلات است؟! یاد بزرگان خوب است و اشکال ندارد که انسان یاد بزرگان کند؛ ولی طرح کردن و اعلان و انتشار این مسئله و تبلیغ در این قضیّه، آن‌هم با این وضعیت و با این کیفیّت، در مکتب تشیّع چه جایگاهی دارد؟![[84]](#footnote-84)

آن‌قدر که ما برای افراد دیگر مایه می‌گذاریم آیا برای تولد یا برای شهادت امام جواد علیه السّلام هم مایه می‌گذاریم؟! آن‌قدر که برای بزرگانی که در دویست سال یا سیصد سال گذشته فوت کرده‌اند، سر و صدا داریم و به این‌طرف به آن‌طرف انتشار می‌دهیم و این خرج‌ها و این مبالغ را صرف می‌کنیم، آیا برای شهادت امام هادی هم همین کارها را می‌کنیم؟! آیا مردم به اندازۀ یک‌دهم آنها از امام هادی و خصوصیّات

امام هادی اطلاع و خبر دارند؟! آیا مردم اصلاً می‌دانند که امام هادی کیست، پدرش که بوده است، حضرت چه وضعیتی داشته است، موقعیت امامتش چه بوده است و آن حضرت چه مطالبی فرموده است؟! بله، امام بود، مرد بزرگی بود و متوکل ایشان را به سامرا تبعید کرد و بعد هم در آنجا سم داد و از دنیا رفت و تمام شد؛[[85]](#footnote-85) این قدرِ اطلاعاتی است که افراد می‌توانند از امام علیه السّلام داشته باشند!

مسئله این است که در مکتب شیعه باید توجّه فقط به امام علیه السّلام باشد و بس! هرچه ما از این مقدار کوتاه بیاییم، خودمان ضرر کرده‌ایم![[86]](#footnote-86)

## لزوم پذیرش تامّ مکتب اهل بیت به عنوان اصلِ اساسی

امروز عده‌ای از دوستان و رفقای ما ملبس به لباس روحانیت می‌شوند. خیلی‌ها هستند که همین درس‌های علوم دینی را می‌خوانند، به مقامات بالا هم می‌رسند و اجازۀ اجتهاد هم دارند؛ اما وقتی که انسان عکس آنها را در مجله نگاه می‌کند می‌بیند که ریششان را تراشیده‌اند، گاهی اوقات هم یک کراوات می‌زنند! البتّه کراوات می‌زدند، اما الحمدللّه این مسئله در اوضاع و شرایط فعلی مورد توجّه نیست، والاّ اگر مورد توجّه بود کراوات هم می‌زدند! خیلی‌ها هستند که این دروس را می‌خوانند، ولی مقصودشان از خواندن این دروس فقط صرف اطّلاع بر مسائل و اظهار نظر نسبت به مطالب حقوقیِ مبانی فقهی و اسلامی است؛ اما وقتی که صحبت می‌کنند هزار کدورت و ظلمت از

 سخنان آنها استشمام می‌شود. خیلی‌ها این درس‌ها، مطالب علمی، اعتقادی و مبانی را مورد دقت و مطالعه قرار می‌دهند؛ ولی وقتی که مطلب به پای ابرام و اعتقاد و پذیرش و خودباوری آنها می‌رسد می‌بینیم که می‌گویند: «ما احساس می‌کنیم بدون معمّم شدن و با همین وضعیت، بهتر می‌توانیم کمک کنیم و فعّالیت کنیم.» چه کسی به شما گفته است بهتر می‌توانید کمک کنید؟! خدا به خوابت آمده و گفته است؟ تو می‌خواهی در میان مردم راحت زندگی کنی، راحت بروی و کسی به تو حرفی نزند؛ چرا بازی در می‌آوری و با الفاظ بازی می‌کنی؟! چه کسی را می‌خواهی گول بزنی؟! نه آقاجان، شما عِمامه بگذار، مسئولیّت پذیرش و عدم پذیرش افراد را خدا بر دوش سرکار نگذاشته است؛ آن مسئولیّت را خودش به عهده گرفته است و بر عهدۀ وجدان بیدار خود افراد گذاشته است؛ نه‌اینکه خدا جناب‌عالی را قیّم و ولی و وکیل افراد کرده باشد و دین و دنیا و بهشت و جهنم مردم را به جناب‌عالی سپرده باشد!

آن کسی که در این شرایط عِمامه می‌گذارد، یعنی می‌گوید: من این مکتب را با همۀ سختی‌ها و صعب‌ها و فراز و نشیبش پذیرفته‌ام؛ نه فقط جنبۀ علمی و فقهی‌اش را، آن‌هم با آقای دکتر گفتن و کف زدن و در اینجا و آنجا سمینار و کنفرانس گذاشتن و عکس در مجلات گذاشتن و این‌طرف کامپیوتر گذاشتن و آن طرف چه گذاشتن! بلکه با همۀ حرف‌ها و نقل‌ها و شرایط و لوازمش پذیرفته‌ام. من وارد مکتب امام صادق شده‌ام؛ چه به من بد بگویند و چه مرا ترغیب و تشویق بکنند، برای من تفاوتی ندارد![[87]](#footnote-87) یعنی این مکتب را به‌عنوان اصل پذیرفته‌ام.

## کفایت مکتب اهل‌بیت علیهم السّلام برای سعادت فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی بشریّت

یکی از همین معمّمین و فضلا بود که سابقاً با مرحوم آقا ارتباط داشت و بنده

هم در دوران طفولیّت می‌دیدم که هم با مرحوم آقا به منزل ایشان می‌رفتیم و هم ایشان می‌آمد. بعداً شنیدیم که ایشان به فرانسه رفته است و در دانشگاه فرانسه حقوق می‌خواند. گفته بود: «من در اینجا آمدم تا اطلاعاتم نسبت به مسائل بیشتر بشود و بهتر بتوانم مطالب را بفهمم.» مرحوم آقا راجع به او این حرف را زدند ـ خوب دقت کنید ـ :

اگر این شخص نیاز خودش را در مکتب امام صادق می‌دید دیگر دست گدایی به‌سوی فرانسه و غرب دراز نمی‌کرد!

معلوم می‌شود که این فرد امام صادق و امام باقر را برای خودش کافی ندیده است که آنجا رفته است تا ببیند مونتِسکیو[[88]](#footnote-88) و دیگران چه گفته‌اند.[[89]](#footnote-89) اگر از مکتب امام صادق احساس غنا می‌کرد هرگز نمی‌رفت![[90]](#footnote-90)

می‌خواهم حرفی بگویم که تا به‌حال نزده‌ام و امروز برای رفقایی که می‌خواهند معمّم شوند می‌گویم: «ما باید بدانیم که آنچه هست، در مکتب امام صادق است و بس! بقیّه همه پوچ و تخیلات و فضولات توهمی و تخیلی مغزهای فاسد و مادی است!»[[91]](#footnote-91)

روح القوانینی که جناب مونتسکیو نوشته است عبارت است از تراوشات یک مغز مادی؛ آن مغزی که به اقتصاد فقط برای جلب منافع به خود نگاه می‌کند و هیچ‌گاه بندگان خدا را به‌عنوان افراد مساوی و هم‌طراز در نعمات الهی نمی‌بیند، لذا می‌گوید:

 «در آن حدی حرکت کن که نه آزارت به غیر برسد و نه آزار غیر به تو برسد.» و این یک دیدگاه مادی است، نه دیدگاه الهی.

در مکتب الهی می‌گویند: در آن مسیری حرکت کن که اگر آزاری از غیر به تو رسید باز هم او را با آغوش باز بپذیری و با او به لطف برخورد کنی و از تو فقط لطف و عنایت و اغماض و ایثار و گذشت تراوش کند.[[92]](#footnote-92) این مکتب، مکتب حق است! در

...[[93]](#footnote-93)

مکتب الهی نمی‌گویند که مواظب باش آزار غیر به تو نرسد! بلکه حیوانات در جنگل این‌طور هستند؛ یعنی مواظبند که کسی به حریمشان تجاوز نکند و اگر خودشان تجاوز کنند با دفاع آنها برخورد می‌کنند.

در مکتب الهی، انسان خود را واسطه می‌بیند، نه مستقلّ بالذات؛ مستقلّ بالذات را ذات احدیّت و خود را واسطه و پوچ می‌بیند. بر این اساس، قانون وضع می‌کند و احکام جعل می‌کند و با دنیای خود ارتباط برقرار می‌کند، همان‌طوری که انبیا ارتباط برقرار کردند.

آن کسی که عمر خودش را به‌دنبال علوم دیگر می‌برد، نصیب او همان مقداری خواهد بود که در این دنیا نصیبش شده است؛ امّا کسی که مقصودش رسیدن به حقیقت دین باشد بدون زوائد، تبلیغات، ریاسات، توهمات و مقامات، و خود را به این معدن علم و این دریا متّصل کند و توجهش رسیدن به این دریا باشد، این دریا بر او تفضّل می‌کند.

## معیار تشخیص حق

رفقایی که امروز معمّم می‌شوند نباید خیال کنند که در مسیری که در پیش رو دارند، بیا و برو و دنیا و ریاست و اقبال و توجّه مردمی است! البته نه‌اینکه نیست، بلکه نباید فکر، روی این مسئله باشد که در آینده چه خواهد شد، در آینده به کجا می‌رسیم، به چه موقعیتی می‌رسیم، چه وضعیتی پیدا می‌کنیم، چه افرادی دور و بر ما را می‌گیرند و مطالب و مسائل ما را این‌طرف و آن‌طرف پخش می‌کنند؛ تمام اینها توهمات و تخیلات است.[[94]](#footnote-94)

آنچه ما باید بدانیم و مورد توجّه قرار بدهیم این است که تمام همّ و غمّ خود را بر این متمرکز کنیم که از این چهارده نفر چه به ما رسیده است؛ این را بگیریم و عمل

 کنیم، تمام شد. در طول تاریخ چهارده نفر آمده‌اند: پیغمبر اکرم، امیرالمؤمنین، حضرت فاطمۀ زهرا تا امام زمان علیهم السّلام؛ باید ببینیم که اینها چه گفته‌اند و اینها چه فهمیده‌اند. در این‌صورت است که متوجّه می‌شویم که تفاوت ناخالص از خالص در کجاست و سره از ناسره در چه مواردی مشخص می‌شود. اوّل باید این حقیقت را بفهمیم.

دو سه هفته پیش منزل یکی از ارحام بودم که در مسائل سنگ‌های معدنی و جواهرات، بسیار خبیر و خیلی وارد است و شاید از معدود افرادی در دنیا باشد که روی او حساب می‌کنند و او را این‌طرف و آن‌طرف هم می‌برند. ایشان حرف بسیار خوبی زد و گفت:

وقتی که من وارد این مسائل شدم، اوّل رفتم دنبال اینکه اصل را بشناسم. سال‌های سال تمام زحمت خودم را گذاشتم؛ چه کتاب‌هایی خواندم، چه مطالعاتی کردم، چه آزمایشگاه‌هایی رفتم تا اینکه آن سنگ و جواهر اصلی را بشناسم. وقتی شناختم، دیگر تشخیص خلاف و این بدلیجات که گاهی هم خیلی شبیه اصل است، برایم مثل آب خوردن شد.

اما بعضی از افراد وقتی که وارد این مسائل می‌شوند، هم صحیح و هم غیرصحیح را با همدیگر نگاه می‌کنند؛ لذا هرچه می‌گذرد باز آن قوه و تیزی تشخیص را ندارند. سال‌های سال هم کار می‌کنند، ولی باز می‌بینیم اشتباه می‌کنند.

چون از اوّل پا را فقط روی شناخت واقع نگذاشتند، بلکه خواستند واقع و غیر واقع را با هم بفهمند؛ ولی ایشان می‌گفت:

من این کار را نکردم؛ بلکه سال‌های سال تمام همّ و غمّم را فقط روی شناخت جواهر اصل گذاشتم. وقتی که خوب ذهنم از این مسئله پر شد و قالب گرفت و فهمیدم آن اصل چیست، آن‌وقت دیگر توانستم خلافش را بشناسم.

گفتم: شما عجب حرف عمیقی زدی و عجب کار درستی کردی! این همان حرف و کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام است که فرمودند:

«لا یُعرِفُ الحقُّ بأقدارِ الرِّجالِ؛ اِعرف الحقَّ تَعرِفْ أهلَه، اِعرفِ الباطلَ تَعرفْ

أهلَه»؛[[95]](#footnote-95) حق با شخصیت افراد شناخته نمی‌شود؛ اوّل حق را بشناس تا اهلش را بشناسی، و اوّل باطل را بشناس تا اهلش را بشناسی.

آیا ما این‌طور نیستیم که بخواهیم از روی شخصیت افراد، حق را بشناسیم؟! مثلاً وقتی ببینیم که یک نفر خیلی ظاهر جاذبی دارد یا مقاله‌های زیادی دارد یا افراد برایش خیلی بیا و برو می‌کنند و تا وارد مجلس می‌شود همۀ مجلس برایش بلند می‌شوند، یک‌دفعه چشممان را برنمی‌گردانیم تا ببینیم که این چه کسی بود که وقتی وارد مجلس شد همه برایش بلند شدند؟! خواهی‌نخواهی ذهن ما متوجّه او می‌شود. اما حضرت می‌فرماید که اوّل باید حق را بشناسی! وقتی حق را شناختی، هرچه برای فلان شخص بلند بشوند و بیا و برو بکنند دیگر فایده‌ای ندارد.

بنابراین در مکتب ما باید اوّل سراغ این چهارده نفر بیاییم و بس؛ و دیگر چشممان را ببندیم، والسّلام! باید ببینیم که امام علیه السّلام در این قضیّه چه فرموده است، و دیگر کاری نداشته باشیم که فلان آقا این مسئله را تأویل و توجیه می‌کند.

من‌باب‌مثال در مهر السنّه روایت است که امام موسی بن جعفر علیهما السّلام فرمودند:

«خداوند مهر السنّه را سنت فرمود تا اینکه شیعیان پیغمبر از این مسئله تأسّی و پیروی کنند.»[[96]](#footnote-96)

آیا موسی بن جعفر نمی‌توانست بگوید که این قضیّه برای دویست سال پیش است و حالا فرق کرده است؟! آیا نمی‌توانست بگوید که ای شیعیان، هزار سال بعد مهرتان را صد هزار سکه بکنید، یا هر کسی مهرش را به رقم تاریخ ولادتش بکند، مثلاً هزار و سیصد و شصت و خرده‌ای؟! از این نحوه بازی‌درآوردن‌ها نمی‌توانست؟! نه‌خیر،

می‌توانست؛ ولی چرا نگفت؟! دوازده تا امام آمدند، چرا هیچ‌کدامشان نگفتند؟! آیا هیچ‌کدام از ائمّه اطّلاع نداشتند که 1400 سال بعد چه می‌شود؟! اما ما از موسی بن جعفر و پیغمبر بالاتر می‌رویم و تأویل و توجیه می‌کنیم: «زمانه تفاوت کرده، آن‌موقع تا این‌موقع فرق کرده، الآن مسائل و مشکلات زیاد شده است و باید به این مطالب رسیدگی کرد، این برای آن‌موقع است و این حرف‌ها عوض شده است!» عیبی ندارد، تأویل و توجیه بکنید؛ اما بالأخره فردایی هم هست و این‌طور نیست که مسئله‌ای گفته شود و بشود از این مسئله رد شد! من فقط یک قضیّۀ جزئی را دارم خدمتتان عرض می‌کنم.[[97]](#footnote-97)

## ضرورت حفظ حقیقت کلام امام علیهم السّلام و عدم مزج آن با سایر امور

ما تأویل و توجیه می‌کنیم، چون نخواسته‌ایم به حقیقت کلام پیغمبر و امام علیه السّلام برسیم، بلکه خواسته‌ایم کلام امام را بگیریم و با چیزهای دیگر مخلوط و ضمّ و ضمیمه کنیم؛ مثل آن آقایی که به غرب رفت تا ببیند غرب چه می‌گوید و علم خودش را بالا ببرد و بهتر بتواند مبانی اسلام را بفهمد! حالا دیگر بماند که بعداً همین آقا سر از چه مسائلی درآورد! ما نخواسته‌ایم که ببینیم واقعاً امام رضا و امام سجاد علیهما السّلام در این روایات چه می‌خواهند بگویند! ما فکر و ذهنمان را از اوّل با غیر امام ممزوج و مخلوط کردیم و تا دیدیم که یک نفر مورد توجّه است، او را در کنار امام قرار دادیم. البته ما قدری حمل به صحت می‌کنیم و خدای‌ناکرده امام را رد نمی‌کنیم ـ گرچه بعضی‌ها رد هم می‌کنند ـ ولی غیر امام را در کنارش قرار می‌دهیم. لذا برای اینکه یک مقدار بین هر دو جمع بکنیم، خواسته‌ایم مقداری این را پایین بیاوریم و مقداری هم آن را بالا بیاوریم، بعد وقتی که مساوی شدند این مسئله را به این کیفیّت مطرح می‌کنیم.

مرحوم علاّمه طباطبائی آن کسی بود که گفت: فقط امام و بس! وقتی به ایشان اعتراض کردند: «این ایرادی که شما به علاّمه مجلسی دارید می‌گیرید، مذهب را زیر

سؤال می‌برید!» ایشان فرمودند: «مذهب وقتی زیر سؤال می‌رود که امام صادق زیر سؤال برود، نه علاّمه مجلسی!»[[98]](#footnote-98) هزار علاّمۀ مجلسی فدای ناخن چیده‌شدۀ امام صادق هم نمی‌شود! آن‌موقعی مذهب زیر سؤال می‌رود که امام صادق با این توجیهاتی که علاّمۀ مجلسی کرده است زیر سؤال برود.

علاّمۀ مجلسی و غیر علاّمۀ مجلسی از بزرگان بودند، بسیار خوب، روی سر ما و چشم ما جا دارند؛ ولی برای یک عالم شیعه کدام مهم است؟ آیا برای یک عالم شیعه حفظ مکتب و مذهب مهم‌تر است یا حفظ فلان شخصیت؟! برای‌اینکه فلان شخصیت محفوظ بماند، حرف‌ها و کارهای او را توجیه می‌کنیم، و این توجیهِ کار و افعال و گفتار و تفکر او موجب می‌شود که افراد بدون توجّه به این معایب، تمام این تفکرات را بپذیرند؛ درحالی‌که این‌طور نیست که همۀ این تفکرات، تفکرات شیعه و تفکرات مکتب تشیّع باشد.

می‌خواهم عرض کنم: افرادی که شخصیت‌ها را توجیه می‌کنند و با این توجیه، روی نقائص تفکر آنها صحّه می‌گذارند و آن نقائص را می‌پوشانند، کارشان مشکل است! عیب‌جویی از دیگران و مذمت کردن و سبّ کردن دیگران غلط است؛ امّا نکته اینجاست که اگر مطلبی به‌عنوان یک تفکر شیعی از فردی انتشار پیدا کند و کلامی از فردی منتشر شود، این دیگر منتشر شده است؛ پس اگر غلط است باید در مقابلش ایستاد، نه‌اینکه به‌عنوان اینکه او فلان شخصیت است، بخواهیم توجیه و تأویل و رفو کنیم و رویش رو پوش بیندازیم.

یک وقت شخصی یک مطلب را نگفته است، انسان هم نباید چیزی بگوید؛ مثلاً تفکر یک شخص فلان نوع تفکر است، ولی آن تفکر را اظهار نکرده است و قلماً و بیاناً نگفته است، انسان هم نمی‌تواند آن را مطرح کند. اما همین‌که شخصی در کتابش یا صحبتش مطلبی مطرح کند که مخالف با مکتب شیعه است، باید در مقابلش ایستاد،

چون سکوت در اینجا سکوت در قبال خلاف است و این دیگر در مقابل امام صادق ایستادن است! اینجا نمی‌توان گفت که حالا حرف نزنید و چیزی نگویید و مطرح نکنید و کاری نکنید! چون مسئله این‌طور نیست و وقتی شخصی به‌عنوان یک عالم، مسئله‌ای مطرح می‌کند که مخالف مبانی تشیّع و مخالف عقاید مکتب تشیّع است، انسان نباید در این مورد به‌خاطر این شخص سکوت کند؛ چون سکوت در اینجا تمام زحمات امام صادق را زیر پا می‌گذارد و تمام تلاش‌های ائمّه را از بین می‌برد.

1400 سال ما با اهل‌تسنّن احتجاج کردیم که خلیفۀ ثانی در مقابل وحی ایستاد و ـ نعوذ بالله ـ نسبت هذیان و خرافه‌گویی به پیغمبر داد،[[99]](#footnote-99) با همین بیان! حالا یک نفر بلند می‌شود می‌گوید: «اصل این قضیّه دروغ است!» عجب! بعد هم بگوییم: بنشینیم و ساکت باشیم و دیگر حرفی نزنیم و مسئله‌ای نگوییم! با این حرف، مکتب و مبانی تشیّع زیر سؤال می‌رود! یا اینکه بگوییم: «اصلاً زیارت عاشورا سند ندارد!» پس دیگر چه ماند؟![[100]](#footnote-100) یا آن آقا در فلان‌جا می‌گوید: «اصلاً این قضیّۀ لگد زدن به حضرت زهرا دروغ محض است! چه کسی هم‌چنین کاری می‌کند؟!»[[101]](#footnote-101) الحمدللّه مطالبی که اهل‌تسنّن

هم اعتراف می‌کنند،[[102]](#footnote-102) ما کاسۀ داغ‌تر از آش شده‌ایم و می‌خواهیم رد کنیم!

اینجاست که ما به‌جای اینکه آن حقیقت و واقعیّت را بگیریم و به‌جای اینکه مسئلۀ متابعت از امام علیه السّلام را بگیریم و به آن عمل کنیم، با سایر مسائل، مثل موقعیت‌های روز، شرایط روز، مصالح روز، منافع روز، مقتضیات روز و... خلط و مزج می‌کنیم و با همدیگر عجین می‌کنیم و یک آش شله‌قلمکار بیرون می‌دهیم! ابداً این‌طور نمی‌شود!

## هدف فقط رسیدن به مبانی اصیل اهل‌بیت، و طریق فقط راه اولیای الهی

آن کسی که می‌خواهد وارد این سلک و مسیر بشود باید هدف و طریقش را مشخص کند. هدف باید رسیدن به مبانی اصیلی باشد که از چهارده معصوم آمده است و بس، والسّلام![[103]](#footnote-103) طریق باید طریقی باشد که انسان را بدون انحراف به راست

و چپ، به این هدف برساند. طریق، طریق اولیای الهی است. اینجا است که مشخص می‌شود که نباید تصوّر شود که هر کسی در این لباس آمد، انسان را به این هدف می‌رساند. نه، مسئله این‌طور نیست.

یک نفر از ارحام مرحوم آقا پیش ایشان آمده بود. مرحوم آقا دایی ایشان می‌شد. ایشان گفته بود: «من می‌خواهم در سلک طلبگی بیایم و طلبه بشوم.» مرحوم آقا به او فرموده بودند:

اگر می‌خواهی پیش من بیایی باید آن‌طوری که من می‌گویم عمل کنی، نه آن‌طوری که در خانۀ پدرت است! آن‌طوری که من دارم می‌گویم باید طلبه شوی، نه آن‌طوری که پانزده نفر بیایند و دور هم بنشینند و سه تا قلیان بگذارند و صبح تا ظهر قُل‌قُل کنند و از اینجا و آنجا بگویند و موقع ظهر هم که بشود بلند شوند به مسجد بروند و نماز بخوانند و بعد به منزلشان بروند. آن‌طوری که من می‌گویم باید عمل کنی: این راه را باید بروی، آن کار را باید انجام بدهی، آن مسیر را باید طی بکنی، آن عمل را باید انجام بدهی، اینجا نباید بروی، آنجا باید بروی، از این مطالب باید دوری کنی! آن قسمی که من می‌گویم باید باشی. می‌خواهی بیایی، بسم الله!

و او هم نیامد و تا حالا هم نیامده است! می‌گفت: «مرحوم آقا دایی ما مرد بسیار بزرگی بود!» فقط می‌گفت که ایشان مرد بزرگی بود؛ فقط همین!

وقتی می‌خواهی در اینجا بیایی باید قدمت را سفت بگذاری و محکم بایستی و در قبال مطالب و مسائلی که اتفاق می‌افتد استقامت به خرج بدهی و آن واقعیّت را به ثمن بخس نفروشی! واقعیت یعنی رسیدن به آن مبانی اصیل. انسان وقتی به آن مبانی و عقاید اصیل برسد دیگر آن را در قبال هیچ چیزی نمی‌دهد!

یکی دو هفته پیش، بعضی از رفقا و دوستان به اینجا آمده بودند. من راجع به همین مسائل اسلام و تشیّع و مبانی اهل‌بیت علیهم السّلام صحبت می‌کردم. من از آنها سؤالی کردم و حالا همین سؤال را دارم از رفقا و دوستان و برادرانمان می‌کنم: اگر شخصی در این دنیا بخواهد زحمت بکشد و تلاش بکند و از طریق حلال هم بخواهد باشد، در این شصت هفتاد سال طول عمرش چقدر به‌دست می‌آورد؟ فرض کنید یک پزشک بخواهد سی چهل سال طبابت کند، خیلی هم عمل‌های شاقی بکند و اکتشافاتی هم بکند مثلاً دو میلیارد درمی‌آورد؛ البته نرخ این چیزها در دستم نیست. به آنها گفتم و الآن هم از شما سؤال می‌کنم: اگر بخواهند به ما دو میلیارد بدهند و بگویند: «آقا عِمامه نگذار و دست از این راهت بردار!» آیا انجام می‌دهیم یا نه؟ اگر بگویند: «بیا این دو میلیارد را بگیر و دیگر اصلاً تا آخر عمر در خانه‌ات بنشین و نمی‌خواهد کار بکنی! دیگر هر کاری می‌خواهی بکن، این‌طرف و آن‌طرف برو و...؛ منتها این علومی را که به‌دست آورده‌ای به ما بده تا از نظر سواد و معلومات، یک فرد عادی بشوی، البته دست از ولایت و تشیّع برنمی‌داری و شیعه هستی و همان ولایت اهل‌بیت و همان تمسک به اهل‌بیت را هم داری و خدایی‌ناکرده انحرافی هم پیدا نمی‌شود، ولی فقط این علوم و اعتقادات و مبانی و این ادراک از مکتب و از دین و از حقیقت را به ما بده، ما هم در قبالش دو میلیارد می‌دهیم!» هر کسی که این کار را بکند خیلی احمق است و دیوانۀ محض است و اصلاً دیوانه‌تر از این کسی که بخواهد این کار را انجام بدهد، نیست!

حالا بنده می‌گویم: اصلاً ده میلیارد! ثروتمندترین مرد این دنیا کیست و چقدر پول دارد؟ مثلاً پنجاه میلیارد، صد میلیارد؟! اگر بگویند: «آقا این صد میلیارد را به شما می‌دهیم، ولی آن مقدار از علوم اهل‌بیت را که شما فراگرفته‌اید به ما بدهید و دیگر هم خبری نیست و به شما نمی‌دهیم.» اگر کسی بخواهد بدهد دیوانه است!

درست مثل قضیۀ أبی‌بصیر است که پیش امام صادق علیه السّلام آمد و شکایت کرد. روایت مفصلی است. حضرت فرمودند: «باز کن!» و بعد اشاره کردند و او چشمش را باز کرد و افراد را دید. بعد حضرت فرمودند: «می‌خواهی در روز قیامت با ما باشی ولی اینجا أعمیٰ باشی، چون خدا در پروندۀ تو نابینایی در این دنیا را نوشته است و این در پروندۀ توست؛ یا می‌خواهی الآن چشمت را باز کنم ولی آن دنیا دیگر کارت دست خودت باشد؟!» أبی‌بصیر گفت ـ البته بنده زبان حالش را دارم می‌گویم ـ: «مگر من دیوانه هستم؟! یا ابن‌رسول‌الله، من صد هزار سال نخواستم آن بینایی را که بینایی باطن و اتصال به ولایت را از من بگیرد!»[[104]](#footnote-104) و درست هم می‌گفت و خدا خیرش بدهد.

حالا بنده هم همین را دارم می‌گویم: اگر بگویند: «آقا این مدرکاتی را که از علوم اهل‌بیت به‌دست آورده‌ای، به ما بده تا دیگر ذهنت صاف بشود، انگار هیچ چیزی نخوانده‌ای؛ ولی در مقابل این قضیّه، ما صد میلیارد به تو می‌دهیم!» آیا می‌دهیم یا نمی‌دهیم؟ اگر بدهیم قافیه را باخته‌ایم و کلاهمان پسِ معرکه است! چون این علوم اهل‌بیت، علومی است که انسان را به واقعیّت می‌رساند؛ امّا هندسه و پزشکی و... که به واقعیّت نمی‌رساند![[105]](#footnote-105) بله، یک طبیب باید برای خدا کار کند، زندگی‌اش باید برای

او باشد، مقام اخلاص در عمل داشته باشد، به امور عبادی خود رسیدگی کند و... . این مطلب دیگری است و خدا هم اجر می‌دهد؛ ولی کدام علم به واقعیّت می‌رساند؟! فقط علم اهل‌بیت![[106]](#footnote-106) این نکته‌ای است که ما باید متوجّه آن باشیم.

## هدف اصلی طالب علوم اهل بیت علیهم السّلام

کسی که وارد علوم اهل‌بیت می‌شود باید فقط این مقصد و هدف را داشته باشد:

اول: رسیدن به حقیقت مرام و معتقَد امام علیه السّلام؛

دوم: پایبندی به مطالبی که از آن حضرات رسیده است؛

سوم: عدم انحراف به چپ و راست و عدم توجّه به شخصیت‌های دنیوی در هر وضعیت و در هر موقعیت؛

و در آخر: تبلیغ و نشر این مکتب و این هدف در میان مردم.

البتّه این مسئله باید همراه با تزکیه و مراقبه و توجّه باشد و انسان باید بداند که مقام ولایت در همه‌حال پشتیبان و حامی است و خود حضرت، ولیّ و قیّم این مکتب

و راهیان این مکتب است.[[107]](#footnote-107)

از صاحب ولایت و مولود مبارک امروز، حضرت بقیّةالله أرواحنا لتراب مَقدمه الفداء امیدواریم که بینش ما را هرچه بیشتر نسبت به اهداف عالیه و راقیۀ اسلام بیشتر کند، و پای ما را در این مسیر ولایت اهل‌بیت محکم‌تر و متقن‌تر کند، و هدف و مقصود ما را جز وصول به ولایت و حقیقت توحید چیز دیگری قرار ندهد،[[108]](#footnote-108) و ما را

در دنیا و در آخرت از زیارت آن حضرت و از شفاعتشان محروم نکند!

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّد و آل محمّد

# مجلس چهارم: استناد و قوام دین به امام حی

نیمه شعبان سال 1428 هجری قمری

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

و صلَّی اللهُ عَلیٰ سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمّدٍ

و علیٰ آله الطیّبین الطّاهرین

و اللّعنة عَلیٰ أعدائِهِم أجمَعینَ

بحمد الله رفقا همه اهل فهم و درایت و بصیرت نسبت به این مکتب هستند و سالیان سال را در خدمت اولیای الهی و آثار آنها سپری کرده‌اند و از فرق و تمایز بین تعالیم این مکتب با سایر مطالبی که در مَرأیٰ و مَنظر ما هست، به‌خوبی اطلاع دارند و همین نکته مَیز و فرق بین راه و روش و منهج در میان افراد است. امیدواریم که خداوند هر روز بیش‌ازپیش بر این فهم و درایت ما بیفزاید و از ماء معین این مکتب ما را بیشتر سیراب کند و بصیرت ما را نسبت به امور خودمان بیشتر کند: «و البصیرة فی دینی.»[[109]](#footnote-109)

## تفاوت مجلس میلاد امام زمان با سایر معصومین علیهم السّلام

امروز روز ولادت امام زمان علیه السّلام حضرت حجة ابن الحسن المهدی ارواحنا لتراب مقدمه الفداه، سنۀ 1428 هجری قمری است. ما هر سال در هم‌چنین روزی برای تولد این مولود مبارک مجلس تشکیل می‌دهیم و دور هم می‌نشینیم و صحبت می‌کنیم و اظهار شادمانی و سرور و فرح و انبساط می‌کنیم.

چه فرقی بین این مولود و بین سایر ائمه هست که آن حالتی که در مجلس این مولود برای ما حاصل می‌شود با آن حالتی که در مجالس سایر معصومین علیهم السّلام برای ما پیدا می‌شود تفاوت دارد؟ تا به‌حال به این مسئله فکر کرده‌ایم که چه فرقی بین مجلس میلاد این روز و بین میلاد مثلاً رسول اکرم یا امیرالمؤمنین است؟ با آنکه آنها بالاتر بودند؛ پیغمبر صاحب مقام ولایت کبری و پدر همۀ ائمه است، و امیرالمؤمنین هم پدر همۀ ائمه است، و همین‌طور امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم السّلام؛ ولی چرا آن حال و هوایی که در امروز و در هم‌چنین روزی برای شیعیان اهل‌بیت پیدا می‌شود، با سایر روزها و موالید تفاوت دارد؟ آن چه احساس درونی‌ای است که بین این مجلس و بین سایر مجالس فرق گذاشته است با اینکه در همۀ آن مجالس احیای ذکر است؟

## مقصود از إحیاء ذکر اهل‌بیت علیهم السّلام

بله، ذکر ولایت و یاد ولایت و به‌پا داشتن موازین و مبانی ولایت در همۀ این مجالس باید باشد، و اگر نباشد فقط صورت ظاهری دارد و اثر زیادی ندارد.

اگر ما برای ولادت امام حسین مجلسی تشکیل بدهیم و چند تا شعر و یک ارجوزه بخوانیم و افراد هم تکرار کنند و بعد هم بگوییم که سیّدالشّهدا این‌طور بود و چه برکاتی داشت و چه خصوصیّاتی داشت، مثلاً فلان مَلَک مورد غضب واقع شده بود و به‌واسطۀ ولادت سیّدالشّهدا خداوند او را به همان موقعیت و منزلت اول بازگرداند؛[[110]](#footnote-110) حالا اینکه آن مَلک چه شد، چه ارتباطی به ما دارد؟! یا اگر بگوییم که امیرالمؤمنین درِ خیبر را کند و اصلاً تمام ترقی و تکامل اسلام به‌واسطۀ امیرالمؤمنین بود؛ حالا اینکه امیرالمؤمنین در 1400 سال پیش این کار را انجام داد و رفت، چه ارتباطی به ما و به وضعیت ما دارد؟!

این مجالسی که این‌همه ائمه راجع به آن تأکید می‌کنند: «رحم الله من أحیا ذکرنا»؛[[111]](#footnote-111) خدا پدر و مادر آن کسی را بیامرزد که مجالس ما را به‌پا می‌دارد! این نیست که در خانه

ننشینید، بلکه در میلاد ما یا در شهادت ما بیایید و بنشینید و همین‌طور نگاه کنید و بعد بروید! آیا اینکه ما در مصیبت اهل‌بیت محزون هستیم همین کفایت می‌کند و إن‌شاءالله برایمان ثواب می‌نویسند؟ به همین مقدار؟ یا نه، امام می‌فرماید که نشستن در خانه و به در و دیوار نگاه کردن کافی نیست، بلکه باید مجالسی تشکیل بدهید که ذکر ما را زنده نگه دارید! این زنده نگه داشتن چه معنایی دارد؟

زنده‌نگه داشتن ـ همان‌طوری‌که سابق کراراً و مراراً خدمت رفقا عرض شد[[112]](#footnote-112) ـ فقط بیان مصیبت یا شرح حال ولادت نیست. اینکه امام زمان قضیّه‌اش این‌طور بود و وضعیت خاصی داشت یا اینکه ولادت هر کدام از ائمه صورت خاصی داشت و آنها در این دنیا آمدند و برحسب تقدیر الهی کم یا زیاد عمر کردند و وظیفه‌شان را انجام دادند و به تکلیف خودشان عمل کردند و رفتند، چه اثری برای ما دارد؟! با همین صحبت‌ها سرگرم بودن ـ همان‌طوری‌که در مَرأیٰ و مَنظر ما هست و داریم می‌بینیم که تکایا و مجالس چطور هستند ـ چه اثری دارد؟! چه فایده‌ای دارد؟!

این مجالسی که تشکیل می‌شود و هر کسی برای خودش یک مجلسی دارد و هر مجلس منتسب به یک نفر است و به یک عنوانی است، در این مجلس همه‌چیز هست غیر از ذکر امام؛ همه‌چیز از اعتبارات و تعینات و توهمات و لقب‌ها و عناوین و تعریف‌ها و تمجیدها! اینها چه فایده‌ای دارد؟! چه نتیجه‌ای دارد؟! این معنای احیای ذکر است؟! این معنای به‌پا داشتن یاد و خاطره است؟! یا اینکه مقصود امام علیه السّلام از احیای ذکر، معنای دیگری است؟

احیای ذکر امام علیه السّلام و مبانی ایشان به معنای احضار نفس و روح و مکتب امام علیه السّلام در مجلس است و به دنبال این مطلب، پایبندی و تطبیق و انقیاد در برابر حضور امام؛ این معنا، معنای احیای ذکر است.[[113]](#footnote-113)

## ضرورت محوریت امام معصوم در مجالس ذکر اهل بیت علیهم السّلام

ما در مجلسی که برای امام باقر علیه السّلام تشکیل می‌دهیم، نمی‌توانیم بدن امام را منتقل کنیم، چون آن بدن در قبرستان بقیع است و قابل انتقال نیست؛ بنابراین روح امام علیه السّلام را می‌آوریم ـ البته نه‌اینکه ما بخواهیم آن روح را احضار کنیم، بلکه از باب مجاز و ضیق در تعبیر این‌طور بیان می‌کنیم ـ یعنی با همین خواست ما، روح و نفس امام علیه السّلام و آن جنبۀ جبروتی و ملکوتی و لاهوتی امام علیه السّلام که همان ولایت امام است، احضار می‌شود و در مجلسمان و در کنار خودمان می‌آید. این معنا، معنای احیای ذکر است.

حالاکه امام آمد، در اینجا خطاب به امام باقر علیه السّلام می‌گوییم: شما در این مجلس تشریف آوردید و در این مجلس حضور دارید و ما در خدمت شماییم! و این مجلس متعلق به شماست، نه متعلق به من و نه متعلق به کسانی که در اینجا کار می‌کنند و زحمت می‌کشند، بلکه این مجلس متعلق به امام باقر علیه السّلام است و بس؛ تمام شد!

بنابراین در این مجلس باید از چه کسی تعریف و تمجید بشود؟ آیا دیگر معنا دارد بگوییم که برای سلامتی فلان آقا دعا بفرمایید؟! اگر امام باقر علیه السّلام در این مجلس حضور داشتند ما جرئت داشتیم یک‌چنین غلط‌هایی بکنیم؟! اگر سیّدالشّهدا در این مجلس حضور داشت ما جرئت می‌کردیم از این تعریف‌ها و تمجیدهای متداول بکنیم؟

پس داریم دروغ می‌گوییم که مجلس، مجلس سیّدالشّهدا است! دروغ می‌گوییم که مجلس، مجلس امام سجاد است! دروغ می‌گوییم که مجلس، مجلس امام صادق است! مجلس خود ماست؛ منتها ما خودمان عُرضه نداریم که مردم را به‌سوی خود دعوت کنیم، ائمه را وسط می‌کشیم و آنها را به‌عنوان کمک و مددکار امیال و تخیلاتمان به‌کار می‌گیریم و از پیغمبر و سیّدالشّهدا و امام باقر استفادۀ ابزاری می‌کنیم!

من در جایی خارج از ایران بودم، از کنار خیابان می‌گذشتم، دیدم یک مجلس خیلی معظَم و بزرگی است که افراد خیلی زیادی می‌آیند و می‌روند، نشستم و گفتم: نگاه کنم ببینم که این خطیب در این مجلس چه می‌گوید؟ ظاهراً اواخر مجلسش بود.

یک ربع تمام از این صحبت مجلسش مربوط به آن کسی می‌شد که بانی این مجلس بود؛ درحالی‌که مجلس برای حضرت موسی بن جعفر بود! این مجلس موسی بن جعفر نیست، این مجلس بنده است! من نمی‌توانم بگویم که أیّها الناس، بیایید در اینجا بنشیند و از من تعریف و تمجید کنید و من را بالا ببرید و به من مقام و مرتبه بدهید؛ چون کسی به حرف من گوش نمی‌دهد و می‌گویند: تو چه کسی هستی؟! تو که هیچ قیمتی نداری! پس حالا من چه‌کار کنم؟ از شئون یک شخص بالاتر استفاده می‌کنم!

اینها مطالب دقیقی است که دارم خدمتتان عرض می‌کنم. من می‌بینم که نمی‌توانم خودم را به مردم ارائه بدهم، و خودم عُرضه ندارم و نمی‌توانم افراد را جذب کنم، لذا از شئون یک فرد بالاتر استفاده می‌کنم؛ مثلاً نگاه می‌کنم و می‌بینم که پدرم علامه طهرانی مرد بزرگی بوده است، صاحب تألیفات بوده است، صاحب صیت و شهرت بوده است و صاحب این مسائل بوده است، آن‌وقت می‌گویم: بیایید اینجا؛ من فرزند علامه هستم و مطالب پیش من است! بیایید آن مطالبی را که می‌خواهید من برایتان بگویم! شما هم به امید رسیدن به مطالب آن بزرگ می‌آیید و می‌گویید: حالاکه این فرزندش است ببینیم چه می‌گوید.

این قضیّه، یک قضیّۀ واقعی است و بین من و شما هیچ فرقی نیست و ما باید خودمان را با این مسئله منطبق کنیم و باید به درد خودمان برسیم که این درد از کجاست؟ اگر قرار باشد بر اینکه انسان به دنبال امیال و تخیلات باشد، بین این مجلس و بین سایر مجالس فرقی نیست و هر دو یکی است!

خطیب آن مجلس یک ربع تمام از خدمات و زحمات و آثار این آقا می‌گفت که در فلان‌جا مسجد ساخته و در فلان‌جا حسینیه ساخته است! حالا شهادت حضرت موسی بن جعفر بود و مجلس مربوط به موسی بن جعفر بود! اما فقط می‌گفت که ایشان چه کارهایی کرده است و خداوند سایۀ ایشان را مستدام بدارد و تا بعد از ظهور حضرت و اصلاً تا قیامت ایشان را پایدار بدارد!

همان‌جا حدود نیم ساعت نشستم و مقداری با خودم فکر کردم. همین‌طور که

کنار خیابان نشسته بودم، گفتم واقعاً ما هم این‌طور نیستیم؟ اگر بخواهیم به خودمان فکر کنیم و به خودمان برسیم، ما هم این‌طور نیستیم؟ ما هم مثل همین‌ها هستیم، منتها به یک صورت دیگر و به یک چهرۀ دیگر! آیا ما واقعاً در ارتباطمان آن خلوص نیت را داریم؟ یا اینکه نه، ما هم به نحوی این‌طور هستیم، گرچه به این شکل نیست و به شکل دیگری است. اَشکال فرق می‌کند؛ ولی خدا نکند که آن هدف، آن مسیر، آن غایت و آن مقصد، با این مقاصد مشترک درآید و هر دو به یک نقطه برسد که آن نقطه همان نقطۀ تثبیت انانیّت و ارتقاء فرعونیت و استقلال در وجود و خودیت است! یک وقت نکند که همه به این نقطه برسیم! مسئله خیلی مسئلۀ عجیبی است!

امام علیه السّلام می‌فرماید: خدا رحمت کند و پدر و مادر کسی را بیامرزد که مجلس تشکیل بدهد و ما را در آن مجلس مطرح کند؛ نه‌اینکه خودش را مطرح کند، نه‌اینکه برای سلامتی خودش بگویند که دعا کنید و صلوات بفرستید، و نه‌اینکه برای کارهایی که کرده است! مگر از کیسۀ خودش آورده و انجام داده است تا دائماً به رخ مردم بکشد و کارهای دیگران را از رخ بیندازد؟! آیا این منظور احیای ذکر ائمه است؟! آیا منظور این است که بیایید و بنشینید مجلس تشکیل بدهید و بر در و دیوار شهر اعلامیه بزنید که در فلان‌جای شهر مجلس است، و ای مؤمنین بیایید آقای فلانی سخنرانی می‌کنند؟! یا نه، مجلسی تشکیل بدهید و چهار نفر یا پنج نفر، نه بیشتر، بنشینید و مطالب و معتقدات امام را دقیقاً مورد بررسی قرار بدهید و خودتان را پایبند کنید؟ این مجلس، مجلس احیای ذکر امام و احیای ولادت امام علیه السّلام است.

## برگزاری جشن نیمۀ شعبان برای زنده‌نگه داشتن امام در قلب خویش

امروز روز میلاد امام زمان علیه السّلام است. چرا ما امروز را جشن می‌گیریم؟ برای‌اینکه این مسئله را در وجود خود زنده کنیم که ما امام زنده و صاحب‌اختیار زنده داریم!

رسول خدا صاحب اختیار ما بود، ولی از دنیا رفت. امیرالمؤمنین امام ما بود، ولی از دنیا رفت. ولایت او گرچه موت و حیات ندارد، ولی در دیدگاه ناقص و غیر متکامل و خام ما بین ما و بین امیرالمؤمنین پرده‌ای افتاده است، وإلاّ ولایت علی و

امامت امیرالمؤمنین زنده و مرده ندارد! این بدن است که می‌افتد. امیرالمؤمنین علیه السّلام در ساعات آخر فرمود: «کنتُ جارًا جاوَرَکم بدَنی أیّامًا؛[[114]](#footnote-114) بندگان خدا، بدنم با شما بود، من که با شما نبودم!» شما به من نگاه می‌کردید، ولی به بدن من نگاه می‌کردید! آنهایی که به من نگاه می‌کردند، یکی میثم بود، یکی حبیب بود، یکی رُشَید بود، یکی عمّار بود، یکی اویس بود، یکی سلمان بود؛ اینها بودند که به من نگاه می‌کردند؛ ولی شما همه به بدن من نگاه می‌کردید و خیال می‌کردید که دارید به علی نگاه می‌کنید: «جاورکم بدنی؛ بدنم با شما بود، من که نبودم!» آنهایی که به من نگاه می‌کردند، به ولایت من و به نفس قدسی و ملکوتی من نگاه می‌کردند، و آن هم زنده و مرده ندارد. عزرائیل هم که آمد، آن را نگرفت، بلکه کار عزرائیل فقط این بود که بین شما و بین بدن من فاصله انداخت. عزرائیل کجا می‌تواند به من دست پیدا بکند؟! عزرائیل کجا می‌تواند و قدرت دارد که جان از من بگیرد؟! تمام عالم ملک و ملکوت به ولایت من قدرت و حیات پیدا می‌کند، آن‌وقت عزرائیل می‌تواند جان من را بگیرد؟! این حرف‌ها چیست؟! او فقط شما را از دیدن بدن من محروم کرد: «جاوَرَکم بَدَنی!»

## اعتقاد شیعیان مبنی بر حضور عینی و سیطرۀ ولایی امام زمان بر جمیع امور

ولی درعین‌حال، این مسئله از دیدگان ما مخفی است و می‌گوییم: امیرالمؤمنین 1400 سال پیش شهید شد، امام حسن شهید شد، امام حسین را شهید کردند و... ولی دیگر نمی‌توانیم امام زمان را انکار بکنیم و بگوییم که امام زمان وجود ندارد! امام زمان بنا بر مکتب شیعه وجود زنده دارد و حیّ است و در میان ما است و رفت‌وآمد می‌کند، منتها ما او را نمی‌بینیم،[[115]](#footnote-115) فقط همین!

هانری کُربن، آن دانشمند فرانسوی، یک عبارت بسیار جالبی دارد و من خیلی تعجّب کردم که چطور بعضی از این افراد به این اسرار و نکات پی می‌برند. ایشان راجع به وجود امام زمان علیه السّلام می‌گوید:

تنها مکتبی که در دنیا مکتب زنده و با نشاط و با روح و با حقیقت و واقعیّت و پویا است، مکتب شیعه است؛ چون این مکتب قائل به وجود یک صاحب ولایت و صاحب‌اختیار بالاتر از خودش است.[[116]](#footnote-116)

مکاتب در اینجا زیاد هستند؛ حالا صرف نظر از یهودی و نصاری، اهل‌تسنّن هم قائل به وجود امام زمان هستند، منتها نه در زمان فعلی. اهل‌تسنّن قائل به ظهور یک‌چنین فردی هستند در وقتی که اراده و مشیت خدا تعلق بگیرد. روایاتی که اهل‌تسنّن در کتب خودشان راجع به امام زمان علیه السّلام آورده‌اند[[117]](#footnote-117) اگر از روایاتی که ما در کتب شیعه داریم بیشتر نباشد، کمتر نیست؛ منتها آنها می‌گویند: «در آن‌وقتی که ارادۀ خدا تعلق می‌گیرد حضرت به دنیا خواهد آمد.»[[118]](#footnote-118) فقط در این مسئله با ما اختلاف دارند، ولی در اغلب کتب اهل‌تسنّن هست و همۀ آنها ق

ائل هستند که از نسل پیغمبر و رسول خدا فرزندی به نام مهدی ظهور خواهد کرد که دنیا را پر از عدل می‌کند. این در اغلب کتب آنها موجود است، منتها می‌گویند که متولد خواهد شد و الآن هنوز متولد نشده است.

شیعه می‌گوید: نه، در 1200 سال پیش یک‌چنین مولودی به دنیا آمد و دارای این خصوصیّات است و الآن وجود دارد و حی است.[[119]](#footnote-119)

این معنا، معنایی است که ما باید آن را درک کنیم، و فرق بین این مجلس و سایر مجالس را بدانیم. در مجلسی که مربوط به امام زمان علیه السّلام است باید شیعه صاحب اختیار خودش را در میان خود احساس کند و توجّه خودش را به یک فرد حی تقویت کند، که الآن این فرد حی است و شاید الآن در میان ما باشد! او وجود دارد و در میان ماست و با ما است و زمام کار ما را به دست دارد. این خیلی فرق می‌کند با فردی که در میان ما است، ولی به یک کشور دیگر رفته است و آنجا زندگی می‌کند؛ ما احساس می‌کنیم و می‌دانیم که آن فرد زنده است و الآن مثلاً در آفریقا یا آمریکا دارد زندگی می‌کند، منتها هیچ ارتباطی با او نداریم و هیچ کاری هم به کار او نداریم. اما احساسی که شیعه نسبت به امامش دارد این است که آن امام زنده است و دارد امامت می‌کند و کار انجام می‌دهد، همان‌طوری‌که امیرالمؤمنین در زمان حیات خودش امامت کرد و ولایت کرد و تنفیذ اراده و مشیت پروردگار کرد، إلا اینکه فقط فرقش این است امیرالمؤمنین را در کوچه و خیابان می‌دیدند، ولی این امام را نمی‌بینند؛ فقط همین.[[120]](#footnote-120)

## تبیین حقیقت ادراک حضور امام زمان

این احساس برای انسان این مسئله را نتیجه می‌دهد که هر کاری که بخواهیم انجام بدهیم، ببینیم که ناظری دارد نگاه می‌کند؛ هر حرفی که بخواهیم بزنیم، احساس بکنیم که ناظری و سامعی این حرف را دارد می‌شنود؛ هر خطوری که از ذهن ما بگذرد

فوراً احساس کنیم که او می‌داند. او عالم به زوایا و خفایا و اسرار نفس و وجود و فعل و انفعال و کارهای روزمرۀ ما در تمام آناء لیل و اثناء نهار است.[[121]](#footnote-121) این معنا، معنای حیات و حضور امام علیه السّلام در میان شیعه است.

معنای حضوری که شیعه احساس می‌کند این است که مثلاً الآن که من دارم در اینجا صحبت می‌کنم باید مواظب باشم حرفی از دهانم درنیاید که او بشنود و ناراحت شود، چون زنده است و در اینجا و در همین مجلس حضور دارد؛ یا وقتی که دارم در خیابان می‌روم این معنا را بدانم که با یک شخص برخوردی نکنم که اگر امام بشنود موجب ناراحتی او بشود، چون در کنار من دارد حرکت می‌کند؛ یا در خلوت خود کاری انجام ندهم که موجب سخط او فراهم بشود، چون در خلوت خود، او در کنار

من نشسته و مراقب من است. این معنا، معنای حضور امام علیه السّلام است.

اگر ما یک‌چنین معنایی را قبول داشته باشیم و یک‌چنین حالی داشته باشیم، آن‌وقت دیگر می‌توانیم هر حرفی بزنیم؟! دیگر می‌توانیم بالای منبر از هر کسی تعریف و تمجید کنیم؟! دیگر می‌توانیم هر مجلسی تشکیل بدهیم و هر چه دلمان می‌خواهد بگوییم؟! دیگر می‌توانیم هر کتابی بنویسیم و هر چرند و پرندی در آن کتاب درج کنیم؟! دیگر می‌توانیم هر تهمتی به هر کسی بزنیم؟! دیگر بدون توجه به اینکه این دنیا صاحبی دارد و ناظری دارد و ولیّ و حسابرسی دارد، می‌توانیم این کارها را بکنیم یا نه؟!

پس تمام این مطالب ناشی از غفلت و جهل یا تجاهل است، یعنی خود را به جهل زدن و خود را به غفلت زدن. ما باید از این دوّمی به خدا پناه ببریم!

تمام گرفتاری ما به‌خاطر این است که ما فقط چراغ می‌بندیم و فقط خیابان را چراغانی می‌کنیم؛ اما امام زمان را در مجالس نمی‌آوریم! معنای آوردن امام زمان و احیای ذکر این است که وقتی امام زمان می‌گوید: آیا تو واقعاً منتظر فرج من و منتظر ظهور من هستی و واقعاً این را طلب می‌کنی؟ پس تو که می‌دانی من حق هستم، تو که می‌دانی روابط و این امور اعتباری در من راه ندارد، تو که می‌دانی من مجسمۀ عدالت و حقیقت و واقعیّت هستم؛ پس باید بدانی که اگر بخواهی قدمی برخلاف برداری، در مسیر من نیستی؛ اگر بخواهی حرکت خلافی بکنی در مسیر من نیستی؛ اگر بخواهی سکوت نابه‌جایی بکنی در مسیر من نیستی؛ اگر بخواهی قیام نابه‌جایی بکنی در مسیر من نیستی؛ اگر بخواهی سخن خلافی بگویی در مسیر من نیستی؛ اگر بخواهی حرفی بزنی و کاری بکنی، اینها در مسیر من نیست. این معنا، معنای حیات است.

## تفاوت عقیدۀ شیعیان و اهل‌سنت دربارۀ امام حی

این مسئله در اهل‌سنت وجود ندارد. اهل‌سنت می‌گویند: پیغمبری آمد و احکامی آورد و ما به آن احکامش بر طبق فتاوای چهار نفر که آنها در یک زمانی بودند و بعد مردند، عمل می‌کنیم و دیگر نیازی به امام زنده نداریم؛ چون احکام مشخص است، و آنچه ابوحنیفه گفته مشخص است، آنچه مالک گفته مشخص است، آنچه

حنبل و شافعی هم گفته‌اند مشخص است؛ پس ما دیگر هیچ احتیاجی به امام نداریم! داریم زندگی‌مان را می‌کنیم، قرآنمان را هم می‌خوانیم، به مسائلمان هم توجّه می‌کنیم، و طهارت و نجاسات را هم رعایت می‌کنیم؛ پس این بودن امام که شیعه از خودش درآورده است، یعنی چه؟! اینکه انسان باید امام داشته باشد و باید معتقد به یک شخص حی باشد، چه معنایی دارد؟!

اینها از این نکته غافل هستند که آن دین و آن عملی حیات دارد و جان و روح دارد که مستند به ولیّ حی باشد، و آن شخص خود را تحتِ ولایت او احساس کند؛ وإلاّ صرف یک عمل ظاهر است و بیش از این نیست.[[122]](#footnote-122) الآن که نماز می‌خوانم، جان و روح نماز به این است که این نماز در تحتِ ولایت و نظارت و سیطرۀ ولایی یک فرد صاحب نفْس قدسی قرار دارد و او به این نماز جان می‌دهد و این نماز را به مرتبۀ فعلیت می‌رساند و باعث تجرد نفس می‌شود؛ نه به اینکه در رسالۀ عملیه نوشته است که این‌طوری بخوانید و من هم این‌طوری می‌خوانم؛ این فایده‌ای ندارد. در توضیح المسائل نوشته است که فلان کار را این‌طوری انجام بدهید، ما هم می‌کنیم! خب احمد حنبل هم همین را می‌گوید، شافعی هم همین حرف را می‌زند و می‌گوید که نماز مغرب سه رکعت است و عشا هم چهار رکعت است و شکّیات نماز هم این است و اگر خطا کردی سجدۀ سهو دارد و اگر شک بین سه و چهار کردی باید بنا را بر چهار بگذاری و اگر شک بین دو و سه کردی باطل است و... ؛ پس این که همین است!

## استناد و قوام شرع به ولایت امام حی

دقت کنید چه می‌خواهم عرض کنم! پس احکامی که در رسالۀ عملیه و توضیح المسائل آمده است، جان و روح و حقیقت آن احکام، اتصال به ولایت امام است و آن ولایت امام است که به این احکام سندیّت و حجّیت می‌دهد و آن را برای ما الزامی می‌کند و انجاز می‌کند. اگر امام علیه السّلام نباشد باید توضیح المسائل را

کنار گذاشت! یعنی اگر الآن ـ نعوذ بالله ـ امام زمان از دنیا برود، دیگر توضیح المسائل کنار می‌رود، چون استناد آن فقه و احکام به روایت از امام حیّ است، یعنی امام حی است که روایت امام صادق را امضا می‌کند؛ مثلاً موسی بن جعفر است که روایت امام باقر را امضا می‌کند یا امام رضا است که روایت موسی بن جعفر را امضا می‌کند. هر ولیّ حی و امامی که می‌آید، تمام مطالبی که از اولیای مقدم و گذشته به‌صورت روایت در مسائل اعتقادی و احکام و مسائل اجتماعی آمده است، آنها را تثبیت می‌کند؛ چون هر دو ولایت یکی است، ولی قوام شرع و حجّیت دین به ولایت امام حیّ است و باید امام حی باشد تا دین سندیت و حجّیت داشته باشد. اگر امام حی وجود نداشته باشد، شرع حجّیت ندارد و ما نمی‌دانیم چه‌کار کنیم.[[123]](#footnote-123)

در مجامع حدیث، احادیث وجود دارد و در توضیح المسائل، احکام وجود دارد؛ ولی آن اهرمی که پشت این روایات و احکام است و آن سندی که پشت روایت امام صادق است، امضای امام زمان است. امام زمان، آن روایت را امضا می‌کند، چون بین امام زمان و بین امام صادق فرقی نیست؛ یعنی همان‌طوری‌که امام صادق روایات امام سجاد و امام باقر را امضا می‌کند، همین‌طور امام زمان هم روایات سیزده معصوم قبل از خود را به‌عنوان سندیت و قابل اجرا بودن امضا می‌کند، یعنی چون الآن ایشان حی است پس این احکامی که از اجداد ایشان رسیده است قابل اجرا است، و چون الآن ایشان صاحب ولایت است پس روایات بحار و روایات وسائل هم قابل اجرا است؛ اما اگر ایشان حی نبود این کتاب‌ها قابل اجرا نبود و همین‌جا باید توقف می‌کردیم؛ اما چون ایشان الآن حی است و الآن ولایت و شرع به دست ایشان است، ایشان امضا می‌کند و تمام آن روایات برای هر کسی برحسب تکلیف خودش و برحسب نظر خودش سندیت دارد و می‌تواند به آن عمل کند. پس پشت روایت امام صادق را امام زمان امضا کرده است تا ما الآن می‌توانیم عمل کنیم. این را برای رفقای

اهل علم دارم می‌گویم که ما از اینجا می‌توانیم به روایت امام صادق عمل کنیم، و این نکته‌ای است که در فقه ما مغفولٌ‌عنه است.

فرق بین شیعه و سنی در این است که مکتب اهل سنت، دین مرده را می‌پرستد، نه دین زنده را. دین مرده یعنی دینی که صاحبش مرده است، یعنی شافعی مرده است،[[124]](#footnote-124) مالک مرده است،[[125]](#footnote-125) احمد حنبل مرده است[[126]](#footnote-126) و ابوحنیفه مرده است.[[127]](#footnote-127) صاحب دینشان ابوحنیفه، دشمن شمارۀ یک اهل‌بیت است، کسی که بغض اهل‌بیت را تا ساعت آخر مرگش در دلش نگه داشت! آدمی که از کلمات قصارش این بود: «در هر فرعی که جعفر بن محمد فتوا داد، من مخالفتش را کردم!»[[128]](#footnote-128) این از افتخارات ایشان است؛ اما متأسفانه امروزه در کتب از ایشان تعریف و تمجید به آسمان رفته است و ایشان از مفاخر اسلام شده است![[129]](#footnote-129) آدم واقعاً نمی‌تواند تصوّر کند و نمی‌تواند توضیح بدهد که چطور یک عالم شیعه می‌گوید که ابوحنیفه از مفاخر اسلام است![[130]](#footnote-130)

## شاخصۀ اصلی مکتب تشیّع

احیای مکتب امام صادق این است که امروز شما دشمنان مکتب را بشناسید و

دوستان امام صادق را بشناسید و بدانید که شیعیان امام صادق چه کسانی هستند و دشمنان چه کسانی هستند. شیعیان امام صادق، شیعیانی هستند که در میان مردم با شعار حرکت نمی‌کنند، بلکه با عقل و حقیقت حرکت می‌کنند؛ هرجا حق است سمعاً و طاعتاً، و هرجا شعار است حرکت نمی‌کنند.

مکتب امام صادق مکتب فهم بود، نه گرفتن فهم؛ مکتب عقل بود، نه گرفتن عقل و به‌جایش گچ وارد مغزها کردن! مکتب امام صادق عقل و فهم وارد می‌کرد؛ یعنی وقتی که می‌بینی این سنگ است، سرت را نزن و نگو که برو بزن، إن‌شاءالله چیزی نیست!

اما مکتب شعار، مکتب چشم‌پوشی روی حقایق، مکتب نفهمیدن، مکتب چشم و گوش را بستن، مکتب بعداً می‌فهمی، مکتب به تو مربوط نیست، مکتب تو را چه سزد که در کار بزرگان دخالت کنی، مکتب اینکه اگر این را انجام بدهی چه خواهی و... است. این مکتب، مکتب امام صادق نیست.

مکتب امام صادق این است که وقتی فهمیدی باید عمل کنی. اگر عمل نکنی خدا بیچاره‌ات می‌کند! اگر نفهمی عیبی ندارد، و تا نفهمیدی خدا بر طبق قاعدۀ مستضعفین با تو عمل می‌کند؛ ولی وقتی مطلبی را فهمیدی دیگر نمی‌توانی بگویی نفهمیدم!

همین چند شب پیش داشتم جلد هجدهم امام شناسی را مطالعه می‌کردم، راجع به این قضیّه که گفتن امام و اطلاق امام بر غیر معصوم شرعاً حرام است.[[131]](#footnote-131) من داشتم آنجا را همین‌طوری بدون توجه می‌خواندم و برایم خیلی جالب بود، با اینکه شاید من این قضیّه را بیست دفعه خوانده بودم و باز هم می‌خوانم! بی‌کار نیستم که می‌خوانم، بلکه می‌خوانم چون می‌بینم لا به لای این عبارات، من مورد خطاب و مورد توجّه هستم، و این کلمات دارد با من صحبت می‌کند: تو حواست را جمع کن تا مثل آن

کسی نشوی که وقتی ثابت کردم که نباید امام بگوید و هیچ جوابی برای گفتن نداشت، فردا در سخنرانی قبل از خطبه‌ها چند دفعه گفت! مواظب باش تو مثل اینها نشوی!

این مکتب، مکتب امام صادق است؟! امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: «ذکر ما را زنده کن!» یعنی مواظب باش که تو راه خطای دیگران را نروی! ببین اگر منِ امام صادق اینجا بودم به تو چه می‌گفتم؟ بنابراین اگر جوابی هست، بسم الله، جواب بدهید! اما جوابی نیست، ولی باز مخالفت می‌کنید! حالا مدام داد از امام زمان بزنید، مدام مجلس تشکیل بدهید، مدام خود را در جلوی مردم بیارایید، آرام صحبت کنید و کلمات را سنجیده و با بلاغت ادا کنید؛ اما همۀ اینها فیلم است! یک فیلم داریم که در نوار و در این دستگاه‌های جدید است و یک فیلم هم داریم که فیلم نفسانی است؛ اما همه فیلم و تئاتر است!

حدّاقل ما در این قضیّه باید احتیاط کنیم! بر فرض اینکه اشکال ندارد، اما دیگر واجب هم که نیست! وقتی که جای شبهه است، مقتضای قواعد اصولیه می‌گوید: جای احتیاط است، توقف کن![[132]](#footnote-132) پس حدّاقل حرف نزن؛ طوری نمی‌شود، آسمان به زمین نمی‌آید! اما نه، می‌رویم و می‌گوییم! چه چیزی را می‌خواهیم اثبات کنیم؟! اگر چشم بصیرت داشتیم می‌دیدیم که آن طرف چه خبر است و این‌قدر بیخود در اینجا به بیراهه نمی‌رفتیم، و راه اهل‌بیت را می‌رفتیم!

## حیات مکتب تشیّع به‌واسطۀ استناد به امام حی

مکتب اهل‌سنت، مکتب مرده و مکتب مرده‌پرستی است؛ ابوحنیفه‌پرستی، شافعی‌پرستی، حنبلی‌پرستی و مالک‌پرستی است؛ چون آنها می‌گویند: ما فقط یک سری مسائل داریم که در کتاب‌ها نوشته شده است؛ حالا یکی می‌گوید که

دستتان را به شکمتان ببندید و یکی می‌گوید که دستتان را به پایتان ببندید، یا یکی می‌گوید که بسم الله بگویید و یکی می‌گوید که نگویید؛ هر کسی حرفی می‌زند و بعد عمل می‌کند و تمام شد! حالا چه این را پیغمبر بگوید و چه ابوحنیفه بگوید؛ هر دو یکی است! اینها همین را می‌گویند! می‌گویند: هر دو یکی هستند؛ ابوحنیفه گفته است، مثل این است که علی گفته است! حالا ما این را اختیار می‌کنیم و شیعه آن را اختیار می‌کند؛ بالأخره هر دو نماز خواندن است. پس امام می‌خواهیم چه‌کار؟! ما نمازمان را می‌خوانیم، روزه‌مان را می‌گیریم، زکاتمان را هم می‌دهیم، حجّمان را هم انجام می‌دهیم؛ دیگر خدا از ما چه طلب دارد؟! ما که به کسی بدهی نداریم!

ولی در مکتب شیعه می‌گویند: نه، ما صاحب داریم! اگر بگویند: صاحبتان کجاست؟ می‌گوییم: ما او را نمی‌بینیم، ولی او ما را می‌بیند! و مهم این است که او ببیند.

من‌باب‌مثال وقتی که شما وارد یک اداره می‌شوید می‌بینید این اداره قانون دارد و همه بر طبق قانون عمل می‌کنند؛ یکی در این اطاق نشسته، یکی در آن اطاق نشسته است، یکی دارد آن کار را انجام می‌دهد، یکی آبدارچی است و دارد چایی می‌ریزد، یکی دارد اعلامیه می‌زند، یکی دفتر را اداره می‌کند؛ خلاصه همه دارند کار انجام می‌دهند. شما هم می‌روید و می‌گویید: صاحب این اداره کجاست؟ می‌گویند: چه‌کار داری؟ می‌گویید: من می‌خواهم کارم راه بیفتد. می‌گویند: بیا تا کارت راه بیفتد؛ به صاحب اداره چه‌کار داری؟! حتماً که نباید رئیس را ببینی! آن رئیس و آن مدیر در اطاقش نشسته است و دارد این اداره را اداره می‌کند و اگر یک روز نباشد همه از بین می‌روند. شما می‌روی و کارت را انجام می‌دهی و می‌روی؛ چون اداره زنده و فعال است و دارد کار انجام می‌دهد.

## چگونگی إعمال ولایت و دستگیری از شیعیان در عصر غیبت

شیعه دلیل و احتجاجش نسبت به اهل‌تسنّن در حیات مکتبش این است: همان‌طور که در زمان رسول خدا دین و شرع مستند به وجود رسول خدا بود، الآن هم مستند به فرزند اوست، حالا یا من می‌بینم یا نمی‌بینم. نه‌اینکه مثل کسی باشد که مثلاً آمریکا رفته است و الآن شما از او خبر ندارید؛ بلکه او دارد کار انجام می‌دهد،

دارد به افراد می‌رسد، دارد مشکل حل می‌کند، دارد راهنمایی می‌کند، و دارد افکار را در قلوب افرادی که به او مرتبط هستند القا می‌کند. شما خیال می‌کنید این فکری که الآن به نظر شما آمد و یک کار صحیح انجام دادید، از کجا آمده است؟ یا اینکه در یک قضیّه، در یک دعوا، در یک تحیّر، در سر یک دوراهی، یا در یک شک، یک‌دفعه مسئله‌ای به نظرتان و به ذهنتان آمد و یک راه را انتخاب کردید، چه کسی این فکر و این راه را در ذهن شما قرار داد؟

## عنایات خاصه و دستگیری امام رضا از مؤلّف

بعد از حیات مرحوم آقا، سه چهار روز گذشته بود، مسائلی برایم پیدا شد. پیش امام رضا رفتم و رو به ایشان کردم و گفتم: امام رضا، ما مخلصت هستیم! صاف دارم می‌گویم: ما هیچ چیزی نمی‌فهمیم! بنویسم و امضا کنم و در ضریح بیندازم تا قبول کنی؟ ـ البته عبارت دیگری آوردم که اینجا نمی‌گویم ـ گفتم: می‌خواهی بنویسم که در روز قیامت سند باشد که ما نمی‌فهمیم! آقا ما نمی‌فهمیم، به که بگوییم؟ ما در این قضیّه و در این جریان عقلمان نمی‌رسد! خلاصه با امام رضا اتمام حجت کردیم! امام رضا بزرگوار است و می‌گوید: حالا ما ببینیم که این آدم نفهم و جاهلی که آمده است چه می‌گوید؟ گفتم: اگر در اینجا دست من را نگیری، من در روز قیامت شکایتت را به جدّت می‌کنم! به همین شکل گفتم! چون اینها بزرگوارند.

صرف نظر از مسئلۀ امامت و ولایت، واقعاً امام رضا در حقّ ما پدری کرد! من این مسئله را با دو چشم ظاهر خودم دیدم، نه با فکر و اینها. این مسائل اصلاً مشهود بود! قضایایی اتفاق می‌افتاد که همۀ افراد می‌گفتند که فلانی باید این کار را بکنی؛ اما من می‌دیدم باید آن کار دیگر را بکنم. یک قضیّه اتفاق می‌افتاد و می‌گفتند که باید حرف بزنی؛ اما می‌دیدم الآن نباید صحبت کنم. اعتراض می‌کردند و در صحبت‌هایشان بالا و پایین می‌کردند و می‌گفتند که الآن جای این کار است و الآن وظیفۀ شما این است؛ اما من می‌دیدم الآن جای آن کار دیگر است و می‌گفتم: شما صحبت کنید! چرا من حرف بزنم؟! چرا همیشه من؟ قدری هم شما بار بردارید؛ چه اشکالی دارد؟! در یک قضیّه همه می‌گفتند که در اینجا باید ساکت بود؛ اما من می‌دیدم باید صحبت کنم.

الآن بعد از گذشت دوازده سیزده سال از فوت مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ تا آنجا که به نظرم می‌رسد، قطعاً این‌طور بوده و می‌توانم مثل خورشید در رابعةالنهار شهادت بدهم که قطعاً عنایت و لطف امام رضا علیه السّلام در تمام این موارد شامل حال این فقیر بوده است و احساس می‌کردم در اینجا باید این کار را انجام داد و در آنجا نباید این را انجام داد؛ چون از اول رفتیم و گفتیم: «آقا ما نمی‌فهمیم!» اما نسبت به کسی که می‌گوید می‌فهمم، آنها افسار را گردنش می‌اندازند و می‌گویند: حالا برو! ولی اگر کسی گفت که نمی‌فهمم، همین‌قدر که یک مقدار اعتراف کرد، آنها دیگر خیلی نگاه نمی‌کنند که راست می‌گوید یا نه، و همین‌قدر را قبول می‌کنند، چون آنها بزرگ هستند، مثل ما که نیستند... .

من با امام زمان هم کلمات قصاری دارم! یک دفعه من به امام زمان گفتم: «امام زمان، می‌خواستی امام زمان نشوی! اما حالاکه امام زمان شدی باید ما را تحمل کنی! چون کسی که امام زمان می‌شود بالأخره باید بزرگ باشد، باید کریم باشد و باید دستگیری کند.» این خب روش بزرگان است، روش اولیا است، روش کرام است. آنها با ما فرق می‌کنند، حال و هوای آنها با ما فرق می‌کند، آنها در عالم قدس و در افق دیگری هستند و ما در تخیلات و اعتبارات و هواهای نفسانی گرفتار هستیم.

## استناد فقه شیعه به مجتهد حی

علیٰ‌کلّ‌حال، این فرق بین فقه اهل‌سنت و بین فقه شیعه است؛ لذا دلیل حرمت تقلید از میت هم از همین‌جا نشئت می‌گیرد. شما از یک مجتهد تقلید می‌کردید، الآن آن مجتهد از دنیا می‌رود، از همین الآن باید به یک مجتهد زنده مراجعه کنید؛ تمام! حرام است از مجتهد مرده و میت تقلید کنید؛ به‌خاطر اینکه دیگر سندیت ندارد، فقط یک سری احکامی بود که در رسالۀ توضیح المسائل نوشته شده بود و حجّیت این احکام مربوط به حیات او بود، چون در پشت این حکم، او حجّیت این حکم را امضا می‌کند، و الآن که از دنیا رفته است دیگر تمام شد.

یعنی مثل مریضی که به یک دکتر مراجعه می‌کند و باید مرتّباً هر روز مراجعه کند، برای اینکه ممکن است دارو عوض شود و تغییر پیدا کند؛ در احکام اجتهادی

توضیح المسائل هم ـ البته در غیر از ضروریات دین، که آن یک بحث دیگری دارد ـ سندیت و حجّیت آن احکام به‌واسطۀ حیات مجتهد است، یعنی حیات مجتهد است که پشت این حکم را امضا می‌کند، چون مجتهدین ما معصوم نیستند و اشتباه می‌کنند ـ غیر از چهارده معصوم همه اشتباه می‌کنند ـ پس الآن که مجتهد حیات دارد، راجع به مدارک این دلیل تفحص می‌کند و ادله را بررسی می‌کند و می‌گوید که الآن نظر من نسبت به این حکم این است؛ اما اگر امشب از دنیا برود، این حکم هم دیگر تمام می‌شود و پرونده‌اش بسته می‌شود، چون اگر فردا که این مقلد می‌خواهد تقلید کند، بگوید که به چه دلیلی الآن من به این حکم عمل کنم؛ لعلّ اینکه امروز ایشان روایتی ببیند و نظرش عوض شود؟! آن‌وقت ما هیچ جوابی نمی‌توانیم بدهیم! پس تا وقتی که زنده هستند دلیلشان حجّیت دارد.[[133]](#footnote-133)

## لزوم استمداد از ولیّ کامل حی برای عبور از نفس به‌سوی عالم تجرد

این مسئله به خاطر این است که دینی که یک شیعه می‌خواهد متدین به آن دین بشود باید یک نفس حی پشتوانۀ آن دین و پشتوانۀ آن حکم باشد. بنابراین آن فقهی که ما را از وصول به شخص ولیّ کامل و دستگیری ولیّ کامل و هدایت و ارشاد عارف با بصیرت باز می‌دارد، فقه امام صادق نیست! فقهی فقه امام صادق است که ما را به هدایت و دستگیری عارف و ولیّ الهی راهنمایی کند، نه‌اینکه بگوید دنبال نکن، نه‌اینکه بگوید دور این مسائل را باید خط بکشی، نه‌اینکه بگوید اینها انحراف است!

امام سجاد علیه السّلام به ابوحمزۀ ثمالی می‌فرمایند:

ای ابوحمزه، تو برای راه‌های زمین خود احتیاج به دلیل و راهنما داری، پس چگونه نسبت به راه‌های آسمان می‌توانی بدون دلیل بروی درحالی‌که أنتَ بِطُرُقِ السّماءِ أجهَلُ مِنکَ بِطُرُقِ الأرض، فَاطلُب لِنَفْسِکَ دَلیلًا؛[[134]](#footnote-134) «تو نسبت به طُرُق آسمان جاهل‌تر هستی نسبت به طُرُق زمین؛ پس دنبال شخصی برو که

از تو دستگیری کند و تو را راهنمایی کند.»

مثلاً الآن می‌خواهی به فلان شهر بروی، راه را نمی‌دانی، یک نفر را دنبال خودت می‌بری؛ درحالی‌که نسبت به راه‌های آسمان جاهل‌تری، چون در نفس گرفتار هستی، زوایای نفس بر تو مخفی است و از آنها خبر نداری، صفات و ملکات رذیله منطویه و مخفیه بر نفس را تو اطلاع نداری. هشتاد سال از سنّ تو می‌گذرد، ولی هنوز در اولین مراتب از مراتب نفس گرفتار هستی و قدمی برنداشته‌ای، بلکه فقط چند تا کتاب خوانده‌ای!

الآن بروید یکی از این سی‌دی‌ها را از مغازه‌ها بگیرید که تمام کتب فقه در آن است، تمام کتب احادیث در آن است، قرآن در آن است، نهج البلاغه در آن است، اشعار در آن است؛ همۀ اینها در آن است! این سی‌دی که از ما فقیه‌تر است! معلوماتی که آن دارد ابن‌سینا هم نداشت و به گردش هم نمی‌رسید! پس ما باید این را در دستگاه بگذاریم تا بچرخد و از این تقلید کنیم، چون همۀ این معلومات در آن هست؟! این قرص سی‌دی، فقیه است؛ ولی فقیه مرده، نه فقیه زنده، نه فقیه متفکر، نه فقیه عاقل، و نه فقیهی که این مطالب را با نفس و جانش ادراک کرده است و می‌تواند جزئیات را بر کلّیات منطبق کند. این سی‌دی، فقیه مرده است و فقط مطالب در آن است.

ابوحمزۀ ثمالی از امام سجاد علیه السّلام می‌شنود که باید به دنبال دلیل بگردد، آن‌هم در سن پیری. مگر ابوحمزه فقیه نبود؟! مگر ابوحمزه نسبت به احکام وارد نبود؟! ابوحمزۀ ثمالی زمان امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السّلام را درک کرده بود؛ پس چرا نگفت که یا ابن‌رسول‌الله، ما احکام و مسائل را از شما و فرزندانتان می‌شنویم، پس دیگر دلیل یعنی چه؟ راهنما یعنی چه؟ دستگیر یعنی چه؟ تا حالا مگر چه‌کار می‌کردیم؟ تا حالا مگر نماز ظهر را شش رکعت می‌خواندیم که حالا شما می‌گویید که «فَاطلُب لِنَفْسِکَ دَلیلًا»؟ تا حالا چهار رکعت می‌خوانیدم، حالا هم چهار رکعت می‌خوانیم؛ تا حالا خمس و زکاتمان را این‌طوری می‌دادیم و درست هم بود، از حالا هم می‌دهیم؛ پس دیگر «فَاطلُب لِنَفسِکَ دَلیلًا» یعنی چه؟ تا به‌حال ما حج را این‌طور انجام می‌دادیم و شما هم تأیید می‌کردید، پس دیگر «فَاطلُب لِنَفسِکَ دَلیلًا» یعنی چه؟ اما حضرت می‌فرماید:

‌ای ابوحمزه، تو نسبت به طرق آسمان جاهل‌تر هستی نسبت به طرق زمین؛ پس دنبال شخصی برو که از تو دستگیری کند، تو را راهنمایی کند، مطلب را به تو بگوید، بصیر باشد و چشم و دلش باز باشد.

بنابراین راه‌های آسمان غیر از احکام نماز و روزه و سایر احکام ظاهر است؛ پس منظور حضرت از راه آسمان، راه عبور نفس از تعلقات و از توغّل در کثرات و حرکت به‌سوی عالم تجرد است. این راه، راه آسمان است. از بخل درآمدن، از کثرت‌گرایی درآمدن، از انانیت درآمدن، از حسد درآمدن، از خودیت درآمدن، از توجّه به خود درآمدن، او را دیدن، به حق پیوستن، مجرّد شدن، به عالم روح رفتن، از کثرات بیرون آمدن، از افکار شیطانی بیرون آمدن، اینها راه آسمان است یا شکیات نماز و روزه؟! کدام منظور امام سجاد است؟ این شکیات که هست، دیگر «فَاطلُب لِنَفْسِکَ دَلیلًا» معنا ندارد. حضرت می‌فرماید فقهی را بگیر که تو را به دستگیر برساند، نه تو را از دستگیر غافل نماید!

چقدر ما بدبخت هستیم و واقعاً بدبختی به کجا رسیده است که مرحوم قاضی، آن آیت الهی را در حوزه فرد زندیق معرفی کنند! مردی که در صدها سال مگر یکی مانند او بیاید، فرد منحرف از دین معرفی کنند، جواب سلامش را ندهند، از او روی بگردانند، افرادی که به منزل او می‌روند مورد طرد و رفض و دورباش سایرین قرار بگیرند و شهریه‌شان را قطع کنند و نفی بلد کنند![[135]](#footnote-135) کجا رفته است این روایات و دستور العمل‌های ائمه نسبت به رعایت این مسئلۀ حیاتی که پشتوانۀ عمل به احکام ظاهری ما باید استناد به ولی کامل و عارف کامل و ولیّ الهی و صاحب بصیرت داشته باشد؟![[136]](#footnote-136) آن فقهی که ما را از ارتباط با چنین شخصی باز بدارد فقه امام باقر نیست،

فقه جعفر بن محمد نیست؛ فقه امام باقر و امام صادق می‌گوید: برو احکامت را از شخصی مثل قاضی بپرس، برو از شخصی مثل علامه طباطبائی بپرس که ولایت را چشیده و بصیرت به ولایت پیدا کرده است، برو احکامت را از شخصی مثل مرحوم آقا بپرس که حکم را از روی بصیرت برای تو بیان می‌کند.

## نحوۀ دستگیری اولیای الهی در احکام شریعت

مرحوم مطهّری ـ رحمة الله علیه ـ چقدر مرد بزرگی بود، چقدر مرد متدینی بود، چقدر مرد صاحب عِرقی بود، چقدر مرد صاحب حمیّتی بود! و در این قضیّه کسی شک ندارد. شما نگاه کنید: فردی که مجتهد است و سالیان سال دارد براساس اجتهادش نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، حج انجام می‌دهد و تبلیغ می‌کند، همه خوب و همه درست؛ اما وقتی یک ملاقات با مرحوم حدادی می‌کند که درس نخوانده است، مرحوم حداد از او می‌پرسند: «چگونه نماز می‌خوانی؟» می‌گوید: «سعی می‌کنم تا دفع خواطر کنم!» کار خیلی خوبی می‌کرد، خدا صد مرتبه رحمتش کند که دفع خواطر می‌کرد؛ نه‌اینکه مثل بقیّه در نمازش برای تخریب و تدمیر و امحاء نفوس هزار تا نقشه بکشد و هزار فکر شیطانی و عمل شیطانی به ذهنش بیاید، و نه‌اینکه مثل ما نماز بخواند که همین‌طوری خیلی راحت و بی‌خیال وضو بگیریم و الله اکبر بگوییم و نماز را ببندیم؛ نه، ایشان می‌نشست، در نمازش دفع خواطر می‌کرد و خواطر را دور می‌کرد که فقط خاطر حضور پروردگار و صفاتی که جنبۀ مخاطبه و عبودیت دارد در ذهنش بیاید. خداوند ایشان را رحمت کند؛ ولی باز بالاتر از این هم هست و این ولیّ الهی دارد او را رشد می‌دهد که برو بالا و اینجا نمان! تو قابلیت و استعداد داری؛ چرا می‌خواهی در اینجا بمانی؟! با اینکه کار خوبی می‌کنی، ولی بالاتر برو! می‌گوید: «پس کی نماز می‌خوانی؟!»[[137]](#footnote-137) حالا فهمیدید

من برای چه این مطالب را گفتم؟ شصت سال دارد نماز می‌خواند، ولی هنوز نمی‌داند چطور دارد نماز می‌خواند!

فقهی که باید مستند بر هدایت ولیّ باشد این است! این همانی است که امام سجاد می‌فرماید: «فَاطلُبْ لِنفسک دلیلًا!» دنبال ولیّ برو؛ او است که به تو می‌گوید که چطور نماز بخوانی! وإلاّ اهل‌تسنّن هم نماز می‌خوانند؛ نماز مغرب ما سه رکعت است و نماز مغرب آنها هم سه رکعت است و شش رکعت نیست؛ نماز عشاء ما چهار رکعت است و آنها هم چهار رکعت می‌خوانند. هر دو نماز می‌خوانیم؛ ولی در چگونگی نماز نیاز به دستگیری داریم که چگونه نماز بخوانیم و چگونه انفاق بکنیم، نه در کمّیت آنها.

یک روز آقای حداد فرمودند: «وقتی که داری انفاق می‌کنی به چه نیتی انفاق می‌کنی؟»

گفتم: دارم به فقیر پول می‌دهم.

فرمودند: «نه، باید به این نیت باشد که او دارد به فقیر پول می‌دهد، نه تو! تو پول نمی‌دهی، او دارد می‌دهد!»

شما راجع به همین یک کلمۀ انفاق فکر کنید! حالا بروید این را از دیگران بپرسید تا ببینید چه می‌گویند! فقط می‌گویند که انفاق است و ثواب دارد؛ تمام شد!

عارفی که توحید برایش منکشف شده است همان حکم سه رکعت نماز را می‌دهد؛ ولی بین سه رکعت نماز او و بین سه رکعت نماز دیگران خیلی فرق است! او وقتی که نماز می‌خواند اگر به صورتش نگاه کنیم می‌بینیم که اصلاً در اینجا نیست؛ اما وقتی دیگران نماز می‌خوانند فقط به فکر این هستند که عبایشان را تمیز کنند، چون دوربین دارد عکس می‌گیرد! هر دو نماز می‌خوانند، هر دو به احکام عمل می‌کنند، هر دو سجده می‌روند، هر دو رکوع می‌کنند و هر دو تشهد انجام می‌دهند؛ اما او تشهد را برای ما طور دیگری معنا می‌کند و بقیه طور دیگری معنا می‌کنند، او سجود را طوری معنا می‌کند و بقیه سجود را طور دیگری معنا می‌کنند. نتیجه‌اش این می‌شود که بعد از گذشت سال‌ها می‌بینیم و می‌فهمیم که او که بوده و چه شده است

و بقیّه در چه وضعی هستند. این همان معنا و منظور امام علیه السّلام از وجود امام حی است[[138]](#footnote-138) که در قالب دستگیری عارف کامل، تجلّی و ظهور پیدا می‌کند.[[139]](#footnote-139)

## ورود به مسلک طلبگی یعنی اعلان متابعت از رسول الله

امروز روزی است که دوستان و برادران و سروران ما می‌خواهند به لباس رسول خدا ملبّس بشوند و به تاج ملائکه متوّج بشوند. عِمامه تاج ملائکه است. کسی که به این لباس درمی‌آید معنایش این است که من یک پله از بقیّه جلو افتاده‌ام، یعنی شما عقب هستید و من جلو آمده‌ام و خودم را به این لباس درآورده‌ام تا اینکه عمل خودم را هم بیشتر منطبق کنم، چون من آمدم و پایم را جای پای رسول خدا گذاشتم. ادعا نمی‌کنیم که ما رسول خدا شده‌ایم و هیچ‌وقت هم ادعا نخواهیم کرد؛ ولی مدعی هستیم که إن‌شاءالله مورد عنایت رسول خدا قرار بگیریم.

اما وا اسفا! وا اسفا! مطالبی می‌شنویم که اصلاً دود از کله بلند می‌شود! شنیدم در بعضی از جاها گفته شده است: «شما که نیازی به دنیا نداشتید چرا طلبه شده‌اید؟! طلبه‌ها کسانی هستند که نیاز دارند و کسب و کاری به‌دست نمی‌آورند!» واویلا! واویلا! واویلا!

اینجاست که واقعاً من می‌فهمم که مرحوم پدرم در زمان حیاتشان در چه افکاری بودند. ایشان داشتند یکی از نزدیکان و اقوامشان را نصیحت می‌کردند و می‌گفتند: «فلانی، من مثل پدرت نیستم که به تو بگویم بیا طلبه شو به‌خاطر اینکه نان ِ آسان به‌دست بیاوری!» طرز فکر را فهمیدید؟ شخصی هم هست که می‌گوید: «بیا طلبه شو به‌خاطر اینکه نیاز به زحمت نداشته باشی!» طلبه‌های فعلی که بیشتر از بقیّه دارند زحمت می‌کشند! بله، آن کیفیتی که آن شخص زندگی می‌کرد همان‌طور بود؛ چون سر جایش می‌نشست و از صبح تا شب همین‌طور قل‌قل قلیان می‌کشید و بعد از پهنای در منزلش وجوهات می‌آمد، چون از آقای فلان و فلان و فلان وکالت دستش بود! بله، این قِسم آخوندی و این قسم روحانیت، نان آسان به شکم بردن است! و کسی که این قسم نان به شکم ببرد ارج و مقام او همان چیزی است که از شکمش خارج می‌شود![[140]](#footnote-140)

ولی مرحوم آقا می‌گفتند:

من مثل فلانی نیستم که این‌طوری به تو نصیحت کنم! من می‌گویم که وقتی می‌خواهی طلبه شوی باید فقط خدا را جلویت بگذاری، باید فقط امام صادق را جلویت بگذاری؛ تمام شد! من این هستم؛ اگر می‌خواهی بیا و اگر نمی‌خواهی نیا! اگر نمی‌توانی نیا! اما اگر بیایی، در رفتنت حساب است، در صحبت کردنت حساب است، در نشستنت حساب است، در معاشرتت حساب است، در صحبت کردن با زن و بچه‌ات حساب است، در حرف زدن با قوم و خویش‌ها حساب است؛ در همۀ اینها حساب است و باید حق را در نظر بگیری و دیگر دور روابط را خط بکشی! باید فقط خدا را در نظر بگیری؛ هرجا خدا بود پایت را بگذار و هرجا نبود نگذار! این دو روز دنیا کی به آدم مجال می‌دهد که بخواهد به راه‌های دیگر برود؟!

ببینید دو قِسم عالِم هست؛ یک قسم عالم این‌طور برای ورود در حوزۀ علم و

مکتب تبلیغ می‌کند و یک عالم هم یک نحوۀ دیگر می‌گوید.

## توصیۀ مهمی به طلاّب: ﴿قُلِ اللَهُ ثُمَّ ذَرْهُم﴾

الآن برای ما هم همین‌طور است. این رفقای ما که امروز می‌خواهند ملبّس به لباس اهل‌علم شوند، این مطالب را می‌دانند، فقط از باب تذکر گفتیم که در اینجا دیگر روی حرفتان حساب است، روی حرکتتان حساب است، روی فکرتان حساب است و روی همه‌چیزتان حساب است! اینجا جایی است که دیگران دارند نگاه می‌کنند و تمام انظار متوجّه حرکات و سکنات و صحبت‌هایی می‌شود که او دارد از این مکتب تبلیغ می‌کند. با توجه به این مسئله، فقط و فقط بگو خدا و بس: ﴿قُلِ ٱللَهُ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ﴾؛[[141]](#footnote-141) «بگو خدا و مابقی را رها کن و دورباش بزن!» یعنی اصلاً آن‌چنان از خودت دور کن که دیگر حتی فکر و خیالشان هم در ذهن نیاید! نه‌اینکه انسان دفع کند، بلکه باید آن‌چنان دورباشی بر غیر خدا بزند که اصلاً اثری از وجودشان و خیالشان و فکرشان باقی نماند!

یادم می‌آید که یک روز یکی از همین آقایان فعلی ـ إن‌شاءالله خدا همه را هدایت کند ـ در زمان سابق پیش مرحوم آقا آمده بود. زمستان بود، زیر کرسی نشسته بودیم. ایشان از معاریف و از مدرسین طراز اول بود و از قم برای دیدن مرحوم آقا آمده بود. ایشان خیلی پریشان بود و خیلی گریه می‌کرد و از اوضاع خیلی اظهار دل‌شکستگی و دل‌مُردگی و دل‌سردی می‌کرد و می‌گفت:

آقا، دیگر کسی نمانده است! همه در تخیلات هستند، همه در شهوات هستند و همه در اعتبارات هستند! دیگر نه می‌شود با کسی حرف زد و نه می‌شود با کسی رفیق شد و نه می‌شود با کسی نشست و برخاست کرد! همه دارند از دنیا و از عالم خودشان حرف می‌زنند!

وقتی همۀ حرف‌هایش تمام شد، مرحوم آقا فرمودند:

آقاجان، شما به مردم چه‌کار دارید؟! مگر شما را به سرنوشت مردم بسته‌اند؟! ﴿قُلِ ٱللَهُ ثُمَّ ذَرۡهُمۡ﴾؛ «فقط بگو خدا!»

تا مرحوم آقا این حرف را گفتند، یک‌دفعه صورتش را بالا آورد و چشمش را باز کرد، مثل‌اینکه در عمرش تازه به یک حرف جدید برخورد کرده بود!

﴿قُلِ ٱللَهُ﴾؛ دیگر بعد از خدا می‌خواهی دنبال چه بگردی؟! وقتی بگویی خدا، یعنی وجود من خدا، حرکت من خدا، نفس من خدا، التجاء من خدا، سرّ من خدا؛ تمامش خدا! دیگر تمام شد؛ پس دیگر هیچ‌کس نمی‌ماند! من‌باب‌مثال الآن این ظرف آب خالی است، و وقتی ظرف خالی است می‌توانید همه‌چیز در آن پر کنید. حالا اگر شما آب در این ظرف بریزید تا مالامال شود، وقتی مالامال شد دیگر جایی در آن نمی‌ماند تا چیز دیگری در آن بریزید، چون پر از آب شده است و دیگر جایی برای چیزی باقی نمانده است. بنابراین تمام وجود خودت را فقط از خدا پر کن!

لذا وقتی که یک عالم دینی می‌خواهد خودش را وارد مکتب امام صادق کند باید خدا را در وجود خودش بیاورد و غیر از خدا را بیرون کند؛ حالا هر چه می‌خواهد پیش بیاید بگذار پیش بیاید!

بعد مرحوم آقا این را فرمودند:

ناراحت و دل‌سرد نباش؛ ﴿ذٰلِكَ مَبۡلَغُهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ﴾؛[[142]](#footnote-142) «سطح پرواز اینها از دانش فقط همین‌قدر است!»

«مَبلَغ» از بلوغ می‌آید و به معنای محلّ ارتقاع و محلّ پرواز است. حیطه و سطح پرواز اینها از دانش همین‌قدر است: رسیدن به دنیا، جمع کردن این و آن، گول زدن، از این گفتن و از آن گفتن، شب‌ها را به روز آوردن و روزها را به شب آوردن، و بعد هم هیچ! عمر تمام می‌شود: رفت ز دار فنا، حجةالإسلام ما! ﴿ذٰلِكَ مَبۡلَغُهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ﴾.

## دستگیری امام زمان از طلاّب براساس خلوص نیّت آنها

ولی وقتی که یک شاگرد امام صادق وارد این راه می‌شود، اولین حرف امام صادق: «اِخلاصُ العملِ لِلّه»[[143]](#footnote-143) است، یعنی باید عملت را برای خدا خالص کنی و فقط

خدا را در نظر بگیری و غیر از خدا، همه‌چیز را بیرون کنی! و بدانی و می‌دانی و نیازی به گفتن ندارد که وقتی کسی این کار را انجام بدهد، فرزند امام صادق، امام حیّ او بالای سرش است، کارهایش را انجام می‌دهد، امور را تنظیم می‌کند، دستش را می‌گیرد، او را از خطرات نجات می‌دهد و... .

مگر روزگار بر ما نگذشت؟! مگر آنچه برای سایر افراد پیش آمد، برای ما پیش نیامد؟! مگر موقعیت‌هایی که برای خیلی از افراد اصلاً به‌وجود نمی‌آید، برای ما پیش نیامد؟! مگر پیشنهادها و مسائل و مطالب مختلفی پیش نیامد؟! چه کسی نجات می‌دهد؟ واقعاً چه کسی؟!

من مدّتی پیش، یک شب همین‌طور نشستم و با خودم فکر کردم و خودم را برانداز کردم و گفتم که اگر الآن فلان مطلب به من پیشنهاد بشود... بعد یک‌دفعه شروع کردم به خندیدن! دیدم اصلاً این خنده‌دار است! بعد گفتم که اگر بالاترش پیشنهاد بشود؛ دوباره خنده‌ام گرفت! در همان مطلب پایین‌تر، شاید سیل جمعیت به طرف انسان حرکت بکند؛ اما ما خندیدیم! این به‌خاطر این مکتب است؛ این مکتب این را به ما نشان داده است، راه مرحوم پدرمان این را به ما نشان داده است.[[144]](#footnote-144) بعد من همین‌طور بالا و بالا و بالا و بالاتر رفتم تا رسیدم به جایی که دیگر بالاتر از آن موقعیتی نیست. بعد خوب فکر کردم، دوباره خنده‌ام گرفت، آن‌هم چه خنده‌ای! همین‌طور از آن ته دل قاه‌قاه می‌خندیدم! بعد با خودم این‌طور گفتم که اگر قرار باشد یک‌چنین روزی بیاید ـ که إن‌شاءالله آن روز تا قیام قائم آل‌محمد هم نیاید ـ اصلاً به آن طرف دنیا می‌روم تا دیگر نه اثری باشد و نه چیزی وجود داشته باشد!

اینها به‌خاطر همین مسائلی است که به ما یاد داده‌اند؛ اعتباریت دنیا را به ما یاد داده‌اند و فهمانده‌اند که همۀ اینها در غفلت‌اند. اگر فقط یک ثانیه این پردۀ غفلت

برداشته بشود، خلق سر به کوه می‌گذارند! ولی چطور این مسائل برای سایر اشخاص روشن نیست؟!

چشم باز و گوش باز و این ذُکا \*\*\* خیره‌ام در چشم‌بندیّ خدا[[145]](#footnote-145)

علیٰ‌کلّ‌حال، امروز روز ولادت امام زمان علیه السّلام است و امیدواریم لطف و عنایت آن حضرت نسبت به همۀ ما، ما را بیشتر در آن حیطۀ ولایت داخل کند و چشمان ما را نسبت به حقیقت ولایت روشن‌تر کند!

خداوند توفیق عمل به ادراک و شعور ولایت امام عصر علیه السّلام را در ما زیادتر کند! مقام اطاعت و انقیاد را نسبت به صاحب‌اختیار و ولی‌نعمت خود برای ما محقق کند! خدای متعال آن واقعیّت و حقیقت دین مرضیّ او را برای ما فراهم کند و ما را از شیعیان حقیقی و واقعی و منتظرین مَقدمش قرار بدهد! چشمان رمد دیدۀ ما را به جمال منورش روشن و منوّر کند! و در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم نگرداند!

برای همه، بالأخص برای رفقا و اهل‌علم ذوی‌العزة و الاحترام، خصوصاً برای دوستان و سرورانی که امروز ملبس به لباس شریف و مقدّس علم و تقوا و تبلیغ و رسالت می‌شوند، عیدی ما را تحقق ولایت امام علیه السّلام قرار بدهد! و این بزرگ‌ترین و بالاترین نعمت، بلکه تنها نعمتی است که خدای متعال می‌تواند به یک انسان عنایت کند.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّد و آل محمّد

# مجلس پنجم: عزّت حقیقی در عصر ظهور

نیمه شعبان 1429هجری قمری

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

اَلحمدُ لِلّهِ ربِّ العالَمین

و صلَّی اللهُ عَلیٰ سیّدنا و نبیِّنا أبی‌القاسم محمّدٍ

و علیٰ آله الطیّبین الطّاهرین

و اللّعنةُ عَلیٰ أعدائِهِم أجمَعینَ

## عزّت اعتباری در قبال عزّت حقیقی

آیۀ شریفه می‌فرماید:

﴿يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّ وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَلٰكِنَّ ٱلۡمُنٰفِقِينَ لَا يَعۡلَمُونَ﴾.[[146]](#footnote-146)

«منافقین می‌گویند: صبر کنید وارد شهر بشویم تا بفهمند که عزیز کیست و ذلیل کیست! خداوند می‌فرماید: خیلی اشتباه می‌کنند؛ عزّت به خدا و به رسول خدا و به مؤمنین اختصاص دارد، [ولکن منافقین نمی‌دانند!]»

منافقین به‌واسطۀ اقتدار و ثروت و شئون اجتماعی‌شان و به‌واسطۀ افراد و اجتماعشان و باندبازی‌هایی که دارند، می‌گویند: صبر کنید؛ وقتی که ما وارد مدینه بشویم، اینها خواهند دید که چگونه افراد عزیز و سرشناس و مورد قبول جامعه،

افرادی را که ذلیل و پست و به‌دور از جامعه هستند از شهر بیرون می‌کنند و شهر را یکپارچه می‌کنند و در قبضۀ خودشان قرار می‌دهند!

خداوند در اینجا می‌فرماید که اینها اشتباه می‌کنند! اینها چشمشان به آن دو تومان و دو درهم و دیناری است که در جیبشان و در صندوقچه‌هایشان گذاشته‌اند و به آن دل بسته‌اند، اینها به اجتماعشان و به اینکه صاحب عشیره و قبیله هستند دل بسته‌اند و خیال می‌کنند که این برای آنها عزّت و سربلندی و شخصیّت آورده است. اینها خیال می‌کنند که با این دو تومانی که در جیبشان گذاشته‌اند، برایشان شخصیّت پیدا شده است. اینها به اینکه دو نفر جلوی آنها تعظیم می‌کنند دل بسته‌اند و خیال می‌کنند که آدم شده‌اند! اینها به اینکه دو نفر دور و برشان هستند و «حاج آقا، حاج آقا!» به آنها می‌گویند، دل بسته‌اند و خیال می‌کنند که این برای آنها عزّت آورده است! خیلی اشتباه می‌کنند و غلط می‌کنند! عزّت اختصاص به خدا دارد!

آیۀ خیلی عجیبی است و متناسب با امروز هم هست که میلاد منجی عدالت و امنیّت و حرّیت است. امام زمان علیه السّلام می‌خواهد حرّیّت و آزادی را از زندان دربیاورد و بیرون بکشد. آزادی در این دنیا به زندان افتاده است، عدالت در این دنیا در زندان است، امنیّت در این دنیا به حبس افتاده است، و تکامل و رشد فرهنگی در این دنیا محبوس شده و به بند کشیده شده است!

ببینید در این دنیا قدرت دست چه کسانی است! اصلاً زبان مردم دنیا زبان زور است! در همین آیه می‌فرماید: ﴿لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّ﴾،[[147]](#footnote-147) آن کسی که عزیز است به حساب ذلیل خواهد رسید!

عزیز در این دنیا کیست؟ عزیز در این دنیا آن کسی است که تفنگ دارد و آن کسی است که پول دارد! شما الآن در این دنیا نگاه بکنید، آن کسی که پول دارد

می‌گوید که حرف، حرف من است! چون خیال می‌کنند که پول برای شخص عزّت می‌آورد. اما در واقع، پول یک مشت کاغذ است؛ کاغذی که اگر شما در بخاری بریزید می‌سوزد و به هوا می‌رود! آخر این پول چه ارتباطی به انسان دارد؟! چه ربطی به شخصیّت انسان دارد تا من برای‌اینکه الآن در کنارم این مقدار اسکناس و این مقدار کاغذ است، بخواهم خودم را بگیریم؟! این چه ربطی به من دارد؟! حالا اگر یکی اینها را بردارد و ببرد، آیا من هم با او رفته‌ام و شخصیّت من هم با او از منزل بیرون رفته است؟! آیا شخصیّت من تا وقتی است که کسی اینها را برندارد و ببرد، دزدی اینها را نبرد، شخصی اینها را سرقت نکند، یا باد نیاید و اینها را ببرد؟!

می‌گویند:

یک روز آیةالله بروجردی در مسجد اعظم نشسته بود. برای ایشان خمس و... آورده بودند که حساب کنند. این پول‌ها اسکناس بود. یک‌دفعه باد آمد و همۀ پول‌ها به هوا رفت! و هر کسی یک چیزی برداشت، بعد آمدند به ایشان بدهند، ایشان گفتند: «هر کسی هر چقدر برداشته است برای خودش باشد.» (دیگر هر کسی بیشتر برداشته بود بهتر!)

یک باد می‌آید و با این باد، همۀ شخصیّت آدم می‌رود و نیاز به دزد هم ندارد! یا حتی باد هم نمی‌آید، ولی یک مطلب عوض می‌شود یا یک قانون می‌آید یا یک حرف از این طرف به آن طرف می‌رود و یک‌دفعه سرمایۀ چند صد میلیونی فلان ملک‌التّجار تبدیل به بیست میلیون می‌شود و دیگر تمام می‌شود! به‌عنوان‌مثال یک جنسی که نیست و قیمتش بالا رفته است و این شخص همین‌طور به امید این جنس نشسته است، یک‌دفعه اعلام می‌کنند که فلان جنس می‌آید و یک‌دفعه تمام آرزوهایش همه بر باد می‌رود و سکته می‌کند و او را بیمارستان می‌برند! مگر ندیدیم؟! مگر اتّفاق نیفتاد؟! این را که دیگر خودمان در این دنیا دیدیم.

همۀ اینها برای این است که ما نفهمیدیم عزّت کجاست و آن را باید از کجا بیابیم؟! آیا عزّت در تفنگ است؟ عزّت در پول است؟ عزّت در مرید و افرادی است

که دور و بر انسان را گرفته‌اند؟ عزّت در ریاست است؟ عزّت در مدیریت است؟ عزّت در موقعیّت‌های اجتماعی است؟

عزّت دنیا امروزه بر این اساس است. آن کشوری حرف اول را می‌زند که تفنگش قوی‌تر، اسلحه‌اش بیشتر و قدرتش زیادتر باشد؛ آن‌وقت می‌گوید: باید کلام من و مطلب من و صحبت من را بپذیرید! بقیّه هم چشم می‌گویند و می‌پذیرند؛ اما هیچ‌کس در این دنیا نمی‌گوید که پس انسانیّت کجا رفته است؟! عقل کجاست؟! منطق کجاست؟!

## ظهور امام زمان پس از زوال حکومت عزت‌های اعتباری

اگر روزی ما به رتبه‌ای رسیدیم که از نقطه‌نظر توقّعات و خواست‌ها، قوی‌ترین کشور دنیا در جوار ضعیف‌ترین کشور دنیا قرار گرفت و بینشان یک قانون حاکم شد، آن‌موقع زمان ظهور حضرت است، نه الآن! پس الآن که زمانش نیست، بیخود نگوییم: «یا حجة ابن الحسن!» تا هم خودمان را اذیّت نکنیم و هم ـ نعوذ بالله ـ امام زمان را به دردسر نیندازیم! البته او به حرف ما گوش نمی‌دهد، حالا هرچه می‌خواهیم داد بزنیم و بگوییم: «یا ابن‌الحسن، یا ابن‌الحسن!» و سینه بزنیم و بر سرمان هم بزنیم! چون امام زمان مرد حق است و به دنبال حق می‌رود.

چرا جای دور برویم و دنبال کشورهای دیگر مثل آمریکا و انگلیس و فرانسه و کشورهای اروپایی و آفریقایی و... برویم؟! آنها به ما چه ربطی دارند؟! آنها برای خودشان حساب و کتابی دارند. به ما چه ربطی دارد که در آن طرف دنیا الآن کارشان صحیح است یا غلط است؟ براساس منطق عمل می‌کنند یا نه؟ براساس فرهنگ عمل می‌کنند یا نه؟ براساس انسانیّت عمل می‌کنند یا نمی‌کنند؟ به ما چه ربطی دارد که بخواهیم منتظر این باشیم که روزی آمریکا اصول و مبانی خودش را و تعامل خودش با دنیا را براساس منطق قرار بدهد؟! شاید این آرزو را به گور ببریم و هیچ‌وقت این کار انجام نشود! خب چه به‌دست ما می‌آ‌ید و چه فایده و نتیجه‌ای برای ما دارد؟! ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡ﴾[[148]](#footnote-148) «خودتان را دریابید!» برای چه به این‌طرف

و آن‌طرف می‌روید؟ چرا عیبتان را این‌طرف و آن‌طرف می‌اندازید؟ چرا دائماً به سر این و آن می‌خواهید خالی کنید؟! بنابراین جای دور نرویم و دنبال کشورهای دیگر نباشیم؛ همین خود ما که اینجا نشسته‌ایم، همین من که الآن دارم صحبت می‌کنم و شمایی که در اینجا نشسته‌اید، باید به فکر خودمان باشیم!

## علّت جشن و سرور در روز میلاد منجی بشریّت

ما که الآن در یک‌چنین روزی که روز میلاد منجی بشریّت است در اینجا نشسته‌ایم، گرد هم آمده‌ایم، مجلس تشکیل داده‌ایم، جشن گرفته‌ایم و داریم شادی می‌کنیم، این شادی از کجا برخاسته است؟! برای این است که امام زمان به دنیا آمده‌اند؟! بسیار خوب، امام حسین هم به دنیا آمده‌اند، حضرت سجاد هم به دنیا آمده‌اند و امام باقر هم به دنیا آمده‌اند؛ چه تفاوتی بین امام باقر و امام زمان است؟ هیچ، هر دو امام هستند، مضافاً بر اینکه آن امام پدر این امام هم هست! چه تفاوتی بین امام رضا و امام زمان است؟! هیچ؛ هر دو امام هستند، هر دو معصوم هستند، هر دو از یک مشرب و یک منبع و یک سرچشمه اشراب می‌شوند و هیچ تفاوتی نمی‌کنند. اگر امام رضا در سنه 255 هجری ‍ قمری بود و با امام زمان جایش را عوض می‌کرد، در این‌صورت، او امام زمان می‌شد؛ فرقی نمی‌کند. این مجلسی که الآن امروز تشکیل شده است و هر سال دارد تشکیل می‌شود و ما هر سال جشن می‌گیریم، آیا برای این است که امام زمان به دنیا آمده است؟

البته متأسفانه الآن جشن‌های ما هم دیگر جشن‌های غلطی شده است؛ عین عزاداری‌هایمان برای سیّدالشّهدا، که به‌جای اینکه انسان را به حادثۀ کربلا و عاشورا ببرد و به‌جای اینکه شعارهایی که در این مجالس و هیئات عزاداری و دسته‌های سینه‌زنی است، شعارهای محیی باشد و انسان را زنده کند و نفس سیّدالشّهدا را در نفوس بدمد و به‌جای اینکه بخواهد پیام سیّدالشّهدا را که برای هر روز ما و برای همۀ انسان‌ها تا قیام قیامت است، در میان افراد زنده کند، به‌جای اینها شعارها و نوحه‌ها و مسائلی آمده است که فقط جنبۀ احساسی دارد و فقط حالت تحریک عواطف و احساسات دارد، و حتی بعضی‌هایش هم خروج از ادب و خدای‌ناکرده اهانت به موقعیّت و مقام امام علیه السّلام

است. طبل و شیپور و نای و تنبک و... که عزا نشد! امام حسین خودش را کشت که بگوید راه بیفتید تنبک بزنید؟! این حرف مسخره نیست؟! مگر عزاداری رقّاصی است؟! داریم تئاتر راه می‌اندازیم یا داریم برای امام حسین عزاداری می‌کنیم؟! چه‌کار داریم می‌کنیم؟! الآن جشن‌های نیمۀ شعبان هم همین است. جشن می‌گیرند و دلقک‌بازی می‌کنند، مثلاً میمون و خرس درست می‌کنند! این کارها چیست؟ این مسخره‌بازی‌ها چیست؟ من نمی‌دانم چرا عقلاء حد و قانونی برای این مسائل نمی‌گذارند؟

موقعیّت امام و میلاد امام علیه السّلام باید با سایر مراسم و مناسبات تفاوت داشته باشد، باید وزانت و سنگینی داشته باشد. در این جشن‌ها باید عباراتی باشد که از ائمه است و مردم را به انتظار دعوت می‌کند، و مطالبی برای خودساختگی و پذیرش هدف حضرت باشد که بیان کند ما چطور آن هدف حضرت را در زندگی خودمان بپذیریم.

بنابراین آیا همین کافی است که بنشینیم و بگوییم امام زمان می‌آید؟! اینکه او می‌آید چه ربطی به من دارد؟! امام زمان قیام می‌کند و می‌آید و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند؛ حالا من چه‌کار کنم؟ آیا به من تضمین داده شده است که تا زمان ظهور حضرت زنده هستم؟! آیا به من تضمین داده شده است که وقتی حضرت می‌آید من به فلان وضعیّت و فلان موقعیّت می‌رسم؟!

## انتظار مردم از ظهور حضرت ولی‌عصر برای رفع حوائج دنیوی خود

یک روز من خدمت رفقا عرض کردم که ما باید قدری نسبت به واقعیّات بهتر و منطقی‌تر فکر کنیم. اگر حضرت ظهور کند این مردم واقعاً از حضرت چه می‌خواهند؟ این مردمی که الآن دارند جشن می‌گیرند و چراغانی می‌کنند، از حضرت چه می‌خواهند؟ همان چیزی را می‌خواهند که ما برای آمدن پیش مرحوم آقا از مرحوم آقا می‌خواستیم و از عهدۀ ایشان برنمی‌آمد! صاف و صریح خدمت شما بگویم:

یکی می‌گوید: حضرت ظهور می‌کند برای‌اینکه قرض‌مان را بپردازد!

حضرت می‌گوید: مگر من بانک مرکزی هستم که قرض تو را بدهم؟! بلند شو برو کار کن و قرضت را بپرداز! می‌خواستی زیاده‌روی نکنی، می‌خواستی اشتباه

نکنی، می‌خواستی پا از حدّ خودت بیرون نگذاری! خودت رفتی قرض کردی، پس تقصیر خودت است، پس حالا هم خودت برو کار کن و قرضت را بپرداز! بنده اسکناس چاپ نمی‌کنم؛ آن‌هم اسکناس بی‌پشتوانه! بلند شو خودت برو کار کن!

یکی می‌گوید: یا ابن‌رسول‌الله، بنده کمرم درد می‌کند!

ـ برو مسکّن بخور! بنده در این دنیا چه‌کار باید بکنم؟! باید دعا بدهم که کمر تو خوب شود؟! نه آقا، بنده دربارۀ کمر و این چیزها درس نخوانده‌ام! (واقعاً هم حضرت درس نخوانده است، یعنی علوم حضرت که علوم تحصیلی نیست؛ گرچه امروزه یک مشت یاوه‌سرا و نفهم و احمق که نمی‌دانند دستشان پنج تا انگشت دارد یا شش تا، می‌خواهند برای امام تکلیف تعیین کنند و می‌گویند: امام اصلاً چیزی نمی‌فهمد!! نعوذ بالله!)

ـ یا ابن‌رسول‌الله، ما در اینجا مشکل خانوادگی داریم، با زنمان اختلاف داریم و قهر هستیم.

ـ بلند شوید بروید اخلاقتان را خوب کنید، به قوانین و موازین عمل کنید و هر کسی در حدّ خودش باشد. اگر قرار باشد من هر روز صبح نعلینم را بپوشم و عبایم را به دوش بکشم و عِمامه بگذارم و بخواهم رفع اختلاف کنم، باید صبح تا شب از این خانه به آن خانه بروم؛ پس کی به کار مردم برسم؟!

مشکلات ما هم عین همین مشکلات و توقّعات و مقاصد است! ما وقتی خدمت مرحوم آقا می‌رسیدیم با همین توقّعات می‌رفتیم. ایشان نشسته بود، یکی از در وارد می‌شد. یا الله، شروع شد!

ـ آقا بنده با زنم قهر کرده‌ام!

ـ بفرمایید ایشان فلان وقت برای ملاقات بیاید.

بعد آقا بایستی با خانم حرف می‌زدند که ابرویشان را برای جناب فلان آقا بالا نبرند و کم‌التفاتی نفرمایند!

بنده خودم پسر ایشان هستم و شاهدم که وقت پدر ما در وقتی که در این دنیا

بود به همین مسائل گذشت! ایشان یا باید با شوهر صحبت می‌کردند یا باید با زن صحبت می‌کردند یا باید با بچه حرف می‌زدند، یا اینکه باید به این می‌گفتند که رفع گرفتاری او را بکن یا... . حتی وقتی که ایشان در قم بودند، در روز هفتم یا هشتم فروردین، شخصی ساعت دوازده شب تلفن کرده بود که آقا گربۀ ما در خانه دل‌درد گرفته است؛ چه‌کار کنیم؟ (جداً دارم می‌گویم!) آقا فرمودند: مگر بنده بی‌کارم که برای گربۀ تو...! آخر ساعت دوازده شب از طهران تلفن بزند که گربۀ ما دل‌درد گرفته است! من هم به او گفتم: قدری نبات‌داغ بدهید بخورد! آخر خدا عقلت بدهد، دیوانه! جداً فقط همین مسائل بود؛ حالا گاهی قدری کم‌تر، گاهی قدری زیادتر.

من در این مسئله مانده بودم که ارتباط ایشان با افراد به چه نحو است؟! همه شاگرد دارند، پدر ما هم شاگرد داشت! و این واقعاً برای من عجیب بود! گاه‌گاهی با خودم فکر می‌کردم که آخر ما نباید به حدّی برسیم که این مطالب را بفهمیم و متوجّه بشویم که توقّعات ما از این مکتب چیست؟! آیا توقّع این است که اینجا بیاییم تا مشکل خانوادگی حل کنیم؟ مگر اینجا محضر است؟ مگر اینجا مَحکَمۀ حلّ و فصل مسائل و اختلافات خانواده راه انداخته‌اند؟ یا توقّع این است که اینجا بیاییم تا بقیۀ مسائل و مشکلاتمان حل شود؟ ما چه توقّعاتی داریم؟ ما از این مکتب چه می‌خواهیم؟ ما در این مکتب به دنبال چه مسئله‌ای هستیم؟

مطلب برای ما نامفهوم مانده است! آن تصویری که از امام علیه السّلام به ما ارائه داده‌اند، تصویر اشتباهی است، و متأسفانه مردم را هم دارند به دنبال آن تصویر اشتباه، به این‌طرف و آن‌طرف می‌کشانند. تصویر این است که وقتی امام علیه السّلام بیاید تمام مشکلات خانوادگی را حل می‌کند، تمام قرض‌ها را می‌پردازد، تمام گرفتاری‌ها را برطرف می‌کند و... این خیلی خوب است، و ما هم می‌بینیم که همۀ مسائل ما همین است؛ لذا می‌گوییم: ای کاش امام زمان زودتر بیاید!

حالا اگر خیلی صریح و روشن بگویند که امام زمان نمی‌آید، ولی فردا به‌جای امام زمان، یک نفر از اروپا می‌آید و با خودش یک چمدان به ایران می‌آورد که هر

کسی قرض دارد از این چمدانش درمی‌آورد و می‌دهد! امتحان کنید! می‌گوید: آقاجان، شما دنبال امام زمان می‌گردید که چه کند؟ که قرض شما را بدهد؟ من می‌دهم! قرض، قرض است؛ پس دیگر فرقی نمی‌کند که حضرت بدهد یا من بدهم! و از این چمدانش درمی‌آورد و می‌دهد. حالا هرکسی هرچه قرض داشته باشد فرقی نمی‌کند؛ یکی می‌گوید بنده یک میلیون قرض دارم، یکی می‌گوید بیست میلیون قرض دارم، یکی می‌گوید یک میلیارد قرض دارم؛ او هم می‌گوید بیا بگیر! و درمی‌آورد و می‌دهد. پس با امام زمان چه فرقی کرد؟!

هم‌چنین یک طبیب حاذقی هم می‌آید که خیلی وارد است و نسبت به همۀ ادویه هم آشنا است. به او می‌گوییم: آقا ما سردرد داریم! می‌گوید: بیا قرص بخور، خوب می‌شوی. می‌گوییم: قطع نخاع شده‌ایم! می‌گوید: من عمل می‌کنم، خوب می‌شوی! و واقعاً هم انجام می‌دهد. یا اینکه می‌گوید: فلان آمپول را بزن، خوب می‌شوی؛ یا فلان قرص را بخور و فلان کار را بکن، خوب می‌شوی.

اگر اینها بیایند و گرفتاری‌ها و مسائل را برطرف بکنند و دیگر مشکل زیست و مشکل بقاء اجتماعی برای افراد باقی نماند، پس ما دیگر امام زمان را برای چه می‌خواهیم؟! پولمان را که داد، دارو هم که داد، مسئلۀ دیگری هم که نداریم و دیگر در رسیدن به امیال دنیوی و نفسانی هیچ چیزی کم نداریم؛ پس کارمان با امام زمان تمام شد! امام زمان هم می‌گوید: من دیگر برای شما نمی‌آیم! به‌جای اینکه من بخواهم خودم را اذیّت کنم، یک نفر می‌آ‌ید و تمام مشکلات را حل می‌کند. آیا ما باید امام زمان را این‌طوری و به این قِسم معرفی کنیم؟!

## تنافی غرض ظهور حضرت بقیّةالله با اجابت توقعات سطحی و ظاهری مردم

اما اگر وقتی حضرت آمد، روز اول خدمت ایشان آمدیم و من‌باب‌مثال گفتیم: آقا مشکل خانوادگی داریم!

بعد دیدیم حضرت می‌گوید: بروید درست رفتار کنید!

ـ آقا ما قرض داریم!

ـ می‌خواستید زیاده‌روی نکنید! چه کسی گفت که زیاده‌روی کنید؟! زیاده‌روی

کرده‌اید و خودتان را در قرض انداخته‌اید، حالا سراغ ما آمدید؟! نباید زیاده‌روی می‌کردید! کسی مجبورتان نکرده بود.

ـ آقا با فلان رفیقمان کدورت داریم!

ـ بلندشوید بروید کدورتتان را حل کنید! هر چیزی راهی دارد.

وقتی دیدیم که حضرت این‌طور است و با این خصوصیّات است، پس دیگر تمام شد، فردا دیگر می‌گوییم: نه، [ما این امام زمان را نمی‌خواهیم]!

این می‌شود توقّعات سطحی و ظاهری. این نحوۀ عمل، همین نحوه‌ای بود که مردم با ائمه داشتند. برای چند نفر از افرادی که با ائمه سر و کار داشتند، این مطالب و این حرف‌ها مطرح نبود؟!

کم بودند افرادی که در زمان مرحوم پدر ما بودند و به ایشان مراجعه می‌کردند و از این حرف‌ها نمی‌زدند! چون من در آن منزل بودم و می‌دیدم: آن یکی زن می‌خواست بلند می‌شد سراغ ایشان می‌آمد، آن یکی شوهر می‌خواست بلند می‌شد سراغ ایشان می‌آمد، آن یکی می‌خواست خانه‌اش را تبدیل به احسن کند بلند می‌شد سراغ ایشان می‌آ‌مد، آن یکی گرفتاری داشت بلند می‌شد می‌آمد، آن یکی دعوا می‌کرد می‌آمد... . این وضعیّت ایشان بود! تا کار به آنجا رسید که ایشان به من فرمودند:

در میان رفقا اعلان کن که دیگر راجع به مسائل خانوادگی کسی به من مراجعه نکند!

چرا ایشان این حرف را زدند؟ به‌خاطر اینکه حدود رعایت نمی‌شد! هرچه گفتند، در سر افراد نرفت! ایشان می‌گفتند:

آقا مسائلتان را برای ما نیاورید! ما داریم کتاب می‌نویسیم و کار داریم! دست از همه‌چیز برداشته‌ایم تا این دو کلمه را به مردم بگوییم؛ چون این کلمات و مطالبی که اینجا هست جای دیگری نیست!

اما هر کسی هر مشکلی داشت می‌آمد!

مسئلۀ امام زمان علیه السّلام هم همین است و هیچ تفاوتی نمی‌کند. لذا من خدمت

رفقا عرض می‌کنم که ما نباید بنشینیم و به این‌طرف و آن‌طرف نگاه کنیم تا روزی برسد که دول غرب اصلاح شوند. نه آقاجان، شاید اینها اصلاح نشدند. نباید به این امید بنشینیم که روزی بیاید که دنیا بر سر عقل بیاید و مرام خودش را براساس منطق قرار بدهد. اصلاً شاید این کار انجام نشود. مگر ما می‌توانیم این کار را بکنیم؟! اگر ما زور داشتیم می‌کردیم! اگر مشیّت الهی اقتضا می‌کرد کشور همسایۀمان را درست می‌کردیم؛ اما نمی‌توانیم. حالا دیگر کجا می‌خواهیم برویم؟! همۀ اینها خیالات و توهّمات است و همه در عالم آرزوها و خواست‌های انجام‌نشدنی سیر کردن، و عمر را بر باد دادن است.

## وظیفۀ حضرت صاحب‌الزمان در اجرای دقیق مشیّت الهی در زمان امامت و در عصر ظهور

بزرگان راه را بیان کردند و درست تبیین کردند و گفتند: به‌جای‌اینکه دائماً این‌طرف و آن‌طرف را نگاه کنی و چشمت را به این‌طرف و آن‌طرف بیندازی و به‌جای‌اینکه از دیگران توقّع اصلاح داشته باشی و به‌جای‌اینکه دیگران برای تو کار کنند و یا دستۀ گل بیاورند، بلندشو خودت به خودت برس!

عرفا و اولیا گفتند: به خودت برس. بعد اگر توانستی رفیقت را درست کن، اگر توانستی زن و بچّه‌ات را درست کن، اگر توانستی همسایه‌ات را، اگر توانستی محلّه‌ات را، اگر توانستی شهر خودت را و همین‌طور پیش برو... . اما اگر نتوانستی مطلب تمام نشده است و دنیا به آخر نرسیده است! خودت را درست کن و به دیگران هم نباید کاری داشته باشی.

امام حسن علیه السّلام می‌تواند با یک اشاره همه‌چیز را عوض کند؛ اما همین امام حسن با معاویه صلح می‌کند. حضرت در مسجد مدینه نشسته بودند و فرمودند: «من اگر بخواهم شام را به مدینه می‌آورم و مدینه را به شام می‌برم! زن را مرد می‌کنم و مرد را زن می‌کنم!» یکی که آنجا نشسته بود گفت: اگر می‌توانی بکن! یک‌دفعه حضرت نگاه کردند و او یک‌دفعه زن شد! مردم دیدند این که سبیل و ریش داشت، همۀ سبیل و ریش او ریخت و موهایش بلند شد و مسائلی اتفّاق افتاد و بلند شد و فرار کرد و به منزلش رفت. حضرت گفتند: «آن که در خانه است، او را هم مرد کردم!» حالا ایشان می‌رود و با مسائل دیگری روبه‌رو می‌شود! او به خانه رفت و همسرش

گفت: سلامٌ علیکم، کجا بودی؟ تا به‌حال ما موقعیّت دیگری داشتیم، از امروز جایمان را عوض کردیم!» بعد حضرت فرمودند: «یک چیز دیگر غیر از این بگویم: از اینها یک بچه به دنیا خواهد آمد که خنثی خواهد بود.» البتّه بعد که این بچه به دنیا آمد، او توبه کرد و حضرت هر دو را سر جای اوّلشان برگرداندند و دوباره درست شد.[[149]](#footnote-149)

امام علیه السّلام می‌تواند این کار را بکند یا نکند؟ همین امامی که این کار را می‌کند، با معاویه صلح می‌کند و بعد همین رفیق امام، حضرت را شماتت می‌کند و دشنام می‌دهد: «یا مذلَّ المؤمنین! کاری کردی که ما مورد شماتت همه قرار بگیریم و آبروی ما جلوی همۀ لشگر معاویه برود!» به امام حسن می‌گوید: «یا مذلّ المؤمنین؛ ای کسی که مؤمنین را پست و ذلیل کردی و جلوی همه آبرویشان را بردی!»[[150]](#footnote-150) اما این امام همین‌طوری نگاه می‌کند! پس کار امام این است که مشیّت خدا را در این عالم طابقٌ‌النّعل‌بالنّعل جاری می‌کند بدون حتی یک سر سوزن این‌طرف و آن‌طرف.

خدمت رفقا عرض کردم: وقتی امام حسین علیه السّلام طفل شیرخوار خود را می‌آورد و به لشگر عرضه می‌دارد: «إن لم تَرحَمونی فَارحَموا هٰذا الرَّضیع! أفلا تَرونَ کَیفَ یَتَلَظّیٰ عَطَشًا؟!؛[[151]](#footnote-151) ”اگر به من رحم نمی‌کنید لااقل به این شیرخوار رحم کنید! [مگر نمی‌بینید که چگونه از شدّت تشنگی بی‌تابی می‌کند؟!]“» و بعد حرمله تیر می‌اندازد، امام اگر بخواهد دو سانت این تیر را این‌طرف و آن‌طرف می‌کند. می‌تواند یا نمی‌تواند؟! مثلاً یک باد بیاید. اما نمی‌خواهد، بلکه خود امام علیه السّلام دارد این تیر را هدایت می‌کند. سر ما از این قضیه سوت می‌کشد! ما این را نمی‌فهمیم که چطور خود امام علیه السّلام این کار را می‌کند. شما خیال می‌کنید امام علیه السّلام همین‌طوری دست‌بسته مثل دیوار، این حضرت علی‌اصغر را دستش گرفته بود که «یا

قومُ إن لم تَرحَمونی...» و بعد هم حرمله یک تیر پرتاب کند و تیر بیاید و برحسب صُدفه و اتّفاق، این قضیّه اتفاق می‌افتد، و اصلاً نه حسابی داشته باشد و نه کتابی؟! نه آقاجان، مطلب خیلی بالاتر از این حرف‌ها است!

اینکه مرحوم آقا در روح مجرّد نوشته‌اند که بزرگان به اسرار روز عاشورا فکر می‌کردند و اشک می‌ریختند،[[152]](#footnote-152) منظور این مطالب است؛ یعنی اینکه اصلاً امام علیه السّلام دارد آن تیر را هدایت می‌کند و آن را همین‌طور می‌آورد و مراقب است که به این‌طرف و آن‌طرف نرود و قشنگ بیاید به این گردن اصابت کند! چون مشیّت خدا این را می‌خواهد که الآن تو باید این طفلت را هم در راه ما بدهی. بسیار خوب، بعد خدا می‌گوید که خود تو هم باید این کار را بکنی! ببینید دیگر این قضیّه چیست! یعنی آن دشمنی که الآن دارد این عمل جنایت را انجام می‌دهد تو نباید مانع بشوی! تو که امام هستی، تو که مجری مشیّت ما هستی، تو که صاحب ولایت در زمان خودت هستی، تو باید این مشیّت را تنفیذ کنی و در عالم خارج محقق کنی و تیر را هدایت و راهنمایی کنی تا همین‌طور بیاید و به گلوی فرزندت بخورد و فرزندت را به شهادت برساند. باید این کار انجام بشود! تو باید علی‌اکبرت را هم به این کیفیت و به این نحوه در معرض تیرها و سنان‌ها و شمشیرها قرار بدهی!

ما همین‌طور می‌گوییم که اینها امام بودند؛ اما دیگر خبر نداریم که چه بر سر اینها آمد و چه وضعیّتی برای اینها پیش آمد تا اینکه اینها امام شدند! اینها چه مقامات و چه درجاتی طی کردند که حتی یکی از آنها هم اصلاً برای ما قابل قبول و قابل تحمّل نیست! این معنای عزّت است.

## تناقض عزّت حقیقی و عافیت‌طلبی

منافقین خیال می‌کنند که عزّت با زور است، با شخصیّت است، با پول است و با افراد است؛ درحالتی‌که خدا می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ﴾؛ «عزّت اختصاص به خدا دارد!» عزّت و بلندمنشی و مناعت و حرّیت و آزادی اختصاص به خدا دارد؛ چون او

غنی است و حق آنجا است و اصل و ریشه آنجا است، بقیّه همه اعتبار است. این که عزّتش برای تفنگش است، اگر تفنگ را از او بگیرند عزّتش تمام می‌شود؛ ولی از خدا چه را بگیرند که خدا تمام بشود؟! هیچ چیزی نیست! از خدا چیزی را نمی‌توانند بگیرند! به همان نسبت هم ﴿وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ﴾[[153]](#footnote-153).

پس سه فرد صاحب عزّت در اینجا وجود دارد: یکی خدا؛ یکی رسول که آن عزّت از خدا به رسول می‌رسد، پس عزّت رسول، عزّت خدا است و به‌اندازۀ سر سوزنی از خودش هیچ ندارد؛ یکی عزّت مؤمنین است که آن عزّت هم عزّت خدا است. پس یک عزّت است که آن عزّت مقام غنا و مقام مناعت و بی‌نیازی و بدون ملاحظۀ مصلحت‌اندیشی‌های دنیوی است:

ـ آخ اگر این حرف را بزنم ممکن است فلان قضیّه اتّفاق بیفتد!

ـ آخ اگر اینجا کوتاه نیایم، زندگیم به‌هم می‌خورد!

ـ آخ اگر این حرف را به یک فرد بزنم ممکن است به من اخم کند!

ـ آخ اگر در آنجا این را بگویم ممکن است این‌طور بشود!

این «آخ» ها در عزّت خدا نیست، اینها در همان عزّت افرادی است که می‌گویند: ﴿لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّ﴾.[[154]](#footnote-154) لذا مواظب است که مبادا چیزی بگوید که رفیقش از این جرگه بیرون برود و یکی از رفقایش کم شود؛ یعنی هوای رفیق را داشته باشد تا از آن جمع کم نشود و این قدرت بماند. مواظب است که مبادا حرفی بزند که به فلان کس بر بخورد و فردا یک مسئله‌ای بگوید. مواظب است که مبادا به زنش این را بگوید، به شوهرش این را بگوید، به پسرش آن را بگوید، به این شخص این را بگوید و... . این «مبادا، مبادا» همان عزّت پوشالی و توخالی منافقین است.

در عزّت خدا ما «مبادا» نداریم. بله، انسان به تکلیف عمل می‌کند و لازم نیست

هرجایی داد و بیداد و کتک و فحش و ناسزا باشد، بلکه هر چیزی جایی دارد؛ ولی «مبادا» در کار نیست. نکته مسئله در این است.

ما باید این مطالب را کاملاً مورد توجّه قرار بدهیم و مسئله را شوخی نگیریم، چون با ما شوخی برخورد نخواهند کرد و خداوند در حساب و کتاب با ما جدّی برخورد خواهد کرد؛ ولی ظاهراً ما مطالب را شوخی گرفته‌ایم! علی‌کلّ‌حال روزی خواهد آمد که از رفتار خود پشیمان خواهیم شد! باید مسئله را جدّی گرفت و به دنبال مطلب رفت و به این‌طرف و آن‌طرف نگاه نکرد و متوجّه بود که این برداشت‌ها و این مشی و مرام در این دنیا و این مصلحت اندیشی‌ها روزی کار دست ما خواهد داد.

نکته در اینجا است که در عزّت الهی «مبادا» راه ندارد، بلکه عمل به تکلیف راه دارد. یک وقت تکلیف کتک است و یک وقت تکلیف خنده است؛ باید ببینیم که تکلیف چیست. ولی اینکه من ملاحظه کنم که اگر الآن این را بگویم فردا برایم مشکل پیدا می‌شود، دیگر مسئله خراب می‌شود و فایده‌ای ندارد. اگر من الآن بخواهم این‌طور عمل کنم فردا ممکن است نقطه‌ضعفی برای من پیدا شود؛ این نفاق است.

در عزّت الهی فقط خدا می‌ماند و بس! حالا اگر فردا مسئله خراب شد دیگر اصلاً مهم نیست! اگر زندگی از بین رفت دیگر اصلاً مهم نیست! مگر قرار بر این است که انسان همیشه زندگی را داشته باشد؟! چه کسی گفته است که باید انسان دنیا و آخرت خودش را برای حفظ زندگی از دست بدهد؟! چه کسی گفته است که بهشت را برای زندگی از دست بدهد؟! آیا خدا گفته است که انسان سعادت خودش را برای حفظ زندگی از دست بدهد؟! لعنت بر آن زندگی‌ای که بهشت انسان را بگیرد و رشد و ترقّی انسان را بگیرد!

تمام ائمه به‌خاطر همین به سیاه چال‌ها و به زندان‌ها و به حبس‌ها افتادند. امام رضا را همین مسئله به شهادت رساند. موسی بن جعفر را همین قضیّه به هشت سال زندان هارون کشاند. امام حسین را همین مسئله به آن مسائل و اوضاع و اُسرا و... رساند. همۀ اینها به‌خاطر همین بود.

اگر ائمه می‌خواستند در این دنیا عافیت‌طلب باشند، یزید همین امام حسین را کنار تخت خودش جا می‌داد؛ من این‌طرف می‌نشینم، تو هم آن‌طرف بنشین! با تو کاری نداریم! تو با من کاری نداشته باش، من هم تمام حکومت حجاز و عربستان و یمن را به تو می‌دهم، و می‌داد! چرا ندهد؟! از امام حسین چه کسی برای یزید می‌تواند بهتر باشد؟! پسر پیغمبر است و با هم می‌نشینند و می‌گویند و می‌خندند و حکومت را هم بین خودشان تقسیم می‌کنند! ولی امام حسین گفت: نه! اگر مرا تکّه‌تکّه هم کنید دست از آن مسیر و مرامم برنمی‌دارم! اگر مرا تکّه‌تکّه هم کنید دست از آن راه و روشم برنمی‌دارم! هر کاری می‌خواهید بکنید! گفتند: تو را می‌کشیم! حضرت فرمود: بکشید! گفتند: زن و بچه‌ات را اسیر می‌کنیم! حضرت فرمودند: اسیر کنید! گفتند: بچّه‌ات را این‌طور می‌کنیم! حضرت فرمود: بکنید!

عمر سعد شب عاشورا پیش امام حسین آمد و نصیحت کرد: یا ابن‌رسول‌الله، بلند شو بیا قضیّه را تمام کنیم!

حضرت فرمودند: من در این دنیا ده‌ها سال عمر کردم برای هم‌چنین روزی! حالا تو آمده‌ای که به من بگویی بیایم با این سگ‌باز میمون‌باز قمارباز زنازاده بیعت کنم؟! (چون اصلاً یزید زنازاده بود و نسبش معلوم نیست چه بوده است![[155]](#footnote-155)) منِ پسر پیغمبر بخواهم با این سگ‌باز بیعت کنم؟![[156]](#footnote-156) خجالت نمی‌کشی؟!

ـ تو را می‌کشیم!

ـ بکشید! نهایتش این است که بگویید: یا ابن‌رسول‌الله، اگر بیعت نکنی زندگیت از بین می‌رود! برود؛ اصلاً مهم نیست! (البته من دارم این‌طور می‌گویم، ولی حضرت این‌طور نگفتند.)

مگر ما باید زندگی و ارتباطات و رفت‌وآمدها را براساس این تخیّلات و این معیارها قرار بدهیم؟ این معیار که معیار معاویه است! این معیار که معیار یزید است! این معیارها که معیارهای خلفای زمان و حکّام فعلی دنیا است! معیارشان همین است که من غلبه کنم و آن را زمین بزنم؛ حالا هر طوری شد که شد! مگر غیر از این است؟ حزب من روی کار بیاید و حزب او را کنار بزند! افراد من روی کار بیایند و افراد او را کنار بزنند! تمام معیارشان همین است.

این مسئله با عزّت الهی در تناقض است. ما یا باید عزّت معاویه را بپذیریم و این «آخ آخ» ها را قبول کنیم، یا باید عزّت امام حسین را بپذیریم و دیگر هرچه پیش آمد، پیش آمد. مسئله این است. عزّت سیّدالشّهدا یعنی پا روی تمام تخیّلات گذاشتن، پا روی تمام توهّمات گذاشتن، پا روی تمام اباطیل گذاشتن. فقط این عزّت است و بس! و انسان هم راحت می‌شود و دیگر دغدغه ندارد و فکر و خیالش راحت است. پس باید صریح بود.

یک‌چنین مسائلی برای هر انسانی در زندگی اتّفاق می‌افتد؛ در ارتباط با زندگی‌اش، در ارتباط با رفقایش، در ارتباط با همسایگانش، در ارتباط با شرکایش، در ارتباط با افراد دیگر و... .

اتفاقاً چندی پیش راجع به مسئله‌ای برای خود من یک قضیّه اتّفاق افتاده بود. من می‌گفتم: مطلب این است و ما اگر دنبال این مکتب هستیم باید این نحوه عمل داشته باشیم. می‌گفتند: اگر شما بخواهی به این نحوه انجام بدهی شاید آن شخص نتواند بپذیرد و با شما قطع رابطه کند. گفتم: فی‌أمان‌الله؛ خداحافظ شما! از الآن بفرمایید! و همین‌طور هم شد. مهم نیست؛ شد که شد! مگر ما به‌خاطر مسائل عادی و ظاهری دنیوی آمده‌ایم؟ مگر ما چقدر عمر می‌کنیم؟ مگر چند روز عمر می‌کنیم؟

مگر باید از آن اهداف و روشمان دست برداریم؟

## وظیفۀ اهل‌علم در إحقاق حق به‌عنوان مُنادیان عزّت

این عزّت، عزّتی است که برای آن کم بها پرداخت نشده است؛ خون‌ها برای رسیدن به این عزّت ریخته شده است، دربه‌دری‌ها پیدا شده است، گرفتاری‌ها ایجاد شده است، و اولیا به مشقّت‌ها افتاده‌اند تا اینکه این عزّت را نگه دارند. این مسئله باید برای همۀ افراد فرداً فرداً، به‌خصوص برای طبقۀ اهل‌علم که منادیان عزّت هستند، از همۀ مطالب مهم‌تر باشد.

دوستان و رفقایی که ملبّس به لباس روحانیّت و لباس علم و لباس پیامبران و لباس ملائکه می‌شوند ـ چون معمّم شدن تلبّس به لباس ملائکه است، برای‌اینکه ملائکه عِمامه دارند، یعنی صورت برزخی آنها که در عالم برزخ مجسّم می‌شود با عِمامه است؛ نه‌اینکه پارچه به سرشان می‌بندند، چون ملائکه از مجرّدات هستند ـ باید بدانند که اولین و آخرین نکته‌ای که ما باید در ذهن داشته باشیم این است که در چه حیطه‌ای و در چه وادی‌ای وارد شده‌ایم و در چه مسئولیّتی قرار گرفته‌ایم؟ آیا این مسئولیّتی که الآن ما در آن قرار گرفته‌ایم مثل سایر مسئولیّت‌های دنیوی و سایر شغل‌ها و سایر رشته‌ها است که هدف از آنها رسیدن به دنیا و رسیدن به نان و آب برای تأمین زندگی است؟ یا اینکه نه، وارد شدن در لباس علم است، وارد شدن در مکتب حیات است، در مکتب عزّت است، در مکتب معنویّت و در مکتب حرّیت است؛ یعنی ما می‌خواهیم به این‌وسیله جبراً و اضطراراً از روی اختیار، خود را وارد حیطه و محیطی کنیم که بگوییم ما فقط به دنبال حق هستیم و بس؛ نه به‌دنبال فرد و شخص! ما به‌دنبال مطلب هستیم؛ نه به‌دنبال شأن و شخصیّت! آنچه که برای ما مهم است فقط مکتب است؛ شخص برای ما مهم نیست، شخصیّت برای ما مهم نیست، اینکه این بدش بیاید و آن بدش نیاید، برای ما مهم نیست، اینها برای ما مسئله نیست.

بله، یک وقت ممکن است انسان اشتباه کند. همه اشتباه می‌کنند و کسی ادّعا نکرده است که کسی که وارد این رشته و وارد این مکتب می‌شود، از خطا محفوظ و معصوم باشد. معصوم الآن فقط امام زمان است و بس! هر کسی هم ادعای عصمت

کند غلط کرده است! معصوم فقط یک نفر است و آن هم امام عصر است و بس! بقیّه همه اشتباه می‌کنند؛ ولکن فرق است بین کسی که در راه است و اشتباه می‌کند و بین کسی که به بیراهه می‌رود و اشتباه می‌کند، زمین تا آسمان بین این دو فرق است.

ما باید بدانیم که در قبال چه هدفی و چه مقصدی مسئولیّت داریم. مقصد و هدف باید فقط احقاق حق باشد، بیان حق باشد، تشخیص حق باشد، فهم حق باشد و عمل به حق باشد؛ فقط همین و بس! مقصد نباید شخص باشد.

## ضرورت توجه صِرف اهل‌علم به امام علیه السّلام

مرحوم علامه طباطبائی در این حوزه دچار این مشکلات بود، چون می‌گفت: «ما می‌خواهیم دنبال حق و دنبال مکتب باشیم!» می‌گفتند: «نه، شما که دارید بر بحار حاشیه می‌زنید، دارید علامه مجلسی را زیر سؤال می‌برید، و این اشکال شما به علامه مجلسی، زیر سؤال بردن این شخصیّت است!» چه اشکالی دارد که زیر سؤال برود؟! مگر علامه مجلسی کیست؟ اتفاقاً ایشان جدّ خود بنده است.[[157]](#footnote-157) اغلب اوقاتی که ما اصفهان می‌رفتیم، هم بر سر قبر ایشان می‌رفتیم و هم مرحوم ملاّ محمّدتقی که پدر او بود و مرد بسیار بزرگ و از عرفا و بزرگان بود و از نقطه‌نظر علمیّت و فقه قطعاً اگر از مجلسی پسر بالاتر نبود، کمتر نبود. دوستان و رفقا اگر کتاب‌ها و شرح ایشان بر روایات را مطالعه کنند متوجّه تضلّع و کیفیت فهم ایشان خواهند شد. ما می‌رویم فاتحه هم می‌خوانیم؛ ولی فقط فاتحه می‌خوانیم، اما مقتدای ما علامه مجلسی نیست، رهبر ما علامه مجلسی نیست، اسوۀ ما علامه مجلسی نیست؛ بلکه مقتدای ما فقط امام صادق علیه السّلام است و بس!

البته اینکه می‌گوییم امام صادق، از نظر این است که باید فقه بدانیم؛ وإلاّ هیچ تفاوتی ندارد، یعنی مقتدای ما فقط امام است و بس! الآن مقتدا فقط امام زمان است و بس! اسوه فقط امام زمان است و بس! امام و پیشوای ما فقط امام زمان است و بس! این «بس» را خیلی محکم بگویید! چون فقط او معصوم است و بس!

اتفاقاً مرحوم آقا شعری دارد که همۀ ابیات به «بس» ختم می‌شود: «حسین

است و بس!»[[158]](#footnote-158) این «بس» که ایشان آخر شعرشان گفتند، بی‌جهت نگفتند و بی‌حساب نیست، بلکه همه آنها روی حساب است و به‌خاطر ما گفتند و به‌خاطر بیان همین مطالب گفتند.

به علامه طباطبائی اعتراض کردند: اینکه شما داری بر بحار اشکال می‌کنی و تقریر می‌کنی، مجلسی زیر سؤال می‌رود. ایشان فرمودند: «مجلسی بالاتر است یا امام صادق؟! کدام بالاتر است؟!» شما منطقی‌تر از این حرف و حکیمانه‌تر از این حرف و استوارتر از این حرف سراغ دارید که در مقام مقایسه بین مرحوم مجلسی ـ رحمة الله علیه ـ و امام صادق علیه السّلام کدام را باید گرفت؟ آیا ما باید روایات را به همین کیفیت نگه داریم و به امام صادق اشکال وارد کنیم ـ که متأسفانه الآن دارند وارد می‌کنند ـ یا اینکه بگوییم که به این دلیل و به این دلیل، مرحوم مجلسی اشتباه کرده و اشتباه فهمیده است و حق با امام صادق است؟ ولی فرمایش علامه را نپذیرفتند و ایشان را مجبور کردند که این حواشی را ترک کند.[[159]](#footnote-159) این می‌شود نفاق!

ما دائماً بر سرمان می‌زنیم که معاویه بود، یزید بود، امام حسین بود، عمر سعد بود؛ اما خودمان اینجا گرفتار هستیم! چرا داریم سراغ معاویه و یزید می‌رویم؟ چرا دائماً داریم تقصیر این کشور و آن کشور می‌اندازیم؟ چرا برای توجیه درآوردن و گول زدن مردم همیشه باید قضایا و وقایع کربلا را مطرح کنیم؟ کربلا همین الآن است! همین روز یک‌شنبه 15 شعبان 1429 هجری قمری، همین امروز کربلا است! همین امروز! اصلاً نیازی به این حرف‌ها نیست، چون ولایت همیشه زنده است. امام حسین 1400 سال پیش شهید شد، ولی ولایت امام حسین که شهید نشد، بلکه زنده شد! اتفاقاً ولایت و روح و نفس سیّدالشّهدا بیشتر زنده شد، و هر روز که بگذرد بیشتر زنده‌تر می‌شود! اینکه الآن شما در اینجا جمع شده‌اید، شما را همان کسی آورده است

که 1400 سال پیش شهید شد! نفس او الآن افراد را جمع کرده است و همان او دارد می‌گوید که ولایت من الآن هست! و همان دارد می‌گوید که مواظب باشید داخل لشگر یزید نشوید! همان الآن دارد این حرف را می‌زند. خیال نکنید لشگر یزید فقط آن‌موقعی بود که من را به شهادت رساند؛ بلکه الآن هم لشگر یزید هست. الآن لشگر یزید همین توهّمات و تخیّلات خود تو و همین مصلحت‌اندیشی‌های خود تو است. این توهّمات الآن لشگر یزید است و همین توهّمات بود که آن‌موقع در 1400 سال پیش، دو لشگر را در مقابل هم قرار داد، و الآن هم همین است!

علامه طباطبائی را همین نفاق مجبور به ترک این راهی کرد که ایشان در پیش گرفته بود. پس ما چرا سراغ یزید و معاویه برویم؟ باید به فکر خودمان باشیم! چرا بر سرمان بزنیم؟ باید برای بدبختی خودمان بر سرمان بزنیم و کاری برای خودمان بکنیم.

عجیب اینجا است که من وقتی جلد دوم اسرار ملکوت را نوشتم ـ این را بَینی و بَین الله دارم می‌گویم ـ دچار شک شده بودم که روند کتاب را به چه نحوه‌ای قرار بدهم. با خودم گفتم: من مسئله را رها می‌کنم، هرچه پیش آمد به همان نحوه باشد. وقتی که مشغول نوشتن بعضی از مطالب شدم طبعاً اسم بعضی از افراد در آنجا آمد و اشکالاتی بر مرام و تفکّر آنها گرفته شد. این قضیّه برای خیلی‌ها گران آمد و شنیدیم که حرف و نقل شده است که چرا اشکال وارد شده است؟ و مگر حرف دیگری نبود که زده شود؟ و از این مسائل و مطالب گفته می‌شد.

یک نفر از جانب شخصی برای من پیغام آورد که شما چه انگیزه‌ای از بیان این مطالب در این کتاب داشتید؟ و عجیب اینجا است که خود همین شخص کسی بود که در مجلسی به این عمل افراد نسبت به علامه طباطبائی اعتراض می‌کرد و خیلی هم شدید صحبت می‌کرد! من در جواب گفتم: برو به فلانی بگو که آیا اعتراض شما بر من، شبیه اعتراض افراد به علامه طباطبائی نیست؟ این شخص هم رفته بود و وقتی که به او گفته بود، رنگش قرمز شده بود و دیگر هیچ حرفی نزده بود!

چرا باید این‌طور باشد؟! چرا ما باید همان ایراد و اشکالی که خودمان بر دیگران

وارد می‌کنیم، حالاکه این قضیّه دارد به جهتی به منافع ما برخورد می‌کند، خودمان در این اشکال وارد شویم؟!

ما باید بدانیم که تقدیر و مشیّت الهی برای همۀ ما امتحان را خواهد آورد. این‌طور نباشد که وقتی امتحان برای دیگران باشد زبانمان یک فرسخ بشود و شروع کنیم به اعتراض که این‌طور است و باید این‌طور شود و... ؛ چون همین امتحان برای ما هم پیش می‌آید و همین قضیّه برای ما هم اتّفاق می‌افتد.

حرف من این است که اگر اشکال دارید، به مطلب ایراد بگیرید؛ اما چرا به‌خاطر شخصیّت دارید ایراد می‌گیرید؟! ما با مطلب مواجه هستیم، پس می‌توانید به مطلب ایراد بگیرد که این حرفی که شما می‌زنی دروغ است یا این حرفی که شما می‌زنی به این دلیل، اشتباه است. بسیار خوب، هیچ اشکالی ندارد؛ چون انسان اشتباه می‌کند و اشتباه می‌فهمد و خطا می‌کند، ولی بعدش تصحیح می‌کند؛ این اشکالی ندارد. اما آن شخص می‌گفت: «چرا داری به ”او“ این حرف را می‌زنی؟!» ایراد این حرف، همین مسئله‌ای است که به علامه طباطبائی می‌گفتند: «چرا به ”مجلسی“ داری این را می‌گویی؟» چه فرقی می‌کند و چه تفاوتی دارد؟! آنها به علامه طباطبائی نگفتند که حرفت غلط است؛ چون حرف ایشان درست است، و اگر می‌توانستند خود کلام علامه را رد می‌کردند و دیگر سراغ مجلسی نمی‌رفتند.

## لزوم تمسک اهل‌علم به مرام آزادگی و پرهیز از شخصیّت‌زدگی در مواجهه با مطالب اولیای الهی

رفقا می‌دانند که ما در مباحثاتی که داریم، در عین مقام عظمت و خضوعی که نسبت به بزرگان داریم، مسئله را از دیدگاه یک مطلب بشری بررسی می‌کنیم و چه‌بسا ایراداتی هم داریم و این ایرادات ممکن است وارد باشد و ممکن است نباشد و بعداً متوجّه بشویم اشتباه کرده‌ایم؛ ولی تا وقتی اشتباه نکرده‌ایم ایراد را وارد می‌کنیم. مسئله این است.

این قضیّه برای خود بنده اتّفاق افتاد و این را دارم خدمت رفقا می‌گویم تا این مطلب را به‌صورت یک قضیۀ زنده خدمت رفقا ارائه بدهم. ما دیدیم که کتاب مرحوم آقا باید بحث شود. رفقا شنیدند و اطلاع دارند که موقعیّت مرحوم آقا چه موقعیّتی است و تفکّری که من نسبت به ایشان دارم چه تفکّری است و نحوۀ ارتباطی که من

با ایشان دارم چطور است. ما کتاب صلاة جمعه مرحوم آقا را حاشیه زدیم و نگاه کردیم دیدیم از دیدگاه ما بعضی از مطالبی که در این کتاب هست، با توجه به اینکه ایشان این را در همان زمان‌های سابق در نجف نوشته‌اند، محل بحث است و باید توضیح داده شود و بحث شود. کسانی از اهل علم و دوستان و فضلایی که خوانده‌اند می‌دانند که من در وارد شدن در بحث و تقریر یا نقد، هیچ ملاحظه‌ای نکرده‌ام، به‌نحوی‌که بعضی از رفقا گفتند: «آیا این حاشیه را با همین کیفیت چاپ کنیم؟!»

من صحبتی کردم و گفتم: ما فقط با امام صادق طرف هستیم و فقط باید در قبال امام صادق پاسخ‌گو باشیم؛ همین! این جواب من بود. مرحوم پدر من هم مرا بر همین مسیر قرار داده است. او نگفته است که از من شخصیّت بتراش! نگفته است که مرا بزک کن و به جامعه عرضه بدار! نگفته است که از من یک موجود معصوم درست کن که حتی اگر... ! ایشان کتاب می‌نوشتند و من کتاب‌های ایشان را تصحیح می‌کردم. این چه اشکالی دارد؟ یک نفر دارد می‌نویسد و سهوی از قلمش رد می‌شود و اشتباهی می‌کند.

یکی از مصائبی که ما بعد از حیات مرحوم آقا داشتیم این بود که یک عده آدم نادان آمدند و گفتند: «هرچه ایشان گفته است درست است!» فرض کنید که انسان هفت تا دنده دارد، ولی مثلاً ایشان در یک جا نوشته‌اند که انسان نُه تا دارد. می‌گوییم: این دنده‌ها را داریم می‌شماریم: یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت تا! این دوتای دیگر دنده نیست، روده است! لذا ایشان اشتباه می‌گوید که اینها دنده است یا چیز دیگر است! می‌گویند: «نه! چون ایشان گفته‌اند نُه تا، پس ما نُه تا دنده داریم!» لابد دو تای آنها را فقط چشم حلال‌زاده می‌بیند! التفات می‌کنید؟! می‌گوییم: آقاجان برو به صورتت آب بزن از خواب بیرون بیا! همه می‌دانند که ما این‌قدر دنده داریم! پس ایشان اشتباه کرده‌اند و فرض کنید گفته‌اند که نه تا یا ده تا دنده داریم. لذا این را باید تصحیح کرد. اگر تصحیح نکنیم مردم به نویسنده و به این قلم می‌خندند! اما می‌گفتند: «نه، شما نباید دخالت کنی!» عجب گرفتاری شدیم! بعد همان‌ها آن انحراف بعد از مرحوم آقا را ایجاد کردند؛ چون تفکر سفیهانه و جاهلانه انسان را به اینجا می‌کشاند.

ولی من گفتم نه، باید کلام تصحیح بشود؛ چون ما با مطلب سر و کار داریم و مطلب باید درست باشد و روش ایشان هم همین بوده است.

در زمان حیات مرحوم آقا خود ایشان چند بار [درحالی‌که به حقیر اشاره می‌کردند] به دیگران گفتند: «از این یاد بگیرید، از این یاد بگیرید، از این یاد بگیرید!»[[160]](#footnote-160) این مکتب، مکتب آزادی است، مکتب حرّیت است، مکتب مناعت است، مکتب عزّت است و مکتبی است که دیگر در آن «آخ آخ» راه ندارد.

وقتی که من این کتاب صلاة جمعه را نوشتم و این حواشی را زدم، اگر این حواشی بر این کتاب زده نمی‌شد، مسائل و مشکلاتی پیش می‌آمد. بعداً شنیدیم که حرف درآمد: «عجب، فلانی بر پدرش اعتراض کرده و نقد وارد کرده است!» از همان‌جاهایی حرف درآمد که آن انحرافات را ایجاد کرده بود! می‌گویید که من چه‌کار کنم؟ اگر اشتباه کرده‌ام، رد کنید و بگویید که این حرف اشتباه است. من که کتاب ننوشته‌ام و بعد فرار کنم. من سرجایم نشسته‌ام! یک نامه بنویسید که این نقدی که شما کرده‌اید اشتباه است، چون روایت دارد همین را می‌گوید و فلان فتوا هم دارد همین را می‌گوید. من هم می‌گویم: بسیار خوب، اگر این‌طور باشد برمی‌دارم و عوض می‌کنم. اگر مطلب برای من ثابت شد و متوجّه شدم که این کاری که کرده‌ام و این حاشیه‌ای که زده‌ام و این مطلبی که در اینجا اضافه کرده‌ام، اشتباه بوده است و تصحیح نکردم، آن‌وقت من هم دیگر مشمول همان لشگر یزید شده‌ام و جزء آن دسته و آن طرف شده‌ام.

طلبه که سرباز امام زمان است باید فقط با مطلب سر و کار داشته باشد، نه با شخص و شخصیّت. قضیّه این است.[[161]](#footnote-161) باید فقط با مطلب سر و کار داشته باشد، آن‌هم فقط با آنچه از امام معصوم رسیده است، از آیات قرآن رسیده است، از مطالب مُسَجّل

و مسلّم رسیده است؛ فقط باید آن را در نظر بگیرد و چیز دیگری را نباید در نظر بگیرد. این مرام می‌شود مرام آزادی و آزادگی و مرام حرّیت.

## اجتناب از اعتباریات و توهّمات، شرط اساسی تبعیت از امام زمان

امام زمان علیه السّلام که امروز به دنیا آمده، برای این به دنیا آمده است که بگوید: خداوند مرا به‌وجود آورد تا اگر مردم مرا می‌خواهند باید تمام تخیّلات و توهّماتی که تا الآن بر افکارشان حاکم بوده است ـ که امروز به دنبال این می‌روند و فردا به دنبال آن یکی می‌روند و پس‌فردا به دنبال آن دیگری می‌روند ـ تمام اینها را کنار بگذارند.

یک روز بنده در مسجدالحرام نشسته بودم و یک عده از ایرانی‌ها هم در همان مسجدالحرام نشسته بودند. آنها شروع کردند به حرف زدن از مسائل ایران. من به این افراد رو کردم و گفتم: آقاجان اینجا مسجدالحرام است! این حرف‌ها را جای دیگر هم می‌شود زد! این توفیقی را که خدا به شما داده است از دست ندهید؛ شاید خدا دیگر قسمت نکند! فعلاً اینجا را قدر بدانید و توجه کنید! آخر اینجا آدابی دارد! چرا در یک‌چنین مکانی که انبیا و همۀ ائمه اینجا آمده‌اند و طواف کرده‌اند، دارید این حرف‌ها را می‌زنید؟! در همین‌جایی که شما نشسته‌اید شاید یک روزی امام نشسته باشد!

بعد آنها دوباره راجع به یک کسی شروع کردند به حرف زدن که او فلان کار را کرده است و... و بد می‌گفتند. دیگر ما بی‌خیال اینها شدیم. بعد از ده دقیقه همان کسی که اینها راجع به او حرف می‌زدند یک‌مرتبه از دور با چند نفر از افراد پیدا شد! همین‌هایی که داشتند از او بد می‌گفتند، یک‌دفعه گفتند: عجب، فلانی آمده است! و فوراً بلند شدند و رفتند و کنار او ایستادند! یکی عکس می‌انداخت، یکی فیلم می‌گرفت!

گفتم تو را به‌خدا! خدا چطوری [امتحان می‌کند]! آن‌وقت اینها دارند دنبال امام زمان می‌گردند؟! این که الآن نشسته بود و فحش می‌داد، تا چشمش افتاد تمام فحش‌ها یادش رفت و گفت برویم عکس بیندازیم و برویم همراه او راه برویم! ای احمق، به‌خاطر همین امام زمان نمی‌آید! واقعاً تو آدمی؟! آخر نه حرفتان حساب دارد، نه فکرتان حساب دارد، نه منشتان در زندگی حساب دارد، نه مکتبتان حساب دارد؛ هیچ چیزتان حساب ندارد! فقط یک عده عوام هَمجٌ رَعاع هستید که به هر بادی

بیاید می‌روید![[162]](#footnote-162) اگر اعتراض می‌کنید دنبال اعتراضتان بایستید! اگر نمی‌ایستید پس اعتراض هم نکنید! آخر این چه طرز منشی است؟! این چه طرز رفتاری است؟! حالا اگر بر فرض امام زمان آمد، حضرت برای این مردم می‌خواهد چه‌کار کند؟ واقعاً این مردم چه فایده‌ای برای حضرت دارند؟!

یکی از رفقا نقل می‌کرد:

یک روز خواستم دیدن یکی از علمای برجسته و متّقی قم بروم که به زهد و تقوا معروف است و واقعاً هم همین‌طور است، و بعضی مطالب هم از ایشان شنیده می‌شود. ظاهراً شب چهارشنبه بود یا یک مناسبت دیگری بود. داشتم به دیدن ایشان می‌رفتم که دیدم جمعیّت زیادی آمده است تا وقتی که ایشان از منزلش خارج می‌شود یا از مسجدی یا خیابانی به اجتماع می‌آ‌ید، او را ببینند و بالأخره متبرّک شوند.

همین‌که ایستاده بودیم و همه منتظر بودند که ایشان را ببینند، یک‌دفعه یکی از فوتبالیست‌ها ـ از همین‌هایی که توپ‌بازی می‌کند و هفتاد میلیون را هم دنبال خود این طرف و آن‌طرف می‌کشد ـ آمد. تا این مردم چشمشان به این فوتبالیست افتاد، آن عالِم را فراموش کردند! صلوات می‌فرستادند و همه دوربین‌ها را درآورده بودند و به‌جای فلان آقا، شروع کردند از این فوتبالیست عکس می‌گرفتند و فیلم می‌گرفتند و می‌گفتند که نگاه کنید، ببینید فلان فوتبالیست آمده است!

گفتم: به‌به! ملّتی که یک فوتبالیست و یک عالم برای او یکسان است، خیال می‌کنم ظاهراً باید در اصل و نسب اینها قدری تغییرات داده شود که از کجا آمدند؟! واقعاً این هم شد فرهنگ؟! جداً عرض می‌کنم! این طرز تفکّر و این طرز خواست و این میزان پایبندی به ارزش‌ها باید باشد؟! بالأخره آدم باید بفهمد دیگر!

## لزوم حرکت براساس رضای الهی و نهراسیدن از ماسوَی‌الله

علیٰ‌کلّ‌حال ما باید این مطلب را همیشه مدّ نظر قرار بدهیم. همۀ افراد،

مخصوصاً رفقا و دوستانی که ملبّس به لباس علم و لباس حیات و لباس حرّیّت و آزادی و لباس ایمان و لباس نور و بهاء و بهجت هستند باید قدر خودمان را بدانیم! خیلی مهم است! اینکه عرض می‌کنم به‌خاطر این نیست که ما خود را از دیگران یک سر و گردن بالاتر بدانیم. طلبه علوم دینی باید خود را مانند دیگران بداند، گرچه دیگران وظیفه دارند که برای او حساب دیگری باز کنند. آن وظیفه، وظیفۀ دیگران است؛ ولی خود اهل‌علم باید خودشان را با دیگران یکسان بدانند.

ما باید متوجّه این مسئله باشیم که پا در کجا گذاشته‌ایم و چه مسئولیّتی برعهدۀ ما قرار گرفته است. ما نباید کاری به این داشته باشیم که سایر افرادی که آنها هم ملبّس می‌شوند، در چه راهی هستند و به چه مسیری می‌روند؛ بلکه ما باید آن راهی را که بزرگان برای ما بیان و تعیین کرده‌اند، همان را بپذیریم. آن دغدغه‌ای را که اولیای خدا داشتند باید درک کنیم. آن احساسی را که بزرگان و اولیای خدا داشتند باید در وجود خود بیاوریم. آنچه آنها برای رسیدن به آن خود را به مشقّات و زحمت‌ها انداختند ما باید آن را بفهمیم. آن مسئله عبارت است از:

﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖ﴾؛[[163]](#footnote-163) «(در رفتن و حرکت در مسیر حق) از هیچ‌کس و هیچ مطلبی نهراسیدن و نترسیدن و فقط خدا را در نظر گرفتن.»

اگر این‌طور باشد، امام زمان هم آنچه را که باید، در پیش پای ما قرار خواهد داد، و آنچه را که برای خیر ما است بر مغز و بر قلب ما وارد خواهد کرد؛ و اگرنه، ما بخواهیم «آخ آخ» و «اگر اگر» دربیاوریم، حضرت هم راه دیگری برای ما اختیار خواهد کرد و مسیر دیگری برای ما خواهد گذاشت و می‌فرماید: حالا برو ببینیم تا کجا می‌روی! چون خودت این را اختیار کردی و این را پذیرفتی، بنابراین من دیگر مسئولیّتِ تو را ندارم.

در توقیعی که از ناحیۀ حضرت برای شیخ مفید آمده است حضرت می‌فرماید:

«گرچه خداوند ما را از اجتماع مردم دور قرار داده است و از رفت‌وآمد با مردم کناره‌گیری کرده‌ایم؛ ولی مطلب این‌طور نیست که ما از حالات آنها اطلاع نداشته باشیم، از وضعیّت آنها مطّلع نباشیم، موانع را از سر راه آنها برنداریم و کید ظالمین را از آنها دفع نکنیم! و لولا ذٰلک... اِصطَلمکُم الأعداء؛ و اگر ما نباشیم این دشمنان شما را له خواهند کرد!»[[164]](#footnote-164)

چون شما خار بر سر راه دشمنان هستید و آنها می‌خواهند این خار و این مانع را بردارند، لذا با افکار و منویات و اهدافشان می‌خواهند شما را له کنند!

اینها حرف‌های خود امام است و خود امام دارد این‌طور می‌گوید. بنابراین وظیفۀ همۀ ما، به‌خصوص طبقه و صنف علما و اهل‌علم، این است که صبح که از خواب بلند می‌شویم فقط و فقط باید امام علیه السّلام را در نظر داشته باشیم و باید بدانیم که امروز برای چه از منزل خارج می‌شویم و برای چه داریم درس می‌خوانیم. این درسی که می‌خوانیم از آن اول، در نظرمان این باشد که کلام امام صادق را آن‌طوری‌که حضرت فرموده است بفهمیم، نه آن‌طوری‌که برای ما تفسیر می‌کنند و نه آن‌طوری‌که برای ما مصداق تعیین می‌کنند. باید بفهمیم که منظور امام چه بوده است؛ اما اینکه آیا این منظور امام در شرایط فعلی مصداق دارد یا ندارد، دیگر به ما ارتباطی ندارد. چه کسی گفته است که ما برای کلام امام مصداق تعیین کنیم و فرد بتراشیم؟! ما باید حرف امام را بفهمیم. ما باید این را که امام فرموده است: «تا یقین پیدا نکردی نرو!» بفهمیم. باید این را که امام فرموده است: «باید هر کسی را در جایگاه خودش قرار بدهی!» بفهمیم. باید این را که امام فرموده است: «تو مسئول خود و اطرافیان خودت هستی!» بفهمیم و نگوییم به ما چه ارتباطی دارد؛ بلکه ما برحسب وظیفۀ خود باید انجام بدهیم، اما اینکه مشیّت و تقدیر خدا چه اقتضا می‌کند دیگر خود خدا می‌داند.

إن‌شاءالله امیدواریم که خداوند همۀ ما را موفّق کند بر اینکه به دنبال مرام و

مکتب امام علیه السّلام باشیم و فقط آن را در نظر داشته باشیم، سایر توهّمات و تخیّلات را از دریچۀ نفس خود بیرون کنیم، افکار خود را منحصر و متمحّض و مترکّز در آن چیزی قرار بدهیم که مورد خواست امام است، و مرام بزرگان را سرمشق برای خود قرار بدهیم! باید بدانیم که بر هر فعل ما حساب و کتابی هست و بر هر کلام ما جزائی هست و هر منش ما باید پاسخی در قبالش گفته بشود.

## ترغیب اکید امام صادق علیه السّلام بر طلب علوم اهل‌بیت

ما باید خصوصاً برای رفقا و احبّاء و دوستان و اصدقاء روحانی که امروز به لباس ملائکه متلبّس می‌شوند، از خداوند توفیق بخواهیم که آنها را مشمول عنایات خاصّ خودش قرار بدهد و بر همان مَمشایی قرار بدهد که امام صادق توقّع داشتند:

«لَوَدِدتُ أنَّ أصحابی ضُرِبَت رُءوسُهُم بِالسّیاطِ حَتّیٰ یَتَفَقَّهوا!»[[165]](#footnote-165)

باید بدانیم که در جایی قدم گذاشته‌ایم که اول معصوم عالم این‌طور می‌فرماید:

«ای کاش من می‌توانستم با شلاّق بر سر دوستانم بزنم تا در این جرگه و در این مکتب علم وارد بشوند!»

حضرت نفرمود: بر سر دوستانم بزنم تا تاجر شوند، بر سر افرادم بزنم تا کاسب شوند، بر سر افرادم بزنم تا مهندس و پزشک بشوند؛ بلکه فرمودند: بر سر اصحابم بزنم تا مشی و مرام علم را در پیش بگیرند! این را امام صادق فرمود! کسب و سایر مطالب برای همه هست؛ ولکن این مکتب و این مرام، مرامی است که توفیق خاص می‌خواهد و از آن‌طرف هم برکاتش، برکاتی است که پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نسبت به کسی که وارد مرام و مکتب علم می‌شود، فرموده است.[[166]](#footnote-166)

من یک روز داشتم رادیو گوش می‌دادم، شنیدم یکی از همین آقایان فعلی که در همین قم هم هست صحبت می‌کند و می‌گوید:

«طلب علم» همین علوم تجارت و تکنیک و نجاری و آهنگری است! و اینها بر هر مسلمی واجب است، زیرا پیغمبر فرمودند: «اُطلبوا العلمَ و لَو بالصّین؛[[167]](#footnote-167) باید انسان دنبال علم برود گرچه در چین باشد!» و آن‌موقع چین از نظر صنعت در میان افراد معروف بود.

به ایشان باید گفت که بنده برای تحصیلات شما در این هفتاد، هشتاد سال خیلی متأسّفم! ای کاش شما هم به چین می‌رفتی و همان نجّاری و رنگرزی را یاد می‌گرفتی و این روایات و مکتب امام صادق علیه السّلام را این‌طور خراب نمی‌کردی! آیا پیغمبر فرموده است که برای رنگرزی به چین بروید؟! حضرت می‌فرماید که این علم، علمی است که ارزش این را دارد که تا چین بروید تا یک معرفت از معارف الهی در جانتان بنشیند.[[168]](#footnote-168) خود پیغمبر علم را تفسیر کرده است.[[169]](#footnote-169) چرا آن روایت را

یادت رفته است؟! چرا فقط این یکی را می‌گویی؟![[170]](#footnote-170)

## بهره‌مندی طلاب علوم دینی از عالی‌ترین و شریف‌ترین نعمت‌ها

گاهی اوقات که من می‌نشینم و با بعضی از دوستان و رفقایم صحبت می‌کنم، می‌گویم که یک سؤال از شما می‌کنم، نه‌اینکه حالاکه جلوی من هستید جواب بدهید، بلکه خودتان فکر کنید: کسانی که دنیا را می‌خواهند برای لذت بردن و خوش‌گذرانی می‌خواهند. حالا اگر این معرفتی که برای شما پیدا شده است و این تحصیلی که در این چند سال برای شما عائد شده است، این عائدی و نتیجه را از شما بگیرند و در قبالش جواهری به شما بدهند که تا آخر عمر هر کاری بخواهید بکنید این جواهر بتواند تأمین کند، یعنی این‌قدر قیمت داشته باشد که تمام زندگی و همۀ امور را کامل تأمین کند؛ شما چه‌کار می‌کنید؟ واقعاً می‌دهید یا نه؟ رفقا می‌خندند! بدهیم که چه بشود؟! تازه به‌دست آورده‌ایم!

مرحوم آقا وقتی که به آقای حدّاد رسیدند، آقای حدّاد گفتند: «شما باید به ایران بروید!» مرحوم آقا گفتند: «آقا بعد از یک عمر، تازه ما به شما رسیده‌ایم؛ حالا می‌گویید که ایران بروید؟!» ایشان در جواب می‌فرمایند: «شما هرجای دنیا که بروید من با شما هستم!»[[171]](#footnote-171) مرحوم آقا این قضیه را به من این‌طوری فرمودند، و در کتاب هم تقریباً همین‌طور نوشته‌اند، ولی عبارت اصلی ایشان این بود: «تازه ما به شما رسیده‌ایم!»

حالا ما هم تازه به کلام امام صادق علیه السّلام رسیده‌ایم! می‌خواهیم روایت امام صادق را بخوانیم و بفهمیم. من واقعاً بعضی از اوقات که برحسب تتبّعاتم کافی

را مطالعه می‌کنم وقتی به روایتی از امام صادق می‌رسم حالتی پیدا می‌کنم که تحقیقاً می‌توانم قسم بخورم که اگر دنیا را در قبالش به من بدهند آن فهم را نخواهم داد! این را می‌توانم قسم بخورم! چون کلام امام صادق است، نه کلام پاستور و سایر افراد! کلام امام باقر است، کلام امام رضا است، کلام امام سجّاد علیهم السّلام است! اگر یک دعای صحیفۀ سجّادیّه را بفهمیم تحقیقاً می‌توانم قسم بخورم که اگر دنیا را در قبالش به من بدهند این فهم را نخواهد داد!

## روایات ائمّه علیهم السّلام به‌عنوان بالاترین معجزه و کرامت حیات بخش

خدمت رفقا عرض کرده بودم که معجزۀ ائمه این معجزات و کرامات نیست، معجزۀ ائمه مطالبی است که از آنها نقل شده است و حیات ما را عوض می‌کند. شما یک روایت از امام صادق می‌خوانید و زندگی‌تان از این‌طرف به آن‌طرف می‌شود؛ این معجزه است.[[172]](#footnote-172)

اما اینکه بر فرض فلان گرگ در بیابان با امام صادق حرف زد،[[173]](#footnote-173) بسیار خوب، حرف زد، حالا به من چه ربطی دارد؟! او امام است و حیوانات امام را می‌شناسند، ولایت را می‌شناسند، با امام حرف می‌زنند، امام جواب می‌دهد و درخواست آنها را پاسخ می‌دهد. حالا این به من چه ارتباطی دارد؟! آن چیزی که به من ارتباط دارد جواب دادن امام صادق به گرگ نیست، آن چیزی که به من ارتباط دارد به صورت حیوان درنده درآوردن شیر در پرده توسط امام رضا و تکه‌تکه کردن و خوردن آن شعبده‌باز نیست![[174]](#footnote-174) بله، امام رضا این کار را کرده است؛ حالا من الآن چه کنم؟!

آن چیزی که الآن از امام رضا به‌کار من می‌آید، کلمات و روایات امام رضا و مطالبی است که از امام رضا رسیده است. اینها برای من معجزه است و اینها الآن به‌کار

من می‌آید. بله، آن معجزات دیگر هم بوده است و آنها هم به جای خود خوب است که ما بدانیم. بالأخره ائمۀ ما این‌طور معجزات هم داشتند تا همه سر جایشان بنشینند و مواظب باشند؛ ولی آن چیزی که مرا عوض می‌کند این نیست که بالای منبر بروم و دربارۀ این حرف‌ها صحبت کنم که امام ماه را می‌آورد، امام این کار را می‌کرد، امام آن کار را می‌کرد و... بلکه آن مطالبی که زندگی ما را عوض می‌کند روایات ائمه است و باید دربارۀ اینها صحبت کنیم.

امام صادق می‌فرماید که اگر بدانید وارد شدن در این مسیر و به‌دنبال علم رفتن و فهمیدن کلمات ما ائمه برای شما چه خواهد آورد، حاضر بودید که شلاّق بر سرتان بخورد و بیایید! این حرف من نیست، امام علیه السّلام این حرف را می‌فرماید!

## وجوب غنیمت شمردن توفیق عظیم الهی بر اهل‌علم

پس ما باید بدانیم و ارزش خود را متوجّه بشویم و مفت و مجانی این قضیّه را از دست ندهیم. این توفیقی که الآن خدا نصیب شما کرده است که می‌خواهید در امروز به لباس اهل‌علم درآیید، این توفیق مجانی به‌دست شما نیامده است! شما باید ببینید از میان این میلیون‌ها جمعیّت، خدا شما را در این روز آورده است تا عِمامه سرتان بگذارید و در این راه قرار بگیرید. این شوخی نیست! لذا می‌گویم ما نباید با این قضیّه به‌شوخی برخورد کنیم.

ما خیال می‌کنیم که بالأخره این رشته هست و آن رشته هم هست و آن رشتۀ دیگر هم هست، و مثلاً این یکی عِمامه سرش می‌گذارد و آن یکی هم کلاه سرش می‌گذارد؛ اما نه‌خیر، حساب و کتاب دارد! ملائکه آمده‌اند و کلی زحمت کشیده‌اند تا این توفیق را نصیب شما کرده‌اند! تقدیر الهی را از آن عالَم آورده‌اند و مختصّ شما کرده‌اند. قضیّه شوخی نیست! چرا سایر افراد هم‌چنین توفیقی پیدا نکردند و نمی‌کنند؟! مسئله خیلی مسئلۀ مهمی است.

لذا این گوهر را نباید از دست بدهیم. این شاگردی و کرنش در مکتب امام صادق را نباید با خزف عوض کنیم، با توهّمات دنیوی و تخیّلات عوض کنیم، با دل این و آن را به‌دست آوردن عوض کنیم، با پیشنهاد این پست و مقام عوض کنیم، با رسیدن

به این موقعیّت و آن موقعیّت عوض کنیم. مسئله این است!

سخن سربسته گفتی با حریفان \*\*\* خدا را زین معما پرده بردار![[175]](#footnote-175)

بیخود نبود که در سه جلسه‌ای که من در سن هفده سالگی خدمت مرحوم آقای حدّاد رسیدم، در هر سه جلسه ایشان فرمودند: «تا می‌توانی در درس‌هایت اتقان کن!» یعنی تا می‌توانی درس‌هایت را درست بخوان! تا این گوهری را که به دست تو آمده است از دست ندهی.

لذا باید فرصت را مغتنم بشماریم،[[176]](#footnote-176) وقتمان را به بیهوده نگذرانیم، بیخود این‌طرف و آن‌طرف نرویم و مجالس خود را به مجالس حرف و نقل نگذرانیم؛ چون این عمر دوباره بر نخواهد گشت. اگر الآن فرصت را از دست بدهیم دیگر موقعیّت و شرایط تغییر خواهد کرد و شرایط جدید، اقتضای جدیدی برای ما به‌وجود خواهد آورد. حالاکه در هم‌چنین موقعیّت و سن و فراغ بالی هستیم، از این موقعیّت استفاده کنیم.

إن‌شاءالله مشمول عنایات خاصّۀ حضرت ولی‌عصر عجّل الله تعالیٰ فرجه الشّریف باشیم به‌نحوی‌که فقط آن حضرت را بشناسیم، فکرمان او باشد، ذکرمان او باشد، هدفمان او باشد و چشممان را از این‌طرف و آن‌طرف ببندیم.

در وهلۀ اول، رسیدن خودمان به مطلب باشد و در وهلۀ دوم در مقام تبلیغ، آنچه که هست همان را به افراد ابلاغ کنیم.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمد و آل‌محمد

# مجلس ششم: انتظار ظهور ظاهری و باطنی

نیمه شعبان 1430 هجری قمری

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

و صلَّی الله علیٰ سیّدّنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمّد

و علیٰ آله الطیّبین الطاهرین

و اللّعنة علیٰ أعدائهم أجمعین

## ارتباط وثیق جشن میلاد امام زمان عجّل الله تعالیٰ فرجه الشّریف با انتظار ظهور حضرت

امروز روز میلاد امام زمان عجّل الله تعالیٰ فرجه الشّریف است؛ میلادی که خصوصیّتی دارد و توقّعاتی به دنبال دارد که در سایر میلادها و مناسبات ائمه و معصومین علیهم السّلام نیست. میلاد امام زمان علیه السّلام همراه با توقّع ظهور آن حضرت است و همراه با التجاء و توجّه و نیاز و درماندگی و بیچارگی شیعه در فراز و نشیب حوادث زمانه نسبت به آن منجی کل و برپاکنندۀ رایت عدل و داد و صداقت است.

این مطلب موضوعی است که در نفس و ضمیر و قلب و فکر همۀ افراد، اعم از شیعیان آن حضرت و سایر منتحلین به نحله‌های مختلف و حتّی سایر ادیان وجود دارد. حالا علّت و دلیل این مطلب چیست؟ و چرا ما منتظر ظهور آن حضرت هستیم؟ و حقیقت آن ظهور در چه پدیده و حادثه‌ای تبلور پیدا می‌کند؟ آیا ظهور آن حضرت فقط به معنای آمدن ظاهری آن حضرت است یا نه، ظهور آن حضرت به معنای توحید و حکومت عدل است؟!

ما به‌خاطر برقراری این حکومت عدل، به ظهور حضرت نیاز داریم و به‌واسطۀ

فقدان این مسئله تمام جوامع بشری دنیا چشم‌انتظار آن منجی و در انتظار ظهور آن مظهر عدل پروردگار است. عدل پروردگار باید در این دنیا تجلّی پیدا کند، صدق پروردگار باید در این دنیا ملموس و مشهود بشود، و حقیقت توحیدیّۀ پروردگار نسبت به همۀ بندگان باید در این دنیا مورد مشاهده و توجّه همۀ افراد قرار بگیرد.

## کمال عقول به‌واسطۀ سیطرۀ ولایی امام زمان در عصر ظهور

امام باقر علیه السّلام در روایتی که روایت خیلی عجیبی است و تمام حقیقت ظهور در همین روایت مندمج است، می‌فرمایند:

«إذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللهُ یَدَهُ عَلیٰ رُءُوسِ العِبادِ فَجَمَعَ بِها عُقولَهُم و کَمَلَت بِهِ أحلامُهُم»؛[[177]](#footnote-177) وقتی که قائم ما ظهور کند خداوند دستش را بر سر همۀ بندگان قرار می‌دهد.

حالا یا می‌توانیم این‌طور معنا کنیم: «خداوند دست خودش را بر سر همۀ بندگان قرار می‌دهد.» مثل‌اینکه در آیات داریم: ﴿يَدُ ٱللَهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ﴾؛[[178]](#footnote-178) «دست خدا بالای همۀ دست‌ها، و قدرت خدا مافوق همۀ قدرت‌ها، و اراده و مشیت نافذۀ خدا بر همۀ اراده‌ها و مشیّت‌ها قاهر است.» یا اینکه معنا این‌طور باشد: «خدا دست امام زمان را بر سر همۀ بندگان قرار می‌دهد و به‌واسطۀ هیمنه و سیطرۀ ولایی او که بر سر همۀ افراد می‌آید، عقول افراد به مرتبۀ کمال می‌رسد.»

نکته در همین‌جا است که وقتی ولایت مطلقۀ امام معصوم علیه السّلام حاکم بشود آن‌موقع عقول به کمال می‌رسد؛ یعنی وقتی که حکومت امام زمان علیه السّلام بدون نگرانی و ترس و خوف از ابناء زمان و حکّام جائر و ستمگر دوران، زمام امور مردم را به دست بگیرد، عقل‌ها از مرتبۀ استعداد بیرون می‌آیند و از مرتبۀ کمون خارج می‌شوند و از مرتبۀ خفا به ظهور می‌رسند؛ یعنی به‌واسطۀ زمینۀ مناسب و ظهور و تبلور امنیّت اجتماعی و امنیّت فکری و امنیّت اعتقادی و امنیّت نفسی و امنیّت قلب از همۀ

جهات و شراشر وجودی انسان ـ نه فقط امنیّت اقتصادی و امنیّت سیاسی ـ در آنجا عقل به مرتبۀ رشد پا می‌گذارد و پله‌ها و نردبان فعلیّت را یکی پس از دیگری طی می‌کند.

بچه‌ای که دبستان نرود عقل او در همان مرتبۀ طفولیّت باقی می‌ماند و در همان مرتبۀ استعداد ثابت می‌شود. برای‌اینکه عقل رشد کند و علم و اطلاع انسان بالا برود باید زمینۀ مناسب برای رشد عقل و رشد علم وجود داشته باشد؛ آن زمینه مدرسه است. بچه باید در مدرسه به کلاس اول و کلاس دوم و کلاس سوم برود و همین‌طور در هر کلاسی باید بدون خوف و نگرانی از شرایط و محیط، بدون خوف از معلّم، بدون خوف از ناظم، و بدون خوف از مسائل و جوانبی که وجود دارد، در حال امن و امنیّت درس بخواند تا بتواند آن عقل نهفته و استعداد خدادادی را که در وجود و کمون او قرار داده شده است به فعلیّت برساند و پلّه‌های ترقی را یکی‌یکی طی کند تا اینکه به مرتبۀ کمال ظاهری و کمال اجتماعی ـ که وصول به مرتبۀ تخصّص در یکی از مراتب علم است ـ نائل بشود. اگر این‌طور باشد او می‌رسد، وإلاّ اگر این‌طور نباشد نمی‌رسد و می‌ماند.

بچه اگر فرد مستعدّی باشد ولی در محیطی باشد که در آن محیط خوف و ترس هست و مورد تهدید قرار می‌گیرد، این بچه با استرس نمی‌تواند درس بخواند و رشد کند. اگر این بالا بیاید و استعداد و آمادگی برای رسیدن به مطالب بالاتر را داشته باشد ولی از نظر اقتصادی نتواند خود را در هم‌چنین مرتبه‌ای قرار دهد بازهم می‌ماند. چقدر از جوان‌ها و چقدر از مردم هستند که استعداد و فهم و قابلیّت آنها برای رسیدن به مطالب بالا، بسیار بسیار بالاتر از این افرادی است که الآن در جوامع علمی شرکت می‌کنند؛ ولی به‌واسطۀ فقر مادی و فقر اقتصادی، از رسیدن به آن مطالب عاجز هستند! حالا فرض بکنید که انسان به آن مجامع علمی رسید اما اطلاعات و معلومات و مدارک کافی برای این مطلب ندارد؛ یعنی استعداد دارد و از نظر اقتصادی هم متمکّن است و موانع هم منتفی است و در مجامع علمی شرکت می‌کند، اما کتاب نیست که بخواند یا کتاب در اختیارش نیست یا کتاب‌های ضعیف و فرسوده و از تاریخ‌گذشته در اختیار او قرار داده می‌شود. چه کتابی بخواند؟ پس

 تمام این استعدادها همه از بین می‌رود و نمی‌تواند به شکوفایی برسد.

بنابراین ببینید چقدر مقدّمات و مسائل مختلفی باید دست به دست هم بدهند تا بتوانند یک فرد را از مرتبۀ استعداد و نقصان به مرتبۀ فعلیّت دربیاورند. این مسئله و جهت کلّی در تکامل بشری ـ که عبارت است از کمال عقلی و رسیدن به مرتبۀ عقل بالمستفاد ـ برای افراد بشر حاصل نمی‌شود مگر به‌واسطۀ تهیّؤ و ایجاد زمینه و بستر مناسب برای مراتب تزکیه و تربیت نفس، و تا این زمینه آماده نشود این استعداد در مرتبۀ کمون خود باقی می‌ماند.

## علت چشم‌انتظاری جمیع جوامع بشری نسبت به ظهور منجی

بشر همواره برای رسیدن به نقطۀ کمال، عطش شدیدی دارد و به‌دنبال رسیدن به فعلیّتی می‌گردد که احساس می‌کند ندارد. انسان این خلأ را احساس می‌کند. اگر احساس نکند پس سنگ است! این سنگ است که طلب ندارد، سنگ است که توقّع ندارد، آجر است که چیزی نمی‌خواهد، و درخت است که انتظار چیزی را ندارد! اما بشر به دنبال امنیّت در این دنیا چشم‌انتظار ظهور حضرت است، چون می‌بیند که این فعلیت نیست و وجود ندارد، و می‌بیند که راهی که بتواند او را به این مرتبه برساند در اختیار او نیست، و راهی که در اختیار او می‌گذارند و نمایه‌هایی که به او ارائه می‌دهند، همیشه ناقص است و راه به جایی ندارد؛ یک تجربه پس از تجربه، تجربۀ بعد پس از آن تجربه، همین‌طور تجربۀ بعدی بعد از آن تجربه، و مدام تجربه بعد از تجربه! بالأخره آخرش چه شود؟!

انسان به‌دنبال رفع خلأ می‌گردد، چون احساس خلأ می‌کند و احساس می‌کند که وجود او فقط اینی نیست که دارند به او ارائه می‌دهند؛ مثل‌اینکه احساس می‌کند این غذایی که در اختیار او قرار می‌دهند برای او نیست، بلکه برای افرادی است که خیلی از او پایین‌ترند یا اصلاً غذایی است که باید برای دام بگذارند ولی در جلوی انسان گذاشته‌اند. این را انسان می‌فهمد و تشخیص می‌دهد که آنچه ارائه می‌شود فایده‌ای ندارد و ﴿لَّا يُسۡمِنُ وَلَا يُغۡنِي مِن جُوعٖ﴾[[179]](#footnote-179) است. این را انسان درک می‌کند و در وجود

خودش احساس می‌کند و از این در به آن در می‌زند و از آن در به این در می‌زند تا بالأخره ببیند کدام دری باز می‌شود که بتواند حاجات و توقّعات او را برآورده کند.

## دلیل سیراب شدن روح کمال‌جوی انسان در زمان ظهور امام زمان

حکومت عدل امام زمان علیه السّلام حکومت صدق است و دروغ در آن حکومت جایی ندارد و مکر و حقه‌بازی در آن حکومت راهی ندارد. در آن حکومت شفّافیّت است؛ از طفلی که به دنیا می‌آید مطلب برایش شفّاف است تا آن پیرمردی که در صد سالگی از دنیا می‌رود مطلب برایش شفّاف است و در هیچ نقطه‌ای از نقاط زندگی ابهام وجود ندارد و در هیچ مرتبه‌ای از مراتب حیات شک و تردید راه ندارد. آن حکومت صدق مطلق و شفّافیّت مطلق و صفای مطلق و بهاء مطلق و نور مطلق است، و این چیزی است که انسان را سیراب می‌کند و گرسنگی روح را برطرف می‌کند و داروی همۀ دردهای جهالت و غوایت و ظلالت و انانیّت و اعتباریّت و توغّل در دنیا و ریاسات است.

لذا امام علیه السّلام می‌فرماید: «و کمَلَت بِه أحلامُهم؛ تمام توقّعات و انتظارات انسان به مرتبۀ کمال می‌رسد.» یعنی دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید: چرا من این‌طور نشدم؟ چرا به من ظلم شد؟ اگر این‌طور بود من آن‌طور نمی‌شدم! اگر با من این‌طور برخورد می‌شد من الآن در این برهه نبودم! دیگر هیچ بهانه‌ای برای هیچ فردی در هیچ نقطه‌ای و در هیچ مرتبه‌ای وجود ندارد! تمام افراد احساس استواء و یک‌رنگی و یک‌نوعی در پیشگاه نزول فیوضات الهی دارند و تمام افراد به‌یک‌مرتبه خود را در پیشگاه مقام ولایت متمتّع و بهره‌مند می‌بینند. تمام افراد به‌اندازۀ سر سوزنی در مخیّلۀشان هم خطور نمی‌کند که چرا حضرت لطفشان به یکی کم شده و به یکی زیاد شده است، یا چرا حضرت به آن شخص استانداری داده و به من نداده است، یا چرا حضرت آن شخص را فرماندار فلان شهر در آن نقطۀ دنیا کرده و من را نکرده است، یا چرا حضرت فلان منصب را به فلان رفیقش یا برادر زاده‌اش یا خواهر زاده‌اش یا پسر عمّه و یا پسر خاله‌اش داده، ولی به من نداده است. این مسائل در زمان ظهور حضرت اصلاً به مخیّلۀ کسی خطور نمی‌کند تا بخواهد برود به حضرت نامه بدهد: یا ابن‌رسول‌الله، مگر ما چه مشکلی داشتیم؟! حالا اگر ما را استاندار نمی‌کردی لااقلّ شهردار می‌کردی تا

حدّاقل به چند نفر بگوییم که بکن، نکن، چه‌کار بکن و چه‌کار نکن! بالأخره ما هم آرزو داریم! بالأخره ما هم آمدیم و رفتیم، ولی از این پست‌ها به‌دست نیاوردیم! اقلاً چند تایی زیر دستمان می‌گذاشتی تا امر و نهی کنیم و با این عقده از دنیا نرویم!

## تمایز حکومت الهی از سایر حکومت‌ها از حیث شوق اکتساب ریاست‌های دنیوی

چرا قضیّه این‌طور است؟ به همان میزانی که در این دنیا مشاهده می‌کنیم و کردیم که با تمام توان و با تمام قدرت و با استفاده از جمیع حیله‌های شیطانی در دنیا برای رسیدن به مقامات دنیوی از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کنند، در زمان ظهور حضرت با همین توان و به همین نحو از ریاست و رسیدن به فرمانداری و استانداری فرار می‌کنند! اصلاً خودشان را به امام زمان نشان نمی‌دهند تا یک وقت حضرت به آنها نگوید که بیا ببینیم کجایی؟ راستی فلان‌جا استاندار نداریم، می‌خواهیم تو را بگذاریم! فرار می‌کنند و مخفی می‌شوند تا حضرت آنها را نبیند! البتّه این‌طور که دارم می‌گویم، غلط است و من می‌خواهم بگویم که مردم در زمان حضرت چه تفکّری پیدا می‌کنند. به همان مقداری که برای رسیدن به ریاست در این دنیا با سرعت نور حرکت می‌کنیم که فقط کم مانده است تبدیل به انرژی بشویم (طبق همان فرضیۀ نسبیّت و امثال‌ذلک که می‌گویند) که آن‌هم از اعجاز است که تا حالا انرژی نشده‌ایم، و به همان میزانی که برای رسیدن به ریاست و غلبه بر حریف و کوباندن حریف به هر قِسمی و به هر شکلی و به هر نوعی، به سرعت نور حرکت می‌کنیم، مردم در زمان حضرت با همین سرعت نور از این ریاسات فرار می‌کنند! جدّاً فرار می‌کنند! این فرق بین حکومت توحید و بین حکومت عالم اعتبار است.

شما خیال می‌کنید مالک اشتر که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام او را برای حکومت به مصر فرستاد، آیا در قلب و در ذهنش رسیدن به حکومت مصر بود؟ والله‌العظیم، قسم به جان خود امیرالمؤمنین، اگر در فکر و مخیّلۀ مالک اشتر به‌اندازۀ یک ثانیه هم خطور کرده باشد! من الآن از قول او می‌گویم و روز قیامت هم جواب می‌دهم؛ چون معلوم است و نیازی به بازخواست و این حرف‌ها ندارد، چون اوصاف و احوال مالک معلوم است و تاریخ نشان می‌دهد که در تمام عمرش حتی یک ثانیه هم

خطور نکرد که از امیرالمؤمنین جدا بشود! استاندار مصر شود؟! این حرف‌ها چیست؟! استاندار و حاکم شام؟! حاکم ایران؟! حاکم حجاز؟! حاکم یمن؟! این حرف‌ها چیست؟! برای مالک یک لحظه جدا شدنش از امیرالمؤمنین با مرگ او مصادف بود! با مرگ و نابودی و اضمحلال او برابری می‌کرد! کجا مالک می‌خواست به مصر برود؟!

شما خیال می‌کنید سلمان می‌خواست به طرف مدائن حرکت کند؟! کجا می‌خواست؟! عُمَر سلمان را خواست و گفت: «می‌خواهم حکومت مدائن را به تو بدهم.» گفت: «چرا می‌خواهی حکومت مدائن را به من بدهی؟! برو به بقیه بده!» گفت: «مگر آنجا حاکم نمی‌خواهد؟» گفت: «این‌قدر حاکم داری؛ یکی را بفرست! به من چه مربوط است؟!» گفت: «برو دیگر!» گفت: «من یک مولا دارم که آنجا نشسته است. کار من به دست اوست، نه به دست تو و نه به دست آن که قبل از تو بود و نه به دست آن که بعد از تو می‌آید. این نفری که اینجا هست اگر بگوید برو، می‌روم؛ اگر نگوید برو، مرا هزار بار تکه‌تکه هم بکنی از جایم تکان نمی‌خورم!» سلمان پیش امیرالمؤمنین آمد، حضرت فرمودند: «برو!»[[180]](#footnote-180)

این حکومت سلمان، شاگرد امیرالمؤمنین علیه السّلام است! حکومتش را دیدیم که چه کرد، کارش را هم دیدیم، پرونده‌اش را هم دیدیم! و به قول امروزی‌ها، پلان کارش را هم دیدیم! دیدیم که چه برنامه‌ای داشت و چه قصد و غرضی داشت و در دلش چه می‌گذشت![[181]](#footnote-181)

اما در دنیا هم داریم حکومت‌ها را می‌بینیم. بیایید در این کشورها تماشا کنید که در دنیا چه خبر است و چه اوضاعی در این دنیا است! چیزهایی در این دنیا می‌بینیم که به مخیّلۀ انسان هم خطور نمی‌کرد! اما در حکومت امیرالمؤمنین علیه السّلام مردم از رسیدن به حکومت فرار می‌کنند و می‌خواهند پیش امیرالمؤمنین باشند و نمی‌خواهند

حتی یک لحظه هم از مولای خودشان جدا باشند. اگر هم می‌روند، می‌دانند که دست ولایت مثل ابر بالای سرشان است. مالک با تمام وجودش حضور امیرالمؤمنین را در نفس خود احساس می‌کرد و به سمت مصر قدم برمی‌داشت. یک لحظه نبود که از امیرالمؤمنین جدا باشد، وإلا در آن لحظه مرگ بود، مرگ!

یکی از رفقا در زمان سابق، در زمان مرحوم آقا به‌واسطۀ بعضی از مسائل مورد تنبیه و تذکر ایشان قرار گرفت. مرحوم آقا به من فرمودند: «برو در منزل ایشان و بگو که ما دیگر با شما کاری نداریم!» من با خودم گفتم که حالا چطور بروم این حرف را به این بندۀ خدا بزنم؟ آخر پیرمرد بود، بزرگ بود، کسی بود که خیلی حقوق بر گردن ما دارد. اما دیدم بالأخره مطلب ایشان است و باید گفت و باید همان‌طور هم گفت، به همان لفظ و به همان نسق. خدمت ایشان رفتم و گفتم: می‌خواهم مطلبی از آقا خدمتتان عرض کنم و ایشان پیغامی دادند: «ما دیگر با شما کاری نداریم! ما مطالب را گفتیم و شما عمل نکردید و دیگر با شما کاری نداریم!» خدا شاهد است وقتی که این جمله از زبان من درآمد دیدم چه برسرش آمد! یک‌مرتبه به من رو کرد و گفت: «مرگ بهتر از این است! دیگر زندگی نمی‌خواهم!» و چه انقلابی پیدا کرد! من دیدم الآن دیگر اوضاعش خیلی به‌هم ریخته است و دارد سکته می‌کند! آنهایی که هم‌چنین مسائلی را به‌وجود می‌آورند، خودشان هم می‌دانند چه‌کار می‌کنند؛ اگر چوبی می‌زنند آب‌نبات هم کنارش نگه داشته‌اند، و اگر شلاقی می‌زنند از آن‌طرف هم شربت در کنارش می‌گذارند.

من آنجا بودم، مدّتی که گذشت، بعد خود او این مسئله را مطرح کرد: «حالا من چه کنم؟» من گفتم که حالا اگر می‌خواهید من می‌روم صحبت می‌کنم، و الحمدللّه مطالب ختم به خیر شد و آن مقصد و هدفی که مورد نظر ایشان بود بحمدالله برآورده شد و به نتیجه رسید.

مالک اگر احساس کند که یک لحظه عنایت امیرالمؤمنین از او قطع شده است، آن لحظه، لحظۀ مرگ اوست! سلمان اگر به‌ظاهر یک ثانیه از امیرالمؤمنین دور شود، گرچه در باطن متّصل است و به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه کمترین خلل و نقصانی در این

رابطه حاصل نمی‌شود، ولی اگر یک لحظه احساس بکند قطع شده است، آن لحظه، لحظۀ بوار اوست! چون همه از ناحیۀ امیرالمؤمنین است و دست امیرالمؤمنین بالای سر اوست و ولایت امیرالمؤمنین بر رفتار و کردار او حاکم و غالب است و عمل او در تحتِ سیطرۀ ولایی امامت توجیه می‌شود و شکل پیدا می‌کند.

## تمایز حکومت امام زمان از سایر حکومت‌ها از حیث اجرای عدالت

لذا فقط در حکومت امام زمان علیه السّلام است که آن بستر و زمینه و آن اطّلاعات وجود دارد و آن حکومت عدل اجرا می‌شود.

بله، الآن در خیلی از کشورها به‌ظاهر عدالت و قانون حاکم است و کسی حقّ تعدّی به شخص دیگری را ندارد. البته این‌طور نیست که به‌نحو کلّی همه‌جا این‌طور باشند، بلکه در بعضی از جاها قانون حاکم است و قانون در میان مردم حکم می‌کند، گرچه شاید در مواردی استثنائاتی هم باشد که این بالأخره لازمۀ نقصان بشری و فقدان مراتب کمالی بشری است. در این کشورها هر شخصی در هر مرتبه‌ای که هست می‌تواند به هر نقطه‌ای که می‌خواهد برسد. نسبت به مسائل اقتصادی آنچه در توانش است می‌تواند انجام بدهد؛ البته اگر خودش نخواهد انجام بدهد مسئلۀ دیگری است. نسبت به مسائل علمی و مدارج علمی و ابراز و اظهار و استکمال آن استعدادها در حِرَف و فنون مختلف و رسیدن به مراتب عالی و تخصّصات مختلف و تحصیل در دانشگاه و مجامع علمی زمینه برای همۀ افراد است و همه می‌توانند شرکت کنند. این‌چنین مسائلی هست، ولی صحبت در این است که آنچه موجب کمال و رشد نفس است و موجب تعالی نفس و استکمال عقل می‌شود و انسان را به مرتبۀ کمال می‌رساند و نقصان را از وجود انسان می‌زداید و به مرتبۀ فعلیّت می‌رساند و به انسان کامل تبدیل می‌کند، آیا در این کشورها هم هست؟! آیا در اطّلاعات و کتاب‌هایشان موجود است؟! نه، دیگر در آنجاها موجود نیست.

## تمایز حکومت امام زمان از سایر حکومت‌ها از حیث برقراری صدق در جامعه

در زمان ظهور حضرت تمام عنایت حضرت و تمام قوای حکومت حضرت، برای برقراری صدق در جامعه به‌کار گرفته می‌شود. حکومت برای برقراری صدق است، نه صدق برای برقراری حکومت. اشتباه نکنید! حکومت اسلام برای برقراری صدق، برقراری عدل و انصاف، برقراری صفا و بهاء و بهجت و برقراری زمینۀ عدل

در همۀ شئون و همۀ مراتب است؛ نه‌اینکه عدل برای برقراری حکومت اسلام است، یعنی اگریک وقت با عدل نتوانستیم حکومت اسلام برقرار کنیم، بخواهیم با ظلم برقرار بکنیم! یا اگر یک وقت با صدق نتوانستیم به حکومت برسیم، بخواهیم با دروغ برسیم! یا اگر یک وقت با بهاء و نورانیّت و شفافیّت نتوانستیم حکومت ایجاد کنیم، بخواهیم با مسائل دیگری که در همۀ دنیا رایج و دارج است به حکومت برسیم! دراین‌صورت آیا این حکومت اسلام می‌شود؟! آیا این حکومت امیرالمؤمنین می‌شود؟! ابداً! حکومت اسلام برای این است که صدق را ایجاد کند: ﴿لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلۡقِسۡطِ﴾؛[[182]](#footnote-182) «برای‌اینکه مردم به عدل قیام کنند.» پیغمبران برای این آمدند و حکومت ایجاد کردند که مردم به عدل قیام کنند؛ آن‌وقت مگر می‌شود خود پیغمبر برای رسیدن به حکومتش ظلم بکند؟! دراین‌صورت دیگر پیغمبر نیست، مثل این‌همه پیغمبرهای دروغین!

امام حسین علیه السّلام هنگامی که از مدینه حرکت کرد برای‌اینکه حکومت اسلامی ایجاد بکند، می‌فرماید:

«إنّی لم أخرُج أشِرًا و لا بطِرًا و لا مُفسدًا و لا ظالمًا، و إنّما خَرجت لطلبِ الاصلاحِ فی أُمَّةِ جدّی

صلَّی الله علَیه و آله، أُریدُ أن آمر بِالمعروف و انْهیٰ عن المنکر و أسیرُ بسیرةِ جدّی».[[183]](#footnote-183)

این عین عبارت سیّدالشّهدا است! حضرت با صراحت دارد می‌فرماید:

«من نیامدم که خروج کنم و حکومت ایجاد کنم و امر و نهی کنم برای‌اینکه به زیاده‌طلبی برسم و در میان مردم ظلم کنم! بلکه خروج کردم و به قصد ایجاد حکومت از مدینه خارج شدم برای‌اینکه امت جدّم را اصلاح کنم!»

مردم از دین پیغمبر برگشته‌اند و دارند به همدیگر دروغ می‌گویند، با هم حقه‌بازی می‌کنند، با هم نفاق می‌کنند، سر همدیگر کلاه می‌گذارند، از انسانیّت دور شده‌اند، از

صفا و بهاء و نورانیّت بیرون آمده‌اند و ظلمت همه‌جا را گرفته است! من از مدینه بیرون آمدم تا اینکه دوباره عدل و صدق را به مردم برگردانم؛ تا وقتی که مغازۀشان را باز می‌کنند به نیّت اینکه با مشتری صدق داشته باشند مغازه را باز کنند؛ تا وقتی که مطب را باز می‌کنند به نیّت اینکه آنچه صلاح مریض است و مورد رضای خدا است انجام دهند، نه‌اینکه دروغ بگوید و از آن بدبخت میلیون‌ها بگیرد درحالی‌که می‌داند که درمان این بیماری او به نتیجه نمی‌رسد؛ تا وقتی که آن مهندسی که نقشه می‌کشد نقشه‌ای بکشد که براساس صدق و براساس رعایت مصلحت او باشد، نه بر اساسی که بتواند بیشتر پول در بیاورد! من برای این از مدینه خارج شدم که مردم را اصلاح کنم، مردمی که دارند در چشم همدیگر نگاه می‌کنند و دروغ می‌گویند! این مردم را به صدق وا دارم و بگویم: آقا دروغ نگو، دروغ حرام است! راست بگو!

ما که ادّعای شیعه بودن امام زمان می‌کنیم باید بدانیم در هنگامی که صحبت می‌کنیم، حضرت در کنار ما نشسته است و مطالب ما را می‌شنود، نه‌اینکه از مطالب ما غفلت دارد و اطلاع ندارد. والله اگر یک‌هزارم هم احتمال می‌دادیم که حضرت به اعمال و کردار و گفتار ما ناظر است این‌قدر دروغ نمی‌گفتیم و این‌قدر نفاق و حقه‌بازی انجام نمی‌دادیم و این‌قدر چهرۀ نورانی سنّت پیامبران را مشوّه نمی‌کردیم!

به‌خاطر اینها است که حضرت می‌گوید:

«لطلبِ الاصلاحِ فی أُمَّةِ جدّی صلَّی الله علَیه و آله»؛ من می‌خواهم اصلاح ایجاد کنم و این مردم را اصلاح کنم!

ای مردم، در زندگیتان دروغ نگویید! ای مردم، حتی اگر خیال کردید دارید ضرر می‌کنید باز هم نباید دروغ بگویید! وقتی دارید فایده می‌برید و به نتیجه می‌رسید اگر راست بگویید که هنر نکرده‌اید؛ بلکه وقتی می‌بینید که از حریف دارید عقب می‌افتید آنجا نباید دروغ بگویید و نباید کلاه‌برداری کنید، و آنجا باید صاف باشید. حضرت می‌فرماید:

«أُریدُ أن آمر بِالمعروف و انْهیٰ عن المنکر»؛ اصلاً حکومت من برای این است که معروف را در میان مردم بیاورم.

معروف چیست؟ حقّه‌بازی است؟! پنهان‌کاری است؟! دروغ گفتن است؟! ظلم به بندگان خدا است؟! قتل و غارت است؟! اینها معروف است؟! یا نه، صدق است، صفا است، عدل است، امنیّت است، شفافیّت است، محبّت است، رأفت است، عطوفت است، و احساس پدرانه و احساس برادرانه نسبت به همۀ افراد است. من می‌خواهم اینها را بیاورم.

من دارم آن سنتّی را که پیغمبران برای آن سنّت قیام کردند و فرستاده شدند می‌آورم. این معاویۀ حقّه‌باز صلح‌نامه با برادرم را امضا کرده است و در آن صلح‌نامه است که وقتی از دنیا برود باید حکومت به من برسد و حقّ من است. اما الآن دارد حقه‌بازی می‌کند و حکومت را به یزید می‌دهد. بنابراین الآن من دارم برای اقامۀ عدل حرکت می‌کنم. حکومت معاویه حکومت صدق نبود، حکومت حقه‌بازی بود، حکومت دورنگی بود، و حکومت دوگونه عمل کردن بود. من می‌خواهم اینها را بردارم و عدل را برای همه بیاورم و قانون را برای همه به یک نحو اجرا کنم.

## عنایت فراگیر امام علیه السّلام نسبت به جمیع افراد به دلیل قاعدۀ لطف

«و أسیرُ بسیرةِ جدّی»؛ راه و روش من این است که همان‌طوری‌که سیرۀ جدّم بود به همان کیفیت عمل کنم.

این می‌شود همان حکومت امام زمان! سیّدالشّهدا اعلان کرد که من می‌خواهم عقول شما را به مرتبۀ کمال برسانم. در دوران حکومت ظالمانۀ معاویه که غیر از قتل و غارت و کشتن و زندان کردن و همه را اسیر هویٰ و هوس خود قرار دادن کاری برای این امت نکرد، عقول شما در بستر نامساعدی بود. من می‌خواهم آن بستر نامساعدی را که معاویه در این مدت ایجاد کرده بود، تبدیل به بستر امنیّت کنم. من می‌خواهم پدر همه باشم و همه به من از دید فرزند نگاه کنند. من می‌خواهم برای همه باشم و همه در نزد من یکسان باشند. من می‌خواهم محبّت من نسبت به همه باشد و یکی را از خود و دیگری را بیرون قرار ندهم.

نظر مردم به ائمه علیهم السّلام مگر غیر از این بود؟! مگر ائمه خودی و غیر خودی داشتند؟! همه خودی بودند! بله، هر کسی خودش می‌خواست، خودش را بیرون

می‌کرد. اما ائمه برای همه بودند، مثل لطف خدا که برای همه است و تفاوتی نمی‌کند، همه بندگان خدا هستند و همه تحت حکومت امام معصوم علیه السّلام یکسان‌اند.

چرا امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

«افراد معاویه یک خلخال را از پای یک زن یهودی درآوردند! اگر از این غصّه بمیرید روا است»![[184]](#footnote-184)

چرا حضرت این حرف را می‌زند؟! آیا می‌خواهد خودش را نشان بدهد؟! آیا می‌خواهد برای انتخاباتش تبلیغات کند تا مردم به او رأی بدهند؟! یا نه، امیرالمؤمنین نیاز به تبلیغات ندارد! در خانه‌اش را شکستند و آمدند با او بیعت کردند! این‌طوری با امیرالمؤمنین بیعت کردند! حضرت در را باز نمی‌کردند و می‌گفتند: «بروید یکی دیگر را انتخاب کنید!» در خانه‌اش را شکستند و با او بیعت کردند![[185]](#footnote-185) حضرت می‌گفتند که تا به‌حال در این 25 سال آن سه‌تا بودند و ما 25 سال نبودیم و در خانه نشسته بودیم، حالا هم مثل همان 25 سال، یکی دیگر را بگذارید! با ما چه‌کار دارید؟! بگذارید این چند روز آخر عمرمان راحت باشیم! من به‌درد شما نمی‌خورم! و واقعاً هم حضرت به‌درد آنها نمی‌خورد! حالا حضرت به حکومت رسید، چه شد؟! از همان روز اول شروع شد! شب اول به شب دوم نرسید که آن دو نفر، طلحه و زبیر، آمدند و دیگر شروع شد تا وقتی‌که ابن‌ملجم کار را تمام کرد! این حکومت امیرالمؤمنین بود.

بنابراین امیرالمؤمنین علیه السّلام این حرف را برای تبلیغاتش نزد؛ بلکه احساسی که امیرالمؤمنین نسبت به آن زن یهودی داشت، با اینکه زن یهودی بود و اصلاً مسلمان نبود و از دین امیرالمؤمنین خارج بود، ولی چون تحت حکومت و قیمومیّت و سیطرۀ امیرالمؤمنین بود، به‌خاطر این قیمومیّت و سیطره، با احساس

حضرت نسبت به نزدیک‌ترین فرد از افراد به امیرالمؤمنین تفاوتی نداشت! والله تفاوتی نداشت! آن دردی را که امیرالمؤمنین بالای منبر کشید و آن آهی را که از نهادش برآمد، کسی نمی‌فهمد مگر اینکه به مقام ولایت رسیده باشد؛ آن‌وقت می‌فهمد که امیرالمؤمنین چه دردی کشید که فرمود: «اگر از این فاجعه بمیرید روا است!» او امام معصوم بود که آن‌طور از نهادش و با تمام وجودش این مطلب را از روی صدق می‌گفت. فقط یک خلخال از پای یک زن یهودی درآورده بودند؛ اما امیرالمؤمنین می‌خواهد این را بفرماید: آن زن یهودی که در حکومت من است، شب که دارد سرش را به متکّا می‌گذارد به امید من دارد می‌گذارد و با اعتماد و اطمینان به اینکه من از او صیانت می‌کنم دارد شب می‌خوابد. حالا من در مقابل خدا چه جوابی دارم بدهم؟! اگر این‌طور نبود، آن زن پیش معاویه می‌رفت یا حدّاقل ارتباطش را با حضرت می‌برید و می‌گفت: این علی هم مثل بقیّه است! می‌زنند و می‌کشند، فقط این ریاستش را بکند! می‌گوید: به‌درک، همۀ مردم بمیرند، ولی من ریاستم را بکنم!

مگر نکردند؟! مگر یزید نکرد؟! چه تهمتی به امام حسین زدند! مگر می‌شود به امام حسین تهمتی زد؟ چه تهمتی می‌توان زد؟ علیه حکومت اسلام قیام کرده و اغتشاش کرده و امنیّت ملّی را به خطر انداخته است![[186]](#footnote-186) کدام حکومت اسلام؟! اصلاً حکومت برای تو نیست، برو کنار! حکومت برای سیّدالشّهدا است و خود پدرت هم زیر این صلح‌نامه را امضا کرده است. اما او می‌گوید: ببینید، این حکومت اسلام است و امام حسین بر علیه حکومت اسلام قیام کرده است! نگاه کنید و ببینید که در مناره‌ها اذان می‌گوییم و من می‌روم نماز می‌خوانم و نماز جمعه هم می‌خوانم. همه می‌دیدند که یزید می‌رود نماز جمعه می‌خواند. اما اینکه عرق هم می‌خوریم، با میمون هم بازی می‌کنیم، سگ‌بازی هم می‌کنیم، با فاحشه‌ها هم هستیم و... را که به مردم نمی‌گوید! آن چیزی که به مردم

می‌گوید، فقط نماز در مسجد و اذان بالای مناره است؛ اما دیگر نمی‌گوید که شاید فردا کنار خودش در مسجد جامع بالای منبر آن فاحشه را هم ببرد و به‌جای خودش بگذارد نماز بخواند و مردم هم پشت سر آن فاحشه نماز بخوانند! مگر ولید بن یزید بن عبدالملک این کار را نکرد؟! شب تا صبح با آن زن فاحشه بود، صبح عِمامه سرش بست و به‌جای خودش برای نماز خواندن فرستاد.[[187]](#footnote-187) این ولید به یک لیوان و یک کاسه و خمرۀ شراب قانع نمی‌شد؛ حوض شراب درست کرده بود و خودش را در آن حوض می‌انداخت!

اینها خلفای اسلام بودند؛ خلفایی که اسلام به وجود آنها منیع و سربلند است! نعوذبالله! ببینید بر تاریخ اسلام چه گذشته است و چه چیزهایی در این 1400 سال خواندیم و دیدیم! در این تاریخ 1400 سال چه مسائلی بود که همه به نام اسلام بود و همه به نام اسلام انجام می‌شد! هر جنایتی که انجام می‌شد به نام اسلام بود. امام حسین را کشتند، مثل آب خوردن! پول دادند و فریب دادند و إعمال زور کردند و امام حسین را کشتند و بچه‌های امام حسین را هم کشتند! واقعاً خیلی عجیب است!! انسان باید به خدا پناه ببرد!

باید بدانیم که شیطان فقط برای 1400 سال پیش نبود، بلکه شیطان همیشه هست و همیشه انسان باید به خدا پناه ببرد. شیطان همیشه هست و هر روز هم قوی‌تر از روز گذشته می‌شود؛ چون دائماً تجربۀ او بیشتر می‌شود و اطّلاعات او اضافه می‌شود، و او هم کمال پیدا می‌کند، چون هیچ چیزی بی‌کمال نیست، پس شیطان هم در شیطنت کمال پیدا می‌کند. بنابراین شیطنت‌هایی که انسان در این دوره و در این زمان از شیطان می‌بیند هیچ‌وقت 1200 سال پیش و قبلش تا زمان حضرت آدم نبوده است! چون شیطان هم بالأخره دارای مراتب کمالی است و دائماً دارد کمال پیدا می‌کند و اطّلاعات و تجربه‌اش اضافه می‌شود!

## زمینه‌ها و بستر مورد نیاز جهت رسیدن عقول به مرتبۀ کمال

هدف انبیا این است که انسان از نقطه‌نظر عقلی به مرتبۀ کمال برسد، بنابراین

امام علیه السّلام زمینه و بستر برای این ترقّی را فراهم می‌کند؛ امنیّت فکری می‌آورد، امنیّت اجتماعی می‌آورد، امنیّت اقتصادی می‌آورد، و ظلم را برمی‌دارد، خودی و غیر خودی را برمی‌دارد و همه یک دسته و یک گروه و یک حزب می‌شوند و دیگر صد حزب در زمان حضرت نداریم و همه یک‌رنگ می‌شوند.

البته این تازه مقدّمه می‌شود برای آنچه از این به بعد هست، یعنی برای آن اطّلاعات، آن دستورها، آن برنامه‌ها، آن احکام و آن تکالیفی که حضرت می‌آورد و باید در این بستر مورد استفاده قرار بگیرد. آیا ما می‌توانیم آنها را بیاوریم یا اینکه مخصوص حضرت است؟! حضرت تکالیفی را القاء می‌کند، دستوراتی را می‌دهد و برنامه‌ریزی‌ای برای ما انجام می‌دهد که صبح چه کنید، ظهر چه کنید، شب چه کنید، با مردم چه کنید، با خانواده چه کنید، با همسایه چه کنید، با خودتان چه کنید، در خلوتتان چه کنید، در علن و ملأ چه کنید؛ تمام اینها را حضرت برنامه‌ریزی‌شده، خط‌کشی‌شده، منظّم و مرتب برای ما بیان می‌کند. حالا در آن‌موقع دیگر چه کسی به کمال نمی‌رسد؟!

در آن‌موقع امنیّت اجتماعی است و گرگ و میش با هم و در کنار هم می‌روند.[[188]](#footnote-188) این به‌خاطر امنیّت اجتماعی آن‌موقع است. آیا الآن هم گرگ و میش با هم می‌روند؟! امنیّت اقتصادی هم هست و دیگر کسی نیازی ندارد. در روایت از امام صادق علیه السّلام داریم:

## خصوصیّات ظاهری زمان ظهور حضرت

«زمان حضرت از نظر امنیّت اقتصادی این‌طور است که مؤمن دست در جیب مؤمن دیگر می‌کند و به هر مقداری که نیاز دارد پول برمی‌دارد و خرج می‌کند.»[[189]](#footnote-189)

این به‌خاطر امنیّت اقتصادی است. من‌باب‌مثال شخص به دکّان نانوایی می‌رود و فرض کنید امروز دوتا نان می‌خواهد، دوتا برمی‌دارد و می‌رود، دیگر سه‌تا برنمی‌دارد، بلکه به همان مقداری که امروز نیاز دارد برمی‌دارد. آن نانوا هم می‌گوید: این که اینجا آمده بود

میوه فروشی دارد، پس حالا نوبت من می‌شود! به آنجا می‌رود و نگاه می‌کند: به‌به، چه موزها و سیب‌ها و پرتقال‌های خوب و ارزانی دارد! می‌گوید: از هر کدام یکی برمی‌داریم؛ یک موز، یک پرتقال، یک هلو، یک سیب و یک هندوانه هم برمی‌داریم، دیگر برای امروز بس است. می‌گوید: این به‌جای آن دوتا نان! تمام مردم همین‌طوری زندگی می‌کنند.

إن‌شاءالله خداوند توفیق زیارت آن حضرت و توفیق درک ظهور حضرت را بدهد، آن‌موقع خواهید فهمید که بنده راست می‌گویم یا نه! البته این کلام، کلام امام صادق علیه السّلام است، یعنی کلام یک معصوم است و برای من نیست. چرا من الآن زیاده‌طلبی می‌کنم؟ چرا مدام به‌دنبال این چیزها می‌روم؟ چون ترس از آینده دارم که فردا چه می‌شود، چون شیطان بر من حکومت می‌کند، چون مدام تخیّلات و توهّمات می‌آید که به اینجا برسم، به آنجا برسم! اما در زمان حضرت دیگر همۀ این حرف‌ها برداشته می‌شود؛ دیگر ترس نداریم، بلکه هر وقت گرسنه می‌شویم نان در نانوایی و میوه در میوه‌فروشی موجود هست! آن‌وقت برای چه بیشتر بردارم و دست خودم را سنگین کنم؟! برای چه یخچال را پر کنیم؟! شاید اصلاً آن‌موقع یخچال هم نخواهیم! چون دیگر انبار کردن نیست و آدم به همان اندازه‌ای می‌آورد که مصرف می‌کند و بعد هم تمام می‌شود و دوباره می‌رود می‌گیرد. بنابراین همیشه غذای تازه می‌خورد و دیگر تمام این یخ زدن‌ها و فریز کردن‌ها ـ که همه‌اش تبدیل به سم می‌شود ـ همه کنار می‌رود. در زمان ظهور حضرت همۀ فریزرها برداشته می‌شود و کارخانه‌ها دیگر فریزر درست نمی‌کنند! چون آدم هر روز صبح به قصّابی می‌رود و نیم کیلو یا دو سیر گوشت می‌خرد و می‌آورد و دوباره فردا هم می‌رود، پس برای چه فریز کند تا تمام خاصیتّش برود و یک چیز بی‌فایده بخورد؟! چرا نان را در فریزر بگذارد تا تمام خاصیتش برود و آن خاصیت تبدیل و تبدّل نشاسته به قند را از دست بدهد و تبدیل به سم شود و فقط همان خاصیّت سم بماند؟! به‌جایش هر روز نان تازه می‌خورد.

بنابراین در زمان حضرت دیگر تمام اینها برداشته می‌شود و زندگی عقلایی می‌شود و عقل در کسب‌وکار حکومت می‌کند. امروز من چقدر به مواد غذایی نیاز

دارم؟ فقط همان‌قدر می‌گیرم؛ دیگر نه فریزر می‌خواهم، نه یخچال می‌خواهم و نه چیزهای دیگری می‌خواهم! می‌بینم امروز چه نیازی دارم از نظر لباسم، رفت‌وآمدم، و سایر وسایل و ضروریات زندگی، فقط همان را می‌گیرم. بنابراین از نقطه‌نظر ظاهری، همه‌چیز جنبۀ عقلایی به خود می‌گیرد، نه جنبۀ توهّمی و تخیّلی و مجازی و اعتباری. انسان فقط آنی را که لازم است همان را انجام می‌دهد.

## نحوۀ انتظار حقیقی فرج حضرت بقیّةالله

اما از نقطه‌نظر معنوی، دیگر مراتب خاصّ به خودش را دارد، و این مسئله‌ای است که باید به آن توجّه کرد و این قضیّه‌ای است که در ظهور آن حضرت مورد انتظار همه است. در زمان ظهور حضرت توقّع هم‌چنین مطلبی برای همۀ مردم وجود دارد، نه فقط برای یک صنف خاص. همۀ مردم احساس می‌کنند که آنچه تا به‌حال گفته شده برای آنها مفید نبوده است، و آنچه تا به‌حال در مکتب‌های مختلف و روش‌های حکومتی و اداری و اجتماعی مختلف ارائه شده نتوانسته است دردی دوا کند. پس چه باید کرد؟ پس هدف از این خلقت چه می‌شود؟ پس هدف از ایجاد انسان چه می‌شود؟ آن کمالاتی که وعده داده شده است چه می‌شود؟ اینجا است که احساس می‌شود ضمیر انسان و نهاد انسان و قلب انسان و عقل انسان با تمام نیاز خود به سمت این مبدأ نور و مبدأ حیات حرکت می‌کند.

برای رسیدن به این مطلب است که انسان باید خودش را آماده کند. شما توقّع دارید که یک فرد هر کاری دلش می‌خواهد انجام بدهد، هر ظلمی که می‌خواهد بکند، هر خلاف و دروغی که می‌خواهد بگوید، و هر جنایتی که می‌خواهد بکند؛ بعد یک‌دفعه حضرت ظهور کند و او از این رو به آن رو شود؟! ابداً! آن کسانی که خیال می‌کنند هر عملی که بخواهند می‌توانند انجام بدهند و هر کاری که بخواهند می‌توانند بکنند، و درعین‌حال خودشان را منتسب می‌کنند، بدانند هنگام ظهور حضرت، شمشیر ذوالفقار حضرت، اول آنها را به دو نیم تقسیم خواهد کرد و از سر راه برخواهد داشت، بعد سراغ بقیۀ ادیان و بقیۀ افراد خواهد رفت!

شما خیال می‌کنید با دعای ندبه خواندن و دعای فرج: «اللَهمّ عجّل لولیّکَ الفرج»

کار تمام است؟! خیال می‌کنید بدون اینکه انسان خودش را ملتزم کند که به آنچه حضرت برای آن ظهور می‌کند پایبند باشد، با این حرف‌ها دردی دوا می‌شود و فایده‌ای مترتّب می‌گردد؟! اگر مدام بنشینیم دعای کمیل بخوانیم، دعای ندبه بخوانیم، به آن حضرت استغاثه کنیم، در نیمۀ شعبان جشن بگیریم برای‌اینکه حضرت ظهور کند، و متظاهر به استنان به سنّت آن حضرت باشیم، آیا مطلب تمام است؟! ابداً! ابداً! این حرف‌ها هیچ فایده‌ای ندارد! تا وقتی‌که مردم از ما صدق نشنوند هیچ فایده‌ای ندارد! صد هزار دعای ندبه برویم، غیر از ظلمت و کدورت بر ما چیزی اضافه نخواهد شد! صد هزار دعای کمیل برویم ولی مرام ما مرام عالَم شیطنت و حقه‌بازی و دورنگی باشد، تمام اینها جز نکبت و وبال و بدبختی نتیجه و حاصلی نخواهد داد! به‌جای خواندن دعای کمیل، باید خودمان را درست کنیم، خودمان را اصلاح کنیم، به این دو روزۀ دنیا غرّه نشویم و فریب این دو روزۀ دنیا را نخوریم. این انتظار حضرت است.

انتظار فرج حضرت، همان‌طوری‌که امام باقر علیه السّلام می‌فرمایند، این است که انسان با آن مطالبی که در اختیارش قرار داده شده است و با انجام دادن آنچه می‌تواند در آن مرتبه انجام بدهد، خودش به دنبال استکمال عقلش برود.[[190]](#footnote-190) کسی توقّع ندارد که ما آن مسائل عالی و عرشی اولیای خدا و عرفای الهی و معصومین را بیان کنیم. حدّاقل می‌توانیم دروغ نگوییم، همین مقدار را عمل کنیم و دروغ نگوییم؛ دیگر کسی از ما چیز دیگری نمی‌خواهد. کسی توقّع ندارد که ما تکالیف و مبانی عالیه‌ای را بخواهیم بگوییم که مخصوص خواصّ از شیعیان امیرالمؤمنین و اولیای الهی است. اگر تا قیامت هم فکر کنیم به هم‌چنین جاهایی نمی‌رسیم. پس حدّاقل به آنچه از ضروریّات و بدیهیّات شمرده می‌شود عمل کنیم.

آخر این مصیبت را به که باید گفت که ما باید به‌جای اینکه بخواهیم برای همۀ افراد الگو باشیم، باید به فکر خودمان باشیم و به درد خودمان برسیم! چطور توقّع داریم

حضرت ظهور کند و برای ما طاق نصرت بیندازد و بگوید: بفرمایید، من برای شما ظهور کرده‌ام و از پس پردۀ غیبت بیرون آمدم؟! نه‌خیر، کار خدا حساب دارد! حضرت یکی‌یکی صدا می‌کند: بیا اینجا، بیا ببینم؛ تو خیال می‌کردی شیعۀ منی و به این مسئله تظاهر می‌کردی؟! من امام به حق و امام به عدل هستم! اگر قرار باشد از بین ببرم و اعدام کنم اول سراغ کسانی می‌روم که مدّعی پیروی از من هستند و برخلاف مکتب و سیرۀ من در این دنیا بودند، و زمین را از لوث وجود آنها تطهیر می‌کنم، بعد سراغ افراد دیگری می‌روم که حتّی اسم من را هم نمی‌دانستند، آنها در مراتب خیلی بعد و آخر خط قرار دارند.

## ظهور باطنی حضرت در عصر غیبت برای منتظران حقیقی

امام علیه السّلام امام به عدل و مقیم عدل و اقامه‌کنندۀ عدل است. پس ما باید اول عدل را در وجود خودمان بیاوریم، صدق را در وجود خودمان بیاوریم، انصاف را در وجود خودمان بیاوریم، محبّت و عطوفت و رأفت و کرامت را بیاوریم، بعد به حضرت بگوییم: این مقدار از دست ما برمی‌آمد و می‌توانستیم، و بیش از این مقدار نمی‌توانیم و از عهدۀ ما برنمی‌آید.

آن مقداری را که می‌توانیم باید انجام بدهیم، و این باعث می‌شود که آن نور ولایتی که در زمان ظهور باید تجلّی کند، همان نور ولایت در زمان غیبت تجلّی می‌کند. مگر ما در زمان غیبت، اولیای خدا و عرفاء بالله نداشتیم و نداریم؟! در طول این 1400 سال مگر علمای بالله و بأمرالله نبودند؟! این‌همه از بزرگانی که بودند، آیا همۀ اینها در زمان ظهور به دنیا آمدند و زمان ظهور را درک کردند؟! یا نه، ولایت آن حضرت در زمان ظهور، همان ولایت در این وقت است برای فردی که طالب و منتظر باشد و برای کسی که خودش را با تمام وجود به حضرت بسپارد و دیگر از خودش انانیّت و استقلالی نداشته باشد؛ نه‌اینکه وقتی حضرت ظهور کند بگوید که حضرت چرا اینجا این‌طوری گفت و چرا آنجا آن‌طوری گفت؛ این فایده‌ای ندارد. امام باقر علیه السّلام می‌فرماید:

«کسی که به مرتبه‌ای برسد که خودش را برای ظهور حضرت آماده بکند به‌نحوی‌که وقتی حضرت می‌آیند خودش را با تمام وجود به آن حضرت بسپرد، همانند کسی است که با خود آن حضرت در خیمۀ آن حضرت قرار دارد و با آن

حضرت معیّت دارد؛ حالا می‌خواهد ظهور را درک بکند یا ظهور را درک نکند.»[[191]](#footnote-191)

چرا ما باید همیشه به امید فردا بنشینیم که فردا می‌آید و پس‌فردا می‌آید؟![[192]](#footnote-192) این افرادی که مردم را دعوت به ظهور می‌کنند چه طَرفی از این دعوت ظاهری به ظهور بستند؟! چقدر افراد بودند که در مجالسشان مدام می‌گفتند که حضرت دو سال دیگر ظهور می‌کند یا حضرت چهار سال دیگر ظهور می‌کند! چرا می‌گویی دو سال دیگر؟! از کجا می‌گویی؟! چه کسی گفته است؟! وحی شده است؟!

یکی از اینها در یکی از شهرستان‌ها بود و من شنیدم بعد از اینکه قضیّه‌ای اتّفاق افتاده بود، به افراد گفته بود: «این قضیّه قطعاً همان مسئله‌ای است که پس از آن حضرت، ظهور خواهند کرد!» آن قضیّه انجام شد و سال‌ها دارد از آن می‌گذرد و از ظهور حضرت هم خبری نیست! پس چه دلیلی دارد که کاری بکنیم که مردم مدام بگویند که ای وای، چرا این‌طوری نشد؟! مگر مجبور بودی بگویی؟!

چقدر افراد بودند و خود ما هم آنها را دیدیم و خود ما هم از آنها شنیدیم که می‌گفتند: «در فلان سال حضرت ظهور می‌کند.» اما الآن چهارده سال دارد از آن می‌گذرد و حضرت ظهور نکردند! پس همۀ آن مطالب خلاف بود!

خود بنده با همین گوشم شنیدم که گفتند: از این سال تا این سال حضرت ظهور می‌کند! گفتیم: إن‌شاءالله که خیر است! هرچه منتظر شدیم دیدیم خبری نیست! بالأخره چه شد؟! پیغام فرستادیم که آقا قضیّه نزدیک است؟ آخرش با یک «بداء حاصل شد!» مسئله را تمام کردند. الحمدللّه «بداء» بهانۀ خوبی شده است! و هر چیزی را می‌شود گفت: بداء حاصل شد! اگر این‌طور باشد دیگر هر کسی هرچه خواست می‌تواند بگوید، بعد فردا هم بگوید: بداء حاصل شد!

لواداران ما این‌طور به ما یاد ندادند و این‌گونه ما را راهنمایی نکردند. اولیای خدا

افرادی بودند که قطعاً از زمان ظهور حضرت اطلاع داشتند، ولی درعین‌حال نمی‌گفتند و برای هیچ‌کس مسئله‌ای بیان نمی‌کردند. پس آنهایی که می‌گویند، اطلاعی ندارند!

چرا ما مردم را دعوت به ظهور باطن نکنیم؟! چرا افراد را دعوت نکنیم به اینکه آن مبانی را در وجودشان محقق کنند؟![[193]](#footnote-193) اگر افراد در زمینۀ رسیدن به اهداف ظهور حضرت حرکت بکنند آن‌وقت است که زمینه برای ظهور فراهم می‌شود و اجتماع برای تقبّل مبانی و تکالیف حضرت آماده می‌شود.

آن زمان، زمانی است که مردم از تقلیدهای کورکورانه به درآیند و عقل و فهم را بر تقلید متحجّرانه حاکم کنند و به هر صدایی گوش دل نسپارند و به هر بادی حرکت نکنند و به دنبال هر پرچم و رایتی نروند، زمانی است که مردم دیگر با شعارهایی که بر در و دیوار است فریفته نشوند و با مطالب شیرین و جذّابی که گفته می‌شود گول نخورند، زمانی است که افراد با خلاف‌هایی که می‌شود برخورد کنند و با فطرتی که خدا به آنها داده است حوادث و مسائل را بیازمایند.

## فطرت حق‌جوی انسان، راهنمای عصر غیبت

خدا به همه فطرت داده است. فطرت، حق را می‌فهمد، ظلم را می‌فهمد، عدوان را می‌فهمد، زیاده‌طلبی را درک می‌کند، صدق را می‌فهمد و دروغ را می‌فهمد. تو که دروغ را می‌فهمی پس چرا به‌دنبال دروغ رفتی؟! تو که خلاف را دیدی پس چرا چشمت را بستی؟! تو که این‌همه خلاف می‌بینی چرا توجیه و تأویل می‌کنی؟! این چراها در زمان ظهور حضرت پاسخ می‌طلبد و حضرت از تک‌تک این چراها سؤال می‌کند: چرا دروغ را دیدی و چشمت را بستی؟ چرا خلاف را دیدی و توجّه نکردی؟ مگر تو سنگ و چوب و حیوان بودی؟! تو انسان بودی، عقل و فهم داشتی، فطرت داشتی؛ پس چرا ظاهر تو را فریفت؟! چرا به‌خاطر دو روز دنیای دنیّ و خبیث و نجس، تمام مبانی دین خودت را زیر پا گذاشتی؟! حضرت از یک‌یک این چراها سؤال می‌کند و می‌گوید: حتماً نیاز به ظهور

من بود؟ حتماً من باید به تو بگویم که دروغ حرام است و صدق واجب است؟! در این مدت به تو نگفتند؟ در کتاب نخوانده بودی؟ بر فرض که در کتاب هم نبود، پس فطرتت چه؟ فطرت هست و از بین نمی‌رود!

فطرت در همه هست و همۀ مردم فطرت دارند. همه مردم دروغ و صدق را می‌فهمند. همه مردم، چه ملتزم به مبانی و چه غیر ملتزم به مبانی، مطالب را می‌فهمند و ادراک می‌کنند. آنها هم فهم دارند. چه نماز خوان و چه بی‌نماز، چه چادری و چه بی‌حجاب، همه فطرت دارند و همه می‌فهمند و همه ادراک می‌کنند. آنها با ادراکشان و فطرتشان ما را محاکمه می‌کنند و به میزان منطق می‌نشانند و با فطرتشان در روز قیامت جلوی ما می‌ایستند و حقّ خودشان را مطالبه می‌کنند؛ با همین فطرت!

ما همین‌طور سرمان را در برف می‌کنیم و توجیه می‌کنیم و مسائل را نادیده می‌گیریم! انگارنه‌انگار معادی وجود دارد، قیامتی وجود دارد، امام زمانی وجود دارد! مدام فقط چراغانی می‌کنیم و نوحه می‌خوانیم و دعای ندبه می‌رویم و بعد هر کاری که زشت‌تر از آن به مخیّله خطور نمی‌کند، به دست خود انجام می‌دهیم!! این متابعت امام زمان است؟! این منتظر ظهور حضرت بودن است؟! این عمل به آن چیزی است که حضرت برای آن می‌آ‌ید؟! این متابعت از حضرت است؟! این رسیدن به آن مرتبه‌ای است که حضرت از ما می‌خواهد؟!

نه جانم، وقتی حضرت ظهور کند خواهید دید که آن بی‌حجاب صافی ضمیری که در ذات خودش غلّ و غش ندارد و آن بی‌نمازی که به‌واسطۀ استضعاف به احکام الهی نرسیده و فطرت او به همان صفای خود باقی مانده است او در کنار امام زمان قرار خواهد گرفت؛ و آن شمشیر ذوالفقار بر سر من و شما فرود خواهد آمد!

امام زمان، امامی است که به باطن و ضمایر نگاه می‌کند، نه به چهرۀ ظاهر فریب و مقدّس‌مآب و ظاهر ساز من که مالامال از خدعه‌ها و فریب‌ها و نیرنگ‌هایی است که دیگر جایی ندارد! او این‌طور نیست، او امام زمان است، او دیگر امام معصوم است، او را دیگر نمی‌شود کاری کرد، او را دیگر نمی‌شود با دو نفر مخفیانه پیش او

رفتن، فکرش را عوض کنند، او را دیگر نمی‌شود با یک پروندۀ خلاف جلویش گذاشتن، رأیش را عوض کنند؛ چون او امام است!

عزیز من، باید به فکر پاسخ‌گویی به این امام باشیم! اما هنوز دیر نشده است! می‌گویند: ماهی را هر وقت از آب بگیریم تازه است! جلوی بدی و شر را هر وقتی بگیریم خیر است. بنابراین باید احساس کنیم که امام زمان دارد ما را نظاره می‌کند و بر کارهای ما نظاره دارد. باید حضور او را احساس کنیم.

## تطابق جمیع احکام الهی بر مبانی و موازین عقلی

امام زمان بر جای حق نشسته، ولایت او ولایت حق است و واجب‌الاطاعة است. ولایت او ولایت مطلقه است و واجب‌الاطاعة است. مگر می‌شود احکام الهی با مبانی و موازین عقلی منافات داشته باشد؟! شما تمام احکام و تمام آیات قرآن را نگاه بکنید، می‌بینید تمام آنها پایۀ عقل و منطق دارد و آن احکام باید با مبانی عقلی سنجیده بشود. امیرالمؤمنین علیه السّلام محاجّه‌ای که با افراد در زمان خلافت ابابکر کرد، مگر بر پایۀ عقل و منطق نبود؟! امام حسن مگر این‌طور نبود؟ امام حسین مگر این‌طور نبود؟ این‌همه روایات از امام صادق و از موسی بن جعفر علیهما السّلام راجع به عقل داریم![[194]](#footnote-194) اینها برای چیست؟ مگر ما در روایت نداریم:

«إنّما یداقّ الله العباد فی الحساب یوم القیامة علیٰ قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا».[[195]](#footnote-195) خداوند در روز قیامت به آن میزانی که به آنها عقل داده است به همان میزان از آنها سؤال و جواب می‌کند.

و مگر روایت نداریم:

«وقتی خداوند عقل و حیا و دین را خلق کرد، به حیا و دین فرمود: هرجا که عقل هست شما دوتا هم آنجا باشید».[[196]](#footnote-196)

یعنی دینی که در آن عقلانیّت وجود ندارد و با موازین عقلی نمی‌سنجد اصلاً دین نیست!

مگر می‌شود رسول خدا صلّی الله علیه و آله به افراد بگوید که از یک بچۀ پنج‌ساله تبعیت کنید؟! رسول خدا ابداً نمی‌تواند هم‌چنین حرفی بزند! اگر بگوید، از رسالت ساقط شده است؛ چون بچۀ پنج‌ساله عقل ندارد و انسان را به بیراهه می‌برد و به جنگل و وحوش می‌سپارد. مگر اینکه حضرت با آن نیرو و قوّۀ امامت و ولایت، عقل بچۀ پنج‌ساله را بالا ببرد، که آن یک مطلب دیگری است. ولی هیچ وقت پیغمبر نمی‌گوید که از این بچۀ پنج‌ساله با همین میزان عقل و به همین کیفیت، متابعت کن. اگر بگوید، کلام او لغو و عبث و باطل است و از درجۀ حجّیت ساقط است.

بله، طفل پنج ‌ساله بوده است که در پنج‌سالگی به مقام امامت رسیده است. امام زمان علیه السّلام پنج‌ساله بود که تمام عالم ملک و ملکوت را تحت قوای ولایت خودش تسخیر کرد! امام زمان ِ پنج‌ساله هم داریم؛ ولی این پنج‌ساله کجا و آن بچه‌های پنج‌سالۀ دیگر کجا!

مگر می‌شود امام به من بگوید که باید از یک آدم عوام تقلید کنی؟! اگر بگوید، کلامش باطل است، چون امام نمی‌تواند حرف لغو بزند؛ پس یا باید در او تصرّف کند و او را به مرتبۀ قابلیّت و شایستگی برای افتاء برساند، که این یک مسئلۀ دیگری است؛ وإلاّ اگر او در همان موقعیّت و به همان کیفیت باشد کلام امام باطل است، چون با موازین عقلی منطبق نیست. چه وقتی امام هم‌چنین حرفی می‌زند؟!

خداوند در آیۀ شریفه می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا﴾؛[[197]](#footnote-197)

بعد می‌فرماید:

﴿وَإِن جٰهَدَاكَ لِتُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَآ﴾؛[[198]](#footnote-198) «اما اگر آنها شما را مجبور کردند که همراه من کس دیگری را در تصرّفات خود شریک قرار بدهید حرام است از آنها اطاعت کنید.»

و در حدیثی از امام رضا علیه السّلام است:

«خداوند اطاعت از پدر و مادر و احترام به آنها را واجب کرده است، حتی اگر مشرک باشند؛ اما اگر بنا بر این شد که آنها شما را به معصیةالله حکم کنند، آنجا دیگر اطاعت از آنها حرام است.»[[199]](#footnote-199)

بنابراین اطاعت از پدر و مادر و احترام به آنها بنابر حکم شرعی الهی واجب است، آن‌هم نه فقط پدر و مادر شیعۀ دوازده امامی ولیّ خدا و عارف، بلکه اطاعت از پدر و مادر کمونیست و یهودی هم واجب است؛ چون آنها علّت تکوین ما هستند و هر چیزی در عالم تکوین براساس حساب است. اما اگر بنا شد که آنها ما را به معصیةالله حکم کنند، آنجا دیگر واجب نیست، بلکه حرام است؛ مثلاً اگر بگویند که شرب خمر کن، نماز نخوان و امثال‌ذلک، اطاعت آنها حرام است. ولی باید احترام را نگه داشت و اطاعت کرد؛ اما نسبت به مذهبشان، آنها هر مذهب و دینی که دارند خودشان می‌دانند بین خود و خدای خودشان.[[200]](#footnote-200) این مکتب ما است و این می‌شود منطق و این می‌شود عقل.

اگر خدا می‌گفت: اگر پدر و مادرت تو را حکم به معصیت من هم کردند باید اطاعت کنی! می‌گفتیم: عجب! قضیّه چه شد؟! پس دین کنار رفت؟! پیغمبر کنار رفت؟! همه‌چیز کنار رفت؟! بنابراین این حکمی که خدا می‌کند: ﴿وَإِن جٰهَدَاكَ لِتُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ﴾، یک حکم عقلائی است.

اگر خدا می‌گفت که از پدر و مادرت اگر مسلمان و شیعه بودند و نماز شب خوان بودند باید اطاعت کنی، ولی اگرنه، این‌طور نبودند نباید اطاعت کنی؛ آیا ما در دلمان

نمی‌گذشت که اینها که این‌قدر برای ما زحمت کشیدند، اینها که ما را در این عالم به وجود آوردند، اینها که باعث این‌همه برکات شدند و اینها که باعث این تکامل شدند، حالا آیا درست است که به‌صرف‌اینکه شیعه نیستند و مثلاً اهل‌تسنّن هستند یا نصرانی هستند ولی ما شیعه هستیم، اصلاً اطاعت نکنیم؟! مثلاً بگویند: برو آب بیار! ما بگوییم: ساکت شو، تو اصلاً مسلمان و شیعه نیستی! آیا این روش درست است؟! نه‌خیر، این روشی نیست که عقل و فطرت انسان می‌پسندد. می‌گفتیم: خدا برای چه هم‌چنین حکمی‌کرده است؟ حالا به‌صرف‌اینکه اینها شیعه نیستند یا نماز اول وقت نمی‌خوانند یا مثلاً حجابشان درست نیست، آیا بنده باید بی‌احترامی کنم و حرفشان را اطاعت نکنم و کاری که می‌خواهند انجام ندهم و آنها را همین‌طوری رها کنم؟! این خلاف فطرت است. این یک حکم عقلانی است.[[201]](#footnote-201)

## کیفیت انطباق امر خدا و رسول خدا به اطاعت از متولّیان امر، بر موازین عقلی

پیغمبر امیرالمؤمنین را در روز غدیر منصوب کرد. از نظر عقلانی آیا این نصب رسول خدا عقلی است یا غیر عقلی است؟ حالا از این برادران اهل‌تسنّن ما که این‌قدر درد خلافت خلفا را به جان می‌خرند و بر اثبات خلافت آنها پافشاری می‌کنند، من یک سؤال می‌کنم: اگر پیغمبر به‌جای امیرالمؤمنین، عمر را به خلافت نصب می‌کرد آیا شما این‌طوری مثل الآن موضع می‌گرفتید؟ و باز هم می‌گفتید که پیغمبر بیخود کرده خلیفه نصب کرده است؛ خلافت برای علی است؟! چرا گوشتان را باز نمی‌کنید؟! چرا دارید انکار می‌کنید؟!

اگر به‌جای امیرالمؤمنین، خدا عمر را خلیفه می‌کرد و می‌فرمود: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾[[202]](#footnote-202) و می‌خواهم عمر را بر شما حاکم کنم! با اینکه اصلاً به او نمی‌آید که خلیفۀ مسلمین بشود، ولی من می‌خواهم این کار را انجام بدهم. حالا ما

به‌عنوان یک عاقل ـ نه به‌عنوان شیعه و کسی که دنبال پیغمبر است ـ اگر پیغمبر این آدم با این معلومات و با این مقدار از فکر و اطّلاعات را بر ما حاکم می‌کرد، به همان نحوی که کلام او کلام من است، فعل او فعل من است، تصرّفات او تصرّف من است و او همان وجود باقیۀ من است که بعد از من در میان شما است؛ در این‌صورت آیا ما ـ نعوذبالله ـ به این کار پیغمبر نمی‌خندیدیم؟! استغفرالله! اصلاً اگر این را کسی غیر از پیغمبر می‌گفت، آیا ما به او نمی‌گفتیم: مثل‌اینکه قدری حرارت آفتاب زیاد شده است و شما قدری به سایه و استراحت نیاز دارید؟!

پس با این خصوصیّات امیرالمؤمنین: علم او، ولایت او، تقوای او، شجاعت او، ایمان او، «أنا مدینةُ العلمِ و علیٌ بابُها»[[203]](#footnote-203) و «علیٌّ معَ الحقّ و الحقّ معَ علی»،[[204]](#footnote-204) اگر پیغمبر این امیرالمؤمنین با تمام این خصوصیّات را برای ما خلیفه نمی‌کرد آیا ما به این کار پیغمبر ایراد نمی‌گرفتیم که چرا امیرالمؤمنین را خلیفه نکردی؟! چرا اصلاً حرفی نزدی و مطلبی نگفتی؟! حالا چه برسد به اینکه عمر را خلیفه کرده باشد! قطعاً ما ایراد می‌گرفتیم که یا رسول‌الله، با وجود علی چرا او را انتخاب کردی؟!

پس جعل خلافت امیرالمؤمنین یک کار عقلانی است و کسی نمی‌تواند ایراد بگیرد. بنابراین آنها باید سرشان را از خجالت و شرمندگی پایین بیندازند، ولی ما سرمان بالا است! این علی و این هم کتاب‌ها! بفرمایید خودتان قضاوت کنید!

تمام دستورات اسلام دستوراتی است که مطابق با عقل است. کجا پیغمبر فرموده است که از این شخص اطاعت کن گرچه تو را به خلاف رضای الهی امر کند؟! اصلاً حرام است اطاعت کنی!

خود امیرالمؤمنین وقتی می‌خواست شخصی را بفرستد که امیر بر عدّه‌ای باشد، به آنها می‌فرمود: «از او اطاعت کنید و آنچه می‌گوید بپذیرید.» اصحاب فهم و درک

داشتند و می‌دانستند که این شخص مثل خودشان است، فقط قدری بالاتر است؛ اما می‌دانستند که او دیگر امیرالمؤمنین نیست و مثل خودشان است، یعنی همینی که من الآن دارم می‌گوییم آن‌موقع هم به ذهن اصحاب خطور می‌کرد که آیا هرچه می‌گوید باید اطاعت کنیم؟ به‌خاطر همین حضرت می‌فرمودند:

«أطیعوه ما أطاع الله!»[[205]](#footnote-205) تا وقتی که شما را امر به معصیت نکرده است باید از او اطاعت کنید!

اما اگر امر به معصیت کرد دیگر اطاعت کردن حرام است. در عبارت مشهوری از رسول خدا آمده است:

«لا طاعةَ لمخلوقٍ فی معصیةِ الخالقِ»؛[[206]](#footnote-206) طاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست.

یعنی حرام است انسان از شخصی که او را به گناه دعوت می‌کند و امر به معصیت می‌کند متابعت کند؛ پس حرام است که انسان کورکورانه به حرف شخص دیگری گوش بدهد و هرچه بگوید عمل کند؛ مثلاً بگوید برو، برود، بگوید بنشین، بنشیند، بگوید بزن، بزند؛ اگر گوش کند خداوند بیچاره‌اش می‌کند!

پس این‌طور نیست که همین‌طوری چشممان را ببندیم و هر کاری که دلشان می‌خواهد بگویند و ما هم انجام بدهیم و بعد بگوییم که به ما چه مربوط است! نه‌خیر، آن‌چنان مو را از ماست بیرون می‌کشند که هیچ میکروسکوپ اتمی هم نمی‌تواند در تک‌تک ذرّات أعمال ما هم‌چنین دقّتی بکند! دقیق بیرون می‌کشند و می‌گویند: تو که الآن داری می‌زنی و این را به دیار عدم می‌فرستی، اگر پسرت هم بود می‌زدی؟!

امیرالمؤمنین علیه السّلام همین مبنای عقلایی در اطاعت و حرمت اطاعت را بیان می‌کنند. حضرت بعد از اینکه دو طایفه‌ای را بیان می‌کنند که انسان باید از آنها برحذر باشد، می‌فرمایند:

«اِحذَرُوا علیٰ دینِکم ثلاثةً:... و رجلًا آتاهُ اللهُ عزّوجلّ سلطانًا فزَعَمَ أنَّ طاعتَهُ طاعةُ الله و معصیتَهُ معصیةُ الله! و کَذَبَ لِأنَهُ لا طاعَةَ لِمَخلوقٍ فی مَعصیَةِ الخالِقِ.»

«دین خودتان را از سه گروه مواظبت کنید:... گروه سوم افرادی هستند که خدا به آنها سلطه و حکومت داده است و آنها خیال می‌کنند که اطاعتشان اطاعت خدا است و معصیتشان معصیت خدا است! این شخص بر خدا دروغ بسته است، چون مخلوق نمی‌تواند و حق ندارد در معصیت خالق اطاعت کند.»

«إنَّما الطّاعَةُ لِلَّهِ و لِرَسولِهِ و لِوُلاةِ الأمرِ»؛ طاعت مطلق فقط به خدا و پیغمبر و أولی‌الأمر اختصاص دارد.

خداوند در آیۀ شریفه می‌فرماید: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾؛[[207]](#footnote-207) «از خدا اطاعت کنید مطلقاً و از پیغمبر اطاعت کنید مطلقاً و از أولی‌الأمر اطاعت کنید مطلقاً!» و استثناء نمی‌کند که رسول را آنجایی اطاعت کنید که عقلتان می‌پسندد و خیال می‌کنید درست است، ولی هرجایی که نپسندیدید، قرعه بیندازید یا استخاره بکنید، اگر خوب درنیامد اطاعت نکنید! نه‌خیر، در کنار اطاعت از خدا، اطاعت از رسول است.

حالا چرا اطاعت از پیغمبر در همه حال واجب است؟ آیا این با عقل می‌سازد که پیغمبر هر کاری بگوید، ما باید انجام بدهیم؟ اگر بگوید بخور، باید بخوریم؛ و اگر بگوید نخور، نباید بخوریم. اگر بگوید زنت را طلاق بده، باید طلاق بدهیم؛ و اگر بگوید باید این زن را بگیری، باید بگیریم. اگر بگوید خودت را باید از پشت بام زمین بیندازی، باید زمین بیندازیم. چرا هر کاری که پیغمبر می‌گوید، باید اطاعت مطلق داشته باشیم و انجام دهیم؟

«و إنَّما أمَرَ اللهُ عزّوجلّ بِطاعَةِ الرَّسولِ لِأنَّهُ مَعصومٌ مُطَهَّرٌ لا یَأمُرُ بِمَعصیَتِهِ»

و خدا امر کرد به اینکه باید از پیغمبر اطاعت کنیم، زیرا هیچ‌وقت پیغمبر امر به معصیت نمی‌کند، چون پیغمبر به مقام عصمت و طهارت رسیده است.

پس به‌خاطر اینکه رسول خدا به مقام عصمت و طهارت رسیده است، ولایت رسول خدا ولایت مطلقه است و براساس این ولایت مطلقه، اطاعت از او هم اطاعت مطلق است؛ بنابراین خدا اطاعت از پیغمبر را در کنار اطاعت از خودش می‌آورد: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾.

بعد حضرت می‌فرماید:

«و إنَّما أمَرَ بِطاعَةِ أُولِی الأمرِ لِأنَّهُم مَعصومونَ مُطَهَّرونَ لا یَأمُرونَ بِمَعصیَتِهِ»[[208]](#footnote-208)

و خدا گفته است که باید از أولی‌الأمر اطاعت کنید، چون ولایت أولی‌الأمر ولایت مطلقه است، چون آنها معصوم و مطهّر هستند.

پس این می‌شود دلیل منطقی و عقلانی، و چه دلیلی بهتر از دلیل عقلانی؟! بنابراین کسی که معصوم نیست و کسی که مطهّر نیست و مثل بقیّه است: «لا طاعة لمخلوقٍ فی معصیة الخالق.» یعنی هرجا که موافق با رضای الهی و حکم شرعی بود، انسان می‌تواند اطاعت کند و هرجا که مخالف بود حرام است و مستوجب عقاب است.

بنابراین این مسئله می‌شود یک مسئلۀ عقلانی؛ پس دیگر کسی نمی‌تواند در این قضیّه شک کند؛ پس اگر انسان حتی به کسی که خیلی اعتقادی ندارد، بگوید که اگر با این‌چنین مطلبی برخورد کردی، قضیه این‌طور است؛ او دیگر نمی‌تواند ایراد بگیرد.[[209]](#footnote-209)

إن‌شاءالله اگر خداوند توفیق بدهد بنده این مطلب را به نحو مستوفا در بحث ارتداد در اسلام می‌آورم و کیفیت مسائل مختلف و انواعی را که در اینجا وجود دارد، در آنجا عرض می‌کنم.[[210]](#footnote-210)

اصلاً مسئلۀ اطاعت مراتب دارد، درست مثل مسئلۀ دو دو تا چهار تا و همین مسائل ظاهری. بنابراین این قضیّه با قضیّۀ تقلید کورکورانه در دو نقطۀ مقابل هم است: تقلید می‌گوید هرچه گفته شد باید بپذیرید و چون و چرا نکنید؛ عقلانیّت می‌گوید باید بر طبق آنچه یقین دارید عمل کنید. پس این دو در مقابل هم قرار می‌گیرند و در اینجا انسان وظیفۀ خودش را تشخیص می‌دهد.

## حرکت مردم به‌سمت عقلانیت و فطرت، مقدمه و زمینۀ ظهور حضرت

امروزه این قضیّه به‌طور کلی در دنیا مشاهده می‌شود و آثارش هم پیدا است و طلیعۀ آن هم بحمدالله ظاهر شده است که مردم کم‌کم دارند به سمت عقلانیّت حرکت می‌کنند. در همۀ دنیا مردم نسبت به استعدادهای خودشان و آنچه در وجود خودشان به نحو خفا و کمون قرار داده شده بود و زمینۀ برای بروز و ظهورش وجود نداشت کم‌کم دارند واکنش نشان می‌دهند. در همۀ دنیا بشریّت از مرتبۀ تقلید کم‌کم دارد خارج می‌شود و دارد خودش را به مرتبۀ عقلانیّت می‌رساند. لذا ما می‌بینیم که در دنیا اعتراض‌ها و انتقادها نسبت به کارها شروع می‌شود و «حالا ایشان این کار را کرده است» دیگر جایی ندارد، و «آن شخص آن کار را کرده است» دیگر خریداری ندارد و احساس می‌شود که طلیعۀ این جنبۀ عقلانیّت و رجوع به فطرت دارد ظاهر می‌شود.

این انقلاب فکری و انقلاب عقلی و انقلاب اعتقادی اگر در دنیا به همین کیفیت جلو برود، آن وعده‌ای را که اولیای الهی داده‌اند که إن‌شاءالله زمینه‌ای فراهم خواهد شد که مقدّمۀ برای ظهور حضرت است، انسان مشاهده می‌کند؛ چون برای ظهور حضرت باید افراد آمادگی آن رشد عقلی را داشته باشند، وإلاّ اگر این آمادگی را نداشته باشند حضرت نمی‌تواند برای آنها کاری کند: گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب‌خانه چیست؟!

بنابراین باید آن آمادگی را داشته باشیم و خودمان را از تقلید کورکورانۀ ادوار گذشتۀ سنین و مئات در بیاوریم تا اینکه بتوانیم شمّه‌ای از رائحۀ آن وادی را با مشام

جانمان استشمام کنیم. باید خودمان را از این حصر بیرون بیاوریم و نجات بدهیم تا ببینیم چه خبر است و چه فضایی وجود دارد! اما اگرنه، بخواهیم دائماً سرپوش بگذاریم و مدام خودمان را گول بزنیم و این دنیا مدام بخواهد ما را بفریبد و ظواهر و مسند و کرسی و... دائماً بخواهد ما را از رسیدن به آن حقیقت باز بدارد و ما را در آن زندان بیشتر گرفتار بکند، راه به جایی نخواهیم برد.

## وظیفۀ انسان در عصر غیبت

لذا امام صادق علیه السّلام دربارۀ این اوضاع و حوادث فتن آخرالزّمان می‌فرماید:

«المُتمسِّکُ فیها بِدینِه کالخارِطِ لِلقَتادِ!»[[211]](#footnote-211)

نگه داشتن دین در هم‌چنین وضعی مانند کسی است که می‌خواهد خارهای ترکه‌ای را که پر از خار است، از این ترکه جدا کند، آن‌هم می‌خواهد دستش را از بالا به پایین بیاورد تا این خارها را جدا کند!

عبارت حضرت عجیب است! امام علیه السّلام می‌فرماید: «مثل کسی می‌ماند که می‌خواهد دستش را نه از پایین به بالا، بلکه از بالا به پایین بیاورد تا این خارها را جدا کند!» دیگر چه بر سر دستش می‌آید! و چه بلایی سرش می‌آید! این‌طوری دین در این موقعیّت حفظ می‌شود و انسان باید این‌طور دینش را نگه دارد.

شبهات و مشکلاتی که پیدا می‌شود و فراز و نشیب‌هایی که به‌وجود می‌آید و مسائل مختلفی که انسان مشاهده می‌کند، هر کدام از اینها کفایت می‌کند که انسان را از آن راهی که دارد باز بدارد. این شبهات، شبهات اعتقادی و دینی است و شبهاتی است که فیل را به زمین می‌زند! آن‌وقت در اینجا امام علیه السّلام می‌فرماید:

«و لْیتَمَسّک بِدینِه»؛ در هم‌چنین وضعیتّی انسان باید به دینش و به آن مبانی تمسّک کند!

این فرمایش حضرت واقعاً خیلی عجیب است! من تا وقتی برای خودم تجربه‌هایی پیدا نشد، این کلام امام باقر علیه السّلام را خوب نفهمیده بودم که چطور حضرت در

اینجا می‌فرماید: «انسان باید به دینش تمسک کند تا اینکه این شبهات نتواند او را منحرف کند.» دین همان مبانی و اعتقاداتی است که انسان نسبت به آنها یقین دارد.

امروز انسان باید این مبانی را به‌کار ببندد و این اعتقادات را محقق کند، وإلاّ باد او را می‌برد! انسان باید براساس این اعتقاداتی که با ضمیرش عجین شده و با فطرت و با عقلش همخوانی دارد، جلو بیاید؛ یعنی تندروی نکند، اختلاف‌افکنی نکند، تشتّت ایجاد نکند، امر بیهوده اجرا نکند و اعتقادات را تخریب نکند.

انسان باید نسبت به تکلیف خودش و آنچه وظیفۀ خودش است، اگر قرار است بایستد، بایستد، و اگر قرار است جلو برود، جلو برود، و اگر قرار است حرف بزند، حرف بزند، و اگر قرار است حرف نزد، ساکت باشد و کاری نداشته باشد و کناری باشد و حرفی نزند تا ببیند که تکلیف او و اعتقاد او و یقین او به او چه می‌گوید، و آنچه از بزرگان به او ارائه داده شده است، در اینجا به‌کار ببندد؛ نه‌اینکه بگوید که مرحوم آقایی بودند که پانزده سال پیش فوت کردند و تمام شد و رفت! نه‌خیر، بزرگان زنده هستند و تمام آنچه را که گفته‌اند، برای امروز من و شما است؛ منتها ما چشممان را می‌بندیم، آن‌وقت خدا هم یک متکّا روی گوش ما می‌گذارد و می‌گوید: حالاکه چشمت را بستی پس بگذار خوب ببندم! لذا خدای‌ناکرده انسان همین‌طور می‌رود، می‌رود، می‌رود، تا اینکه یک‌دفعه می‌بیند که عجب، سر از کجا در آورده و تا کجا رفته و چه مطالب و چه عقایدی را پذیرفته است و چه کارهایی را دارد انجام می‌دهد و آب به آسیاب چه کسی می‌ریزد!

بدانید که روزی می‌آید که از آن مطالبی که خدا در اختیار ما گذاشته است از ما سؤال خواهد کرد! می‌گویند که چرا چشمت را بستی؟! چرا به آنچه می‌دانستی ترتیب اثر ندادی؟!

إن‌شاءالله امیدواریم که خداوند این عید سعید را بر ما مبارک گرداند! مبارک به این معنا است که به ما فهم و درک بدهد و اگر تا الآن توجّه نداشتیم، از امروز به بعد خدا به ما توجه بدهد. اگر سال دیگر حضرت ظهور کرد، من از الآن تا سال دیگر چه‌کار کنم؟! با همین رفتار و کردارم باشم؟! حالاکه ظهور حضرت مشخّص نیست،

اگر من از این دنیا بروم و ظهور حضرت را درک نکنم، آیا با جهالت از دنیا بروم بدون‌اینکه امام خودم را بشناسم و نسبت به او معرفت پیدا کنم و با شناخت امام به مرتبۀ کمال برسم؟! شما خیال می‌کنید که اولیای خدایی که از دنیا رفته‌اند الآن با امام زمان نیستند؟! الآن اولیای خدا در عالم آخرت بیش از افرادی که در زمان ظهور حضرت از آن حضرت بهره‌مند می‌شوند، از امام زمان بهره‌مند می‌شوند.

ما خیال می‌کنیم امام زمان فقط برای ما و در همین کرۀ زمین است و فعلاً هم به جایی رفته است و آنجا زندگی می‌کند و بعد هم ظهور خواهد کرد. نه‌خیر، ولایت امام زمان علیه السّلام بر تمام عالم وجود است و افرادی هم که از این دنیا رفته‌اند الآن بر سر سفرۀ امام زمان نشسته‌اند. آن اولیای خدایی که الآن آن طرف هستند، بر سر سفرۀ امام زمانی هستند که در این دنیا است و در همین دنیا دارد زندگی می‌کند. این معنا، معنای ولایت است. از خدا می‌خواهیم که ما این معنا را بفهمیم و این حقیقت را درک بکنیم تا ان‌شاءالله در این‌صورت این میلاد برای ما مبارک خواهد بود.

## ضرورت پاسخ‌گو بودن اهل‌علم فقط به حضرت امام زمان

به مناسبت این میلاد، امروز روز عمامه‌گذاری بعضی از اخوان دینی و اخلاّء روحانی ما و برادران و دوستان و رفقای طریق و اعزّه و احبه است که در زیّ طلبگی و اشتغال به علوم اهل‌بیت علیهم السّلام سال‌هایی را گذرانده‌اند و به مراتبی رسیده‌اند و بحمدالله بسیار خوش‌فهم، خوش‌استعداد، فهیم و مستعدّ برای مدارج و کمالات بالاتر هستند؛ همان کمالاتی که خداوند متعال برای اهل‌علم و کسانی که به‌دنبال مکتب امام صادق علیه السّلام هستند، مقرّر فرموده است و به قول مرحوم والد: «در مخیّلۀ کسی نمی‌گنجد!» این کمالات به‌واسطۀ متابعت از سنّت و سیرۀ معصومین علیهم السّلام و ادراک موقعیّت خود در قبال این مکتب است، یعنی مکتب حرّیّت، مکتب آزادگی، مکتب سرفرازی، مکتب صداقت، مکتب فطرت، مکتب ایمان، مکتب اتقان، مکتب پاسخ‌گویی به ولیّ زمان، حضرت امام زمان.

ما باید ببینیم به چه کسی باید پاسخ‌گو باشیم؟! در این دنیا به زید و عمرو پاسخ‌گو باشیم یا باید به امام زمانمان پاسخ‌گو باشیم؟! ما در درس‌هایمان و در قال الصّادق و قال

الباقری که می‌خوانیم باید این را بفهمیم. ما در مطالبی که به‌دست می‌آوریم فقط و فقط باید این را مورد توجّه قرار بدهیم که به چه کسی باید پاسخ‌گو باشیم و مخاطب ما چه شخصی است و ما در قبال چه شخصی قرار داریم. آیا ما در قبال اجتماع هستیم؟! اجتماع یک روز می‌آید و یک روز می‌رود! در قبال افراد هستیم؟! آن افراد که هشتشان گرو هشتاد و هشت خودشان است! پس در قبال چه کسی باید پاسخگو باشیم؟

ما فقط باید خودمان را در قبال امام زمانمان مسئول بدانیم ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖ﴾،[[212]](#footnote-212) «و از هیچ چیزی هم نباید باک داشته باشیم» چون منجی حقیقی و مهیمن و مسیطر بر تمام مقدّرات و ولیّ مطلق، وجود مبارک حضرت امام زمان علیه السّلام است.

## آثار و برکات تلبّس به لباس روحانیت

امروز ایشان به این لباس ملبّس می‌شوند که لباس ملائکه است، و به این تاج متوّج می‌شوند که «العَمائِمُ تیجانُ الملائکة»[[213]](#footnote-213) ”عِمامه تاج ملائکه است.“ یعنی ملائکه در صورت مثالی خود عِمامه دارند. ملائکه در عالم معنا و صورت روحانی و عقلانی خود، لباس ندارد و در آنجا اصلاً لباس معنا ندارد، چون تقیّد وجود، موجب تلبّس به لباس نمی‌شود؛ ولکن از نقطه‌نظر نزول به مراتب مثال و ملکوت، آنها دارای عِمامه هستند.

اصلاً مشخّص است که وقتی انسان ملبّس به عِمامه و به این لباس می‌شود در خودش تغییری احساس می‌کند و می‌بینید که یک طور دیگر و یک قسم دیگر شد و با دیروزش فرق کرد، با اینکه او هنوز هیچ کاری نکرده است! این عجیب است که ملکوت این ظاهر چطور در انسان تأثیر می‌گذارد!

شما فرض کنید که در حسینیّه نشسته‌اید؛ چه حالی دارید؟ حالا بروید و در یک مکان معصیت بنشینید؛ حالتان عوض می‌شود. سنگ و آجر این دو جا یکی است و تفاوتی ندارد؛ اما ملکوت این فضا باعث می‌شود که در مثال و ملکوت شما تأثیر بگذارد و حالتان عوض شود. شما که می‌خواهید نماز بخوانید عبا بیندازید و عِمامه

بر سر بگذارید. مرحوم آقا می‌گفتند که عمامۀ سفید یا زرد بگذارید یا آنهایی که سید هستند عمامۀ سبز بگذارند. البتّه برای سیدها هم عمامۀ سفید و زرد اشکال ندارد و حتی زرد مستحب هم هست.[[214]](#footnote-214) حالا با عِمامه و عبا و لباس سفید یک نماز بخوانید، بعد همۀ لباس‌هایتان را دربیاورید و با یک پیراهن و شلوار نماز بخوانید؛ تفاوتشان در حضور قلب را احساس می‌کنید. این به‌خاطر همین لباس است که تأثیر می‌گذارد. عطر هم در انسان تأثیر می‌گذارد، چون بوی خوش، ملائکه را جلب می‌کند.

هر وقت احساس کردید که دارای انبساط و روحانیت هستید بدانید ملائکه در آنجا حضور دارند. وجود روحانیّت مساوی با وجود و حضور ملائکه است، بلکه معلول آن است. اما هرجا دیدید که در آنجا کدورت دارید و فضا کدورت دارد و ظلمانی است و یا هیئتی پیدا کردید که در آن هیئت حالتان خوش نیست، بدانید که ملائکه از آنجا رفته‌اند و به جایشان شیاطین آمده‌اند! انسان این تفاوت را احساس می‌کند.

انسان اگر روی زمین بنشیند و با رفیقش صحبت کند، یک طور حرف می‌زند؛ اما اگر روی مبل بنشیند یا پشت میزهای آن‌چنانی بنشیند و جلویش هم یک میز و صندلی باشد، آن‌وقت با کسی حرف بزند، در صحبت کردنش تفاوت دارد. یک ضبط بگذارید و دو حالت را ضبط کنید، آن‌وقت می‌فهمید که چه می‌خواهم عرض کنم. اینها به‌خاطر این است که با تغییر و تبدّلات ظاهری اشیاء، عوامل مؤثّره در ملکوت آن اشیاء هم تغییر پیدا می‌کند. عالم تقسیم شده است بین ملائکه و بین شیاطین، بین ظلمت و بین نور، بین حیات و بین مردن و مردگی، بین انبساط و بین قبض؛ بنابراین اگر آن بیاید این بیرون می‌رود، و اگر این بیاید آن بیرون می‌رود، و هر دو با هم نمی‌توانند در یک جا جمع بشوند و در یک جا بیایند.[[215]](#footnote-215)

بنابراین حالاکه انسان می‌بیند این‌طور است، پس چه بهتر است که خودش را

در این بستر قرار بدهد و ملبّس به این لباسی بشود که لباس انبیا و لباس ملائکه است و لباسی است که خودش فی‌حدّ نفسه ارزش دارد و جلوی خیلی از خطاها و لغزش‌های انسان را می‌گیرد.

إن‌شاءالله که این لباس و اشتغال به علوم اهل‌بیت، همراه با توجّه به باطن و تربیت و تزکیۀ نفس و متابعت از بزرگان و عرفای بالله و متابعت از سیره و سنّت اولیای الهی باشد و این مهم است. آن‌وقت ببینید که چه خواهد شد! کار به جایی خواهد رسید که در روایت است که رسول خدا فرمودند:

«کسی که طالب علم است تمام اشیاء در عالم او را دعا می‌کند، حَتّیٰ الحیتان فی البحر»؛ حتی ماهی‌های در دریا هم او را دعا می‌کند![[216]](#footnote-216)

این حرف‌ها شوخی و هزل و عبث نیست! آنهایی که چشمشان باز شده است دیده‌اند که ماهی‌ها دارند طالب علم را دعا می‌کنند! دیده‌اند که درختان دارند افرادی را که زیرشان نشسته‌اند و مباحث اهل‌بیت را بحث می‌کنند، دعا می‌کنند. اینها را با چشمشان دیده‌اند و با قلبشان مشاهده کرده‌اند. علیٰ‌کلّ‌حال، آنچه به ما گفته‌اند، حق است و درست است و ما باید دنبال همان‌ها باشیم.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمد و آل‌محمد

# مجلس هفتم: معرفت و ولایت

نیمۀ شعبان 1432 هجری قمری

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

و صلَّی الله عَلیٰ سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمدٍ

و علیٰ آله الطّیبین الطّاهرین

و اللعنةُ عَلیٰ أعدائِهِم أجمَعینَ

## معنای جاهلیّت

روایتی است که می‌فرمایند:

«مَن ماتَ و لَم یَعرِف إمامَ زمانِهِ ماتَ میتَةً جاهِلِیَّة»؛[[217]](#footnote-217) کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد مرگش مانند افرادی است که در جاهلیت (در زمان قبل از ظهور اسلام) زندگی می‌کردند و از دنیا می‌رفتند.

همه این روایت را شنیده‌ایم و طبعاً در اطرافش هم تأمّل کرده‌ایم و حتی شاید این مسئله برای برخی از ما قدری مستغرب و مستبعد باشد. این روایت نه‌اینکه مستفیض باشد، بلکه متواتر است، یعنی این‌قدر از روات نقل شده است که حکم آیۀ قرآن را پیدا کرده است و مثل آیۀ قرآن شده است! البته این تواتر لفظی آن است، تا چه رسد به تواتر معنوی![[218]](#footnote-218)

حالا افرادی که در زمان جاهلیت به دنیا می‌آمدند و از دنیا می‌رفتند چه کسانی بودند؟ کسانی بودند که بت می‌پرستیدند و دختران را زنده‌به‌گور می‌کردند: ﴿وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ \* بِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ﴾.[[219]](#footnote-219) ﴿ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ﴾ یعنی آن دختر زنده‌به‌گور شده. یعنی مردی دختر چهارساله و پنج‌سالۀ خود را درحالی‌که گریه می‌کرد زنده‌به‌گور می‌کرد! خیلی عجیب است! در روایت است:

شخصی پیش پیامبر آمد و شرح حال زنده‌به‌گور کردن دختر خودش را به پیغمبر می‌گفت که من چطور دخترم را زنده‌به‌گور کردم و این دختر من با دست‌های کوچکش مرا در کندن قبر کمک می‌کرد! و همین‌طور پیغمبر اشک از چشمانشان می‌آمد![[220]](#footnote-220)

بله، خیلی عجیب است و آدم اصلاً نمی‌تواند باور کند که آخر چطور می‌شود؟! جاهلیت اینها بودند! از خرما و مواد غذایی بت درست می‌کردند و وقتی که قحطی می‌آمد حمله می‌کردند و خدایان خود را تناول می‌کردند؛[[221]](#footnote-221) حالا به هر کسی هرجا رسید: یکی سرش، یکی پا، یکی دمش، خلاصه هرکسی متناسب با نصیب و حظّی که داشت! وضعیّت جاهلیت این‌طوری بود! البته خیال نکنیم که این قضیّه فقط در میان اعراب بود، نه‌خیر، در میان فُرسش هم همین بود، در میان غیر فرسش هم همین بود، و خیلی جای تعجّب هم ندارد.

شما خیال می‌کنید الآن زمان ما، زمان جاهلیت نیست و الآن زمان فکر و تعقّل و تفکر و رسیدن به مدارج و ارزش‌های انسانی است؟! نه‌خیر، خدمت رفقا و دوستان عرض کرده‌ام که اگر ما به بشر امروز و جنایت‌هایی که امروزه به‌واسطۀ این بشر انجام می‌شود و وقاحت‌ها و کارهای غیراخلاقی و سوء رفتار و مَساوی‌ای که از آنها مشاهده

می‌شود، نگاهی بیندازیم، صد رحمت می‌فرستیم به آنهایی که 1400 سال پیش بودند! مقداری از اینها را قبلاً خدمت رفقا توضیح داده‌ام و در بعضی از نوشتجاتم هم عرض کرده‌ام.[[222]](#footnote-222)

## معنای معرفت به امام زمان

حالا این فقرۀ «کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد» یعنی چه؟ امام ما کیست؟ حضرت حجة ابن الحسن المهدی أرواحنا له الفداء است و بس! ایشان امام ما است. کیست که امام زمانش را نشناسد؟ مگر شناخت امام زمان شناخت شناسنامه‌ای است؟ همه می‌دانیم پدر امام زمان، امام یازدهم حضرت عسکری علیه السّلام است. این را همۀ ما می‌دانیم، حتی یهود و نصاری و بهایی‌ها هم می‌دانند! این که چیز مهمی نیست که کسی نداند. اگر منظور حضرت این است، پس شما یک روزنامه بردارید و بالای آن بنویسید که این امامی که قرار است ما بشناسیم وإلاّ در موت جاهلیت هستیم، پدرش امام عسکری و مادرش حضرت نرجس خاتون است و جریان آمدن و ازدواج ایشان با امام عسکری هم در تواریخ ذکر شده است که در زمان امام هادی در روم ـ ایتالیای فعلی ـ جنگی شده بود و حضرت نرجس خاتون اسیر شده و با مقدماتی آمده بود.[[223]](#footnote-223) بسیار خوب، کلّ مطلب از نیم صفحه بیشتر تجاوز نمی‌کند و همه هم این را فهمیدیم؛ یهود، نصاری، گبر، مجوس، بهایی، غیربهایی، بی‌دین، ملحد، کمونیست و... همه فهمیدیم، پس دیگر مشکلی نداریم و دیگر هیچ جاهلیتی وجود ندارد!

بعد بنویسید که حضرت در سن 5 سالگی پدرش را از دست داد و خداوند او را به مرتبۀ امامت رسانید و 75 سال هم غیبت صغرای او بود و در زمان غیبت صغری ارتباطش با افراد توسط 4 نفر نوّاب خاصه بود: عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علیّ بن محمد سَمُری، که بعد توقیعی از طرف حضرت به جانب

علیّ بن محمد سمری آمد که حضرت می‌فرمایند:

«تا شش روز دیگر تو در این دنیا باقی نخواهی ماند و وصیّت خود را بکن و بعد از تو دیگر غیبت کبری شروع خواهد شد.»[[224]](#footnote-224)

بسیار خوب، همه این را هم فهمیدیم. بالأخره پای منبرها بوده‌ایم و در کتاب‌ها و تواریخ نوشته‌اند[[225]](#footnote-225) و همۀ ما می‌دانیم که تا الآن هم غیبت کبری ادامه دارد. می‌دانیم که تا زمان ظهورش چه خواهد شد و هر کسی هم، چه از شیعیان و چه غیرشیعیان، برای ظهور حضرت تاریخ تعیین کرد همه بدون استثناء دروغ درآمد و همه هم سر مردم را کلاه گذاشتند و همه را سر کار گذاشتند!

این معرفتی است که الحمدللّه همۀ ما داریم، پس دیگر کار ما تمام شد و مشکلی نداریم و بحمدالله اگر ما بمیریم، دیگر نه در موت جاهلی هستیم و نه نگرانی و دغدغه‌ای در دینمان و نقصانمان داریم! پس بین ما و بین مسیحی‌ها چه فرقی کرد؟! آنها هم که همین را می‌دانند! آیا معرفت فقط همین قدر است؟!

حالا من از شما ـ تا چه رسد به سایر افراد ـ سؤال می‌کنم: بین امام زمان و بین یک عالم دینی (حالا کاری نداریم به افرادی که در مسائل دینی و علمی چندان کار نکرده‌اند) چه فرقی است؟ همه می‌دانند که پدرش کیست، مادرش کیست، مادرش از کجا آمده است، نحوۀ ارتباطش با امام هادی و فرزندش امام عسکری به چه کیفیتی بود، در چند سالگی پدرش را از دست داد و حضرت نرجس خاتون کی به رحمت خدا رفت؛ اینها را همه می‌دانند، حتی یهود و نصاری و اهل‌تسنّن هم می‌دانند! اینهایی که الآن در سامراء هستند و از اهل‌تسنّن هستند مگر اینها را نمی‌دانند؟! همه اینها را می‌دانند، شاید حتی بهتر از ما! خیلی خوب، پس الحمدللّه این را همه می‌دانیم!

حالا قدری مطلب را دقیق‌تر می‌کنیم: این حرف‌هایی که حضرت چه وقت ظهور می‌کند و فلانی گفته است که سال هزار و چهارصد و خرده‌ای و دیگری گفته است که سال هزار و خرده‌ای و... همه را کنار بگذاریم، چون همۀ اینها دروغ درآمد، و به‌جای این حرف‌ها، قدری دقیق‌تر به مسئله نگاه کنیم. من از شما سؤال می‌کنم، اصلاً از همه سؤال می‌کنم: اگر کسی از شما بپرسد که شما که این‌قدر مدّعی امام زمانتان هستید و برای او سینه می‌زنید و شب‌های نیمۀ شعبان برای او جشن می‌گیرید، این امام زمانی که در پس غیبت است چه‌کاری برای شما می‌کند و چه فایده‌ای دارد؟ و مگر بین او و بین یک عالم دینی چه فرقی است؟ اگر او احکام می‌گوید، یک عالم دینی هم همین احکام را می‌گوید! این‌همه علما هستند که همه دارند احکام می‌گویند و مطالب را بیان می‌کنند! پس چه فرقی است؟! اگر این می‌خواهد از شریعت پیغمبر و جدّش بگوید، الآن که نمی‌گوید و در غیبت است! مگر از بعضی‌ها نشنیدیم که گفتند: «اگر امام زمان هم ظهور کند همین کاری را می‌کند که ما داریم می‌کنیم!» پس دیگر مشکل حل شد و امام زمان هم مثل ما شد! ما بیان احکام می‌کنیم، او هم اگر بیاید بیان احکام می‌کند، پس با ما تفاوتی ندارد! حالا اگر بخواهیم روی سر امام زمانمان خیلی عزّت و احترام بگذاریم، می‌گوییم تنها فرقش با ما این است که او اگر دعا کند خدا دعای او را مستجاب می‌کند. مگر ما این‌طور نیستیم؟ ما هم اگر دعا کنیم و خدا بخواهد دعایمان را مستجاب می‌کند و اگر نخواهد هم مستجاب نمی‌کند! پس چه فرقی هست؟

## عدم کفایت شناخت ظاهری امام زمان برای خروج از جاهلیت

این قضیّه را خدمت شما عرض می‌کنم تا بدانیم چرا امام زمانمان غریب است و غربت او را بفهمیم و بدانیم چرا او مجهول است و بدانیم چرا همه در جاهلیت هستیم:

یک شب در خدمت مرحوم والد ـ رضوان الله علیه ـ در شب بیست و هشتم ماه صفر، شب شهادت رسول خدا، در مشهد به منزل یکی از علمای معروف مشهد که فوت کرده است رفتیم. عدّه‌ای از آقایان هم در آنجا بودند. شب روضه و سینه‌زنی بود و دسته‌جاتی آنجا آمده بودند که ظاهراً از اطراف بودند و مشغول سینه‌زنی بودند. ما نشستیم تا اینکه آنها سینه‌زنی‌شان را انجام دادند.

خود صاحب‌خانه منبر رفت. پیرمردی عالم و درس‌خوانده بود و در آن‌موقع که ایشان منبر رفته بود و صحبت می‌کرد بیش از هفتاد سال سن داشت. مردی محترم و خوش‌صحبت بود و حدود یک ساعت و نیم هم صحبت کرد. در ضمن صحبتش به جریانی اشاره کرد که بنده خودم هم این مطلب را دیده بودم و این قضیّه را در کتاب خوانده بودم. مطلب از این قرار بود:

در زمان سابق، ظاهراً حدود صد سال پیش، شخصی در اصفهان به نام صدر اصفهانی بود که امور استان اصفهان در دست او بود. او مرد معروفی بود، خیلی متموّل بود، محل رجوع افراد بود، اهل خیر بود (که آن‌هم برای خودش یک داستانی دارد که حالا به صحّت و سقم آن کاری نداریم)، اهل دستگیری بود، فقرا و غیر فقرا از ارباب حوائج، به او مراجعه می‌کردند و او هم تا آنجایی که از دستش برمی‌آمد رفع حوائج آنها را می‌کرد.

حیاط وسیعی داشت. یک روز در ایوان منزلش نشسته بود، دید یک سید طلبه دم در آمد و داخل حیاط شد، قدری جلو آمد، ولی دوباره برگشت و رفت. تعجّب کرد، گفت: اگر این با ما کاری داشت چرا بالا نیامد؟ چرا داخل نیامد؟ این قضیّه دوباره فردا تکرار شد. دید همان سید آمد و همین‌طور برگشت. بر تعجّب او اضافه شد تا اینکه روز سوم به یکی از اطرافیانش گفت: دو روز این قضیّه تکرار شده است؛ اگر امروز این طلبۀ سید آمد، نگذار برود، جلویش را بگیر و پیش من بیاور تا ببینم چه می‌خواهد و مطلب او چیست. روز سوم تکرار شد، این طلبه آمد و همین‌که خواست دوباره برگردد، این شخص رفت و جلویش را گرفت و گفت: جناب صدر شما را دیده است و شما حتماً باید برای دیدن ایشان بروید. او هم آمد.

صدر اصفهانی به او گفت: من می‌بینم که شما سه روز است صبح داری اینجا می‌آیی و بعد می‌روی؛ قضیه چیست؟

خجالت کشید، ولی بعد گفت: قضیّه این است که مدّتی قبل، یک روز که من داشتم به درس می‌رفتم، در راه چشمم به دختری افتاد که بسیار صاحب جمال بود و دیگر در هوای او بسر می‌برم. وقتی این مسائل را با مادرم مطرح کردم،

او گفت: هیهات، این فلانی است و دختر فلان کس است که از تجّار معروف است! تو کجا و او کجا؟! خلاصه، من دیگر در یک اوضاع بسیار نامناسبی قرار گرفته‌ام و یأس بر من حاکم شده است و دیگر کاری نمی‌توانم بکنم!

صدر اصفهانی به او گفت: شما فردا صبح اینجا بیا.

صدر اصفهانی آن شخص تاجر را می‌شناخت. فردا صبح همراه با آن طلبۀ سید حرکت کرد و سوار کالسکه شدند و کنار در منزل همین تاجر معروف آمدند و در زدند. او در را باز کرد، دید که صدر اصفهانی، حاکم اصفهان و مرد خیلی معروف و مشهوری است. گفت: بفرمایید! آمدند. وقتی که نشستند و صحبت به تعارفات و احوال‌پرسی گذشت، صدر گفت: من برای مطلبی در اینجا آمده‌ام و چیزی می‌خواهم به شما بگویم. گفت: چیست؟

گفت: اگر رسول خدا در اینجا بیاید و از شما تقاضا کند که برای فرزندش می‌خواهد خواستگاری کند و طلب مواصلت با دخترتان را داشته باشد، شما چه می‌کنید؟

گفت: اگر رسول خدا باشد روی چشمم می‌گذارم! چه افتخاری بالاتر از اینکه این وصلت با پسر پیغمبر باشد و او بیاید!

گفت: بسیار خوب، حالا من به نمایندگی از رسول خدا در اینجا آمده‌ام و می‌خواهم دختر شما را برای فرزند رسول خدا خواستگاری کنم!

این خیلی مبتهج گفت: بسیار خوب، ولی قدری احتیاج به تمهید مقدّمات دارد و بالأخره با رسول خدا کمی فرق می‌کند.

گفت: در اینجا دو مطلب است؛ یکی مسئلۀ معیشت و زندگی اینها است و مسئلۀ دوم هم خواست خود شما و دختر شما است. من مسئلۀ اوّلی را که زندگی اینها است تأمین می‌کنم و منزلی به او می‌دهم و زمینی هم در فلان‌جا برای زراعت و خدمه‌ای هم برای کار می‌دهم و مهرش را هم فلان مقدار قرار می‌دهم و می‌پردازم. این چیزی است که از من برای این برمی‌آید. مسئله دوم می‌ماند که خواست شما و خواست دختر شما است.

می‌گوید: خب اگر این‌طور است ما حرفی نداریم! همان‌جا در همان مجلس، این عقد خوانده می‌شود و جناب داماد و عروس خانم به خانۀ بخت می‌روند.

همه‌چیز هم آماده شد و مسئله تمام شد.

این کار خیلی خوبی است، بسیار بسیار کار صحیح و درست و مورد رضای الهی است و باید همین‌طور هم باشد. اما تا اینجای قضیه مطلبی نیست، بلکه از اینجا به بعد مورد نظر است:

صدر اصفهانی فوت می‌کند و به رحمت خدا می‌رود و او را به وادی‌السّلام نجف می‌آورند و آنجا دفن می‌کنند. این طلبه هم طبعاً درس می‌خواند و از علمای معروف اصفهان و صاحب مسجد و محلّ مراجعۀ افراد می‌شود.

در یک سفر زیارتی که او به همراه خانواده‌اش برای زیارت به نجف می‌رود، با بعضی از دوستانش در این سفر همراه می‌شود. موقع عصر که می‌شود این دوستش به او می‌گوید: برخیزیم غسل کنیم و به زیارت امیرالمؤمنین برویم.

او می‌گوید: شما برو من بعداً می‌آ‌یم. آن رفیقش غسل می‌کند و حرکت می‌کند و به زیارت می‌رود و می‌بیند که او قدری دیر کرد و برای غروب آمد! به او گفت: کجا رفته بودی؟ ما در حرم نشسته بودیم و منتظرت بودیم! گفت: من دَینی به گردنم بود، اول رفتم آن دَین را ادا کردم، بعد به زیارت آمدم. گفت: چه دینی بود؟ او این جریان را برای دوستش تعریف می‌کند که من در زمان جوانی این‌طور بودم و صدر اصفهانی این کار را کرد و من دیدم که شایسته نیست با این لطف و محبّت و کرامتی که این شخص در حقّ من انجام داده است، من در اینجا اول به زیارت او و سر قبر او نروم! لذا به آنجا رفتم و نیم ساعتی در آنجا بودم و فاتحه خواندم و آن دین خودم را نسبت به او ادا کردم، بعد برای زیارت امیرالمؤمنین آمدم!

هان! اینجا دیگر کم‌کم تنمان شروع به لرزیدن می‌کند! این می‌شود عالم اصفهان که قطعاً به مرگ جاهلیت از دنیا می‌رود؛ بی‌برو برگرد!

حالا صحبت در این است: آن کسی که آن شب بالای منبر داشت این قضیّه را می‌گفت، این مطلب را تأیید کرد و گفت: «حالا من حق ندارم که هر وقت می‌آیم اول آنجا بروم؟» معرفت را ببینید!

البتّه یکی از علمایی که در آنجا نشسته بود و سید فاضلی بود، یک‌مرتبه صدایش

بلند شد و بلند جلوی جمعیّت گفت: «نه‌خیر، اصل مثبِت می‌فرمایید!» این یک اصطلاح اصولییّن است و دوستان و فضلای طلبه می‌دانند که اصل مثبت جایز نیست و شرعاً حجّیت و اعتبار ندارد، البتّه حالا با شرایط و خصوصیّاتش که مربوط به مباحث اصول است.[[226]](#footnote-226) وقتی که بیرون آمدیم مرحوم آقا به من رو کردند و گفتند: «فهم مردم را نسبت به ولایت دیدی؟!»

هفتاد سال سنّ او است، اما دارد کار آن عالم اصفهان را تأیید می‌کند که بله، او که به آنجا رفته بود، به گردنش حق بود. اول باید برود آن حق و آن دین را ادا بکند، بعد وقتی که ادا کرد، حالا یک زیارت هم برود؛ بالأخره آن هم امیرالمؤمنین است و به گردن ما حق دارد! او هم بالأخره جنگ کرده و شمشیر زده و از او خون رفته است!

مرحوم آقا فرمودند:

اینها نمی‌دانند که هر خیری در عالم وجود تحقق عینی و خارجی پیدا کند مصدر آن خیر، ولایت است![[227]](#footnote-227)

یعنی صدر اصفهانی ابداً نمی‌تواند حتی یک‌هزارم از اینها را بدون ارادۀ امام زمان انجام بدهد! پس چه داری می‌گویی ای بی‌انصاف؟! حق به گردن او است؟! صدر اصفهانی بدون ارادۀ ولیّ حی نمی‌تواند مژه به هم بزند! حتی نمی‌تواند فکر کند! در آن وقتی که آن طلبه در آنجا آمد، چه کسی صدر اصفهانی را در آن ایوان نشاند و چشمش را به آن طلبه انداخت؟! اما کسی به این مسائلش فکر نمی‌کند.

دیدگاه ما هم همین است! ببینید، اینکه می‌پرسم بین امام زمان و بین ما چه فرقی است، به‌خاطر همین قضیّه است، چون الآن هم ما همین هستیم! یک عالم در کتابش راجع به علم امام می‌نویسد:

علم امام هم مثل علم ما است؛ اگر خدا بخواهد می‌داند و اگر خدا نخواهد نمی‌داند! و هیچ تفاوتی با ما ندارد![[228]](#footnote-228)

این نویسنده با آن منبری یکی است و فرقی نمی‌کنند!

## عدم معرفت مسلمانان به رسول خدا با وجود معاشرت ظاهری با حضرت

حالا سؤال من این است: راجع به خود رسول خدا، شما این 1400 سال از زمان آن حضرت تا الآن را بردارید، الآن ما در زمان رسول خدا می‌شویم؛ حالا ما چقدر به پیغمبر علم داریم؟ چقدر اطلاع داریم؟ چقدر از ولایت پیغمبر خبر داریم؟ پیغمبر ابرو دارد، ما هم داریم! پیغمبر چشم دارد و بینی دارد و دهان دارد و غذا می‌خورد و نان می‌خورد و گوشت می‌خورد و شیر می‌خورد و دوغ می‌خورد، ما هم می‌خوریم! پس چه فرقی با ما کرد؟

باید در فکر برویم و بفهمیم که مشکلمان کجاست و چرا به دنبال درمان آن نیستیم؟ آیا هر روز باید بر جهل ما اضافه بشود؟! یعنی خدا در این دنیا برای ما تقدیر کرده است که دائماً فقط جهل ما اضافه شود؟! تا حالا چقدر به عقلمان اضافه شده است؟! این عقلی که ما داریم می‌بینیم به نظر می‌رسد همین‌طور دارد کم می‌شود! ولی نه، اشتباه عرض کردم، إن‌شاءالله بشارت‌هایی هست و روزنه‌هایی دارد پیدا می‌شود.

خوب توجّه کنید: پیغمبر بیست و سه سال در میان مردم بود. شقّ‌القمر کرد و همه هم دیدند، ولی ما این شقّ‌القمر را نکردیم. کدام‌یک از علمای ما ماه را دو نصف کرده است؟! هیچ‌کس نکرده است و این کار فقط کار پیغمبر بود. شقّ‌القمر کرد و نصف ماه را نگه داشت و نصف دیگر ماه هفت دور، دور کعبه طواف کرد و همه هم دیدند! بعد برای‌اینکه ببینند که یک وقت شعبده و سحر و... نباشد صبح بیرون رفتند و از کاروان‌ها پرسیدند، آنها هم گفتند که ما هم دیدیم.[[229]](#footnote-229) پس حضرت این کار را کرد.

وصیّ او، امیرالمؤمنین خورشید را برگرداند و این را هم همه دیدند که چطور

حضرت خورشید را برگرداندند و نماز عصر را خواندند.[[230]](#footnote-230) مسجد ردّالشمس تا چند سال پیش بود، ولی مع‌الأسف آن را خراب کردند و آسفالت کردند تا اسمی از امیرالمؤمنین نماند! عمر و ابوبکر اشکال ندارد که در و دیوار عالم را پر کنند؛ ولی اسم علی نباید باشد! لذا مسجد ردّالشمس را آسفالت کردند تا اثری نباشد!

سنگریزه به رسالت پیغمبر شهادت داد.[[231]](#footnote-231) حیوانات به رسالت پیغمبر شهادت دادند.[[232]](#footnote-232) اصلاً هر روزِ پیغمبر یک معجزه بود! اینها را در کتب نقل کرده‌اند. کدام‌یک از این کارها را ما انجام داده‌ایم یا می‌توانیم انجام بدهیم؟!

بله، اولیای خدا و عرفا و بزرگان کارهایی انجام می‌دادند و کراماتی داشتند، البتّه خیلی به‌ندرت، آن‌هم نه برای همه، بلکه به‌طور اختصاصی برای یکی دو نفر. ما هم ده‌ها مورد از اینها را در زمان حیات مرحوم والد دیدیم، ولیکن این‌طور نبود که در روزنامه اعلان شود، بلکه همه‌اش اخفا و کتمان می‌شد. اما ما حتی یکی از این کارها را هم انجام نداده‌ایم! این مربوط به مسائل ظاهر بود.

پیغمبر بیست و سه سال در میان مردم بود و در تمام جنگ‌ها تیر هم خورد. این‌طور نبود که در کناری بنشیند و به مردم بگوید: بفرمایید بجنگید! نه‌خیر، آن‌قدر تیر و شمشیر به همین پیغمبر زدند!

سال‌ها بود که من می‌خواستم آن غاری را ببینم که در جنگ احد، وقتی که همه فرار کردند، امیرالمؤمنین پیغمبر را روی دوششان گذاشتند و از ترس مشرکین به آن غار بردند.[[233]](#footnote-233)

پیغمبر پنجاه نفر را آن بالا گذاشته بودند و به آنها گفته بودند: «تا من نگفتم، از

آن بالا پایین نیایید!» مگر او پیغمبر خدا نبود؟! مگر کلامش واجب‌الاطاعة نبود؟! مگر اینها اصحاب پیغمبر نبودند؟! آنها مسلمان بودند و دنبال پیغمبر بودند و به جنگ هم آمده بودند، نه‌اینکه برای حلوا خوردن آمده باشند! حضرت می‌گوید: «آن بالا باشید و تا من نگفتم پایین نیایید!» اما تا دیدند که کفّار هزیمت کردند و نوبت غنائم است، غنائم را گرفتند و کلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند! این می‌شود مسلمان؟! ببینید «مَن ماتَ و لَم یَعرِف إمامَ زمانِهِ» یعنی چه! ما هم عین همین‌ها هستیم و هیچ رودربایستی هم نداریم! و الحمدللّه این مسئله را در همه‌جا هم اثبات کرده‌ایم! کلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند و سراغ درهم و دینار و طلا و نقره رفتند! سی و نه نفر پایین آمدند؛ فقط یازده نفر آن بالا ماندند و کلام پیغمبر را زیر پا نگذاشتند و گفتند: «پیغمبر گفته است: تا من نگفتم پایین نیایید، و هنوز نگفته است. اگر تا قیامت هم پیغمبر نیاید ما باید بالای کوه بمانیم!» اینها می‌شوند کسی که فهمیده است! به اینها می‌گویند آدم بافهم! اینها کسی هستند که عقلشان را به‌کار می‌اندازند! پیغمبر می‌گوید عقلت را کار بینداز، نه شکمت را!

بعد خالد آمد یازده نفر در قبال پانصد سوار مسلّح به مجهزترین سلاح روز، چه‌کار می‌تواند بکند؟! خالد همۀ آن یازده نفر را با تیغ روی زمین خواباند، بعد دور زد و آمد و دید پیغمبر افتاده است و همه به هزمیت رفته‌اند، گفت: «الآن بهترین وقت است؛ فقط علی و پیغمبر هستند! می‌رویم کار این دوتا را تمام می‌کنیم و مسئله را حل می‌کنیم.»[[234]](#footnote-234)

امیرالمؤمنین دید هیچ راهی نیست جز اینکه پیغمبر را ببرد و فرار کند. پیغمبر از شدّت خونی که از او رفته بود نمی‌توانست روی پا بلند شود؛ امیرالمؤمنین پیغمبر را روی دوشش گرفت! و در وسط کوه آورد، در آنجا غاری بود که چند ساعت پیغمبر را در آن غار گذاشت.

هر دفعه که من آنجا مشرّف می‌شدم به ما نمی‌گفتند و مخفی می‌کردند. در زیارت عمره‌ای که یکی دو هفته پیش خداوند قسمت بنده کرد ـ إن‌شاءالله خداوند

قسمت همه بکند که با معرفت برویم ـ بالأخره به اتّفاق یکی از دوستان رفتیم که آن غار را پیدا کنیم. همان‌جا کسی بود و من سؤال کردم و او هم محبّت کرد و با اشاره گفت که همان آخر است. رفتیم و پیدا کردیم و دیدیم عجب دستگاهی است! عجب عالمی است! عجب بساطی است! همان غار حرا است! کنار غار نشستیم و در جنگ احد و در آن فضا و در آن مسائل رفتیم. بوی عطر عجیبی می‌آمد که تا چند متر بیرون از غار هم بود؛ همان عطری که وقتی انسان سر به کعبه می‌گذارد استشمام می‌کند همان بو از این غار هم تراوش می‌کند!

پیغمبر و امیرالمؤمنین ننشستند و بگویند که بفرمایید بجنگید! نه‌خیر، خودشان اولین نفر از افراد در جنگ بودند! امیرالمؤمنین پیغمبر را روی دوشش گرفت! این‌قدر خون از پیغمبر رفته بود که حضرت نمی‌توانست راه برود! پیشانی حضرت شکسته بود، استخوان دستشان شکسته بود، خون همین‌طور می‌آمد و... . امیرالمؤمنین هم روزگار بهتری از پیغمبر نداشت؛ نود زخم داشت[[235]](#footnote-235) و تواریخ دارند که بعد تا مدّت‌ها امیرالمؤمنین در خانه افتاده بود و نمی‌توانست بلند شود.[[236]](#footnote-236) آقاجان، اینها اسلام را این‌طور به دست ما رساندند! نه با فنجان‌های قهوه و بله‌بله گفتن و نشستن بر متکّا و تکیه دادن مثل بنده؛ اسلام این‌طوری به دست ما نرسیده است!

اینها را همه دیدند؛ هم شقّ‌القمر را دیدند، هم ردّالشمس را دیدند، هم شهادت حیوان را دیدند، هم شهادت حصاء و سنگریزه‌ها را دیدند، هم درآمدن چشمه از دل بیابان خشک را دیدند[[237]](#footnote-237) و... . اما وقتی پیغمبر در 28 صفر سرش را زمین گذاشت، چه کسی پیغمبر را شناخته بود؟! چشم و ابرو و دهان پیغمبر و این بیا و برو را همه دیدند، حتی عمر و ابوبکر هم اینها را می‌دیدند. پس آن کسی که پیغمبر را شناخته

است وقتی این چشم‌ها بسته شد و این نفس از کار افتاد دیگر نباید طوری بشود. اما چند نفر دنبال علی آمدند؟! فقط سه یا چهارتا![[238]](#footnote-238) بقیّه دنبال چه کسی رفتند؟!

من گاهی می‌گویم: ای کاش دنبال کسی می‌رفتند که سرش به تنش می‌ارزید! اگر علی را نمی‌خواهند اقلاً دنبال یکی مثل طلحه و زبیر می‌رفتند که در آن‌موقع بالأخره کسی بودند، نه دنبال کسی که اصلاً چیزی نمی‌داند. چندنفر دنبال امیرالمؤمنین رفتند؟! چند نفر با امیرالمؤمنین ایستادند تا بدن پیغمبر را غسل بدهند؟! سقیفه آن‌موقع برای چه درست شد؟!

## فقدان معرفت حقیقی به رسول خدا حتی در بین علما

حالا آن آقا از علما و اهل علم، بعد از هشتاد سال سن می‌گوید:

سقیفه از افتخارات اسلام است!! چون سقیفه جلوی تشتّت مسلمین را گرفت![[239]](#footnote-239)

این را یک عالم شیعی می‌گوید! به‌به، چشممان روشن شد! بعد می‌گویند که چرا آقای طهرانی مدام به این و آن می‌گوید؟!

یا آن عالم دیگر بعد از نود سال سن می‌گوید:

چه کسی گفته است که عمر در قبال رسول خدا هنگام احتضار ایستاد؟! این احادیث جعلی است! حاشا به اینکه خلیفۀ ثانی، عمر، با اسلامی که آورده است بخواهد بگوید: «إنّ الرّجل لیهجر!»[[240]](#footnote-240)

می‌دانید ترجمۀ «إنّ الرّجل لیهجر»[[241]](#footnote-241) به فارسی چیست؟ یعنی «مرتیکه هذیان می‌گوید!!» این ادب و ثقافت جناب خلیفۀ ثانی ما است! حالا متوجّه شدید؟ ترجمه

صریح و درست «إنّ الرّجل» این است: «مرتیکه دارد می‌میرد و هذیان می‌گوید! دیگر دارد می‌میرد و معلوم نیست که چه می‌گوید!!» این را همه نقل کرده‌اند، حتی اهل‌تسنّن هم نقل کرده‌اند و در همۀ کتاب‌هایشان هم هست؛[[242]](#footnote-242) آن‌وقت عالم شیعۀ ما می‌گوید که مگر می‌شود کسی مسلمان باشد و به رسول خدا این نسبت را بدهد؟! کتاب او هم هست، بروید ببینید![[243]](#footnote-243)

یا آن عالم دیگر در ممالک عربی می‌گوید:

چه کسی گفته است که خلیفۀ دوم آمده است و در خانۀ دختر پیغمبر را آتش زده است؟ مگر می‌شود علی که شوهر او است بنشیند و نگاه کند و زن او را این‌طور مورد هتک قرار بدهند؟! ای مردم، اگر شما بودید این کار را می‌کردید؟![[244]](#footnote-244)

مع‌الأسف یکی و دوتا نیستند؛ از اینها فراوان است! اینها را دارم مثال می‌زنم تا معنای «من مات و لم یعرف امام زمانه» را بفهمید.

بیست و سه سال پیغمبر در میان مردم بود. آب وضوی پیغمبر را برای تبرّک به صورتشان می‌گرفتند و از همدیگر می‌ربودند![[245]](#footnote-245) پشت سر پیغمبر جانماز می‌انداختند تا کسی نیاید و خودشان بیایند نماز ظهر را پشت سر پیغمبر بخوانند. اما همین‌که

پیغمبر سرش را زمین گذاشت دنبال چه کسی رفتند؟! دنبال علی؟! همان‌هایی که آب وضوی پیغمبر را می‌ربودند، همان‌ها دنبال سقیفه رفتند!

پس هیچ‌کس پیغمبر را نشناخت، بجز سه یا چهار یا پنج نفر: سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار و محمد بن أبی‌بکر.[[246]](#footnote-246) امام رضا علیه السّلام در یک روایت می‌فرماید: «محمد بن أبی‌بکر جزء آن چند نفری بود که بعد از پیغمبر دنبال امیرالمؤمنین رفتند.»[[247]](#footnote-247) و محمد بن أبی‌بکر می‌گفت: «به من محمد بن علی بگویید.»[[248]](#footnote-248) خوشا به حالش که او شیعه بود! شیعۀ درست او بود!

## معرفت حقیقی امام زمان به‌واسطۀ عمل به مبانی حضرت

حالا به خودمان یک محک بزنیم تا ببینیم ما کجای کار هستیم؟ معرفت ما فقط همین جشن گرفتن برای نیمه شعبان است؟ تمام شد؟ این که کاری ندارد و یهودی و نصرانی هم می‌تواند انجام دهد! ریسه درست کردن و چراغانی کردن و... که کاری ندارد! که متأسفانه آن‌هم کم شده است! سابق کجا و الآن کجا! مجلس درست کردن که کاری ندارد! مدح امام زمان گفتن که کاری ندارد! یک روز مؤذن مریض شده بود و در خانه افتاده بود، گشته بودند و کسی را پیدا نکرده بودند، یک یهودی را آورده بودند. او هم بالای مأذنه رفته بود و گفته بود: به قول مسلمان‌ها: أشهد أن لا إلهَ إلّا الله! به قول مسلمان‌ها: أشهد أنّ محمّدًا رسولُ الله و علیًّا ولیُّ الله! ظاهر که چیزی نیست؛ همه بلد هستیم! چقدر در وجودش عمق پیدا کرده است؟! اگر عمق پیدا کند آیا در افکار ما و در رفتار ما تأثیر نمی‌گذارد؟

آیا حتماً باید امام زمان بگوید این کار را بکنید؟! الآن فرض کنید امام زمان از این در تشریف آوردند و در اینجا آمدند و قدری به حضرت تعارف کردیم که چند

دقیقه هم شما افاضه بفرمایید! حضرت چه می‌فرماید؟! حضرت می‌گوید که هرجا دیدید روی دیوار یک چیزی نوشته است بدون فکر به طرفش بروید؟! هرچه آنجا نوشته است گوش بدهید؟! هر کسی با هر قیافه‌ای هرچه می‌گوید، شما سرتان را نود درجه پایین بیندازید بگویید بله؟! هرجا دیدید یک سیل جمعیّت دارد به آنجا می‌رود شما هم عین حزب باد، به طرف آن بروید؟! این را امام زمان می‌گوید؟! پس بود و نبود این امام زمان چه فرقی می‌کند؟! چرا ما نباید قدری عقلمان را به‌کار بیندازیم؟ چرا نباید قدری بیشتر فکر کنیم؟ چرا نباید قدری بیشتر بفهمیم؟ چرا باید به‌جای عقل، از احساس و تخیّل و توهّم و چشممان استفاده بکنیم؟ مگر مبانی در دست ما نیست؟ مگر مطالب برای ما گفته نشده است؟! مگر ائمۀ ما علیهم السّلام میزان حق و باطل را برای ما بیان نکرده‌اند؟ چند نفر از ما به همین یک روایت عمل کردیم:

وقتی از یک مسلمان نماز دیدید نپذیرید، روزه دیدید نپذیرید، اقامۀ این مسائل را دیدید نپذیرید؛ بلکه نگاه کنید ببینید که آیا دروغ می‌گوید یا راست می‌گوید؟[[249]](#footnote-249)

اگر عمل می‌کردیم اوضاع ما این‌طوری می‌شد؟! حالا باید سرمان را پایین بیندازیم! چرا نباید کاری بکنیم که همیشه سرمان بالا باشد؟! چرا باید کاری بکنیم که نتوانیم پاسخ بدهیم؟ حالا ما به آنچه گفتند عمل کردیم؟ به آنچه مبانی بزرگان بود و در طول سالیان سال در صحبت‌ها و در کتاب‌هایشان گفتند و حقایق را برای مردم بیان کردند، عمل کردیم؟! این بزرگان حق حیات بر گردن ما دارند! اگر آنها نبودند و اگر کتاب‌هایشان نبود، معلوم نبود ما الآن امروز اینجا بودیم! معلوم نبود ما الآن چه می‌کردیم! ما هم مثل حزب باد[[250]](#footnote-250) می‌شدیم که امروز این و فردا آن! و خیلی زود و خیلی راحت هم حرفمان را عوض می‌کردیم و دیگر مشکلی هم نداشتیم!

اما آیا انسانیّت این است؟! آیا مقام خلیفةاللهی که خدا با آن بر ملائکه افتخار می‌کند، این فهم امروز ما است؟! یعنی ما حالا خلیفةالله شدیم؟! ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾[[251]](#footnote-251) یعنی بر این آدم سجده کنید؟! بر همین آدمی سجده کنید که بدون فکر، تا می‌بیند که فلانی گفته است که درست است، او هم می‌گوید که درست است؟! ای جبرئیل، بیا بر این آدم سجده کن! اگر خدا بگوید که بر این آدم سجده کن، من در آن خدا شک می‌کنم؛ چون به نظر می‌رسد قدری مشکل داشته باشد و باید خدای دیگری را پیدا کنیم! آن خدایی که به ملائکه گفته است که بر این آدم سجده کنید، به نظر می‌رسد قدری احتیاج به اصلاحات دارد! آیا این مقام خلیفةاللهی است؟

مقام خلیفةاللهی یعنی مقام شناخت ولایت. حالا چند تا از ما ولیّ را شناختیم؟ چند نفر از ما امام زمانمان را شناختیم؟ اگر بشناسیم مسجود ملائکه می‌شویم. حالا مسجود ملائکه کیست؟ مرحوم آیةالله قاضی مسجود ملائکه است، حضرت سیّد هاشم حدّاد مسجود ملائکه است، حضرت علامه طهرانی، حضرت علامه طباطبائی و حضرت سید مهدی بحرالعلوم مسجود ملائکه هستند. اما مثل منی که می‌گویم که کجا ممکن است عُمر این حرف را بزند، آیا مسجود ملائکه هستم؟! هرگز!

در اینجا روایتی از امام عسکری علیه السّلام است که وظیفۀ عالم و وظیفۀ متعلّم را بیان می‌کند و حجّت را تمام می‌کند. عالم کیست و باید دنبال کدام عالم رفت؟ وظیفه متعلّم چیست و چه باید بکند؟ آیا ما متعلّم و دنبال علم هستیم یا نه، دنبال خیال و توهّم هستیم؟ اگر دنبال خیال و توهّم باشیم امام زمان که سهل است، رسول خدا هم بیاید نتیجه نخواهد داد! دیدید که نتیجه نداد! دیدید که رفتند سقیفه درست کردند! بازارشان گرم بود و بیا و برو داشت و در مقابل ولایت، ولیّ درست کردند و اسم امام هم روی

آن گذاشتند! اسم امیرالمؤمنین را هم روی آن گذاشتند! او را امیرالمؤمنین و امام و خلیفۀ رسول‌الله کردند! سیّدا کهول اهل الجنّة[[252]](#footnote-252) هم کردند! همه‌کار کردند! متأسفانه وعّاظ و جُعّال و وُضّاع هم فراوان است! آن‌چنان کارخانۀ روایت‌سازی و حدیث‌سازی از پیغمبر درست شده بود که این چاپخانه‌های ما به گرد آن هم نمی‌رسند! همین‌طور روایت درست می‌شد! این روایت می‌آورد، آن می‌آورد! روایت می‌آوردند که از رسول خدا شنیدم که اگر جبرائیل بر من نازل نمی‌شد، بر ابوبکر نازل می‌شد![[253]](#footnote-253) و از این بساط... عجب جبرائیل بی‌سوادی! اقلاً بر یکی دیگر نازل می‌کرد، نه بر این!

من در مسجدالحرام نشسته بودم، یک طلبۀ دانشگاه مدینه پیش من آمد و نشست و گفت: «شما معتقد هستید بر اینکه جبرائیل خیانت کرده است؟» گفتم: آقا جان، دیگر عمر این حرف‌ها گذشته است! آخر خجالت بکش دیگر! همین‌طوری به او گفتم: خجالت بکش! الآن باید چیزهای دیگری بگویی! این حرف‌های ابن‌تیمیّه و... دیگر تمام شد! تو در این زمان ِ مسائل و فضاهای علمی جدید، دیگر چرا این حرف‌ها را می‌گویی؟! می‌گفت: «قرآن شما با قرآن ما فرق می‌کند!» گفتم: من بلیط طیّارۀ تو را می‌دهم، بلندشو الآن برو در خانۀ من ببین در هر اطاقی شش تا قرآن فهد است! بلندشو بیا دیگر! چرا همین‌طور نشسته‌ای؟! چرا مدام از این حرف‌ها می‌زنید؟! دیگر تمامش کنید!

مسئلۀ ما هم همین اوضاع است! بیا بنشین و روایت جعل کن و هزار کار دیگر کن! برای‌اینکه در این دو روزۀ دنیا نظام ما سرپا بماند، روایت جعل می‌کنیم و حدیث درست می‌کنیم و چیزهای دیگر درست می‌کنیم! چرا دنبال شناخت حقیقی ولیّ‌مان، امام زمانمان، نمی‌رویم؟! نه‌اینکه دنبال شناخت این برویم که حضرت چه وقت ظهور می‌کند. همۀ اینها دروغ درآمد! دیدید دیگر! الآن سال 1432 هجری قمری هستیم و

یکی از این حرف‌ها هم درست درنیامد! تمام این حرف‌هایی که تابه‌حال می‌زدند و می‌شنیدیم که فلان وقت است، همه دروغ درآمد! چرا قدری بیشتر به خودمان فکر نکنیم؟ چرا حالاکه فهمیدیم که در این بازار آشفته متاعی برای عرضه نیست، نیامدیم ببینیم که متاع اولیا و عرفا و بزرگان چیست؟! چرا نمی‌خواهیم برگردیم؟! چرا نمی‌خواهیم دو صفحه از کتاب‌های بزرگان را بخوانیم؟! حالاکه فهمیدیم دیگران نمی‌توانند اسوه قرار بگیرند، چرا نمی‌خواهیم اسوۀمان را عوض کنیم؟! چرا دائماً به دنبال پنهان‌کاری و کتمان هستیم؟! چرا به‌جای اصلاح، می‌خواهیم مدام ظاهر را تمویه[[254]](#footnote-254) و توجیه کنیم؟! بس است دیگر! بالأخره روزی از این مطالب سؤال می‌شود!

## ضرورت حفظ حریم ولایت و مبانی مکتب تشیّع

بنده در یکی از کتاب‌هایم داستان مرحوم آقا با علامه طباطبائی و مرحوم آقای مطهّری ـ رضوان الله علیهم ـ را نوشته‌ام که ایشان فرمودند:

وقتی که ما در مشهد هستیم دیگر نمی‌توانیم به زیارت حاجی سبزواری در سبزوار برویم. کسی نباید امام رضا را که در اینجا هست رها کند و فکرش را جای دیگری ببرد! وقتی که شما به سمت امام رضا می‌آیید نباید در بین راه به زیارت عرفا و اولیای الهی که در بین راه هستند بروید. حاجی سبزواری از اولیای الهی در سبزوار است. بایزید بسطامی از اولیای الهی و شاگرد امام صادق علیه السّلام به همراه فرزند امام صادق، حضرت سید محمد، در بسطام هستند. شیخ ابوالحسن خرقانی هم در بالاتر از آنجا است. شیخ فریدالدین عطّار نیشابوری در نیشابور است و یکی از بزرگ‌ترین عرفا و اولیای الهی است و اشعار عجیبی راجع به امیرالمؤمنین دارد. همۀ اینها به‌جای خود؛ ولی امام رضا اصل است، امام رضا همه‌چیز است، امام رضا مقصد و ملجأ و مأوا و مطمح نظر است. اینها هرچه دارند از سفرۀ امام رضا دارند و قطره‌ای از اقیانوس ولایت حضرت هستند! آیا کسی اقیانوس را رها می‌کند و به قطره و شمع می‌چسبد؟[[255]](#footnote-255)

این می‌شود مکتب تشیّع! وقتی که من این مطلب را گفتم، این سخن برای بعضی‌ها

گران آ‌مد و گفتند: آقا چرا شما اسم می‌آورید؟ گفتم: آقاجان، من وظیفه دارم آنچه را نسبت به مبانی تشیّع احساس می‌کنم بگویم. اگر نگویم چه کسی می‌گوید؟! اگر یکی دیگر بگوید، من دهانم را می‌بندم و تا آخر عمرم حرف نمی‌زنم! آنچه ما داریم می‌شنویم خلاف است! حالا چه کسی باید در اینجا مبنای تشیّع و مبنای ولایت را مطرح کند؟ ما هر کسی را نگاه می‌کنیم، یا از این طرف می‌زند یا از آن طرف می‌زند، یا آن جهت را مراعات می‌کند یا آن مصلحت را لحاظ می‌کند.

من نمی‌توانم ساکت بنشینم و ببینم یک نفر در کتابش می‌گوید: «ابوحنیفه از مفاخر اسلام است»[[256]](#footnote-256) و چیزی نگویم! آخر نمی‌شود! باید گفت که این قضیّه غلط است؛ حالا هرکه می‌خواهد باشد، باشد. چرا این حرف‌ها در کلمات علامه طباطبائی نیست؟ چرا این عباراتی که مخصوص ائمه علیهم السّلام است در کلماتی مثل کلمات مرحوم قاضی و مرحوم علامه طهرانی ـ رضوان الله علیهم ـ نیست؟ چون اینها ولیّ را شناخته بودند، اینها امام را شناخته بودند و اینها به آن مرتبه رسیده بودند، لذا کلماتشان هم فرق می‌کند، عباراتشان هم فرق می‌کند، آنچه مربوط به امام علیه السّلام است راجع به دیگری به‌کار نمی‌برند و حریم ولایت را حفظ می‌کنند.

حریم ولایت و امامت و تشیّع باید محفوظ باشد، وإلاّ ما در روز قیامت در قبال امام زمان علیه السّلام باید جواب بدهیم، و قضیّه شوخی ندارد![[257]](#footnote-257)

حجّاج بن یوسف اسم خودش را امیرالمؤمنین گذاشته بود و شیعیان را روی جرز دیوار می‌گذاشت و می‌کشت![[258]](#footnote-258) می‌کشت و اسمش هم امیرالمؤمنین بود! یزید بن معاویه هم اسمش را امیرالمؤمنین گذاشته بود و فرزند رسول خدا را به‌راحتی سر برید!

## جاهلیت یعنی عدم شناخت حقیقت ولایت

بنابراین معنای روایت روشن شد: جاهلیت یعنی عدم شناخت ولایت. یک وقت

اشتباه نکنید؛ این مربوط به 1400 سال پیش نیست! 1400 سال پیش در جای خودش است، اما حالا گذشته است و به ما مربوط نیست. ما یا باید بگوییم روایت برای الآن است یا برای آن‌موقع است. اگر برای آن‌موقع باشد به چه درد ما می‌خورد؟ چون دیگر گذشته است! پس این روایت برای الآن ما است.

روایت می‌گوید: «کسی که ولیّ را نشناسد به مرگ جاهلیت است.» حالا ولیّ کیست؟ فقط امام عصر عجّل الله فرجه الشّریف! کسی که او را نشناسد به مرگ جاهلیت است؛ حالا می‌خواهد در زمان پیغمبر باشد و پیغمبر از دنیا بروند و دنبال سقیفه برود، او در جاهلیت است؛ می‌خواهد در زمان امام مجتبی باشد و دنبال معاویه برود و به لشگر معاویه با چند درهم و دینار فریفته بشود، او در جاهلیت است؛ می‌خواهد در زمان سیّدالشّهدا باشد و به گندم ری فریفته بشود، او در جاهلیت است؛ می‌خواهد در زمان امام سجاد و امام باقر و همین‌طور سایر ائمه باشد؛ یا می‌خواهد در زمان امام زمان باشد و خدمت اولیای الهی را ده‌ها سال در طهران و مشهد و... درک کرده باشد و بعد از ارتحال ایشان تمام آن مبانی را کنار بگذارد، او هم در جاهلیت است و هیچ تفاوتی ندارد، و نتایجش را هم ما می‌بینیم.

ما که نعوذ بالله از پیغمبر بالاتر نیستیم! پیغمبر و رسول خدا 23 سال بین مردم بود؛ اما چه شد؟! آیا سقیفه تعطیل شد؟! نه‌خیر، سقیفه تازه آباد شد؛ چون شیطان هست و با رفتن پیغمبر هم که شیطان دفن نشد، بلکه تازه شیطان سربلند کرد: به‌به، خیلی خوب، تازه مانع از جلو برداشته شد! با رفتن اولیای الهی تازه مانع از جلوی شیطان برداشته می‌شود؛ چون تا به‌حال حتّی همین ظاهر جلوی بعضی مسائل را می‌گرفت، ولی حالا دیگر همین ظاهر هم به دل خاک رفت. علی را هم کسی نمی‌شناسد، پس می‌توانیم جولان بدهیم، و جولان هم دادند!

## وظیفۀ علما در تبیین حقیقت ولایت امام عصر

الآن هم مسئله همین است. لذا به رفقا و دوستان و به خودم عرض می‌کنم: وظیفۀ عالم این است که آنچه مربوط به ولایت امام عصر ارواحنا فداه است باید اول بفهمیم، بعد به مردم بگوییم. نگوییم از این حرف‌هایی که می‌زنیم چند نفر استفاده

می‌کنند؟! به ما چه مربوط است؟! نه‌خیر، شاید یک نفر مستعد باشد؛ همان کافی است! پیغمبر از مکّه تا طائف رفت، فقط یک نفر را هدایت کرد: «عداس»[[259]](#footnote-259) همین کافی بود.

بنابراین وظیفۀ ما این است که آن ولیّ حقیقی و امام واقعی و حجّت الهی را برای مردم تبیین کنیم. اما نه‌اینکه بگوییم پدرش کیست، چون پدرش را همه می‌دانند که کیست و مادرش را هم همه می‌شناسند. بلکه باید آنچه مورد نظر او است و آن مبانی او و امور راهبردی و راهکاری او که در زندگی و در ارتباطات شخصی و اجتماعی خودمان باید عمل کنیم، آنها را باید بگوییم. نباید همین‌طور سرمان را پایین بیندازیم و بگوییم: به ما مربوط نیست! نباید بگوییم: خودش می‌آید و درست می‌کند! نه‌خیر، اگر سرت را پایین بیندازی عین گوسفند سرت را می‌برند! این حرف‌ها نیست! مبانی امام علیه السّلام را باید گفت.

اگر امام علیه السّلام در اینجا بود چه می‌کرد؟ همان کاری را می‌کرد که ما الآن داریم می‌کنیم؟! اگر امام در این مسئلۀ اجتماعی بود چه می‌کرد؟! کلاهمان را قاضی کنیم؛ بالأخره الحمدللّه ما وجدان داریم و این را خدا از ما نگرفته است! سرمان را پایین نیندازیم و بگوییم: بی‌خیالش! اگر پایین بیندازیم قطعاً همان‌هایی می‌شویم که به سقیفه رفتند؛ بی‌برو برگرد! خیال نکنید سقیفه برای آن‌موقع بود؛ نه‌خیر، الآن سقیفۀ بنی‌ساعده به پهنای کرۀ زمین وجود دارد! در همین‌جا سقیفۀ بنی‌ساعده وجود دارد، در بیرون وجود دارد، در کوچه و خیابان وجود دارد، در مسجد وجود دارد و در حسینیّه وجود دارد. همه‌جا سقیفۀ بنی‌ساعده وجود دارد و همه‌جا خانۀ علی و فاطمه هم وجود دارد؛ حالا باید ببینیم اینجا که الآن ما نشسته‌ایم و تکیه زده‌ایم، سقیفۀ بنی‌ساعده است یا خانۀ علی و فاطمه است؟ دیگر همه چیز را گفتم!‌

می‌خواستم این مسئله را قدری توضیح بدهم، ولی بماند، چون حیفم می‌آید و می‌خواهم این روایت امام عسکری علیه السّلام را برای رفقا بخوانم و کتاب هم با

خودم آورده‌ام تا حتّی در یک کلمه هم اشتباه نکنم و عین روایت را بگویم. این روایت، روایت بنده نیست، روایت امام معصوم، امام عسکری علیه السّلام است. باید خودمان را با این روایت تطبیق بدهیم و ببینیم کدام طرف هستیم: یا این طرف یا آن طرف.

## برگزاری جشن میلاد حضرت ولی‌عصر، مقدمۀ وصول به ولایت و معرفت حقیقی حضرت

ما که امروز در اینجا جمع شدیم، برای این نیست که صرفاً بخواهیم برای امام زمان علیه السّلام جشن بگیریم و مثلاً بعضی دوستان بخواهند لباسشان را تغییر بدهند؛ بلکه این لباس را باید مقدّمه قرار بدهیم برای رسیدن به آن ولایت و آن معرفت. شریح قاضی با همین عِمامه فتوای قتل پسر پیغمبر را داد![[260]](#footnote-260) این لباس برای او چه کرد؟! این لباس او را به جهنّم برد! عمر سعد، پیش‌نماز مسجد کوفه، با همین عِمامه و عبا به شمر دستور داد که برو حسین را راحت کن و کارش را تمام کن![[261]](#footnote-261) آن ملعون در روز عاشورا هم عِمامه را از سرش برنداشته بود تا همه ببینند که معمّم است. فردا هم رفت برای همه نماز میّت خواند و بعد جنازه‌های خودشان را دفن کردند. آن‌وقت پسر پیغمبر و اصحاب را همین‌طور در بیابان رها کرد![[262]](#footnote-262)

آدم ممکن است به اینجا برسد، و شوخی ندارد! اینها چه کسی بودند؟ اینها هم مسلمان بودند، اینها هم نماز می‌خواندند،[[263]](#footnote-263) اینها هم أشهد أن لا إله الا الله می‌گفتند. اینها پشت به قبله نماز نمی‌خواندند! ولی قضیّه به اینجا می‌رسد که می‌آیند مردم را می‌کشند، حتی پسر پیغمبر را هم می‌کشند و بعد هم دلیل می‌آورند: پسر پیغمبر علیه امنیّت زمان یزید قیام کرده و مسلمان‌ها را به تفرقه واداشته است و بایستی که محکوم به اعدام بشود![[264]](#footnote-264) الحمدللّه قاضی هم هست، آخوند هم هست و همه‌چیز

این طرف مجهز است! آنجا عده‌ای از مردم می‌روند سقیفۀ بنی‌ساعده تشکیل می‌دهند، اینجا هم سی هزار نفر همین‌طور عین یک گلّه، راه می‌افتند و می‌گویند که برویم خارجی را دفع کنیم و امنیّت را به مملکت اسلام برگردانیم! و می‌آیند و از شیرخوار شش ماهه هم نمی‌گذرند! ما هم همین‌طور می‌شویم! والله العلیّ العظیم ما هم همین هستیم! بالله العلیّ العظیم ما همین هستیم، مگر اینکه خدا دستمان را بگیرد!

لذا بزرگان می‌گفتند:

تاریخ عاشورا را فقط نگاه نکنید و همین‌طور گریه کنید! تاریخ عاشورا را بخوانید و از آن عبرت بگیرید و سرمشق و دستورالعمل خودتان قرار بدهید؛ نه‌اینکه فقط بنشینید و همین‌طور گریه کنید! این گریۀ خالی فایده و نتیجه‌ای ندارد!

گوشواره از گوش دختر پیغمبر می‌کشد و خون می‌آورد و او را به حال غش به زمین می‌اندازد و بعد هم گریه می‌کَند! پس چرا این‌طور می‌کنی؟ می‌گوید: اگر من نکنم یکی دیگر می‌کند! گریه هم می‌کند! نعوذ بالله آدم به اینجا می‌رسد که از گوش دختر پنج ساله گوشواره را می‌کند و گریه هم می‌کند که آخ، این بچه روی زمین افتاده و دردش آمده است! و اگر من نکنم یکی دیگر می‌آید می‌کند![[265]](#footnote-265) آن‌وقت همین آقایی که گوشواره را کنده است، شب بلند می‌شود می‌رود نماز مغرب و عشا می‌خواند! نمازی که جدّ همین دختر بچه و پدر همین دختر بچه آورده است!

ما نباید به اینجا برسیم؛ پس باید از الآن به فکر باشیم. اگر از الآن به فکر بودیم آن‌وقت خدا ما را برای مراتب دیگر هم آماده می‌کند؛ ولی اگرنه، به یک‌جا رسیدیم و گفتیم که این عیب ندارد، خدا هم می‌گوید: پس حالاکه گفتی عیب ندارد، جای دیگر هم می‌گویی عیب ندارد! بعد مورد سوم هم می‌گویی عیب ندارد، و همین‌طور می‌گویی عیب ندارد... تا اینکه تیر را بر گلوی پسر شش ماهۀ امام حسین هم می‌زنی! دیدید که زدند! مگر عاشورا و حتی غیر عاشورا نبود؟! با استدلال شرعی هم زدند!

## روایت امام حسن عسکری علیه السّلام در تبیین علمای صالح و علمای فاسد

امام عسکری علیه السّلام در این روایت مفصّلی که مرحوم آقا در ولایت فقیه آورده‌اند[[266]](#footnote-266) و بنده از همان‌جا در جلد اول اسرار ملکوت نقل کرده‌ام،[[267]](#footnote-267) بعد از اینکه می‌فرمایند که خصوصیّات عالم چیست، حضرت می‌فرمایند:

«قیل لأمیرالمؤمنین علیه السّلام: من خیرُ خلقِ الله بعدَ ائمّةِ الهدیٰ و مصابیحِ الدّجی؟ قال: «العلماء إذا صَلَحوا.»

به امیرالمؤمنین گفته شد: بهترین خلق خدا از اول تا آخر، در آن قِمّه[[268]](#footnote-268) و رأسش شما چهارده معصوم هستید که واسطۀ فیض خدا هستید. بعد از شما ائمه، بهترین خلق خدا کیست؟ امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: علمای صالح!

علمای صالح، نه طالح! فرق بین صالح و بین طالح فقط یک دسته است؛ اگر آن دسته را نگذارید بهشت می‌شود، وإلاّ جهنم می‌شود. حالا این صالح کیست؟

من قدری از این روایت را نمی‌خوانم و از پایین‌تر آن می‌خوانم. امام عسکری علیه السّلام می‌فرمایند:

«قیل: فمَن شرارُ خلقِ الله بعدَ إبلیس و فرعون و نمرود و بعدَ المُتَسَمّین بأسمائکم و المُتَلَقِّبین بألقابِکم و الآخذین لأمکِنَتکم و المُتَعَمِّرین فی مَمالِکِکم؟»

به امیرالمؤمنین گفته شد: بدترین خلق خدا در روی زمین بعد از ابلیس و فرعون و نمرود و بعد از آن کسانی که اسم شما را روی خودشان گذاشته‌اند و آن کسانی که به لقبی که اختصاص به شما دارد خودشان را متلقّب کرده‌اند و آن کسانی که جای شما را گرفته‌اند، کیست؟!

اینجاها باید بدن ما بلرزد! معاویه آمده جای علی را گرفته است! آخر تو چه‌کاره‌ای؟ برو کنار! اما معاویه می‌گوید: اگر من نباشم، زمین شام اهلش را فرو می‌برد! حالا امتحان کن، تو نباش، بعد ببین زمین اهلش را فرو می‌برد یا نه! اتفاقاً برعکس می‌بینی

تازه درخت‌ها سبز می‌شود! چون وجود نامبارک تو خیر و برکت را برده بود!

ما خیلی چیزها خیال می‌کنیم! خیال می‌کنیم تمام آسمان و زمین و ملائکه و... همه به وجود مبارک بنده مربوط است و اگر یک سر سوزنی بر این بدن مبارک من خدشه وارد بشود اصلاً افلاک به‌هم می‌ریزد! نه‌خیر، از این خبرها نیست! خیلی هم غصّه نخوریم، چون چند روزی بیشتر از عمرمان باقی نمانده است! خلاصه، نباید خیلی به فکر خودمان باشیم، بلکه باید بیشتر به فکر آن طرف باشیم.

حالا بعد از فرعون و نمرود و این کسانی که آمدند به‌جای شما نشستند و این کسانی که در ممالک شما آمدند شما را کنار زدند و به رتق و فتق مشغول‌اند، بدترین خلق خدا کیست؟

حضرت می‌فرماید: «العلماء إذا فسدوا»؛ بدترین خلق خدا بعد از اینها، علمایی هستند که فاسد باشند.

حالا علمای فاسد چه کسانی هستند؟ خود امام عسکری اینها را برای ما توضیح می‌دهد، و نباید ما از خودمان اضافه کنیم.

«هم المظهرون للأباطیل»؛ آنهایی که اباطیل را اظهار می‌کنند (یعنی به‌جای حق، باطل را برای مردم حق جلوه می‌دهند.)

یعنی اباطیل را به‌عنوان حق اظهار می‌کنند، نه به‌عنوان باطل؛ یعنی چیزی را که باطل است حق جلوه می‌دهد، ولی به مردم نمی‌گوید که من دارم به شما باطل می‌گویم؛ چون اگر بگوید و به‌عنوان باطل اظهار کند، دیگر کسی گوش نمی‌دهد و کسی توجّه نمی‌کند، بنابراین به مردم می‌گوید که این حق است! می‌گوید: مردم باید امروز این کار را بکنید! مردم وظیفۀ شرعیّۀ شما امروز این است! مردم تکلیف شما این است! ولی خودش می‌داند چه خبر است! چون وقتی فردا یک طور دیگر می‌شود، همین آقا هم یک طور دیگر می‌شود! قربان روم خدا را، یک بام و دو هوا را!

«و الکاتمون للحقائق»؛ آنهایی که حقایق را می‌فهمند ولی به مردم نمی‌گویند.

یعنی می‌فهمند در پس پرده چه خبر است ولی نمی‌گویند! چون مصلحت این است!

من نمی‌دانم این «مصلحت» چه وقتی تمام می‌شود؟ این چطور مصلحتی است که بنده نمی‌فهمم و هیچ کس دیگری هم نمی‌فهمد، فقط این مصلحت را یک نفر می‌فهمد! من این مصلحت را نمی‌فهمم!

ابوبکر در نامه‌ای به پدرش می‌نویسد: «مصلحت مسلمین اقتضا می‌کرد که من را به‌عنوان اینکه سنّم بیشتر است به‌جای علی بگذارند!» پدرش گفت: «من که پدر تو هستم و سنّم از تو بالاتر است! چرا من را نگذاشتند!»[[269]](#footnote-269) پدر او، او را قبول نداشت و می‌گفت: «اگر به سن است من که بابای تو هستم!»

همین می‌شود که فلان آقا می‌گوید: «مصلحت اقتضا کرد که سقیفۀ بنی‌ساعده درست بشود!»[[270]](#footnote-270) بنده نوشتۀ آن را هم دارم! با اینکه او شیعه است، معمّم است، ظاهرالصلاح است و... ولی می‌گوید: «مصلحت اقتضا کرد که مردم سقیفه درست کنند!»

امام عسکری از قول امیرالمؤمنین می‌فرماید:

«فیهم قال الله عزّوجلّ: ﴿أُوْلَـٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّـٰعِنُونَ﴾»[[271]](#footnote-271)؛[[272]](#footnote-272) خدا در حقّ اینها گفته است: اینها کسانی هستند که خدا اینها را لعنت می‌کند و ملائکه هم این علما را لعنت می‌کنند و جن و انس هم لعنت می‌کنند!

این کلام، کلام امیرالمؤمنین است و ناقل آن امام عسکری است. یعنی سندش امام عسکری است، پس دیگر ضعیف نیست! آخر هرچه هست فوراً اشکال می‌کنند! می‌بینند که در نهج البلاغه خطبات توحیدی است، خیلی راحت می‌گویند: «نهج البلاغه که سند ندارد!»[[273]](#footnote-273) یا می‌بینند که در عیون أخبار الرّضا علیه السّلام مسائل توحیدی

است، می‌گویند: «بعضی از سندهایش خیلی مشخّص نیست!» و وقتی هم که هیچ نفهمند، می‌گویند: «ما این مطلب را نمی‌دانیم؛ علم اینها را به خود آنها واگذار می‌کنیم!» بسیار خوب، از اول بگو و خیال خودت را راحت کن! چرا این‌قدر می‌پیچانی! بگو نمی‌دانم و نمی‌فهمم! ما که می‌دانیم نمی‌فهمی! پس خیلی تلاش نکن؛ بگو نمی‌فهم!

## حق جلوه‌دادن باطل و باطل جلوه‌دادن حق، یکی از نشانه‌های علمای فاسد

پس علمای فاسد آنهایی هستند که اباطیل را حق جلوه می‌دهند و دروغ را راست نشان می‌دهند! مثلاً فردی دروغ گفته است، آنها می‌گویند راست گفته است! یا راست گفته است، آنها می‌گویند دروغ گفته است! و آنهایی هستند که حقایق را کتمان می‌کنند و به مردم نمی‌گویند، و ذهن مردم را روشن نمی‌کنند و مردم را به وظیفۀ واقعی و وظیفۀ شرعی‌شان آشنا نمی‌کنند. می‌گویند: این را بگوییم، این به صلاح است؛ آن را نگوییم، آن به صلاح نیست!

می‌گویند که آقای طهرانی در حرف‌هایش خیلی نسبت به علما حرف می‌زند و موجب ناراحتی علما شده است! کدام عالم؟ بنده نسبت به علما حرف می‌زنم؟

جنابعالی و امثال جنابعالی که این وقاحت و بی‌شرمی بعضی را نسبت به اولیای الهی می‌بینید، چرا ساکت شده‌اید و حرفی نمی‌زنید؟! وقتی که اولیای الهی و فقهایی را که بزرگان از مراجع، آنها را از افتخارات عالم اسلام شمرده‌اند، ولی بعضی‌ها در کتابشان همین‌ها را، همین مرحوم والد را کذّاب معرّفی کردند؛[[274]](#footnote-274) آیا یک نفر از این علما جواب داد؟! آیا یک نفر به اینها اعتراض کرد که این مزخرفات چیست که دارید می‌گویید؟! چرا چیزی نمی‌گویند؟! حتماً چون مصلحت نیست! بعد می‌گویند: آقای طهرانی به این و آن، حرف می‌زند!

## سیر تکوینی و تربیتی عقول در تمهید مقدّمات ظهور

ولی عیبی ندارد، روزی می‌آید و دارد می‌آید و روزنه‌ها باز شده است و عقل‌ها دارد قدری به‌کار می‌افتد و افراد دارند کم‌کم متوجّه می‌شوند. من به ظاهر افراد کاری ندارم، من به اینکه طرف نماز نمی‌خواند کاری ندارم، من به روسری سر نکردن او کاری ندارم، بلکه من به این دل و این عقل او کار دارم. عقل او دارد باز می‌شود، و قضیّه این است. مغزها دارد به راه می‌افتد و فکرها دارد به‌کار می‌افتد. آن زمانی که هر کسی هرچه می‌گفت و هیچ‌کسی نباید صحبت می‌کرد دیگر تمام شد! دارید دنیا را می‌بینید که چه اتفّاقاتی دارد می‌افتد! دیگر به اینکه یکی را بگوییم و یکی را نگوییم، کار عوض نمی‌شود!

این سیر تکوینی و تربیتی دارد کار خودش را انجام می‌دهد و من پشت سر این مطالب، دست غیبی پروردگار را می‌بینم که إن‌شاءالله به‌زودی زود مقدّمات ظهور حضرت بقیّةالله را خدا دارد آماده می‌کند. با سینه زدن‌ها آماده نمی‌شود؛ بلکه عقل‌ها دارد راه می‌افتد و مغزها دارد به‌کار می‌افتد، تخیّلات و توهّمات دارد از بین می‌رود، قداست‌های نامیمون و موضوعه دارد شکسته می‌شود.

بالأخره مردم باید روزی بفهمند دیگر! آقا بس است دیگر! مدام این‌وآن می‌کنید! بالأخره روزی باید کم‌کم قضایا درست شود و روشن شود! دسیسه‌های

اجانب باید مشخص بشود و فتنه‌های شیاطین باید برای مردم روشن بشود.

حق از همه طرف و از همۀ اشخاص و از همۀ گروه‌ها همیشه حق است و تفاوتی نمی‌کند! حق باید خودش را نشان بدهد. منِ متلبِّس ـ بنا بر تعبیر امام عسکری ـ دو روز بتوانم کتمان حقایق کنم، روز سوم بخواهم یا نخواهم جریانی پیش می‌آید که بدون خواستۀ من، حقیقت روشن می‌شود!

ما باید بدانیم و متوجّه این قضیّه باشیم که جریان امور و اداره و تدبیر عالم دست ما نیست! ببینید این حرف را چه وقتی زدم! اگر هم تا به‌حال این‌طور نکرده‌ایم، از الآن باید خود را با حقایق وفق بدهیم و راه اشتباه را باید برگردیم و توبه کنیم؛ خدا هم درِ توبه را باز گذاشته است و إن‌شاءالله قبول می‌کند.

باید با مردم صادق باشیم، باید با مردم صاف باشیم، باید دروغ نگوییم، باید حقایق را بگوییم، باید با وجدان ِ مردم صحبت کنیم، و باید با عقل سلیمِ مردم تخاطب داشته باشیم. بخواهیم یا نخواهیم، مجبور خواهیم بود روزی به این مسئله سر بسپریم؛ پس چه بهتر که از الآن شروع کنیم و از الآن خودمان را در این بستر حقیقت‌یابی و رسیدن به حقیقت قرار بدهیم؛ چون آن روز دیگر کار از کار گذشته است!

## کتمان حقایق، یکی دیگر از نشانه‌های علمای فاسد

بنابراین علمایی که در این طرف هستند طالح‌اند و علمایی که در آن طرف هستند صالح‌اند. پس امیرالمؤمنین می‌فرماید: علمایی صالح‌اند که کتمان حقایق نکنند، باطل را حق جلوه ندهند و القاب و اسماء ائمه را به خود نبندند. من عالمم، خیلی خوب، حالا حجةالاسلام یا هرچه می‌خواهید بگویید ...

پس ما هم همین هستیم، ما هم احتیاط نمی‌کنیم یعنی دنبال تخیّلات و توهّماتمان هستیم و در میتۀ جاهلیت هستیم و می‌میریم. معنای روایت، این است و همین‌طور هم هست.

## هدایت خداوند براساس طلب قلبی و خواست حقیقی افراد برای حفظ دین خویش

پس یکی اینکه نباید کتمان حقایق بکنیم؛ دوم اینکه نباید باطل را حق جلوه بدهیم و حق را باطل. این مربوط به علما بود. حالا بقیه چه تکلیفی دارند؟ خیال نکنید امام عسکری شما را رها کرده، بلکه گریبان شما را هم گرفته است! هم گریبان

ما را محکم گرفته است و هم گریبان شما را! حضرت می‌فرمایند:

«لاجرم أنّ مَن علِم اللهُ مِن قلبِه مِن هٰؤُلاء القوم أنّهُ لا یریدُ إلّا صیانةَ دینه و تعظیمَ ولیّه لم یترکه فی ید هذا المتلبّس الکافر!»[[275]](#footnote-275)

این است و جز این نیست و قطعاً همین است که هر کسی که خدا در قلب او نگاه کند و ببیند که این قلب، قلبی است که واقعاً می‌خواهد از دینش محافظت کند.

اگر خدا نگاه کند می‌بیند. ما قلب را نمی‌بینیم، فقط همین ظاهر را می‌بینیم. من الآن که دارم شما را می‌بینم آیا می‌بینم که نیّتتان چیست؟ آیا می‌دانم شما به چه نیّتی اینجا آمده‌اید؟ آمده‌اید حرف بفهمید یا آمده‌اید حرف ببرید؟! من که نمی‌دانم! بلکه فقط ظاهری می‌بینم که می‌خندید و تبسّم می‌کنید. ما که حرف می‌زنیم، برای همه حرف می‌زنیم، نه فقط برای یک عده؛ چون همه انسان هستند، همه وجدان دارند، همه فکر دارند و همه در قبال خدا مسئول‌اند.

من به رفقا و دوستانم همیشه می‌گویم: حرفی که من می‌زنم برای همه می‌زنم؛ حالا یک کسی یک طور برداشت می‌کند و یک کس دیگری یک طور دیگر برداشت می‌کند. خدا شاهد است که من این را از روی اخلاص می‌گویم و در مواردی هم ثابت کرده‌ام که من خیر همه را می‌خواهم!

اما خدا وقتی نگاه می‌کند، به‌جای اینکه به چشم و ابرو نگاه کند، یک‌دفعه مستقیم می‌رود به قلب نگاه می‌کند! خدا به چشم و ابرو نگاه نمی‌کند، خدا به خنده نگاه نمی‌کند، خدا به این اخم‌ها نگاه نمی‌کند، بلکه خدا می‌بیند که پشت این خنده چیست، پشت این اخم چیست، و این دل چه می‌گوید؛ خدا آن را نگاه می‌کند.

یکی خدا این‌طور نگاه می‌کند، دوم ائمه، سوم اولیای الهی! وقتی مرحوم آقا می‌آ‌مدند عجب اوضاعی داشتیم! پیش ایشان می‌رفتیم و می‌خواستیم یک طور خاصی

صحبت کنیم، ایشان می‌خندیدند و می‌گفتند: «بلندشو برو! می‌دانم چه می‌خواهی بگویی! دیگر برای ما بازی درنیاور!» گاهی اوقات این را می‌گفتند؛ حالا یا با این تعبیر یا با تعبیر دیگر. ما هم سرمان را پایین می‌انداختیم و می‌رفتیم! می‌فرمودند: برای ما بازی درنیاور! به قول مرحوم حدّاد: «اگر حرف در آسمان چهارم هم باشد می‌آورم و کف دستت می‌گذارم!»[[276]](#footnote-276)

بنابراین این سه‌تا می‌فهمند: خدا و ائمه و اولیای الهی. پس جلوی اینها نمی‌شود معلّق زد. به این و آن می‌توانیم دروغ بگوییم، ولی به اولیا نمی‌توانیم. تا بخواهیم دروغ بگوییم، هنوز نگاه نکرده، می‌گوید: برو آقا بیرون!

ـ آقا بگذار حرفم را بزنم!

ـ برو آقا؛ من وقت ندارم!

ـ چرا آقا جوابم را نمی‌دهد؟! این آقا اصلاً نمی‌گذارد حرفم را بزنم!

ـ بلند شو برو آقا! اصلاً فرصت نداریم!

حالا هرچه می‌خواهی بگویی، بگو؛ اما خدا به قلب نگاه می‌کند. خدا وقتی به قلب نگاه کند، قلب دو نوع است:

نوع اول قلبی است که بیمار است، مثل همین آقایی که ولیّ خدا دارد حق را برای او روشن می‌کند، ولی پا روی حق می‌گذارد. آقاجان وقتی در حریم علیّ بن موسی الرّضا آمدی چرا فیضت را فراموش کردی؟! چرا وقتی ولیّ خدا دارد حق را به تو نشان می‌دهد، نمی‌گویی چشم؟! چرا حدّاقل احتیاط نمی‌کنی؟ چرا پا روی حق می‌گذاری؟ چرا مصرّی؟ آیا می‌ترسی که اگر اینجا چشم بگویی، بعدش هم مجبور ‌شوی چشم بگویی؟! مثل آن کسی که مکتب رفت، به او گفت: بگو «الف»! گفت: نمی‌گویم! گفت: چرا؟ گفت: اگر بگویم، فردا می‌گوید بگو «ب» و پس‌فردا می‌گوید بگو «ت» و تا آخر «ی» باید بروم و نمی‌توانم یک‌جا بایستم، چون الفبا سی و دوتا حرف است و باید تا

آخر رفت! لذا از اول نمی‌گوییم «الف»، فقط نگاه می‌کنیم و کار خودمان را می‌کنیم! آقاجان، بگو «الف» تا یک چیزی در این مغزت برود و این گچ‌ها تبدیل به سلول بشود! می‌گوید: می‌خواهم گچ بماند! اصلاً کی به کی است؛ دو دو تا هجده تا! کی به کی است؛ می‌خواهم گچ بماند! بسیار خوب، بگذار گچ بماند! خدا هم با گچ کاری ندارد: ﴿صُمُّۢ بُكۡمٌ عُمۡيٞ فَهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ﴾.[[277]](#footnote-277) این قلب مریض است و خودش را بسته است و روی خودش پوشش انداخته است و دیگر هیچ روزنه‌ای نمی‌تواند عبور کند.

نوع دوم قلبی است که برای حق جا گذاشته است تا ببیند قضیّه چیست و حرف او چیست. مواظب است که نکند اینجا اشتباه کند، نکند آنجا اشتباه کند. این قلبی است که می‌خواهد دنبال حق برود. خدا وقتی که نگاه بکند:

«أنّه لا یریدُ إلّا صیانة دینِه»؛ این قلب، قلبی است که واقعاً می‌خواهد از دینش محافظت کند!

او نمی‌خواهد دینش را دست این و آن بیندازد، نمی‌خواهد هرچه این و آن می‌گویند بگوید چشم. همه‌اش که نباید چشم گفت! باید ببینی خودت چه داری می‌فهمی و چه داری احساس می‌کنی!

«لا یرید إلّا صیانة دینِه و تعظیم ولیِّه»؛ می‌خواهد دین خدا را نگاه دارد و ولیّ خدا را تعظیم کند.

نه‌اینکه بخواهد بر سر ولیّ خدا بزند و او را پایین بیاورد تا خودش بالا برود! البته ولیّ خدا پایین نمی‌آید، تو پایین آمدی، تو از دست دادی، تو خاسر شدی و تو این ربح را نبردی! ولیّ خدا سرجایش هست و از جایش تکان نمی‌خورد؛ منتها تو بدبخت شدی!

## دستگیری خداوند از طالبین حقیقی به‌وسیلۀ معرفی مؤمنین روشن‌ضمیر به ایشان

اگر شخصی این‌طور باشد و در دلش نیّت او صادق باشد، امام عسکری می‌فرماید:

«لم یَترُکهُ فی یَد هٰذا المتلبِّس الکافر»؛ خدا دیگر او را دست این متلبّس کافر

(همین حاکمی که می‌خواهد او را از بین ببرد و همین عالمی که باطل را حق جلوه می‌دهد) رها نمی‌کند.

بنابراین اول باید در دلمان نیّت ما صادق باشد؛ یعنی به‌جای اینکه مدام این‌طرف و آن‌طرف برویم و پای این منبر و آن منبر بنشینیم و این کتاب و آن کتاب را بخوانیم و گوش بدهیم، اول باید این نیّت را صادق و صاف بکنیم تا هرچه از مصدر واقعی آمد بگوییم چشم! وقتی که نیّت را صادق و صاف کردیم دیگر نیازی به منبر و روضه و مجلس و کتاب و... نداریم؛ بلکه آنی که خدا بخواهد در قلبمان می‌اندازد. خدا هزاران وسیله دارد و هزاران راه و طریق دارد. خدا دیگر این شخص را در دست این متلبّس کافر رها نمی‌کند؛ یعنی در دست این عالمی که خودش را به لباس علم و تقوا درآورده است، ولی ابلیس است و ابلیس را درس می‌دهد!

امام می‌فرماید: «لا جرمَ؛ همین است و غیر از این نیست!» و بعد می‌فرماید:

«و لٰکِنَّهُ یُقَیِّضُ لَهُ مُؤمنًا یَقِفُ بِه علَی الصّوَابِ ثُمَّ یُوَفِّقُهُ اللهُ لِلقَبولِ مِنه»؛[[278]](#footnote-278) خدا مؤمنی را در سر راهش قرار می‌دهد که دست خودش یک جا وصل است، و او دست این را می‌گیرد.

خدا یکی را در سر راهش قرار می‌دهد که فکرش باز شده است و نمی‌خواهد داخل مغزش گچ بماند، و او دست این را می‌گیرد. به انواع وسائل، سر راهش قرار می‌دهد؛ مثلاً دارد در خیابان راه می‌رود، می‌گوید: سلامٌ علیکم، حالت چطور است؟ خوبی؟ آقا بیا کمکت کنم! و جای صحبت باز می‌شود، بعد یک‌دفعه می‌بیند که عجب حرف‌هایی زد! ببینم آقا این چه کسی بود؟! دنبالش بروم تا ببینم چه می‌گوید، و بلند می‌شود می‌رود و می‌گوید: به‌به، عجب، ای دل غافل:

آب در کوزه و ما تشنه‌لبان می‌گردیم \*\*\* یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم[[279]](#footnote-279)

عجب، چطور هم‌چنین مطالبی در این کتاب هست و ما تا حالا نمی‌دانستیم؟!

چطور هم‌چنین صحبت‌هایی در این نوار هست و ما از آن غافل بودیم؟! یا مثلاً یک‌جا به کتاب‌فروشی می‌رود تا کتابی بخرد، کنار آن یک کتاب دیگر است، کنار آن یک نوار دیگر است، و می‌گوید: حالا این را هم بگیریم ببینیم که چیست. بعد به خانه می‌رود و می‌بیند: عجب، این حرف‌ها چیست؟! این مسائل چیست؟!

اینها به‌خاطر این است که دلش باز است. اگر دلش باز نباشد، کتاب یا نوار را می‌گیرد، ولی یک‌جایی می‌گذارد و یکی دو سانت هم خاک روی آن می‌آید و اعتنایی نمی‌کند، آن‌وقت می‌رود ترانه گوش می‌دهد و فیلم تماشا می‌کند! خدا بسته است و می‌گوید: ما ناز نمی‌کشیم! دلت را بستی، ما هم یک بتن روی آن می‌کشیم که جایت خوب محکم باشد و خاطرت جمع بشود! و خوب آب هم می‌دهیم تا سفت بشود؛ چون می‌گویند باید به سیمان تا مدّتی، مثلاً تا یک ماه، آب داد تا همین‌طور سفت بشود. ما هم خیلی سفت نگه می‌داریم! خودت خواستی، ما هم بلدیم! آن‌وقت ما سر راهت آنهایی را قرار می‌دهیم که بخواهند تو را تأیید بکنند، آنهایی که برای تو خواب دروغ تعریف می‌کنند، آنهایی که مکاشفات دروغ تعریف می‌کنند. اگر بخواهی از این راه وارد شوی، ما همه قِسمی داریم؛ هم این طرفش را داریم، هم آن طرفش را داریم. آنهایی را می‌آوریم که می‌گویند: خواب دیدیم این‌طوری بود، مکاشفه کردیم آن‌طوری بود، اینجا معجزه اتفاق افتاد، آنجا کرامت اتفاق افتاد، اینجا چپ شد، آنجا راست شد و... . از این چیزها داریم و ما همه را دیدیم.

«لم یَترُکهُ فی یَد هٰذا المتلبِّس الکافر، و لٰکِنَّهُ یُقَیِّضُ لَهُ مُؤمنًا یَقِفُ بِه علَی الصَّوابِ»؛ خدا نمی‌گذارد که او در میان اینها بماند، بلکه دستش را می‌گیرد و مؤمنی را سر راهش قرار می‌دهد که او را می‌آورد و در صراط قرا می‌دهد.

یعنی دست را می‌گیرد و می‌گوید: آقا بیا اینجا، چه‌کار می‌خواهی بکنی؟ این کاری که داری می‌کنی اشتباه است! یا این رأیی که داری می‌دهی اشتباه است! آیا فکر فردا را کرده‌ای؟! حواست را جمع کردی؟! خیال می‌کرد که این آدم، آدم صالحی است؛ پس چه شد؟! این که الآن برای خیلی‌ها روشن شده است، از خیلی قبل برای خیلی‌ها

روشن بود، اما الآن صدایش درآمده است! این را که دیگر خیلی دیده‌ایم! آن مؤمن دست این را می‌گیرد و می‌گوید: آقا این کار را نکن و دنبال کارت برو! تو را چه که بخواهی در این قضایا و مسائل دخالت کنی!

## توفیق الهی برای پذیرش حقیقت از علمای بالله و مؤمنین روشن‌ضمیر

«ثمّ یوفِّقُه الله لِلقبولِ مِنه»؛ (وقتی که راه را به او نشان داد) بعد خدا توفیق عمل هم به او می‌دهد!

ممکن است ما خیلی از مطالب را بدانیم، ولی توفیق عمل پیدا نکنیم؛ مثل آن آقا که دانست، ولی یک شب طول نکشید، فردایش رفت پا روی کلام حق گذاشت! ولی برعکس، خیلی‌ها بودند که پیش مرحوم آقا می‌آمدند و ایشان یک صحبت می‌کردند و آنها توفیق عمل پیدا می‌کردند، چون دلشان صاف بود. دیگر مثل آن آقا با وجود اینکه این عالم الهی یک ساعت صحبت کرده و برای او حجّت را تمام کرده است، باز فردا نمی‌رفتند همان حرفشان را بگویند. پس توفیق را هم خدا می‌دهد. بنابراین هم روشنگری از طرف خدا است و هم توفیق عمل از طرف خدا است؛ هر دو از طرف خدا است.

«فَیَجمع اللهُ لَه بِذٰلکَ خَیر الدّنیا و الآخرة»؛[[280]](#footnote-280) خداوند به‌واسطۀ این مؤمن بصیر و خبیر و موفّق، خیر دنیا و آخرت را به او می‌دهد.

البتّه بنده در جلد دوم اسرار ملکوت، خصوصیّات ولیّ الهی را عرض کرده‌ام،[[281]](#footnote-281) و إن‌شاءالله اگر خداوند توفیق بدهد، در جلد سوم اسرار، این عبارت امام عسکری علیه السّلام را توضیح خواهم داد که حالا اگر یک ولیّ الهی نبود چه باید کرد؟[[282]](#footnote-282) و مفصّلاً توضیح خواهم داد که در صورت نبودن ولیّ کامل و عارف الهی چه باید کرد؟ آیا باید دست روی دست گذاشت یا نه؟

حالا در اینجا خدا به او خیر دنیا را هم می‌دهد، یعنی در دنیا خیالش راحت

است و وجدانش راحت است. آنهایی که این مدت این کارها را کردند الآن چه وجدانی دارند؟ آیا دائماً نمی‌گویند که ای کاش و ای کاش؟! و مدام دست روی دست نمی‌زنند؟! اما ما دست روی دست نمی‌زنیم، بلکه می‌خندیم؛ چون وجدان راحت است، به‌خاطر اینکه خلاف نکرده است. خدا توفیق داده است، پس باید بر این توفیق شکر کرد.

«و یَجمَعُ عَلیٰ مَن أضَلَّهُ لَعنًا فی الدُّنیا و عذابَ الآخِرَة»؛[[283]](#footnote-283) و هر کسی و هر عالمی که تا به‌حال این فرد را در شبهه گذاشته بود و باطل را برای این فرد، حق جلوه داده بود، خداوند لعن در دنیا و عذاب آخرت را نصیبش خواهد کرد!

لذا در همین دنیا می‌بینیم که دارند اینها را لعنت می‌کنند! هنوز نمرده‌اند، ولی می‌گویند: خدا لعنتش کند! عجب آدمی بود؛ خدا لعنتش کند! این چه کارهایی کرد؛ خدا لعنتش کند! خدا هم در این دنیا سزایش را می‌دهد و هم در آخرت که اصلاً صف کشیده‌اند و منتظر قدوم ایشان هستند که بفرمایید می‌خواهیم از جنابعالی یک پذیرایی خیلی اختصاصی و آن‌چنانی داشته باشیم!

این روایت را عرض کردیم و إن‌شاءالله امیدواریم که در این روز مبارک، خداوند توفیق مصداقیّت این عبارات را بدهد. این عبارات را باید در تابلو نوشت و در منازل قرار داد. این ائمه این حرف‌ها را نزده‌اند که در کتاب‌خانه‌ها بماند! ما باید اینها را تابلو کنیم تا هر روز جلوی چشممان باشد. همین کلام امام عسکری را اگر ما هر روز، حتی اگر یک هفته در میان، نگاه کنیم، آیا هیچ‌طوری نمی‌شویم؟ یا اینکه تکانی می‌خوریم؟ بعداً این تکان کم‌کم زیاد می‌شود تا اینکه إن‌شاءالله کار خودش را انجام می‌دهد. امیدواریم هم نسبت به عالِم و هم نسبت به متعلّم، خداوند توفیق مصداقیّت این عبارات و این مفاهیم را برای همه به‌وجود بیاورد.

## لزوم احساس حضور ولایت امام زمان در هر لحظه

امروز عید میلاد منجی عدالت (چون عدالت فقط به‌واسطۀ حضرت نجات

پیدا می‌کند) و منجی حق است، منجی حقیقت، منجی حیات، دمندۀ روح حیات بر کالبد مردۀ ما، امروز روز میلاد زمان امام علیه السّلام است.

مرحوم آقای حدّاد ـ رضوان الله علیه‌ـ به بنده می‌فرمودند:

کور است آن چشمی که روز از خواب بلند شود و قبل از اینکه نگاهش به دیوار بیفتد به امام زمانش نیفتد![[284]](#footnote-284)

یعنی تو داری به این دیوار نگاه می‌کنی، اما نقشی که از این دیوار در ذهن تو ترسیم می‌شود، با حضور ولیّ دارد این کار انجام می‌شود؛ یعنی همان ولایت است که به‌صورت بازشدن پلک چشم درآمده است، همان ولایت است که به‌صورت نور چراغ درآمده است و همان ولایت است که این تصویر در اینجا نقش می‌بندد! همۀ اینها ظهور آن ولایت است.

اینها امام را شناختند! اینها می‌شوند شیعۀ علی! اینها می‌شوند شیعۀ امام زمان!

ولایت به این معنا نیست که امام زمان می‌داند! خیلی‌ها می‌دانند! اصلاً این ننگ برای امام زمان است که بگوییم امام زمان علم غیب دارد! این ننگ برای امام زمان است که بگوییم امام زمان تصرّف می‌کند، ماه را دو نصف می‌کند و خورشید را برمی‌گرداند! آصف هم این کارها را می‌کرد[[285]](#footnote-285) و خیلی‌های دیگر هم می‌توانند این کارها را بکنند![[286]](#footnote-286)

ولایت امام زمان به این معنا است که نفس حضور اشیاء و اعیان خارجی همان ولایت است. این امام زمان است! نفس تحقّق ماهیّات به هویّت خارجی‌شان همان ظهور ولایت است. علم غیب چیست؟! این حرف‌ها چیست؟! آن‌وقت آقا کتاب می‌نویسد که امام علم غیب دارد یا ندارد؟ امام می‌داند یا نمی‌داند؟ عرفا چه می‌گویند،

اینها چه می‌گویند! آن‌وقت این امام را می‌توانیم لقبش را به خودمان بدهیم و بگوییم که ما امام هستیم؟! باید سرمان را پایین بیندازیم و خجالت بکشیم!

إن‌شاءالله امیدواریم که خداوند به برکت این مولود، همۀ ما را در پناه ولایتش به معرفت واقعی‌اش که مورد نظر اولیای خدا است برساند، و ما را به‌واسطۀ وظیفۀ خطیرتری که برعهده داریم، موفّق بدارد بر اینکه فقط و فقط در صراط و مسیر آن بزرگوار حرکت کنیم، و چشم ما را از همه‌جا ببندد و فقط و فقط بر همان نقطۀ وجود نازنین و مقدّسش معطوف بدارد.

اللَهمّ صلِّ عَلیٰ محمدٍ و آلِ محمد

# مجلس هشتم: ارتقاء عقول در زمان ظهور

نیمه شعبان 1434 هجری قمری

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

الحمد لِله ربِّ العالمین

و صلَّی اللهُ علیٰ سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمّد

و علیٰ أهل بیته الطّاهرین

و اللعنة علیٰ أعدائهم أجمعین

## اکمال عقول در زمان ظهور حضرت بقیّةالله

امام صادق علیه السّلام دربارۀ ظهور حضرت بقیّةالله می‌فرمایند:

«إذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللهُ یَدَهُ عَلیٰ رُؤوسِ العِبادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقولَهُم و أکمَلَ بِهِ أخلاقَهُم»[[287]](#footnote-287)

وقتی که قائم ما ظهور کند و از پس پردۀ غیبت به‌درآید خداوند دست او را بر سر همۀ بندگان قرار می‌دهد و به‌واسطۀ این عنایت و کرامت، عقول آنها را به مرتبۀ جمعیت و اتقان درمی‌آورد (و از تشتّت و افتراق بیرون می‌آورد و از چند سو نگری درمی‌آورد) و بدین لحاظ، اخلاق آنها را نیز کامل می‌کند.

یعنی امور آنها، صفات آنها، کارهایی که انجام می‌دهند، تصرفاتی که می‌کنند و ارتباطی که پیدا می‌کنند، همۀ اینها را به مرتبۀ انسانیت کامل و کمال می‌رساند.

این روایت خیلی روایت عجیبی است و خیلی‌ها هم شنیده‌اند. انسان گاهی از اوقات فکر می‌کند که چطور هم‌چنین قضیّه‌ای اتفاق می‌افتد؟! معنای جمعیت عقل چیست؟ معنای کمال اخلاق چیست؟ مگر ما الآن عقل خود را به‌کار نمی‌بندیم؟! مگر در امور خودمان تصمیم نمی‌گیریم؟! مگر فکر نمی‌کنیم؟! پس چه تفاوتی بین این زمان و بین آن زمان خواهد بود؟ و امام صادق علیه السّلام در چه وضعیتی بودند که حتّی زمان خودشان را لایق برای زمان ظهور نمی‌دانستند؟

## قضیۀ هارون مکی در میزان معرفت و متابعت از مقام امامت

قضیّۀ هارون مکی در شب‌های ماه مبارک خدمت رفقا عرض شد[[288]](#footnote-288) و این قضیّۀ معروف و مشهوری است و همه می‌دانند و اطلاع دارند. در آنجا عرض شد که بعضی‌ها از خراسان خدمت امام صادق علیه السّلام آمدند و به آن حضرت پیشنهاد قیام در قبال حکومت ظلم و جور کردند. حالا این حکومت ظلم و جور، حکومت بنی‌عبّاس بود. بنی‌عبّاس همین‌هایی بودند که نماز می‌خواندند، نماز جمعه می‌خواندند، منبر می‌رفتند، خُطبایشان این‌طرف و آن‌طرف در بلاد درحال تبلیغ دین بودند؛ ولی صحبت، صحبت ظلم و جور و حکومت غاصبانه است. این را مردم می‌فهمیدند و احساس می‌کردند که قضیۀ فرستادن خطیب به این‌طرف و آن‌طرف و نماز خواندن، با ظلم منافات دارد و در تعارض است. مردم ظلم و فساد را احساس می‌کردند و به همین جهت سراغ ائمه می‌آمدند.

اگر قضیّه صرف نماز و روزه و حج بود، بنی‌عبّاس و بنی‌امیّه هم انجام می‌دادند، پس مشکلی نبود. دیگر چرا سراغ ائمه بیایند؟ پس معلوم می‌شود که نماز با ظلم کردن منافاتی ندارد، بلکه نماز و روزه و اقامۀ شعائر دینی به صورت ظاهری، راه و پلی برای رسیدن به امیال و هواهای نفسانی است و یکی از راه‌های آن است.

آنها سراغ امام صادق علیه السّلام آمدند و از آن حضرت تقاضا کردند. حالا آیا امام

می‌تواند این کار را به‌تنهایی انجام بدهد؟! امام که بنا بر شقّ‌القمر و اعجاز ندارد، پس لابد باید افرادی باشند که کمک و مساعدت کنند، و وقتی حضرت می‌فرمایند که بنشینید، آنها بنشینند و وقتی حضرت می‌فرمایند که حرکت کنید، آنها حرکت کنند و وقتی حضرت می‌فرمایند که اقدام کنید، آنها اقدام کنند، و هرچه حضرت می‌گوید، آنها گوش بدهند.

حالا آیا این‌چنین افرادی در آن زمان بودند یا نبودند؟ اگر بودند پس چرا حضرت در قیام به این مسئلۀ مهم ـ نعوذ بالله ـ کوتاهی کردند؟! اگر نبودند چه عاملی بود که این‌چنین افرادی نبودند؟ در آن زمان مردم نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، هر سال هم حج می‌رفتند، آن‌هم حجّ آن زمان که ماه‌ها طول می‌کشید و برای رسیدن به مکّه خیلی تلاش می‌کردند، نه مثل الآن که انسان دو ساعته و سه ساعته به آنجا می‌رسد. مردم همۀ این کارها را انجام می‌دادند، پس چه قضیّه‌ای در آن زمان بود که حضرت قیام نمی‌کردند و ائمه در آن زمان ساکت بودند و نمی‌توانستند اقدام کنند؟ امام رضا علیه السّلام نمی‌توانست اقدام کند، موسی بن جعفر علیه السّلام نمی‌توانست اقدام کند؟

آن شخص آمد و شروع کرد به حضرت اعتراض کردن که شما صدهزار نفر یار فقط در خراسان دارید؛ حالا جاهای دیگر بماند! پس چرا اقدام نمی‌کنید؟! چرا بلند نمی‌شوید؟! دارد اعتراض می‌کند و حضرت باید جواب بدهند. اگر حضرت بگویند که نه، هنوز وقتش نیست؛ می‌گوید که وقتش هست، چون داریم می‌بینیم! این‌همه افرادی که دارند می‌گویند یا حجة ابن الحسن، پس اینها چه می‌شوند؟! اینها می‌گویند هستیم دیگر! این‌همه افرادی که می‌گویند باید بلند شد و در قبال مسائل باید سکوت نکرد، چه می‌شوند؟! همین‌ها در زمان امام صادق هم بودند! ما که فرقی نکرده‌ایم؛ آن زمان بودند، الآن هم هستند. این شخص به عنوان نمایندگی از آنها آمده بود که برود به امام علیه السّلام بگوید: ما آماده‌ایم و خود را برای اطاعت از دستورات و فرامین شما داریم آماده می‌کنیم، چرا نشسته‌اید؟ اگر کمک می‌خواهید بفرمایید! دیگر چه توجیهی برای امام صادق باقی می‌ماند که بنشیند و همین‌طور نظاره‌گر باشد و بنی‌عبّاس هم هر غلطی که می‌خواهند، بکنند و هر ظلمی که می‌خواهند، بکنند و

هر کسی را که می‌خواهند، در زندان بیندازند و دهان هر گوینده‌ای را بکوبند و خفه کنند؟ چه دلیلی برای امام صادق در اینجا می‌تواند باقی بماند؟

در همین حین که مشغول صحبت بودند حضرت به آن شخص خدمت‌کار فرمودند: «بیا تنور را آتش کن و گرم کن!» همان تنوری که در آن غذا و نان درست می‌کردند. او هم آمد و هیزم‌ها را ریخت و گرم کرد. وقتی که دیگر لهیب آتش خیلی بالا آمد و مشخص شد که در آن تنور چه خبر است، حضرت فرمودند که جناب خراسانی که تابه‌حال این‌قدر برای ما نصیحت می‌کردید و ما را تحریک به قیام می‌کردید، بفرمایید شما اوّلین نفرش! بسیار خوب، بگویید ببینم در این اقدام و بلند شدن و کمک کردن، آیا حلوا و برنج زعفرانی و خورشت بادمجان است یا تیر و شمشیر و نیزه و کشته شدن و زخمی شدن و این حرف‌ها است؟ کدام‌یک از اینها است؟! جنگ با بر سر سفرۀ غذاهای متنوع و رنگارنگ بودن تفاوت می‌کند! حضرت فرمودند: «بسیار خوب، جنابعالی اوّلین نفر، بفرماید بروید داخل تنور و قدری آنجا بنشینید!» تا قدری مغز و عقل‌تان سر جایش بیاید و دیگر این‌قدر امام را نصیحت نکنید!

گفت: یا ابن‌رسول‌الله، چه می‌فرمایید؟! می‌فرمایید بنده داخل تنور بروم؟!

ـ بله، عرض می‌کنم که بفرمایید در این تنور بروید تا قدری حالتان جا بیاید!

ـ مگر من چه کردم؟! آخر چه گناهی از من سر زده است؟!

حضرت فرمودند: مگر تو نمی‌خواهی در رکاب امامت شهید بشوی؟! بسیار خوب، حالا جنگ و شیهۀ اسب‌ها و نیزه‌ها و امثال اینها بماند، همین الآن حیّ و حاضر، برو در تنور؛ بسم الله! یا اینکه نه، می‌خواهی جنگ کنی و یک خال هم به بدنت نیفتد! مثل همان بزرگوارانی که در صدر اسلام وقتی جنگ می‌شد اول آنها فرار می‌کردند و بعد از چند روز قاصد می‌فرستادند و پیغام می‌فرستادند تا ببینند چه خبر است، وقتی می‌دیدند که اوضاع آرام شد و مشرکین را فراری داده‌اند و زخم‌ها را امیرالمؤمنین خورد و پیشانی پیغمبر شکست و اینها همه در خانه افتادند، حالا

می‌گویند: به‌به، الحمدللّه! الحمدللّه که اسلام پیروز شد![[289]](#footnote-289) آنها هم همین‌طور بودند.

بله، از این‌طور افراد خیلی هست، ما هم همین‌طور هستیم. از این‌طور افراد زیاد پیدا می‌شوند و بعداً هم حاکم و همه‌کارۀ مسلمین می‌شوند! همیشه این‌طور بوده است!

حضرت فرمودند: بفرمایید تشریف ببرید در این تنور!

او شروع کرد به عجز و لابه که یا ابن‌رسول‌الله، مگر ما چه کردیم؟! آخر ما چه حرفی زدیم؟! و... .

ـ بسیار خوب، شوخی و مزاح کردیم!

البته من دارم این‌طور می‌گویم، ولی حضرت که شوخی و مزاح ندارد! حضرت شروع کردند به صحبت و مطلب را برگرداندند و پرسیدند که حالا این کیست؟ آن کیست؟ آنجا چه خبر است؟ اینجا چه خبر است و...

در همین حین، هارون مکّی، از اصحاب حضرت، وارد می‌شود. هنوز لنگه کفشش در دستش بود که حضرت می‌فرمایند: «قبل از اینکه بنشینی، برو در آن تنور و قدری آنجا بنشین تا بعداً خدمتمان برسی!» او هم کفشش را آنجا می‌گذارد و می‌رود قشنگ صاف در آن تنور می‌نشیند!

یک‌دفعه این شخص خراسانی وحشت می‌کند و رنگ از او می‌پرد و خیال می‌کند که الآن است که بوی ذغال و سوخته شدن هارون مکّی به مشام برسد! مگر او چه‌کار کرده بود که حضرت این بلا را بر سرش آورد؟! توجه می‌کنید! امام را نشاخته بودند! ما هم امام را نشناخته‌ایم و در تفکرات و تخیلات داریم با امام سر می‌کنیم. آن هارون مکی امام را شناخته است!

وقتی هارون در تنور رفت، به این امید نرفت که سالم درآید، مثل حضرت

ابراهیم که ﴿قُلۡنَا يٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرٰهِيمَ﴾[[290]](#footnote-290) و آن خطاب به برد و سلام باعث شد که همین آتش در حین شعله‌ور شدنش، سوزندگی از آن گرفته بشود و حرارت از آن سلب بشود؛ بلکه وقتی که هارون مکی در تنور رفت، به این نیت رفت که جزغاله بشود، وإلاّ هنر نیست! همۀ ما همین کار را می‌کنیم! اگر این‌طور باشد، امام علیه السّلام به‌جای صد هزار نفر، صد میلیون طرفدار دارد! اگر ما بدانیم که وقتی در تنور برویم ابداً هیچ گزندی به ما وارد نمی‌شود و هیچ اتفاقی برایمان نمی‌افتد و حرارت تأثیری نخواهد داشت، الحمدللّه همه هارون مکی می‌شویم! اما او با این نیت رفت که بعد از نیم ساعت جزغاله و ذغالش را در بیاورند! حالا اینکه امام علیه السّلام چه‌کار کرد، این را دیگر خودش می‌داند. البته گاهی اوقات هم این‌طور اتفاق می‌افتد که وقتی آدم می‌رود باید تا آخر خط برود؛ یعنی این‌طور نیست که به امیدی بخواهد برگردد، چون این که دیگر فایده‌ای ندارد! توجه کردید؟

یک‌مرتبه این شخص همۀ اوضاعش به‌هم ریخت! حضرت شروع کردند به صحبت کردن از این‌طرف و آن‌طرف. حدود بیست دقیقه‌ای گذشت، حضرت گفتند: «حالا برو این رفیقت را که داخل این تنور رفت، دربیاور و بگو دیگر بس است!»

کنار تنور آمد و می‌خواست ذغال‌هایش را در بیارود؛ چون خیال می‌کرد که دیگر چیزی از او باقی نمانده است! اما نگاه کرد دید که خیلی راحت داخل تنور نشسته است و دارد آتش‌ها را یکی‌یکی بالا و پایین می‌اندزد!

حضرت گفتند: «چند تا از اینها در خراسان دارید؟!»

حضرت خراسان را گفتند، ولی این مسائل همه‌جا همین‌طور است، اینجا هم همین است و تفاوتی بین خراسان و سمنان و تبریز و سایر جاها ندارد. صحبت این است که تا هرکس چطور باشد! مهم این است.

گفت: یا ابن‌رسول‌الله، آنجا یک نفر هم مثل این نیست!

حضرت فرمودند: «اگر من پنج نفر مثل اینها داشتم قیام می‌کردم!»[[291]](#footnote-291) البته با بعضی از اختلافات در تعابیر.

## برگزاری جشن میلاد امام زمان برای ارتقای معرفت و تقرّب به مبانی آن حضرت

توجّه کردید؟ این مسئله یعنی چه؟ هزار و صد و چند سال است که دارد از تولد امام زمان علیه السّلام می‌گذرد و هرسال ما داریم جشن می‌گیریم، چراغانی می‌کنیم، یا حجة ابن الحسن می‌گوییم، و از عدل او داریم به همۀ دنیا اعلام می‌کنیم: او وقتی بیاید این‌طور می‌شود، او وقتی بیاید آن‌طور می‌شود، او وقتی بیاید گرگ در کنار میش هر دو با هم حرکت خواهند کرد، او وقتی بیاید اگر یک دختر پانزده ساله بر سرش طبقی از جواهر بگذارد و از این شهر به آن شهر برود هیچ کسی متعرّض او نخواهد شد.[[292]](#footnote-292)

بله، اینها هست و اینها درست است؛ ولی چه ربطی به ما دارد؟! در این جشن‌هایی که ما تا الآن گرفته‌ایم چه فایده‌ای برده‌ایم و چه نتیجه‌ای عائدمان شده است؟! امسال که سال 1434 ه‍جری قمری است، مثل سال 1433 بود و آن‌هم مثل 1432 و همین‌طور... . اگر همین‌طور جشن بگیریم تا به زمان ظهور حضرت برسیم، چقدر توانسته‌ایم خودمان را با ظهور آن حضرت تطبیق بدهیم و نزدیک کنیم؟! چقدر توانسته‌ایم خودمان را به آن حالی برسانیم که هارون مکی داشت؛ وقتی امام فرمودند که برو در تنور، و او رفت؟ آیا ما هم همین‌طور هستیم؟ بله؟! باید بنشینیم فکرکنیم!

اینکه مدام بنشینیم و بگوییم یا حجة ابن الحسن، چه فایده‌ای دارد؟! خیلی خوب، امسال هم مثل سال دیگر می‌گوییم یا حجة ابن الحسن. حضرت می‌گویند: بسیار خوب، حالا ظهور کردم، شما می‌خواهید چه گلی بر سر من بزنید؟! اگر من ظهور کنم، شما مثل آن خراسانی هستید یا مثل هارون مکی شده‌اید؟ اگر مثل آن خراسانی هستید که این همیشه در طول تاریخ بوده است! نماز خواندن که هنر نیست، روزه گرفتن

که هنر نیست، حج انجام دادن که هنر نیست، بنی‌عباس و بنی‌امیّه هم انجام می‌دادند و دیگران هم انجام می‌دهند و همیشه هم انجام می‌دهند؛ ولی این که هنر نیست! پس چرا تابه‌حال من باید غیبت کنم؟ چرا من نباید ظهور کنم؟ چرا من باید مثل جدّم امام صادق همین‌طور ساکت بنشینم؟ اگر قرار بر قیام و ظهور بود چرا اجداد من قیام نکردند؟ چه فرقی بین من حجة ابن الحسن و بین پدرم امام عسکری است؟ هر دو امام هستیم و تفاوتی نمی‌کند! چه فرقی بین من و جدّم امام رضا است که در همان حکومت مأمون سکوت کرد تا بالأخره مأمون او را شهید کرد؟ چه فرقی بین من و اوست؟ هیچ! یک شخصیت در دو ظهور، فقط همین است! آن اسمش امام رضا بود و این اسمش حجة ابن الحسن، آن اسمش امام هادی بود و این حجة ابن الحسن، آن اسمش امام سجاد بود این حجة ابن الحسن؛ هیچ تفاوت دیگری نمی‌کند و هیچ فرقی در اینجا ندارد.

توجه می‌کنید؟! نشستن، جشن گرفتن، سمینار تشکیل دادن، افراد را از این‌طرف و آن‌طرف دعوت کردن و... خوب است و نمی‌گویم اینها نباشد؛ ولی چقدر ما خودمان را در این‌گونه مجال‌ها به مکتب آن حضرت نزدیک کردیم؟ چقدر خودمان را به افکار حضرت و به اخلاق حضرت نزدیک کردیم؟ چقدر به تصرفات در امور خارجی نزدیک کردیم؟ چقدر کارهایمان را براساس تعقل انجام دادیم؟ آیا هنوز ما براساس احساسات داریم حرکت می‌کنیم؟ آیا هر کس گفت که این کار را بکن، ما هم می‌کنیم؟ بله، می‌کنیم! آیا هر کس گفت که این کار را نکن، نمی‌کنیم؟ بله، نمی‌کنیم! پس این با 1100 سال پیش چه تفاوتی کرد؟!

اگر یکی بگوید که آقا برو این کار را بکن! همه همین‌طور بدون فکر می‌گویند: چشم! یا اگر بگوید که آقا این کار را نکن! همه می‌گویند: چشم! کی نشستیم به خودمان فکر کنیم که این چیزی که این شخص دارد می‌گوید، شاید غلط باشد؟! کی نشستیم فکر کنیم و این عقل خودمان را که خدا داده است، به‌کار بیندازیم؟! شاید آن چیزی که می‌گوید نکن، غلط باشد! تا کی باید دچار جوگیری و احساسات باشیم؟! کی وقتش می‌شود که این تمام بشود؟! پس این چه فرقی کرد؟ بین زمان ما و زمان

پیغمبر واقعاً چه فرقی می‌کند؟!

بنده در همین مقدمۀ کتاب سیمای عاشورا که مشغول تألیفش هستم،[[293]](#footnote-293) این قضیّه را نوشته‌ام که بعد از پیغمبر چه کردند! واقعاً بنشینیم به این مسائل فکر کنیم!

## مسئولیت خطیر طلاب علوم دینی در عمل براساس مبانی مکتب تشیّع

امروز روزی است که عده‌ای از عزیزان ما دارند ملبّس به لباس روحانیت می‌شوند. این مطالب را من به‌خصوص برای آنها دارم می‌گویم که بدانند در چه جایی دارند پا می‌گذارند و چه مسئولیّتی دارند بر روی دوش خودشان قرار می‌دهند. آیا به صرف یک عِمامه گذاشتن مطلب تمام شد؟!

مستحب است که همه عِمامه بگذارید؛ خصوصاً اینکه در نماز عِمامه بگذارید. اگر نمی‌گذارید دیگر از امروز بگذارید. لازم نیست عمامۀ پنج متری و شش متری باشد، بلکه مستحب است یک پارچۀ سفید یا هر کسی سیّد است یک پارچۀ سبز یا سیاه، به تناسب حال خودش در نماز عِمامه بگذارد. ثواب نماز با عِمامه بسیار بسیار بیشتر از ثواب نماز عادی است که انسان بدون عِمامه انجام بدهد.[[294]](#footnote-294)

وقتی هم که عِمامه می‌گذارید حتماً تحت‌الحنک بگذارید. نماز باید با تحت‌الحنک باشد؛[[295]](#footnote-295) یعنی یک طرف عِمامه را باز کنید و از زیر گردن رد کنید و روی شانه بگذارید. این‌طور باید نماز خواند، نه‌اینکه همین‌طوری عِمامه بر سر بگذارید! این‌همه روایت داریم که نماز باید با تحت‌الحنک باشد، آن‌وقت می‌بینیم که آقایان همین‌طور بدون تحت‌الحنک به نماز خواندن می‌ایستند! پس این حرف‌ها را پیغمبر و ائمه برای که زدند؟ فقط می‌گویند: «یا حجة ابن الحسن، عجّل علیٰ ظهورک!» پس این حرف‌ها را برای چه کسی زده‌اند؟

من این مطالب را برای این عزیزان و این دوستان عرض می‌کنم، البته برای همه و برای خودم هم می‌گویم، تا ببینیم که چه توقعی از ما دارند.

بعد از زمان پیغمبر مگر افرادی نیامدند که برای اولی و دومی و سومی و معاویه و هکذا برای هر کسی که می‌آمد، این روایات را جعل می‌کردند؟! برای هارون هم جعل می‌کردند! برای مأمون هم جعل می‌کردند! مگر سَمُرةبن‌جندب‌ها نیامدند؟ مگر ابوهریره‌ها نیامدند؟ همین طالبان دنیا و شهوات مگر وارد معرکه نشدند؟ همین از خدا بی‌خبران ِ حیوان‌صفت و متلوّث به شهوات و به هواها مگر پا به میدان نگذاشتند

و بر پیغمبر معصوم الهی افترا نبستند؟! این روایت‌های دربارۀ اولی و دومی، در زمان پیغمبر درآمد یا بعد از پیغمبر؟ پس چه شد که تا پیغمبر سرش را زمین گذاشت، چاپخانۀ اینها شروع کرد به کار کردن؟![[296]](#footnote-296) چطور این روایت‌ها را ما در زمان پیغمبر نشنیدیم؟! چطور روایت‌های مربوط به معاویه و امثال‌ذلک را در زمان پیغمبر نشنیدیم؟! چرا حتی یکی در میان اینها بلند نشد بگوید که این روایت‌هایی را که شما درآورده‌اید چطور در زمان پیغمبر نبود و یک‌دفعه بعد از پیغمبر سبز شد؟! چرا همه سر را پایین انداختند؟!

ببینید، در آن زمان چه بوده است که در سایر زمان‌ها نیست؟ یک روز معاویه بالای منبر بود و شروع کرد از خودش تعریف کردن. سمره آن پایین نشسته بود، گفت: چه می‌گویی مرتیکه! هشتاد هزار حدیث به پیغمبر بستم تا تو را آن بالا نشاندم؛ حالا داری جلوی من از خودت تعریف می‌کنی؟! جلوی ما دیگر معلق‌بازی نکن!

نمی‌دانم مگر اینها به‌جای خوردن وخوابیدن هم داشتند چاپ می‌کردند؟! مگر چاپخانه بودند؟! این‌قدر دروغ! این‌قدر «شنیدم از لبان رسول خدا درحالی‌که داشت این کار را می‌کرد، دربارۀ معاویه، کاتب وحی این‌طور گفت!» شنیدم از رسول خدا... شنیدم... شنیدم... شنیدم... ! پیغمبر هم دیگر سرش را زمین گذاشته است و نمی‌تواند صحبت کند، حکومت هم دست حکومت زور است، هر کسی هم حرفی بزند می‌گویند که اینجا دروغ است و آنجا دروغ است و دیگر کارش با کرام‌الکاتبین است! اینها وسط افتاده بودند!

چطور شد که آن زمان بد بود؛ اما اگر ما الآن بخواهیم برای رسیدن به مقاصد خودمان از امام زمان مطلب نقل کنیم و ـ نعوذبالله ـ به امام زمان افترا ببندیم، اشکالی ندارد؟! چطور برای أبوهریره‌ها و سمرةبن‌جندب‌ها ایراد داشت؛ اما اگر الآن بگوییم که فلان کس خواب دیده است که امام زمان گفتند که این کار را بکن، دیگر ایراد

ندارد؟! یا اگر الآن بگوییم که فلان کس مکاشفه کرده است که حضرت فرمودند که فلان کار را بکن، اشکال ندارد؟! چه فرقی کرد؟!

حالا فهمیدید و متوجّه شدید که ما هم مثل همان‌ها هستیم؟! حالا مدام بگویید یا حجة ابن الحسن! حالا متوجّه شدیم که یک طیف دارد حرکت می‌کند، یک خط دارد می‌رود، یک روش دارد پیگیری می‌شود، یک جریان دارد انجام می‌شود که در هر زمانی مطابق با همان زمان، خودش را نشان می‌دهد، ولی یک جریان است که عبارت است از جریان متابعت از هویٰ‌وهوس‌ها و انانیت‌ها و نفسانیت‌ها در اشکال مختلف و زمان‌های مختلف و ظهورات مختلف.

## ضرورت عمل بر طبق مبانی ائمۀ معصومین علیهم السّلام

پس امام زمان حق دارد الآن غیبت کند و تا صد سال دیگر هم نمی‌آید! برای چه بیاید؟! الآن هم که زمان سقیفۀ بنی‌ساعده شد! چه تحولی در شمای این زمان به‌وجود آمده است که دارید می‌گویید یا حجة ابن الحسن، که من بخواهم بیایم؟! چه تحولی پیدا شده و چه دگرگونی‌ای در رفتار و در اخلاق شما پیش آمده است که به‌خاطر آن، من از پس پردۀ غیبت بیرون بیایم؟! چه‌کار کرده‌اید؟! شما هم که همان شدید! آن‌موقع حرکت کردند و امیرالمؤمنین را تنها گذاشتند و به سمت سقیفه رفتند و تمام سفارش‌های پیغمبر را زیر پا گذاشتند، الآن هم همین‌طور است و هیچ تفاوتی ندارد! چند نفرتان نشستید فکر کردید که شاید این خوابی که نقل شده است دروغ باشد، شاید از روی بخار معده باشد و شاید از خودشان درآورده باشند؟!

بنده در جلد دوم اسرار ملکوت که آن قضایای بعد از فوت مرحوم آقا را نوشتم،[[297]](#footnote-297) بیخود ننوشتم؛ بلکه برای امروز نوشتم! در آن زمان شروع کردند مکاشفات قلابی جعل کردند. آنهایی که می‌گویند نبوده است، بیایند، حاضریم ثابت کنیم! مکاشفات دروغ جعل کردند و مکاشفات دروغ و خواب‌های دروغ به مردم گفتند! توجه کردید! عاملی که باعث شد مردم در دام آن حرف‌ها و شیّادی‌ها و فتنه‌گری‌ها

بیفتند، کنار گذاشتن مبانی اولیای خدا بود. هر چیزی که می‌شنوید باید با مبانی منطبق کنید؛ نه‌اینکه اول در گوش برود و بعد هم در مغز برود و بعد هم در قلب برود! نه، نباید بگذارید در قلبتان بیاید. باید اول در همین گوشتان نگه دارید و خوب بررسی‌اش کنید که آیا این مکاشفه درست است، آیا با مبانی می‌سازد، از آن سؤال و جواب کنید، بالا و پایین کنید که دلیل آن چیست؟ بعد اگر معلوم شد که دروغ گفته است باید با او برخورد کنید، نه‌اینکه به او احترام مضاعف کنید چون شما را بالا برده است!

این قضیّه همیشه هست و در هر جریانی که شما نگاه کنید این روش وجود دارد. اینکه بزرگان این‌همه گفتند که به خواب‌ها توجّه نکنید، برای چیست؟! برای این است که اگر گفتند که خواب دیدند که امام زمان دارد فلانی را دعا می‌کند، شما دیگر گوش ندهید! البته بعدش دیدیم که این شخصی که می‌گفتند که امام زمان دعایش می‌کند، چه شد! امام زمانشان را هم شناختیم!

یکی در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ به خیال خودش امام زمان را پیدا کرده بود ـ البتّه امام زمان قلابی خودش را ـ و بعد به من گفت: «کسی که به حضرت برسد دیگر نیاز ندارد از استاد تبعیت کند!» گفتم: یکی از این دستوراتی را که این امام زمان شما به شما داده است بگو ببینم چیست؟ گفت: «یکی از آن دستورات این است که فقط باید غذای خاص بخوری و حتی اگر در منزل مرحوم آقا هم می‌روی در آنجا سرسفره بنشین و دست به غذا نزن!» گفتم: خاک بر سر آن مرام و آیین و آن امام زمانی که به تو دستور بدهد که برو سرسفرۀ اولیا بنشین ولی غذا نخور و همه به این کار زشت تو نگاه کنند و برایشان سؤال پیدا بشود! آیا این امام زمان است؟! البتّه مسائل دیگری هم بود، حالا من این یکی را گفتم.

مرحوم آقا به یک نفر گفتند:

طهران برو و به او بگو: آن امام زمانی که دنبالش هستی شیطان است! فردا نگویی که بزرگان نگاه کردند و ما را متوجّه نکردند!

بنده خودم در آن مجلس حضور داشتم. ولی چه فایده‌ای داشت؟ وقتی که شخصی

تمام دل و دین و هوش و حواسش را جایی سپرده است، دیگر سخن بزرگان برای او فایده‌ای ندارد و نمی‌تواند در او تأثیر بگذارد. بعد هم معلوم شد که آن بندۀ خدا سر از کجاها درآورد و کارش به کجاها رسید که انسان دیگر جز تأسف واقعاً نمی‌تواند مسئله‌ای ابراز بکند!

این به‌خاطر این است که روی آن مبانی تکیه نشد و به صرف خواب عمل شد. علاوه بر این، اگر قرار باشد خواب حجّت باشد، پس من هم خواب مخالفش را می‌بینم، حالا کدامش در اینجا حجت است؟ تو آن‌طور می‌بینی و من خلافش را می‌بینم، تو آن‌طور کشف می‌کنی و من خلافش را می‌بینم، پس چه باید کرد؟! اینجاست که گفته‌اند: باید به مبانی رسید، باید به آن اصول توجّه کرد، باید به حقایق و بدیهیات و ضروریات و آنچه از ناحیه شرع به دست ما رسیده است نگاه کرد. اگر انسان این کار را کرد دیگر نه خوابی می‌تواند در او تأثیر بگذارد و نه شایعه‌ای می‌تواند تأثیر بگذارد.

بنده در آنجا این مطلب را نوشته‌ام: بین افرادی که در آن‌موقع آن دروغ‌ها را به پیغمبر معصوم بستند و بین آنهایی که به امام معصوم فعلی دارند دروغ می‌بندند چه فرقی است؟ هر دو معصوم‌اند، آن پیغمبر است و این امام است؛ پس چه تفاوتی می‌کند؟ و بین افرادی که در آن‌موقع به‌واسطۀ آن روایات گول خوردند و از راه به‌در رفتند و منحرف شدند و سالیان سال از عمر خود را در بیراهه و انحراف گذراندند و بین آنهایی که به‌واسطۀ این حرف‌ها دچار انحراف می‌شوند و سالیان سالشان را به این اوضاع می‌گذرانند و بعد می‌گویند: «آخ، دیدی چه شد!» چه تفاوتی است؟! این «آخ» را اول بگو، نه الآن! این «ای وای» را همان اول بگو، نه الآن! این «دیدی گوش کردیم، ولی چه شد» را همان اول بگو، نه بعد از اینکه این‌همه مدت بگذرد! واقعاً بین آن مردم و بین این مردم چه فرقی است؟ بین آنهایی که آن‌وقت آن حرف‌ها را از خودشان درمی‌آوردند و بین اینهایی که الآن این حرف‌ها را درمی‌آورند چه فرقی است؟!

## آمادگی برای ظهور حضرت پس از رجوع عامۀ مردم به مبانی عقلی و فطری

با این اوضاع امام زمان ظهور نخواهد کرد! حضرت آن زمانی ظهور می‌کند که این عقل‌هایی را که خداوند متعال در ما قرار داده است و این سرمایه‌های فطری‌ای که

در وجود ما قرار داده است شروع به حرکت کند. اگر امروز به‌خاطر حرف یکی این‌طرف و آن‌طرف برویم و تبلیغ کنیم، بعد فردا که حرف آن شخص عوض شد ما هم دوباره حرفمان را عوض کنیم و این‌طرف و آن‌طرف برویم و دنبال این حرف‌ها باشیم؛ بعد هم بگوییم: یا حجة ابن الحسن! آخر این که همان است و تفاوتی نمی‌کند.

امام صادق علیه السّلام می‌فرماید:

«إذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللهُ یَدَهُ عَلیٰ رُؤوسِ العِبادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقولَهُم»؛ وقتی قائم ما ظهور کند خداوند دست او را بر سر مردم می‌گذارد و با این کار، عقول مردم را جمع می‌کند و از تشتّت بیرون می‌آورد.

یعنی از چند سونگری و از آمیخته شدن احساسات با عقل بیرون می‌آورد. بنابراین اگر یکی برای او گریه و زاری کرد و شروع کرد به اشک ریختن و قرآن را آورد و به زمین و آسمان قسم داد، دیگر فقط نگاهش می‌کند و دیگر تحت تأثیر او قرار نمی‌گیرد. در آن‌موقع اگر نگاه کردید و دیدید فلان کسی که دارای شوکت و هیمنه و شخصیت و... است گفته است که این کار را بکنید، دیگر به شخصیت او نگاه نمی‌کنید، بلکه فقط نگاهش می‌کنید! در آن‌موقع اگر دیدید جوّ و جریانات به سمتی غلبه کرد و همه از یک مسئله صحبت می‌کنند و همه دارند مردم را به یک طرف دعوت می‌کنند، شما دیگر فقط می‌ایستید و نگاه می‌کنید! دیگر عقلتان را به‌کار می‌اندازید، نه گوشتان را.

آن زمانی که انسان‌ها از تقلید کورکورانه خارج می‌شوند، آن زمانی که افراد از اینکه «فلان آقا گفت» خارج می‌شوند و آن زمانی مردم از اینکه «مگر می‌شود فلان آقا هم‌چنین حرفی بزند» خارج می‌شوند، آن زمان می‌توان گفت که کم‌کم دارد آمادگی ظهور پیدا می‌شود.

یک وقت ما در درس شفای یکی از آقایان بودیم و درس شفا می‌خواندیم. در آن‌موقع بعضی‌ها مطرح بودند. صحبتی شد و یکی از طلبه‌هایی که خیلی طرفدار بعضی‌ها بود گفت: «آقا، این حرفی که شما می‌زنید مخالف با حرف فلان آقا است!» گفتم: حرف آن آقا هم مخالف با حرف بنده است! گفت: «عجب!» گفتم: عجب ندارد! مگر آن آقا

حرفش وحی مُنزَل است؟! نه‌خیر! شما دلیل بیاور و حرف را منطقی رد کن.

اینکه حرف شما با حرف آن آقا مخالف است، می‌شود شعار! تا وقتی ما در این شعارها هستیم امام زمان ظهور نمی‌کند! صد هزار سال دیگر هم بگذرد ظهور نمی‌کند! تا وقتی صحبت فقط این است که حرف شما مخالف حرف فلان آقا است، امام زمان می‌گوید: جای من نیست! تا وقتی صحبت در این است که این مطلب شما با فلان مطلب در تعارض است، امام زمان می‌گوید: من نمی‌آیم! تا وقتی ما فقط به محاسن و عِمامه نگاه می‌کنیم جای امام زمان نیست! تا وقتی که ما به شخصیت‌ها و شئون افراد نگاه می‌کنیم امام زمان پا نمی‌گذارد! تا وقتی که ما نخواهیم خودمان بفهمیم و نخواهیم سرنوشت خودمان را بر طبق مبانی معصومین علیهم السّلام تطبیق بدهیم ـ گرچه تمام دنیا بگویند که این کار را بکن ـ امام زمان در غیبت می‌ماند و ظهور نخواهد کرد!

وقتی زمان ظهور می‌شود که شروع به حرکت کنیم، عقلمان را به‌کار بیندازیم، دیگر به هر خوابی که برایمان نقل می‌کنند گوش ندهیم، به هر مکاشفه‌ای که برایمان می‌گویند، توجّه نکنیم و هر کسی هرچه می‌گوید، دیگر به آن نگاه نکنیم؛ بلکه به موازین نگاه کنیم که آیا موازین در اینجا هست یا نیست.

یکی از این موازین، صدق است. کسی که صادق است می‌توان به او اعتماد کرد؛ ولی اگر بنده از یک نفر، از خود او دروغ شنیدم دیگر نمی‌توانم به او اعتماد کنم! حالا اگر اعتماد نکردم ولی دنبالش رفتم، امام زمان نمی‌آید؛ چون این می‌شود احساسات، این می‌شود پا روی حق گذاشتن، این می‌شود پا روی عدل گذاشتن، این می‌شود پا روی عقل گذاشتن، این می‌شود پا روی مکتب گذاشتن! امام زمان برای چه بیاید؟ ایشان می‌گوید: من می‌خواهم بیایم تا عدل انجام بدهم! تو مگر کوری؟! مگر خدا عقل به تو نداده است؟! مگر معیار در دست تو نیست؟! من نمی‌گویم که آنچه پیغمبر درک می‌کرد و من درک می‌کنم تو هم درک بکن، چون صد هزار سال هم به آن نخواهی رسید و کسی هم از تو توقّع ندارد و خدا هم از تو نمی‌خواهد؛ ولی آیا به همان مقداری که خدا به تو عقل داده است عمل کرده‌ای؟! من فقط این را از تو می‌خواهم!

کار مهمی و چیز خیلی زیادی از تو نخواسته‌ام! از تو می‌خواهم که به آن عقلی که خدا به تو داده است و به آن معیارهایی که خدا به تو داده است برسی و عمل کنی.

اگر عمل کردی ولی اشتباه کردی اشکال ندارد، من اشتباه را می‌بخشم، اشتباه مسئله‌ای نیست، چون ما جائزالخطاء هستیم و اشتباه می‌کنیم، چون خدا ما را جائزالخطاء خلق کرده است و این هیچ مسئله‌ای نیست؛ ولی آیا آن راه را رفتی و اشتباه کردی یا اصلاً آن راه را نرفتی؟! اگر نرفتی چرا از من توقع ظهور داری؟ بنده تشریف نمی‌آورم! حالا اگر مدام جشن بگیرید، مدام چراغانی بکنید، مدام سمینار تشکیل بدهید و مدام از این‌طرف و آن‌طرف دنیا دعوت بکنید، ولی راه فتوکپی و زیراکس‌شده را بروید، هیچ فایده‌ای ندارد! اگر مدام شعر بسازید و منبر بروید و مردم را دعوت بکنید به مسیری که خودتان در آن مسیر نیستید، این چه دعوتی است؟! به راهی دعوت می‌کنید که خودتان پا نمی‌گذارید؟! این چه دعوتی است؟! جداً چه دعوتی است؟!

## بشارت مشاهدۀ تحولات و جریانات منجر به ظهور

این معنا همان معنایی است که در زمان ظهور حضرت تحقق پیدا می‌کند. البتّه آثار این تغییرها مشاهده می‌شود و این مطلب هست و خیلی هم نمی‌شود نا امید بود، چون تکان‌ها و حرکات و جریانات و تحولاتی دارد کم‌وبیش انجام می‌شود، مخصوصاً در طیف جوان که هنوز آلوده به دنیا نیست، هنوز خیلی آلوده به هویٰ و هوس‌ها نیست، هنوز آلوده به شهوات نیست، هنوز آلوده به این کثرات و تعلّقات نیست ـ ای وای از این تعلّقات! ـ هنوز براساس فطرت خودش دارد حرکت می‌کند و هنوز سخنان حق در نفس او بیشتر می‌تواند قرار بگیرد تا آن کسی که پنجاه سال یا شصت سال از سنش گذشته است و این ملاحظه را می‌کند و آن ملاحظه را می‌کند و می‌خواهد هوای این را داشته باشد و... و لذا دیرتر می‌تواند به این مکتب برسد.

جوان‌ها قدر خودتان را بدانید! شما هنوز مثل ما قلب‌تان به این کثرات گرفتار نشده است و هنوز در پیگیری حق و تلقّی حق، ملاحظات ندارید.

وقتی که ما بعضی از این مسائل و جریانات را می‌بینیم قدری خوشحال می‌شویم که الحمدللّه دارد حرکتی می‌آید و جوان‌ها دارند کم‌کم از آن حالت تقلید

کورکورانه و اینکه هر که هر چه گفت، بگویند چشم، خارج می‌شوند. البته کم‌کم دارد آثاری پیدا می‌شود، ولی هنوز مانده است و هنوز کار داریم. این تغییراتی که دارد پیدا می‌شود إن‌شاءالله بشارت خواهد بود که عقل‌ها می‌خواهند رشد کنند. همۀ اینها از عنایت و از کرامت خود حضرت است که این جریان را دارد به‌وجود می‌آورد. این نکته‌ای است که باید پیگیری بشود.

## تکامل مکارم اخلاق در زمان ظهور حضرت بقیّةالله

پیامبر اکرم فرمودند:

«إنّما بُعِثتُ لِأتَمِّمَ مَکارِمَ الأخلاق»؛[[298]](#footnote-298) من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تمام کنم و به کمال برسانم.

ولی آیا پیغمبر توانستند به این مسئله برسند؟ نه! اگر مکارم اخلاق را تمام کردند پس چرا بعد از او فقط چند نفر دنبال امیرالمؤمنین آمدند؟ پس هنوز کار دارد و این امر مهم و این رسالت به دست فرزندشان امام زمان عجّل الله تعالیٰ فرجه انجام خواهد شد، البتّه بعد از گذشت زمانی.

طبق روایت امام رضا علیه السّلام که علی بن ابراهیم از حسین بن خالد این روایت را نقل می‌کنند، حضرت فرمودند:

«امیرالمؤمنین علیه السّلام یک روز به امام حسین علیه السّلام خطاب کردند و فرمودند: التاسعُ مِن وُلدک یا حسینُ، هوَ القائمُ بالحقِّ، المُظهِرُ لِلدّین و الباسطُ لِلعدلِ؛ ”نهمین فرزند تو همان کسی است که حق را در هر زمینه‌ای آشکار می‌کند، دین را ظاهر می‌کند و عدل را بسط می‌دهد.“»

«القائمُ بِالحقّ»؛ یعنی حق را در مسائل اجتماعی، شخصی، خانوادگی و... آشکار می‌کند؛ مثلاً شوهر در خانواده باید با زن و بچه چطور رفتار کند، زن باید با شوهر و بچه‌ها چطور رفتار کند، انسان باید با رفیقش چطور عمل کند، با غریبه چطور عمل کند، حاکم باید چطور باشد، استاندارها باید چطور باشند.

«هوَ القائمُ بِالحقّ»؛ یعنی شخصی را می‌آورد که این قابلیت را دارد، یعنی شخصی که حق را این شخص می‌آورد. وقتی این شخص را آورد دیگر انسان می‌داند این شخص حرفش حرف است و دیگر تمام است! این دیگر حقّ خالص است، این دیگر به‌خاطر قوم‌وخویشی نیامده است، به‌خاطر ملاحظات فردا و یک سال دیگر نیامده است، به‌خاطر جلوگیری از بعضی از مسائل نیامده است، بلکه حق را می‌آورد و ملاحظه و به‌خاطر این و به‌خاطر آن دیگر در کارش نیست. این «قائم به حق» می‌شود. آیا الآن این‌طور است؟!

«المُظهِرُ لِلدِّین»؛ یعنی آن دینی را ظاهر می‌کند که آن دین را از جدش دارد و فقط در اطاعت از آن دین است که انسان به آن مرتبۀ از تجرد و تکامل می‌رسد. آن دین دیگر آشنا و غریبه نمی‌شناسد و آن دین دیگر این‌طور نیست که انسان راهی را برود و حکمی را بشنود و از موردی پیگیری کند و تقلید کند و بعد از ده سال بفهمد که عجب، این حکم اشتباه بوده است! آنجا دیگر این حرف‌ها نیست! وقتی حضرت می‌گویند که در فلان مورد، حکم این است، دیگر تمام است.

«و الباسطُ للعدل»؛ یعنی او عدل را بسط می‌دهد.

## نجات از فتن آخرالزمان به‌واسطۀ معیّت با روح یقین

امام حسین علیه السّلام تعجّب می‌کند و می‌گوید: «و إنّ ذلک لَکائِنٌ؟ ”هم‌چنین قضیّه‌ای انجام می‌شود؟“»

حضرت زمان پیغمبر را با آن ید بیضاء دیده بود و بعد هم زمان امیرالمؤمنین را دید، برای همین تعجب می‌کند که با این مردم و با این موقعیت آیا باز هم این‌طور می‌شود؟!

امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «إی و الّذی بعثَ محمّدًا صلّی الله علَیه و آله و سلّمَ بالنبوّةِ و اصطفاه عَلیٰ جمیعِ البَریّةِ، و لکن بَعدَ غیبةٍ و حَیرةٍ؛ ”قسم به آن کسی که پیغمبر را به نبوت برگزید و او را بر همۀ خلایق برتری بخشید، این مسئله خواهد بود، ولکن بعد از اینکه مردم دچار غیبت می‌شوند و امام خودشان را پیدا نمی‌کنند و به این واسطه دچار حیرت و سردرگمی می‌شوند.“»

یعنی بعد از چه کنم چه کنم‌هایی که برای همه پیش می‌آید در هر جایی که سر دو راهی می‌رسند و نمی‌دانند چه کنند؛ این کار را بکنند یا آن کار را بکنند، این عمل را انجام بدهند یا آن عمل را انجام بدهند، به این رأی بدهند یا به آن رأی بدهند؛ و دچار حیرت می‌شوند. این می‌گوید به طرف من بیا، آن می‌گوید به طرف من بیا! همه می‌گویند به طرف من بیا، هیچ‌کس نمی‌گوید به طرف آن برو!

تا حالا حتی یک بار دیده‌اید که آنهایی که می‌خواهند انتخاب بشوند بگویند که فلانی بهتر از ما است، شما به او رأی بدهید؟! همه می‌گویند به طرف من بیا! اگر دیدید دعوتش کنید منزل ما که ما با او کار داریم! تا به‌حال یک کلمه از این‌همه افراد شنیده‌اید که وقتی صحبت می‌کنند بگویند که گرچه ما خودمان را مطرح کرده‌ایم، ولی فلانی از ما اصلح است، مردم پیش او بروید؟! ما که نشنیده‌ایم! البتّه ما هیچ چیزی نمی‌شنویم؛ یعنی بخواهیم چه بشنویم؟! همه تکراری است و شنیدن ندارد! آدم یک کتاب را ده دفعه که نمی‌خواند! روزنامه را یک دفعه می‌خواند و بعد کنار می‌گذارد! تا به‌حال از کدام‌یک از افرادی که مردم را دعوت می‌کنند به اینکه «عمل به این رساله جایز است و کسی که به این عمل کند مجزی است» دیده‌اید که در رساله‌شان بنویسند که فلان کس از ما اعلم است، مردم پیش او بروید و از او تقلید کنید؟! تا به‌حال حتی یک مورد دیده‌اید؟!

بعد حضرت می‌فرمایند:

«إلّا المخلِصون المباشرون لِروحِ الیقین الّذین أخذ اللهُ عزّوجلّ میثاقَهم بِولایتِنا و ﴿كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُ﴾[[299]](#footnote-299)»[[300]](#footnote-300)

«غیر از عده‌ای از مخلصین که با روح یقین همراه و مباشر هستند و خداوند از آنها بر ولایت ما میثاق گرفته است.»

روح یقین یعنی همان جنبۀ ملکوتی افاضۀ پروردگار بر نفوس که در مواقع حیرت می‌آید و راه را به انسان می‌نمایاند. امیرالمؤمنین علیه السّلام راجع به اینها می‌فرماید: «و باشَروا روحَ الیَقینِ و استَلانوا ما استَوعَرَهُ المُترَفونَ.»[[301]](#footnote-301)

دیده‌اید گاهی از اوقات شده است که در مسئله‌ای بر سر دو راهی مانده‌ایم که کدام کار را بکنیم، بعد یک‌دفعه میل ما بدون هیچ دلیلی به یک طرف می‌رود و بعد می‌بینیم که عجب، این درست بوده است. این روح یقین است.

این روح یقین همراه کسی است که خودش را تسلیم حق کند. وقتی انسان خود را تسلیم حق کند این روح یقین به او اطمینان می‌دهد: این کار را بکن، این را انتخاب بکن و آن را انتخاب نکن، یا هیچ‌کدام را انتخاب نکن! این روح یقین به او راه را نشان می‌دهد. شرطش این است که تسلیم باشیم، نه‌اینکه همراه باشیم.

اگر یاد شریف رفقا باشد، در جلد اول اسرار ملکوت من قضیّه‌ای نقل کردم که مرحوم آقا در فلان مجلس به آن شخص بزرگ گفتند: «اگر شما به‌جای آن عالم نجف بودید چه می‌کردید؟!» من در کنار ایشان بودم و شنیدم که آن شخص به مرحوم آقا گفت: «اگر من به‌جای ایشان بودم کار ایشان را انجام نمی‌دادم و طور دیگری انجام می‌دادم!»[[302]](#footnote-302) مرحوم آقا این را گفتند تا حواست جمع باشد! تو که الآن چنین اعتقادی داری آیا دیگر می‌توانی به همه‌چیز اعتماد کنی؟! خودت داری می‌گویی که من این کار را نمی‌کردم! حالا آیا فقط همین قضیّه است یا قضایای دیگری هم ممکن

است باشد؟! وقتی شخصی در جایی اشتباه کند ممکن است در دو جا اشتباه کند، ممکن است در سه جا اشتباه کند، ممکن است در چهار جا اشتباه کند! نه‌اینکه فقط منحصر در همان یک جا باشد. پس حواست باشد و بدان که تو عالِمی، تو بزرگی، تو دارای فهمی، تو دارای ادراکی، تو دیگر مقلِّد نیستی، تو باید کارها و اصولت را از روی مبانی بگیری. ببین این مبانی به تو چه می‌گوید؟ «و باشَروا روحَ الیقین» ولی ما می‌دیدیم که نه، بالأخره همه گرفتاریم و کم‌وزیاد می‌کنیم: حالا اینجا عیب ندارد، حالا آنجا عیب ندارد و... .

آن ولیّ خدا حرفش را می‌زند، ولی وقتی می‌بیند که شما دارید در بعضی جاها چشمتان را می‌بندید، او هم چشمش را می‌بندد: خیلی خوب، ما هم چشممان را بستیم، برو ببینیم دیگر کجا می‌روی! ولی اگر چشمی را که خدا داده است باز کنی و نبندی، خدا هم مسائل را به تو نشان می‌دهد، آنچه را باید عبرت بگیری به تو نشان می‌دهد، و آنچه را باید نسبت به آن حساسیت داشته باشی به تو نشان می‌دهد. اما اگرنه، بخواهی با إن‌شاءالله إن‌شاءالله رد کنی، خدا هم می‌گوید إن‌شاءالله إن‌شاءالله برو ببینیم چه می‌شود! برو دیگر! إن‌شاءالله إن‌شاءالله این‌طور است!

«و لکن بعد غیبة و حیرة»؛ بعد از این حیرت، حضرت ظهور خواهد کرد و این افرادی که با روح یقین مباشرت می‌کنند، در آن زمان ثابت قدم هستند.

## امام صادق: اگر من زمان ظهور را درک می‌کردم به فرزندم مهدی کمک می‌کردم!

إن‌شاءالله خداوند ما را موفّق کند که به این مطالب برسیم! آن زمانه‌ای که حضرت می‌فرمایند، واقعاً زمانۀ عجیبی است! حضرت امام صادق می‌فرمایند:

زمانی که فرزندم مهدی ظهور می‌کند جریاناتی پیش خواهد آمد و اوضاع به شکلی خواهد شد که منِ امام صادق تمنا می‌کنم که آن زمان را درک

کنم و به آن فرزندم کمک کنم![[303]](#footnote-303)

امام صادق با این عبارت می‌فرمایند: «لَخَدَمتُه»؛ من کمکش کنم! مگر چه پیش خواهد آمد؟ دیگر ما چه تصوری از دین خواهیم داشت؟ دیگر چه تصوری از حکومت خواهیم داشت؟ دیگر چه تصوری از افراد خواهیم داشت؟ چه تصوری از روابط خواهیم داشت؟ چه تصوری از ارتباطات همسایه با همسایه، ارتباطات اجتماعی، مهیا بودن و زمینه داشتن برای حرکت به‌سوی خدا و تعالی روح خواهیم داشت؟ چه قضایا و مسائلی خواهد آمد که امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند: «ای کاش من آن زمان را درک می‌کردم، و اگر بودم او را کمک می‌کردم!»

## لزوم پاسخ‌گویی اهل‌علم به امام زمان

امروز روز عِمامه‌گذاری این عزیزان و تاج‌گذاری به تیجان ملائکه است. «العمائِمُ تیجانُ الملائکة»؛[[304]](#footnote-304) «عِمامه تیجان ملائکه است.» اینها باید این روز را به‌عنوان نقطۀ عطف در زندگی خودشان به‌حساب بیاورند. تا حالا دروس اسلامی و علوم اسلامی می‌خواندند و از همان اول با نیت خالص بوده است برای رسیدن به آنچه مورد رضای پروردگار است، نه رضای نفس و هواهای نفس.

یک طلبه وقتی که می‌خواهد شروع کند باید بداند که فقط به دو نفر باید پاسخ‌گو باشد: یکی به امام صادق و یکی به فرزندش امام زمان علیهما السّلام! ما باید فقط پاسخ‌گوی به اینها باشیم، پاسخ‌گوی به معصومین باشیم، والسّلام! اگر با این نیت حرکت کردیم، هم این دروس در قلب ما جا می‌گیرد و خود ما را بصیرت می‌دهد و هم آن راه و روشی را که مورد نظر امام علیه السّلام است به ما یاد می‌دهد.

این کتاب‌ها و این درس‌ها و این علومی که هست، همه اینها را می‌خوانند؛ پس چرا این اختلاف مسیرها پیش می‌آید؟! این کتاب را دیگران هم خوانده‌اند، پس چرا آنها طور دیگری می‌فهمند؟! چرا آنها راه دیگری انتخاب می‌کنند؟ چرا آنها حکم دیگری می‌دهند؟ این به‌خاطر این است که صرف این دروس کفایت نمی‌کند و برای رسیدن به این محتویات و این مضامین باید این دل را صاف کرد، باید دید به چه کسی باید پاسخ‌گو باشیم و به چه کسی باید جواب بدهیم و چه کسی از ما سؤال می‌کند.

روز قیامت چه کسی جلوی ما را می‌گیرد و از ما سؤال می‌کند؟! مردم عادی جلوی ما را می‌گیرند یا امام صادق جلوی ما را می‌گیرد؟! مردم عادی که هشتشان گرو هشتادشان است! ما باید این را بفهمیم! برای سؤال امام صادق چه جوابی تهیه کرده‌ایم؟ ما اهل‌علم که داریم به مردم می‌گوییم که این کار را بکنید و آن کار را بکنید، امروز می‌گوییم این کار را بکنید و هنوز یک هفته نگذشته است، از حرفمان برمی‌گردیم و می‌گوییم آن کار را بکنید، برای پاسخ به امام صادق چه جوابی تهیه کرده‌ایم؟ چون سؤال و جواب حتمی است و شکی در این قضیّه نیست. ما برای سؤال امام زمان در روز قیامت چه جوابی تهیه کرده‌ایم؟ می‌توانیم جواب بدهیم یا نه؟ آنجا دیگر قضایا فرق خواهد کرد.

بنابراین افرادی که در امروز ملبّس به لباس روحانیت و لباس رسول خدا می‌شوند باید بدانند که مخاطب ما در امروز امام زمان است. سائل اوست و ما باید برای سؤال‌های او جواب تهیه کنیم. کسی نمی‌تواند او را گول بزند و فریب بدهد! فقط و فقط یک نفر در این زمان حسابرس و سائل است و او از ما نسبت به کارهایمان سؤال می‌کند، چه کارهای شخصی و چه مسائلی که با مردم داریم. این دومی خیلی مهم‌تر و حساس‌تر و خطرناک‌تر است، یعنی نسبت به اموری که با مردم داریم آیا امام زمان را در نظر گرفته‌ایم یا مصالح و مسائل دیگری را در نظر گرفته‌ایم؟!

وای بر ما و وای بر ما و وای بر ما اگر بخواهیم امام زمان را دستاویز برای مصالح دنیوی خودمان قرار بدهیم! امام، عصمت خدا و ناموس خداست؛ با ناموس خدا شوخی نکن، وإلا خدا با تو درمی‌افتد! هر کاری می‌خواهید بکنید، ولی کاری به امام زمان نداشته باشید و از او مایه نگذارید و سراغ او نروید! خودمان خلاف بکنیم، ولی پای او را وسط نکشیم! امام، ناموس پروردگار و ناموس عالم وجود است، عصمت خدا را به بازی نگیرید! این دُم شیر است به بازی نگیر!

لذا راه ما مشخص است؛ راه ما پیروی از امام علیه السّلام است در عین اعتراف به قصور و در عین اعتراف به خطا و در عین اعتراف به زلاّت و لغزش‌هایی که لازمه

بشری است، اما هدف باید پا گذاشتن جای پای این مکتب باشد. پس دیگر به حرف این و آن و به خرده‌گیری‌ها نباید توجه کنیم؛ چون این خرده‌گیری‌ها و این طعنه‌ها همیشه بوده است، این مسائل و قضایا همیشه بوده است و این توجیهات و تأویل‌ها همیشه بوده است.

اما همان‌طورکه قبلاً هم گفته‌ام، این ملائکۀ یمین و یساری را که این دو طرف هستند دیگر نمی‌توانیم گول بزنیم! آنها آن‌چنان دقیق و قشنگ می‌نویسند که این حرفی که زدی برخاسته از چه بود و آن حرفی که زدی برخاسته از چه بود! پس باید حواسمان را جمع کنیم و نیتمان را خالص کنیم.

بنابراین از امروز که ملبّس به لباس رسول‌الله شده‌ایم و این موقعیت ممتاز و این توفیق عظیم را خداوند نصیب کرده است، اوّلاً باید شاکر باشیم و سجده شکر بجا بیاوریم و بعد باید مواظب باشیم و بر طبق مقتضیات این لباس باید دیگر بیشتر توجّه کنیم و در کارهایمان، در صحبت‌هایمان، در رفتارمان، در مطالعاتمان و در تمام زمینه‌های مختلف به‌نحوی حرکت کنیم که هر وقت شب موقع خواب امام صادق علیه السّلام سؤال کند که امروز را بر طبق برنامه بودی یا نبودی؟ بتوانیم جواب بدهیم بله، به توفیق خدا بودم، یا نبودم و استغفار می‌کنم؛ و بعد برای فردا تصمیم بگیریم.

مگر در مراقبه نداریم که باید محاسبه کرد؟ انسان باید کارهای صبح تا شبش را موقع خواب محاسبه کند. بنابراین باید هر شب امام زمان علیه السّلام را سائل از خودمان بدانیم و به آن حضرت پاسخ بدهیم و بعد به خواب برویم؛ چون فقط او است و در این دنیا و آن دنیا فقط سر و کارمان با امام زمانمان است و بس، تمام! گرچه در این دنیا و در این کشورها عالم هرج‌ومرج است؛ اما آن دنیا حکومت حق است، حکومت عدل است، حکومت دست امام زمان است و حسابرس هم خود امام زمان است! او مو را از ماست می‌کشد! منتها از خطاهای آنهایی که دنباله‌رو و پیرو هستند رد می‌شود. اگر دنباله‌رو و پیرو باشی و نیتت خالص باشد و بخواهی قدم بگذاری از خطاها می‌گذرند. پس خدای‌ناکرده استکبار نکنیم، تقابل نکنیم و تعارض نکنیم؛

چون از اینها نمی‌گذرند و نگه می‌دارند. تقابل و تعارض و در مقابل حق ایستادن، همه به بیراهه رفتن است!

امیدواریم خداوند به ما عنایت کند و توفیق همۀ ما را در راه ولایت آن حضرت و پیروی از مرام و مکتب آن حضرت بیشتر کند و فهم ما را نسبت به آنچه مورد رضای آن حضرت است زیاد کند و توفیق عمل به آنچه ما را به آن سمت می‌کشاند بیشتر گرداند!

اللَهمّ إنّا نَرغَبُ إلَیکَ فی دَولَةٍ کَریمَةٍ تُعِزُّ بِها الإسلامَ و أهلَهُ، و تُذِلُّ بِها النِّفاقَ و أهلَهُ، و تَجعَلُنا فیها مِنَ الدُّعاةِ إلیٰ طاعَتِکَ و القادَةِ إلیٰ سَبیلِکَ، و تَرزُقُنا بِها کَرامَةَ الدُّنیا و الآخِرَةِ.[[305]](#footnote-305)

اللَهمّ صلّ علیٰ محمد و آل‌محمد

# مجلس نهم: لزوم شناخت جایگاه واقعی امام علیه‌السّلام

نیمه شعبان 1435 هجری قمری

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

الحمد لِلّه ربّ العالمین

و الصّلاةُ و السّلامُ علَی الّذی روحُه نسخةُ الأحَدیّةِ فی اللّاهوت و جسدُه صورةُ معانی المُلکِ و الملکوت [و قلبُه خزانةُ الحَیِّ الّذی لا یَموت]،

طاوسِ الکِبریاءِ و حَمامِ الجبروت،[[306]](#footnote-306)

العبدِ المؤَیَّد و الرّسولِ المُسَدَّد المُصطَفَی الأمجَد أبی‌القاسمِ محمّد

و علیٰ أهلِ بیتِه الطّیِّبینَ الطّاهرین

و اللَّعنةُ علیٰ أعدائِهم أجمَعین

## بشارت قرآن به مستضعفین در وصول به رتبۀ حقیقی خویش

﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنَجۡعَلَهُمۡ أَئِمَّةٗ وَنَجۡعَلَهُمُ ٱلۡوٰرِثِينَ \* وَنُمَكِّنَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنُرِيَ فِرۡعَوۡنَ وَهٰمٰنَ وَجُنُودَهُمَا مِنۡهُم مَّا كَانُواْ يَحۡذَرُونَ﴾.[[307]](#footnote-307)

امروز روزِ میلاد ولیّ عالم وجود و قطب عالم امکان و واسطۀ فیض الهی و نازل‌کنندۀ مشیّت و تقدیر پروردگار در مجاری ممکنات و دستگیری‌کنندۀ همۀ ذرّات عالم

و تربیت‌کنندۀ همۀ نفوس و به‌دست‌گیرندۀ زمام همۀ علل و حوادث و مشیّت پروردگار در مراتب مختلفۀ عوالم است؛ برای تعجیل در فرج حضرتش صلواتی ختم کنید!

خداوند متعال در این آیه‌ای که تلاوت شد می‌فرماید:

«اراده و مشیّت ما تعلق گرفته است به اینکه افرادی را که به آنها ظلم شده و مورد استضعاف قرار گرفته‌اند (یعنی ضعیف شمرده شده‌اند و پایین قرار داده شده‌اند و مردم، افراد، حکومت‌ها، ستمگران و ظالمان، مرتبه و منزلت آنها را در جایگاه خودش قرار نداده‌اند)، بالا بیاوریم و امام قرار دهیم و وارثینِ آن مراتب اسماء و صفات کلّیۀ خودمان بگردانیم \* [و حکومت زمین را برایشان هموار سازیم.]

و به فرعون و هامان (یعنی آنهایی که در مقابل حق ایستادند و نگذاشتند که حق به گوش مردم برسد و خودشان را به جای حق جا زدند و حق را به خود مُنتَسَب کردند و خود را در سیما و نمای حق برای مردمِ ساده‌دل و ساده‌لوح، نشان دادند و حق را در پشت سر خود مخفی نگه داشتند) همان چیزی را نشان دهیم که از آن پرهیز می‌کردند و در خوف و هراس بودند و مترصّد بودند که آن مسئله تحقّق پیدا نکند (یعنی وجود ما برای افراد ظهور پیدا نکند و ظهور ما متجلّی نشود و حضور ما در همۀ حوادث و سلسلۀ علل و معلولات، نمود نداشته باشد).»

## خطاب آیات قرآن به همۀ انسان‌ها در همۀ زمان‌ها

این آیه برحسب ظاهر مربوط به مسئلۀ حضرت موسی و هارون و جریاناتی است که در آن زمان برای آنها و فرعون پیش آمده بود. البته داستانش را همه می‌دانند و در قرآن و روایات هم آمده و مسائل آن روشن است.[[308]](#footnote-308) اما حقیقت مطلب و قضیّه ـ همان‌طوری‌که بارها خدمت رفقا عرض کردیم ـ این است:

قرآن یک کتاب عملی و تربیتی است؛ یعنی وقتی داستانی را نقل می‌کند نمی‌خواهد حکایت بیان کند، نمی‌خواهد قصه بگوید، نمی‌خواهد واقعه‌ای در گذشته را برای ما بیان کند! عَلیٰ‌کُلِّ‌حالٍ، قرآن یک تاریخ‌نویس نیست؛ بلکه هر مطلبی که بیان می‌کند، دربارۀ خود افرادی هم که در تخاطب با قرآن قرار گرفته‌اند محقّق است.

اگر داستان موسی و قضیّۀ فرعون را بیان می‌کند، می‌خواهد بگوید: امروز هم موسی و فرعونی وجود دارد و همان داستان در امروز هم دارد انجام و تکرار می‌شود؛ تو به هوش باش و ببین که در کدام طرف قرار داری!

اگر قضیّۀ حضرت ابراهیم و نمرود را بیان می‌کند، درست مانند همین قضیه و مسئله برای ما هم هست! آن کیفیت رشد و نمو و بالندگی حضرت ابراهیم، و در قبال آن، شرایط و شبهاتی که برای انسان در طیّ مسیر کمال و مسیر فهمَش پیش می‌آید، و مجازهایی که به‌صورت حقیقت برای انسان جلوه می‌کند، برای ما هم هست. خیلی دقت کنید!

## پیام داستان حضرت ابراهیم پیرامون افول خورشید و ماه و ستاره، برای امروز ما

در همین داستان حضرت ابراهیم در قرآن می‌بینید که آن حضرت اول خیال کرد که ستاره خداست و گفت: ستاره خداست! بعد خیال کرد که ماه خداست، بعد خیال کرد که شمس و خورشید خداست. وقتی اینها یک‌یک اُفول کردند و آن قدرت ظاهری خودشان را از دست دادند و دیگر از جلوی چشم محو شدند، این محوشدن‌ها و این ظاهرشدن‌ها، هر کدام یک چکش و تلنگری بود به باورهای حضرت ابراهیم که او را از عالم وهمیّات و تخیّلات، و عالم شعار و تبلیغات، و عالم نشان دادن ظواهر و نشان دادن مجازها بیرون بیاورد؛ یک‌یک تخیّلات و توهّمات را از او بگیرد و بعد او را به همان حقیقت لایزالی که هیچ‌گاه اختفاء برنمی‌دارد و هیچ‌گاه محو و خفایی در آن ظهور پیدا نمی‌کند، متوجّه کند.

ببینید، تمامِ این سیری که برای حضرت ابراهیم پیش آمد عیناً برای تک‌تک ما در زندگی خود، تا رسیدن به آن مقصود واقعی و یقین علمی ـ نه توهّمات و تخیّلات، نه شعارها، نه چشم و هم‌چشمی‌ها، نه مصالح دنیوی و نه رعایت مضارّ و مصالح نفسانی ـ همین الآن وجود دارد! همین الآن تمام این مسائل در تشخیص‌هایمان نسبت به راهی که در پیش می‌گرفتیم و در پیش می‌گیریم، برای ما ظهور دارد.

مثلاً امروز برای ما یک نفر به‌واسطۀ مسائل مختلف و دواعی مختلف، ظهور و جلوه دارد؛ یک‌مرتبه می‌بینیم: «عجب، این کسی که راجع‌به او این فکر را می‌کردیم

و این تصوّر و این نوع تفکّر را داشتیم، این‌طوری از آب درآمد! عجب، اینکه این‌طوری دارد صحبت می‌کند و کار انجام می‌دهد!»

ببینید این قضیّه، یک مسئله و پدیدۀ مبارک و میمونی است که باید پذیرفت و در درون و قلب و ضمیر خویش جای داد و از او پذیرایی کرد. به‌صِرف‌اینکه این فرد این‌طور بود و الآن این قِسم است نباید انسان بگذرد؛ باید روی آن فکر کند که کجای این قضیّه اشتباه بود که من اشتباه کردم؟! کجای این مسئله صحیح نبود که من راه را خلاف رفتم؟!

حضرت ابراهیم مثل افراد دیگر نبود که با خود فکر کند: حالا که اینها ستاره‌پرست هستند و این ستاره‌ها خدا هستند، پس بگذار اینها مخفی شوند تا ما یک خدای مخفی و نیمه‌کاره هم داشته باشیم، یعنی موقع غروب دربیاید و موقع طلوع آفتاب هم از بین برود! چه اشکالی دارد؟! بلکه آن‌حضرت فکر می‌کند و می‌گوید: «خدا همیشه باید بتواند برای من جلوه‌گری کند و ارتباطش را با من نگه دارد! خدا همیشه باید در مرئیٰ و منظَرِ من باشد و با من در ارتباط باشد! خدایی که روز می‌رود و من نمی‌دانم کجای این آسمان پیدایش کنم و نمی‌دانم که در این سمت است یا در آن سمت است، فایده‌ای ندارد! این چه خدایی است که در من، تخم شک و تردید را کاشت و رفت؟!

ماه و خورشیدش هم همین‌طور؛ بقیّۀ مظاهر مادی و دنیوی‌اش هم همین‌طور! حضرت ابراهیم علیه‌السّلام این را براساس فطرت خود و براساس عقل و منطق خودش می‌سنجد که آن خدایی که گاهی هست و گاهی نیست، فایده‌ای ندارد!

آن عبادتی که مسیحیان فقط روز یک‌شنبه در کلیسا انجام می‌دهند،[[309]](#footnote-309) فایده‌ای ندارد! (حالا با شرایطش و خصوصیّاتش کار نداریم!) آن خدایی که شش روز در هفته، انسان ارتباطش با او قطع باشد و فقط در یک روز ارتباط برقرار کند، خدا نیست!

لذا می‌بینید که عبادت در اسلام در طول شبانه‌روز، مستمر است؛ موقع طلوع

فجر که می‌شود: «بلند شو، وصل شو! سیمَت را وصل کن!» موقع ظهر که می‌شود چون در دنیا و در بازار مشغول دادوستد بودی، از اینکه چند ساعت گذشته خبر نداری! حالا آن کسی که چهارساعت پیش به‌دنبالش بودی کجاست؟! بلند شو دوباره این ارتباط را برقرار کن و به‌وجود بیاور! آن کسی را که تو در پسِ اولویّت‌ها قرار داده‌ای، بیاور و در اولویّت اول بگذار! آن کسی که به همه فکر کردی غیر از او، حالا بیا با او ارتباط برقرار کن! ببینید این جنبه، جنبۀ تربیتی است! باز بعد از دو ساعت یا دو ساعت و نیم که موقع نماز عصر می‌شود، دوباره بیا آن ارتباط را برقرار کن! ظهر و عصر را با هم نخوان که بگویی: حالا راحت شدیم برویم سراغ کارهای دیگر؛ تا مغرب هم خدا بزرگ است! بلکه بعد از دو ساعت یا دو ساعت و نیم دوباره آن ارتباط را برقرار کن! موقع نماز مغرب و عشاء هم که می‌شود همین‌طور! حتّی برای نماز عشاء هم مستحب است که از وقتِ یک ساعت و نیم به بعد تأخیر بیندازد؛ یعنی نماز عشاء دو یا سه ساعت بعد از غروب انجام شود[[310]](#footnote-310) که باز فاصلۀ نماز عشاء تا وقت فجر زیاد نشود. ببینید: در تمام این مسئله می‌گویند آن ارتباطی را که انسان می‌خواهد برقرار کند باید ارتباطِ مستمر باشد و همیشه برقرار باشد.[[311]](#footnote-311)

حالا ما در اینجا و در این دنیا چه می‌کنیم؟! چه مسائلی برای ما جلوه دارد؟! چه مسائلی برای ما نمود و ظهور دارد؟! چه مسائلی قلب ما را پر می‌کند؟! چه مسائلی در این دنیا ما را اشباع می‌کند؟!

حضرت ابراهیم علیه السّلام به آن کیفیت، حضرت موسی به آن کیفیت، حضرت عیسی هم به آن کیفیّت! تمام این وقایعی را که ما در قرآن می‌بینیم که دربارۀ

امَم گذشته بیان کرده است، برای تربیت امروز ما به‌کار می‌رود.[[312]](#footnote-312)

## عبرت گرفتن از داستان حضرت یوسف در عدم اتکا به غیر خدا

در قرآن کریم راجع‌به این قضیّه مسائل زیادی هست. من‌باب‌مثال در قضیۀ حضرت یوسف، حضرت تمام مطالبش براساس اتّصال خودش با پروردگار یک‌به‌یک جلو و جلو و جلوتر آمد تا به مسئلۀ زلیخا رسید و آن داستان پیش آمد، و آن اتّصال حضرت به پروردگار موجب شد که در آن عمل حرام قرار نگیرد. بعد وارد زندان شد. اما همین که آن دو نفر پیش او می‌آیند، در همین‌جا یک سَکتی واقع می‌شود و یک نقطه‌ای پدید می‌آید: وقتی آن‌دو می‌خواهند بروند، آن حضرت به یکی از آن‌دو می‌گوید:

﴿وقتی به آنجا می‌روی، داستان مرا به آن پادشاه بگو که قضیّۀ ما به این کیفیت بود و ما مورد ظلم قرار گرفتیم و الآن بی‌گناه در اینجا هستیم.﴾[[313]](#footnote-313)

آیا این کار حضرت یوسف در اینجا کار صحیحی بود؟! آیا کار منطقی و عقلایی بود؟! از دیدگاه ما، بله! بالأخره با خود می‌گوییم ما یک فردی هستیم که مورد ظلم قرار گرفته‌ایم و آن پادشاه هم در آنجا هست و داریم داستان خود را برای شخصی که در اینجا وسیله برای اتّصال و ارتباط با آن پادشاه است می‌گوییم. پس این مسئله از دیدگاه ما مسئله‌ای منطقی است.

اما برای فردی که می‌خواهد در ماوراء این مرتبه و مرحله حرکت کند و می‌خواهد سیر خودش را از این مرتبه بالاتر ببرد، این گناهْ نابخشودنی است. تو که در همۀ احوال خدا را ناظر و حتّی از خودت به خودت نزدیک‌تر می‌دانی: ﴿وَنَحۡنُ

أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ﴾؛[[314]](#footnote-314) «ما از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر هستیم» این توصیّه دیگر در اینجا چه جایگاهی دارد؟!

این توصیّه برای افراد عوام اشکالی ندارد؛ افرادی که مورد ظلم و تعدّی قرار می‌گیرند بالأخره می‌گویند: «فلان کس را در فلان اداره داریم یا در فلان نهاد و سازمان داریم، پس مشکلی نیست و دلمان خوش است!» و در ته دلشان مشعوف‌اند! حالا اگر یک شب گرفتار شدند می‌گویند: «عیبی ندارد، فردا خلاص می‌شویم!» اگر دو شب گرفتار شدند می‌گویند: «عیبی ندارد، فلان کس هم هست؛ از آنجا دارد برایمان فعّالیت می‌کند!» و همین‌طور اگر سه شب گرفتار شدند دل‌خوش هستند!

ولی آن فردی که از میان اولویّت‌ها باید در مرتبۀ اول قرار بگیرد کجاست؟ برای افراد عوام آن فردی که باید تمام اتّصال انسان به او باشد، پشت سر قرار داده شده است، و افراد عادی الآن در جلو قرار دارند!

حالا حضرت یوسف عَلیٰ نَبیّنا و آله و علیه السّلام در یک‌چنین وضعیتی قرار گرفته است! تو که خدا را در همۀ احوال ناظر می‌دانی، دیگر این توصیّۀ تو در اینجا چه معنایی دارد؟! حالاکه این توصیّه را کردی و این اشتباه را مرتکب شدی، ما تو را هفت سال در اینجا نگه می‌داریم! خیلی راحت در اینجا بمان و مراتب رسیدن به پیامبری را در همین زندان طی کن و آنچه موجب شد این نقطۀ ضعف از تو بروز پیدا کند به‌واسطۀ یک تجربۀ عملی ـ نه تجربۀ علمی ـ از وجود خودت پاک کن تا دیگر حتّی فکر این هم نتواند به تو خطور کند!

## وصول پیامبران به حقیقت توحید در سایۀ تجربیات حسی در زندگی

شما خیال می‌کنید پیغمبران همین‌طور بیخودی به پیامبری رسیدند؟! همین طوری صبح از رختخوابشان بلند شدند و وضو گرفتند و نماز خواندند و ملائکۀ وحی بر آنها نازل شدند و گفتند: «شما امروز پیغمبر شدید!» نه آقاجان! دُم شتر به زمین می‌رسد! در این مسائل و قضایای زندگی و حوادثی که برای او اتّفاق

می‌افتد، و تجربیاتی که یکی پس از دیگری به‌دست می‌آورد تا می‌رسد به آن مرتبه‌ای که باید برسد، بیچاره می‌شود! تازه در آنجا هم مراتب مختلفی است و هر کدام از انبیاء دارای رتبۀ خاص به خودشان هستند: ﴿تِلۡكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ﴾؛[[315]](#footnote-315) «ما اینها را دارای مراتب و فضیلت‌های مختلف قرار دادیم.»

این مسئله، مسئلۀ بشر است! بشر برای رسیدن به این حقیقت وجدانی و فطری که اتّصال او به مبدأ عالم وجود است و تمام حیثیت علیّت و تأثیر در عالم وجود اختصاص به پروردگار دارد و همه‌چیز به او برمی‌گردد و زمام همۀ امور به دست او است و او مُسیطر و مُهیمِن بر همه‌چیز است، و برای ادراک واقعی و حقیقی این حقیقت ـ نه ادراک فکری ـ باید این تجربه را در این دنیا داشته باشد؛ همان‌طوری که حضرت یوسف و همان‌طوری که حضرت یونس در آن تجربه‌ای که برای آنها پیش آمد، و همان‌طوری‌که حضرت موسی در ارتباط با حضرت خضر، یک‌چنین ادراکی کردند.

البتّه افراد بسیار معدودی هستند که خارج از جَریِ زندگی‌ای که برای همگان است به این نکته می‌رسند. اینها در طول سیرِ سلوکی خودشان و در طول سیر حرکت خودشان به‌سوی پروردگار، آن واقعیّت و حقیقت را درک می‌کنند؛ اما سایر افراد بشر برای رسیدن به این مسئله نیاز به تجربۀ حسی دارند، همان‌طوری‌که این قضیّه برای همۀ افراد در همۀ زمینه‌ها هست.

## اهل‌بیت علیهم السّلام مصداقِ أتمّ مستضعفین در آیۀ قرآن

مفضّل بن عمر نقل می‌کند:

امام صادق علیه السّلام راجع به آیۀ ﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾[[316]](#footnote-316) فرمودند: «بعد از اینکه این آیه نازل شد پیغمبر به امیرالمؤمنین و حسنین که در کنار ایشان بودند، نگاه کردند و گریه کردند و فرمودند: ”أنتم المُستضعَفون بَعدی؛ مستضعفینِ پس از من، شما هستید! (یعنی شما را مورد

استضعاف و بی‌مهری و کم لطفی و ظلم و ستم قرار می‌دهند.)“»

مفضل بن عمر می‌گوید:

من از حضرت سؤال کردم: معنای استضعاف در «أنتم المُستضعَفون بَعدی» چیست و چه معنایی دارد؟

حضرت فرمودند: «این آیه در شأن ما اهل‌بیت نازل شده است و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.»[[317]](#footnote-317)

نکتۀ بسیار بسیار عجیبی است! حتّی در بعضی از اخبار داریم:

وقتی حضرت بقیّةالله به‌دنیا آمدند این آیه را تلاوت کردند:

﴿وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسۡتُضۡعِفُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَنَجۡعَلَهُمۡ أَئِمَّةٗ وَنَجۡعَلَهُمُ ٱلۡوٰرِثِينَ﴾؛[[318]](#footnote-318) «ارادۀ خدا بر این تعلّق گرفته است که آنهایی که مورد استضعاف قرار گرفته‌اند به مقام امامت و سربلندی و پیشوایی امّت برسند و وارثین باشند.»

وارثین یعنی وارثینِ مقام اسماء و صفات کلّیۀ پروردگار، که آن اسماء و صفات کلّیه را بر اساس رتبه و مقام و موقعیت استعدادی خود، در این عالم به مرتبۀ ظهور می‌رسانند.

## مراد از استضعاف در آیۀ شریفه

این مرتبۀ استضعاف چه مرتبه‌ای است؟ آیا اینکه امام علیه السّلام بر افراد حکومت کند به این معناست که از استضعاف بیرون آمده است؟! یعنی واقعاً آن چهار سالی که امیرالمؤمنین علیه السّلام بر این مردم حکومت کرد و خلافت ظاهری به دست آن حضرت افتاد، با آن زمانی که در منزل خانه‌نشین شد و خلافت را آن خلفای ثلاثۀ غاصب و ظالم از ذی‌حقّ آن غصب کردند، آیا تفاوتی داشت؟ در این چهار سالی که حضرت حکومت کرد نسبت به آن زمانی که در منزل بود، چه اتفاقی افتاد؟! هیچ اتفاقی! البته غیر از جنگ و بیا و برو و خلاف و مخالفت‌هایی که با آن حضرت کردند و دردسرهایی که برای آن حضرت ایجاد کردند تا اینکه حضرت از خدا طلب

مرگ کرد و جانشینیِ کسی را طلب کرد که بتواند با این مردم زندگی کند![[319]](#footnote-319) چه‌وقت حضرت در زمانی که در منزل و خانه‌نشین بودند و کاری به کار سیاست و حکومت نداشتند، از خدا طلب مرگ و امثال اینها کردند؟! بلکه می‌گفتند: «هر کاری می‌خواهند بکنند، بکنند!» پس چه اتّفاقی در این زمان افتاد و چه مسئله‌ای به‌وجود آمد؟! آیا اینها از استضعاف بیرون آمدند؟

یا اینکه منظور از استضعاف در اینجا استضعاف علمی و استضعاف فهم است؛ یعنی مردم در زمان امیرالمؤمنین علیه السّلام موقعیت امیرالمؤمنین را نشناختند و به آن معرفتی که باید برسند نرسیدند و امیرالمؤمنین را مانند سایر افراد پنداشتند؛ یعنی آن مقام و منزلتی را که باید برای امام خود در نظر بگیرند فراموش کردند و به‌دنبال دیگران رفتند و شخص دیگری را برگزیدند، و آن دینی که برای خود پذیرفتند دینی نبود که مورد رضای پروردگار است و اینها را از مادّیات بیرون می‌آورد و از پرده‌های شهوات و توغّل در دنیا و کثرات و تعلّقات خارج می‌کند، بلکه دینی بود مانند مسیحیت و یهودیت و زرتشتی و گبریّت و امثال اینها، منتها پیامبر آن دین اسمش موسی و عیسی بود و پیامبر این دین اسمش پیغمبر اکرم است؛ در آن دین، آن حرکات بود و در این دین، این حرکات است؛ آن دین، آن کارها و تکالیف را داشت و این دین، این کارها و تکالیف را دارد.

این دینی که مردم بعد از پیغمبر برگزیدند با دینی که یهودیت و مسیحیت داشتند و به کِنِشت و کلیسا می‌رفتند چه فرقی داشت؟ آن فردی که باید پشت سر امیرالمؤمنین نماز بخواند، می‌رود پشت سر آن شخصِ غاصب نماز می‌خواند؛ آیا این عملش مورد رضای الهی است؟! آن کسی که باید به دور خانۀ علی طواف کند، در تحت حکومت جائر قرار می‌گیرد و به دور خانۀ آن جائر طواف می‌کند؛ آیا این دین و این روش مورد رضای الهی است؟! ابداً! پس هیچ تفاوتی نمی‌کند!

به آن مسیحی می‌گویند: چرا شما به کلیسا می‌روی و در روز یک‌شنبه نماز می‌خوانی؟

می‌گوید: به ما این‌طوری گفته‌اند و ما هم همین کار را انجام می‌دهیم.

ـ چه منطقی پشت آن است؟

ـ هیچ!

به این مسلمان هم می‌گویند: برای‌چه علی را کنار می‌گذاری و به‌دنبال ابوبکر می‌روی؟

می‌گوید: مردم انتخاب کرده‌اند و ما به بقیّۀ کارها کاری نداریم!

پس چه فرقی بین این مردم و بین مسیحیّت و یهودیّت وجود دارد؟! اگر انسان حقّی را کنار بگذارد دیگر چه تفاوتی می‌کند؟! اگر قرار بر کنار گذاشتن یک حق و نادیده گرفتن حق است و اگر قرار بر عمل به شعار و تبلیغات است، دیگر بین ما و بین مسیحیت و یهودیت و آن بی‌دین و ملحد، چه تفاوتی وجود دارد؟! هر دو یکی هستیم؛ این فرد در این قالب، آن فرد در آن قالب؛ تفاوتی نمی‌کند!

ببینید! اینها مطالب خیلی مهمی است و از بزنگاه‌های مسئله است و ما باید به اینها برسیم. این مطالب همان نکته‌ای است که امام صادق و امام باقر علیهما السّلام به شیعیان تذکّر می‌دهند که باید در غیبت قائمِ ما منتظر ظهور باشید.[[320]](#footnote-320)

## نمونه‌ای از استضعاف اهل‌بیت علیهم السّلام حتی بین شیعیان مورد اعتماد ائمه

علی بن أبی‌حمزه از اصحابِ مهم موسی بن جعفر بود. او تا وقتی‌که مورد وکالت حضرت بود و با حضرت ارتباط داشت، می‌گفت: «امامِ همه موسی بن جعفر است! واسطۀ بین خدا و خلق موسی بن جعفر است! دین رسول خدا به دست فرزندش موسی بن جعفر است!» و همۀ مسائل به‌نظرش درست بود و مردم به او توجّه می‌کردند و می‌آمدند همۀ وجوهات را به او می‌دادند.

اما همین‌که موسی بن جعفر به شهادت می‌رسند و علی بن موسی الرضا به

جای پدر می‌نشیند و به او می‌فرماید:

شما وکیل پدر من، موسی بن جعفر بودید، بسیار خوب، پس باید آنچه الآن در نزد شماست برای من بفرستید.

تا یک‌چنین قضیّه‌ای اتّفاق می‌افتد، یک‌مرتبه آن ضعف‌هایی که در زمان اتّصال با موسی بن جعفر ـ البته نه اتّصال قلبی، بلکه فقط اتّصال ظاهری ـ در این قلب مخفی بود و قابل رؤیت دیگران نبود، و آن نارسایی‌ها و کمبودها و مطالب قابل توجّه و شرایطی که در این قلب مخفی بود و برای کسی آشکار نبود، در یک‌چنین شرایطی خودش را نشان می‌دهد. البته این مطلب ممکن است برای همۀ ما در هر شرایطی که هستیم وجود داشته باشد و کاری به لباس و ظاهر ندارد. لذا علی بن أبی‌حمزه می‌گوید: «اصلاً چه کسی گفته است که شما امام هستید؟ دلیل بیاورید! چه کسی گفته است که شما به جای پدرتان هستید؟! سند و مکتوب بیاورید! اگر مکتوب هم بیاورید می‌گوییم: به جای پدرتان امضا کرده‌اید! اگر آیه قرآن دارید، بیاورید! اگر نوشته‌ای از پدرتان دارید، بیاورید!» تازه اگر نوشته هم بیاورد باز شیطان هزار راه دارد! همان‌طوری‌که راه حق مشخص است، شیطان هم می‌تواند راه درست بکند؛ لذا ـ نعوذ بالله ـ می‌گوید: «شما داری دروغ می‌گویی و از خودت درمی‌آوری!»

مگر علی بن أبی‌حمزه یک‌چنین مطالبی نگفت؟! او کسی بود که وکیل موسی بن جعفر بود و مردم در ارتباط با حضرت، وقتی دستشان به حضرت نمی‌رسید به او مراجعه می‌کردند. وکیل حضرت، یک آدم معمولی و یک آدم سر خیابانی نیست؛ بلکه فردی است که مورد اعتماد حضرت است.

ولی ببینید: آن چیزهایی که در درون او مخفی بود ظاهر شد؛ چون او نخواست در دوران امامت موسی بن جعفر آنها را اصلاح کند، نخواست آن ضعف‌ها را در ارتباط با این امام جبران کند، نخواست از این موقعیت در ارتباط با مسائل و گرفتاری‌ها و دردها و بیماری‌های خودش بهره ببرد و مانند اصحاب خاصّ ائمه استفاده کند؛ بلکه سرش به این بیا و بروها گرم شد، به این رفت‌وآمدها غَرّه شد، از اینکه بگویند که وکیل

امام علیه السّلام است، گول خورد، و از اینکه او را بالای بالا بیاورند و برای آمدن و رفتنش کوچه درست کنند و صلوات بفرستند، گول خورد. تمام اینها وسائل و آلات شیطان است برای اینکه انسان نتواند به آن دردها برسد و سرش به اینها گرم شود!

لذا وقتی یک امتحان پیش می‌آید و موسی بن جعفر به شهادت می‌رسند و امام رضا علیه السّلام به جای پدر قرار می‌گیرد، می‌بیند الآن دیگر زمینه‌ای است که می‌تواند اینها را بروز بدهد. قبلاً آن شخصیت موسی بن جعفر بود و نمی‌توانست کاری کند، چون بالأخره وکالت داشت و همه هم می‌دانستند و نمی‌توانست مخالفت کند؛ ولی الآن زمینۀ حضور امام رضا است و اینها را بروز می‌دهد. وإلاّ اگر قرار باشد که بروز نکند، همان زمان موسی بن جعفر به وسیله‌ای به‌دنبالش می‌فرستادند و می‌گفتند: راهت را تغییر بده و این کار را انجام بده! اما نه، او باید به اینجا و به این نکته برسد، و آن امتحانی که باید پیش بیاید، باید به‌واسطۀ علی بن موسی الرضا و به‌دست علی بن موسی الرضا انجام بگیرد.[[321]](#footnote-321)

آیا هر کدام از خود ما در این زمان، یک علی بن أبی‌حمزه نیستیم؟! آیا در مواردی که نسبت به یک جریان علاقه و محبّت داریم و فکر و ذکرمان در آنجا قرار دارد، تعریف و تمجید و تشویق و مسائل دیگر از ما سر نمی‌زند؟! و وقتی آن جریان و آن تمایل تغییر پیدا کرد آیا تعابیر ما هم تغییر پیدا نمی‌کند؟! این‌طور نیست؟! پس ما هم همان هستیم و تفاوتی نمی‌کند!

اگر در دو زمان و دو موقعیتِ مختلف، یک کلام را گفتیم و یک حرف را زدیم و در دو صورت، یک نمود از ما بروز و ظهور پیدا کرد، آن‌موقع جای امیدواری هست؛ ولکن ما امروز که به دنبال این شخص هستیم، او را تعریف و تمجید و تشویق و امثال‌ذلک می‌کنیم و هزار صفت و نعتِ نالایق به او می‌دهیم و بعد که از او جدا

شدیم و در صورت دیگری قرار گرفتیم، می‌بینیم درست عکسِ آنچه تا به‌حال گفته‌ایم، می‌گوییم؛ درحالی‌که این شخص فرق و تفاوتی نکرده است، بلکه ما تفاوت کرده‌ایم و عوض شده‌ایم و تغییر پیدا کرده‌ایم!

## نمونه‌هایی از استضعاف علمی خداوند متعال در جامعۀ بشریت

این حالت لازمۀ بشر است! خود خدا در آیۀ قرآن نسبت به این مسئله می‌گوید:

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّىٰكُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ أَعۡرَضۡتُمۡ وَكَانَ ٱلۡإِنسٰنُ كَفُورًا﴾.[[322]](#footnote-322)

واقعاً این آیۀ عجیبی است! اصلاً تمام آیات قرآن منطبق بر ماست و انسان این قضیّه و این واقعه را در خودش حس می‌کند! خدا می‌فرماید:

«وقتی که شما در مسائل مختلف زندگی، در یک حالت اضطرار و نیاز واقع شوید [هر کس جز او را بخوانید، گم می‌شوید!]»

البته آیه دریا را مثال می‌زند؛ چون این مسئله در دریا خیلی مشخص است، چون دریا دیگر مثل خشکی، همیشه آرام نیست، بلکه در دریا باد و طوفان و امثال‌ذلک می‌آید و غرق شدن و هلاکت است، آن‌هم با وسایل آن روز و با آن کیفیت و در آن موقعیت خاص!

آن چیست که مخفی است ولی نباید مخفی باشد؟ آن ما هستیم که پنهان هستیم! چون می‌گوییم: «عجب کشتی خوبی است! عجب دریای خوبی است! عجب هوای خوبی است! عجب ملوان و کشتیبان خوبی است! چه استحکامی دارد، و چه چیزهایی دارد!» در تمام اینها می‌بینید که «ما» در کار نیستیم، بلکه «کشتی» خوب است، «ملوان» خوب است، «دریا» دریای آرامی است و «باد» نمی‌آید.

حالا این قضیّه همیشه که این‌طور اتّفاق نمی‌افتد؛ یک‌دفعه ممکن است طور دیگری و به نحو دیگری اتّفاق بیفتد، مثلاً باد بیاید و آن دریای آرام تبدیل به دریای متلاطم شود، و آن کشتی که تا به‌حال به او اعتماد شده بود تبدیل به پر کاهی شود، و آن ملوانی که تابه‌حال به او توجّه می‌کردیم برای نجات خودش به این‌طرف و

آن‌طرف برود. اینها کجا رفت؟! تمام شد! تمام آن اسباب و وسایل و آلاتی که در مقابل ما بود یک‌یک از دست رفت و دیگر هیچ وسیله‌ای باقی نماند؛ درحالی‌که آن وسیلۀ اصلی مخفی بود. در یک‌چنین شرایطی شما نگاه می‌کنید و می‌بینید که آن قلب، متوجّه به آن وسیلۀ اصلی می‌شود؛ چون بالأخره قلب باید متوجّه یک وسیله‌ای بشود، برای اینکه قلب بدون توجّه به وسیله حرکت نمی‌کند و ضمیر و نفس انسان آرامش ندارد. تا به‌حال آن وسیله در این قلب، کشتی بود، دوباره وسیلۀ دیگر ملوان بود، دوباره وسیلۀ دیگر صاف بودن ِ آب دریا بود، دوباره وسیلۀ دیگر همان سلامتی و صحّت بدن بود که یک‌یک از دست رفت.

ما خیال کرده‌ایم که ابر و باد و خورشید و... همه در تحتِ تصرّف ما هستند، و حوادثی که در دنیا اتّفاق می‌افتد باید به نیت ما رقم بخورد، و تمام عالم وجود باید بر وفق مرام و نیت ما بگردد! نه جانم، خیلی اشتباه کرده‌ایم و خیلی راهِ خلاف رفته‌ایم! ما یک پر کاهی هستیم و در این دریای وجود داریم حرکت می‌کنیم؛ اگر خودمان را وفق دادیم به مقصد می‌رسیم، اما اگر وفق ندادیم طوفان‌ها ما را به زیر خواهد کشاند؛ بخواهیم یا نخواهیم! همان‌طورکه افرادی که تصوّر نمی‌شد، همه را به زیر کشاند، و شکی در این مسئله نداریم!

لذا وقتی همۀ این وسایل از دست رفت، چون قلب نمی‌تواند بی‌وسیله بماند، سراغ آن وسیلۀ اصلی می‌رود. آن وسیله‌ای که تا به‌حال در آخر بود، وقتی همۀ وسایل از دست رفتند، حالا بالا می‌آید.

یک روایت عجیبی است که می‌فرماید:

«آن شخصی که دارد به سمت من نماز می‌خواند ولی افکارش این‌طرف و آن‌طرف است و تمام مشکلات خودش را در نماز حل می‌کند (مثلاً این کار را انجام بدهد یا آن کار را)، وقتی ملائکه می‌خواهند این نماز را (که از سقف بالاتر نمی‌رود!) بالا ببرند، خداوند خطاب به ملائکه می‌گوید: «نمی‌خواهد زحمت بکشید! نمازِ شخصی را بالا بیاورید که مقداری ارزش داشته باشد!

این شخص مرا در نماز خودش با دیگران شریک قرار داد و به فکر همه بود غیر از فکر ما! فقط به‌حسب ظاهر، دستی تکان داد و یک‌سری کارهایی کرد. من شریک خوبی هستم و سهم خودم را هم به همان شرکا می‌بخشم؛ لذا نیازی به نماز این شخص ندارم.»[[323]](#footnote-323)

توجّه کردید! این نمازی است که ما می‌خوانیم! خدا می‌گوید: در این نماز من کجا قرار گرفته بودم؟! در این دست تکان دادن‌ها و در این حمد و سوره خواندن‌ها، من کجا بودم؟! فقط صحبتِ نماز نیست، صحبتِ قضایا و مسائل است. لذا در آن آیه می‌فرماید:

«همین‌که ما آنها را نجات دادیم و به خشکی رساندیم دوباره به همان عادتی که داشتند، برگشتند و دوباره همان علل و اسباب ظاهری جلو آمد.»

خدا اینها را نشان می‌دهد تا بگوید: آقا، یک‌دفعه، دو دفعه، سه‌دفعه، پس چرا آدم نمی‌شوی؟! چرا متوجّه این نمی‌شوی که باید همیشه به من توجّه کنی؟!

## استضعاف خداوند و اهل‌بیت یعنی عدم شناخت جایگاه واقعی آنها

این را می‌گویند «استضعاف». ما خدا را در عالم وجود مستضعف قرار داده‌ایم و جایگاه واقعی خدا را در نظر نگرفته‌ایم و خدا را در جایگاه خودش قرار نداده‌ایم!

امام هم همان است و تفاوتی نمی‌کند. پس استضعاف امام یعنی استضعاف علمی در اینکه باید بدانیم امام علیه السّلام واسطۀ عالم است و همۀ حقیقت عالم وجود در وجود امام است، اما ما این را قبول نکرده‌ایم و نپذیرفته‌ایم،[[324]](#footnote-324) لذا به افراد مختلف و به جاهای مختلف و به افکار مختلف توجّه می‌کنیم.

ما می‌خواهیم زندگی خودمان را انجام بدهیم، حالا در ضمنش یک امام زمانی هم اگر بود که بود، اگر هم نبود که نبود؛ بالأخره زندگی خودمان و کار و ارتباطات خودمان را داریم انجام می‌دهیم. بَینَنا و بَینَ‌الله، در قضایای مختلفی که برای ما پیش می‌آید، اوّل سراغ خدا می‌رویم یا می‌گوییم که مسئله‌ای نیست و الحمد للّه چند نفر در اینجا و آنجا داریم که هر کدامشان باشند، مشکل ما را حل می‌کنند؟! به‌ظاهر می‌گوییم: فقط خدا، و همه چیز به دست خداست! ولی دروغ می‌گوییم و شوخی می‌کنیم!

من‌باب‌مثال برای فلان کار در فلان اداره، می‌گوییم: آن شخص هست که برای ما انجام می‌دهد. وقتی که سراغش رفتیم یا به او زنگ زدیم و گفت: «نه، من فعلاً مشکلاتی دارم، حالا شما فعلاً صبر کنید!» می‌گوییم: اشکالی ندارد، فلان شخصِ دیگر هم هست. سراغ او هم که می‌رویم، می‌گوید: «من الآن گرفتاری دارم، حالا بهتر است که من اصلاً در این کار دخالت نکنم، چون برای خود من مشکلاتی ایجاد می‌شود. شما به شخص دیگری مراجعه کنید!» این هم از نفر دوم! سراغ نفر سوم که می‌رویم، مقداری که کار انجام می‌دهد، زورش به جایی نمی‌رسد. می‌گوییم: از او هم مطلبی برنمی‌آید! همین‌طور سراغ نفر چهارم می‌رویم و... . وقتی آن افرادی که در ذهن داشتیم و قبل از اتّصال به پروردگار، آنها در این عالم برای ما نمود داشتند و به خیال خودمان می‌توانستند دستی از ما بگیرند و مشکل ما را حل کنند، همه خلع سلاح شدند و هیچ‌کدام نتوانستند کاری انجام دهند، آن‌موقع سراغ خدا می‌رویم و می‌گوییم: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾![[325]](#footnote-325) خدا هم می‌گوید: حالا، در آخر از همه آمدی؟! برو سراغ همان‌ها!

یا من‌باب‌مثال وقتی بیماری داریم، اول می‌گوییم: «فلان دکتر هست و ما دیگر نیازی و غصه‌ای نداریم؛ این‌همه مریض پیش او شفا پیدا کرده‌اند!» اگر اینجا نشد

فلان‌جا می‌رویم، اگر آن هم نشد خارج می‌رویم، اگر آن هم نشد جای دیگر می‌رویم و.... تمام اینها را یک‌یک سراغشان می‌رویم. وقتی که همان‌جا ما را جواب کردند و پس فرستادند، آن‌موقع می‌گوییم: «دعا کنید و به مردم بگویید که دعا کنند! و به همه بگویید که فلان کار را بکنند!» عجب، پس این دستگاه‌های پزشکی که تا سقف چیده شده است برای چیست؟! آن کسی که باید در اوّل قرار دهیم، آخر از همه می‌گذاریم! وقتی این دستگاه‌هایی که یکی‌یکی تا سقف چیده شده است و یکی از اینها در جای دیگری پیدا نمی‌شود، یک‌یک از کار افتادند و اثر خودشان را از دست دادند و از همه‌جا نا امید شدیم، حالا سراغ خدا می‌رویم و می‌گوییم: «در مساجد و تکایا فلان کار را بکنید! مؤمنین این‌طور بگویند و این‌طور دعا کنند!» ولی از اول این‌طور نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم: «آن پزشک را از فلان‌جا بیاوریم و آن دستگاه را از فلان‌جا بیاوریم!» پس چه وقت سراغ خدا رفته‌ایم؟! آخر از همه رفته‌ایم؟! آیا وقتی که دیگر همۀ دستگاه‌ها خط صاف نشان داد، باید سراغ خدا برویم؟! یا اینکه نه، از اول باید برویم!

این می‌شود استضعاف خدا! پس ما خدا را مستضعف کرده‌ایم! اتفاقاً از همه مظلوم‌تر و مستضعف‌تر و از همه بیشتر مورد بی‌توجّهی و بی‌مهری قرار گرفته‌شده‌تر، همین خدایی است که داریم!

ائمۀ ما هم همین بودند و وضعشان همین بود. آن اوّلی برای حکومت می‌آید و می‌رود، دومی هم می‌آید و می‌رود، سومی هم می‌آید و می‌رود؛ وقتی همۀ مردم دیدند آن کسانی که آمدند و انتخاب کردند این‌طور درآمدند، حالا سراغ امیرالمؤمنین می‌آیند که یا علی، تو بیا! این از روی نیاز و احتیاج ظاهری است؛ ولی واقعی نیست! اگر این نیاز، نیاز واقعی باشد خودِ امیرالمؤمنین می‌آید، نه‌اینکه به آنها بفرماید: «من کاری به شما و به دولت و حکومت شما ندارم؛ بروید کسی دیگر را انتخاب کنید!»[[326]](#footnote-326) لذا این نیاز، نیاز واقعی نیست، بلکه وقتی می‌بینند که کسی نیست، سراغ امیرالمؤمنین

می‌آیند؛ اما همین‌که امیرالمؤمنین بر اریکۀ حکومت نشست، این یکی ساز خودش را زد و آن یکی ساز خودش را زد و آن دیگری هم به دنبال کار خودش رفت! دستوراتی را که حضرت می‌داد انجام نمی‌دادند و مطالبی را که می‌گفت، ترتیب اثر نمی‌دادند. این می‌شود استضعاف! پس این حکومت هم کاری انجام نداد و این چهار سال حکومت، حکومتِ امیرالمؤمنین را از استضعاف خارج نکرد.

## تأثیر وجود امام زمان علیه السّلام در رفع استضعاف علمی جامعۀ بشریت

وجود امام زمان علیه السّلام برای همین مسئله است که مردم را به آن مرتبه از نیاز واقعی برساند. این نیاز و احتیاج واقعی فقط و فقط و فقط از طریق امام می‌تواند برطرف شود و کس دیگری نمی‌تواند. هر کسی هم که بگوید می‌تواند، خواهید دید که خلاف گفته است. هر کسی هم که بخواهد خودش را به‌جای امام زمان بگذارد، خواهید دید که رسوا خواهد شد. هر کسی که بخواهد این‌طور خود را بنمایاند که مانند حضرت می‌تواند دستگیری کند و نیاز درونی را برطرف کند، خواهید دید که به شکست منتهی خواهد شد. تجربه خواهید کرد و این مطلب را خودتان خواهید دید! فقط و فقط مسئله به دست امام زمان است!

این نیاز، نیازی است که تجربۀ حسی باید این نتیجه را برای افراد به‌وجود بیاورد و آنها در حسّ خود و در وجود خود، این نیاز را احساس کنند و بفهمند که بدون اتّصال با آن حضرت نمی‌توانند قدم از قدم بردارند و راه به‌سوی خدا را طی کنند، و به کلام این و آن نمی‌توانند عمل کنند و به آن مظاهری که خود را به‌جای آن حقیقت و واقعیّت جلوه داده‌اند نمی‌توانند متشبّث شوند.

این فهم و احساس فقط با یکی دو قضیّه اتّفاق نمی‌افتد؛ بلکه این نفوس و این قلوب باید این‌قدر تجربه کنند و این‌قدر مطالب مختلف یک‌به‌یک برای آنها پیش بیاید ـ مانند حضرت ابراهیم که باید ستاره، ماه، خورشید و سایر علل و اسباب مادی، یک‌به‌یک بیایند و افول کنند ـ تا اینکه بفهمند که آن حقیقت فقط در یک‌جا متمرکز است.

الحمدللّه آثار و طلیعۀ این قضیّه دارد روشن می‌شود! آنچه که مشهود است ـ نه صرفاً در اینجا، بلکه در همه‌جا ـ توجّهی است که نسبت به این قضیّه دارد اتّفاق

می‌افتد، و افکاری است که در این زمینه کم‌کم دارد روشن می‌شود.

این قضیه با گفتن مسائل و خواندن روایات و آیات قرآن و امثال اینها برای انسان پیدا نمی‌شود؛ بلکه برای آن نفوسی پیدا می‌شود که می‌خواهند به‌دنبال حقیقت و واقعیّت بگردند و خود را از تقلید و تبعیت کورکورانه و سر به زیر انداختن، خارج کنند و برای رسیدن به مطلوب، اقناع نفس و فطرتِ خود را طلب می‌کنند و به دور از مسائل و تبلیغات ظاهری و مصالح دنیویِ زید و عمرو و به دور از حرکت به‌سوی دنیای دیگران، خودشان می‌خواهند راه را پیدا کنند. این افراد و این اشخاص هستند که دارند راهی به واقعیّت و قلب و درون حضرت بقیّةالله ارواحنا فداه باز می‌کنند.

این قضیه کاری به ظاهر ندارد و حتّی ممکن است که ظاهر شخص هم ظاهر نامناسبی باشد؛ ولی این هیچ مسئله‌ای نیست، چون با ظاهرْ کار درست نمی‌شود، بلکه با قلب و واقع است که آن حقیقت، خودش را نشان می‌دهد. هر خلافی که تا به‌حال از زمان حضرت آدم شده و خواهد شد، با ظاهر مناسب انجام شده است! کسی با ظاهر نامناسب نمی‌تواند خلاف کند و افراد را بفریبد و به سمت خود جذب کند؛ چون این وسیلۀ جذب افراد باید وسیلۀ مناسبی باشد.

بنابراین توقّعی که انسان از راه خودش و از اتّصال خودش به پروردگار دارد و آن را در درون خودش ایجاد می‌کند، کم‌کم دارد صورت واقعی به‌خود می‌گیرد. این بشارتی است برای‌اینکه با تمام این اوضاع و احوال و ناملایمات و گرفتاری‌ها و با تمام این مصائبی که انسان در همه‌جا و در هر گوشه از دنیا مشاهده می‌کند و این مسائل را در اجتماعات می‌بیند، این واقعیّت به صورت یک زمینۀ نورانی و یک فطرت و سرمایۀ واقعی برای حرکت انسان، کم‌کم دارد خودش را نشان می‌دهد و به همان سمت و سویی که باید امام علیه السّلام خود را نشان بدهد، حرکت می‌کند.

وإلاّ امام زمان با بقیّۀ ائمه چه تفاوتی می‌کند؟! چرا باید حضرت بعد از هزار سال یا دو هزار سال یا سه هزار سال ظهور کنند؟! چه دلیلی دارد؟! مگر بین حضرت و بین پدران خودشان فرقی وجود دارد؟! در زمان ائمه علیهم السّلام همین استضعاف وجود

داشت؛ یعنی غیر از آن افراد خاصی که مورد نظر و عنایت حضرت بودند و تا حدودی متوجّه شده بودند، بقیّۀ افراد آن وَقعِ حقیقی را برای امام قائل نمی‌شدند و فقط می‌گفتند: «این فرد، بسیار آدم خوبی است و شخص عالمی است؛ باید از او استفاده کنیم!»

در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ هم خیلی از افراد بودند که وقتی می‌آمدند اتفاقاً خیلی مبتهج و خوشحال می‌شدند، ولی درعین‌حال، خیلی راحت به جاهای دیگر هم می‌رفتند و با افراد دیگری هم حشر و نشر داشتند که در نقطۀ مقابل و در تعارض با مرحوم آقا قرار گرفته بودند. اینها هم به آنجا می‌رفتند و مسئلۀشان را از آنها می‌پرسیدند و نصیحت آنها را گوش می‌دادند و با آنها حشر و نشر داشتند و پشت سرشان نماز می‌خواندند، و هم به اینجا می‌آمدند و خوشحال بودند که آقای طهرانی را دیده‌اند و پشت سرشان نماز خوانده‌اند و با ایشان صحبت کرده‌اند و از ایشان سؤال کرده‌اند؛ با هر دو بودند! پس آقای طهرانی برای آنها چه اثر و نتیجه‌ای خواهد داشت؟! پس آن نیاز الآن در آنها به وجود نیامده است.

این دین آنها مثل همان دین مسیحیّت و یهودیّت است که همه را در یک رتبه قرار می‌دهند، منتها آنها به کِنِشت و کلیسا می‌روند و اینها به مسجد و حسینیه یا به فلان جلسه و... می‌روند؛ یعنی مطلب برای آنها در یک مرتبه و رتبه از اعتقاد و تعبّد قرار گرفته است. وإلاّ اگر انسان به این نکته برسد که باید امام را از این دریچه نگاه کرد که حقیقت عالم وجود و اصل و اساس عالم وجود امام است، دیگر می‌تواند این‌طور باشد؟!

## جایگاه واقعی امام زمان عجّل الله تعالیٰ فرجه در دنیای امروز

می‌دانید معنای اینکه امروز امام زمان علیه السّلام به دنیا آمده است چیست؟ معنایش این است: امروز، آن شخص و آن نفس و آن ذات و آن وجودی که مشیّت الهی را در این عالم و در تمام ذرّات عالم وجود، چه عالم ماده و چه عالم معنا، پیاده می‌کند، به دنیا آمده است.

ما به هر کدام از ائمه توسّل می‌کنیم، مثلاً به زیارت امام رضا علیه السّلام می‌رویم و برای حاجات خودمان، چه حاجات ظاهری و چه حاجات باطنی، به امام رضا متوسّل می‌شویم؛ این به جای خود محفوظ است؛ اما آن فردی که دارد این

حاجات را برآورده می‌کند امام رضا نیست، او امام زمان است. ما به زیارت قبر پیغمبر می‌رویم و زیارت می‌کنیم: «السّلام علیک یا رسول الله!» و حاجات خود را، چه حاجات معنوی و چه حاجات ظاهری، در نظر می‌گیریم و به پیغمبر عرضه می‌داریم. بعد می‌بینیم که عجب، دعایمان مستجاب شد و حاجتمان برآورده شد! آن کسی که این حاجت را برآورده کرد پیغمبر نیست، او امام زمان است. این مسئله مسئلۀ امامت است. حتی به خدا هم که توسّل می‌کنیم: «خدایا این مسئله و مشکل را حل کن! این بیماری را برطرف کن! این قرض را ادا کن! این مسائل و حالات معنوی را ایجاد کن!» آن فرد و نفسی که دارد این عمل را انجام می‌دهد و این اِشکال را برطرف می‌کند و این حاجت را قضا می‌کند و این مسئله را حل می‌کند، واسطۀ خداوند، امام زمان است! ببینید، آن فرد امام زمان است!

## امام زمان واسطۀ عالم وجود و مجری اراده و مشیّت الهی

این امام زمان، همه‌چیز است! یعنی وقتی که می‌گوییم: «واسطۀ عالم وجود» حرف بیهوده و بیخودی نیست که همین‌طور بگوییم: «واسطۀ عالم وجود»! واسطه یعنی آن حقیقتی که خواست پروردگار را در این دنیا متجلّی و نازل می‌کند، یعنی آن نفسی که الآن و در اینجا باید آن اراده و مشیّت را به انجام برساند، نفسِ آن حضرت است.[[327]](#footnote-327)

بنابراین اگر ما با این دید بخواهیم به امام خود نگاه کنیم دیگر مگر می‌توانیم وسیلۀ دیگری در قبال او قرار دهیم و تصوّر کنیم؟! اصلاً مگر امکان دارد؟! اشتباه ما تا الآن این قضیّه بوده است!

ما خیال می‌کردیم: بله، فلان کس این‌طور، و فلان چیز این‌طور، و فلان جمعیت این‌طور است. ولی باید بدانیم: اگر یک روز جمعیت هست، فردا دیگر آن جمعیت نیست؛ یعنی اگر بخواهیم به جمعیت نگاه بکنیم، یک روز جمعیت می‌آید و یک روز جمعیت می‌رود! و دیدیم که همین‌طور هم شد! اگر بخواهیم به اقبالِ این و آن نگاه کنیم، یک روز می‌آیند و یک روز می‌روند! اگر بخواهیم به وسائل و علل مادی و ظاهری نگاه کنیم، همه دستخوش فنا و بوار هستند!

آن حقیقت را ما تا به‌حال فراموش کرده‌ایم. گرچه به‌ظاهر ـ مثل سایر مطالب که مثال‌هایی دربارۀ آن زدم ـ جشنی می‌گیریم و چراغی آویزان می‌کنیم و نامی از آن حضرت می‌بریم، ولی در باطن ما چه می‌گذرد؟! آیا در باطن ما امام زمان قرار دارد؟! واقعاً بَینَنا و بَینَ الله آیا ما آن حقیقت عالم وجود را امام می‌دانیم؟! مسئله این است!

مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ یک روز به بنده فرمودند:

فلانی، می‌دانی چرا من این هجده جلد امام شناسی را نوشتم؟ من این را نوشتم چون دیدم که جای امام در میان مردم خالی است و مردم از ائمه چیزی نمی‌دانند و از وظیفۀ امام و از مسئولیّت او اطلاع ندارند و از این جایگاه واقعی بی‌اطلاع‌اند!

اگر امام را از این تشیّع بگیرند و جایگاه امام از این دین و از این تشیّع گرفته

شود ما هم مثل بقیّه می‌شویم! جایگاه امام یعنی حقیقت اتّصال به پروردگار و حقیقت ربط انسان به خدا. این نمازی که الآن دارید می‌خوانید و در آن نماز توجّه به پروردگار دارید و خطورات را از خودتان حذف کرده‌اید، همین حالی که الآن برای شما و برای تک‌تک ما در نماز به‌وجود آمده، دست امام زمان است؛ یعنی نفس ارتباط ما با پروردگار توسط امام است و ما بدون امام ارتباط نداریم، بلکه یک شمری هستیم مانند آن شمر، و یک یزیدی هستیم مانند آن یزید! اگر این اتّصال قطع شود ما مثل همین ظالم‌های تاریخ می‌شویم، و اگر این اتّصال برقرار شود ما آن واقعیتی می‌شویم که مورد رضای خدا است و خدا می‌گوید: بله، این درست است، من این را می‌خواهم!

آیۀ ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلٰمَ دِينٗا﴾[[328]](#footnote-328) یعنی امام؛ یعنی من تازه امروز ـ که روز عید غدیر است ـ می‌بینم که آن دینی که مورد رضای خودم است ارائه شد! ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلٰمَ دِينٗا﴾ یعنی تازه امروز دین شما مورد رضایت من است و امروز به آن واقعیّت و نتیجه‌ای رسیدم که تا به‌حال این پیغمبر را برای آن فرستاده بودم. این 23 سالی که پیغمبر بود، هنوز مورد رضایت من نبود؛ اما الآن مورد رضایت من است و الآن این دین کامل شد و آن حقیقت ربطیّه‌ای که باید بین بنده و بین پروردگار برقرار باشد کلیدش زده شد و به راه افتاد و امروز راه به‌سوی من باز شد.

## متوقّف بودن ظهور حضرت ولی‌عصر بر شناخت واقعی جایگاه امامت در بین عامۀ مردم

این معنا معنایی است که باید به آن برسیم! اگر به این معنا رسیدیم آن زمان، زمان ظهور امام علیه السّلام است. یعنی اگر ما به این نقطه رسیدیم که هیچ‌کدام از این مذاهبی که تابه‌حال آمدند و رفتند و هستند، نتوانستند گره از مشکلات ما باز کنند و تمامِ علل و اسباب مادی در این دنیا که فلان‌قدر نیرو و قدرت و توان دارند،

پیش ما آن وسیله و واسطه بودن خودشان را از دست دادند و واقعاً فهمیدیم که دستمان خالی است و تمام اینها نمی‌تواند گره‌ای از مشکلات ما، چه مشکلات روحی و چه مشکلات ظاهری، باز کند و این گره فقط و فقط به دست با کفایت امام حیّ و ولیّ عالمِ امکان باز خواهد شد، و وقتی متوجّه شدیم که حنای بقیّه دیگر برای ما رنگی ندارد، آن زمان است که حضرت خود را بنمایانند. در واقع حضرت می‌فرماید: حالا به اینجا رسیدید که این علل و عُدّۀ ظاهری نتوانست کاری انجام دهد؟! حالا فهمیدید که هیچ کسی دیگر نمی‌تواند جای مرا بگیرد؟! آیا رسیده‌اید یا نه؟! اگر هنوز نرسیده‌اید پس صبر کنید و باز هم نوش‌جان کنید! وقتی که به این فهم رسیدید، بسیار خوب، پس دیگر چرا من در غیبت بمانم؟! می‌آیم و ظهور می‌کنم!

در همین قم و در همان زمان اوایل انقلاب، یکی از همین آقایان ـ که الآن فوت کرده است ـ داشت نماز جمعه می‌خواند؛ بنده خودم در نماز جمعه‌اش حضور داشتم و شرکت کرده بودم وخودم شنیدم که می‌گفت: «اگر امام زمان هم بیاید همین کارهایی را می‌کند که ما داریم می‌کنیم!»

عجب! بسیار خوب، پس دیگر نیازی به امام زمان نداریم! پس دیگر برای‌چه بیاید؟! برای‌چه به خودش زحمت بدهد؟! اگر من به‌جای امام زمان بودم نمی‌آمدم! امام زمان هم می‌فرماید: بسیار خوب، وقتی شما خودتان دارید همۀ کارها را می‌کنید، پس من چرا زحمت بکشم و برای‌چه بیایم؟! شما عدالت را دارید اجرا می‌کنید، نظم و ترتیب و تدبیر و همۀ کارها را دارید انجام می‌دهید و بحمدالله همه‌چیز هم به‌خیر و خوبی و صلاح دارد پیش می‌رود؛ پس دیگر مشکلی ندارید که من بیایم! برای‌چه بیایم؟ آدم عاقل که نمی‌آید! فرض کنید وقتی فردی ببیند که فلان شخص دارد فلان بار را می‌برد، آیا می‌گوید که آقا شما بایست تا من ببرم؟! آن شخص دارد می‌برد، دیگر برای‌چه من ببرم؟!

ولی این مطالب همه خلاف است! اشتباه فهمیدیم و اشتباه به ما گفته شده است! ما امام زمان را یک فرد عادی مثل سایر افراد می‌پنداریم، مثل افراد دیگری که می‌آیند و کاری می‌کنند و کار صلاحی انجام می‌دهند و می‌روند؛ ولی دیگر نمی‌دانیم

که آن حقیقت، همۀ وجود ما است، و ماوراء فکر و نیّت و قصد ما است و ماوراء صلاحی است که آن را در نظر می‌گیریم.

آیا واقعاً آن صلاحی که در نظر می‌گیریم، برای ما صلاح است؟! مثلاً می‌گوییم: الآن من صلاح می‌دانم که این کار را انجام دهم! اما تا حالا چقدر شده است که این صلاح‌ها را در نظر گرفته‌ایم و اشتباه از آب درآمده است؟! چقدر شده است که به اشتباه خودمان اعتراف کرده‌ایم؟! پس معلوم است که این صلاح‌ها، صلاح نبوده است، فساد بوده است.

ولی او که می‌آید، می‌گوید: باید این کار را انجام بدهی!

می‌گوییم: یا ابن‌رسول‌الله، من خیال می‌کنم آن کار دیگر به صلاح است!

ـ صلاح را من تشخیص می‌دهم یا تو؟

به اینجا که می‌رسد می‌گوییم: چشم!

پس فقط در مقابل یک نفر می‌گوییم: «چشم!» ولی راجع به سایر افراد می‌گوییم: «برای‌چه؟ و به چه دلیل؟» چون او ماوراء فکر و نیّت و مصلحت ماست. اگر او هم مثل بقیّه باشد برای او هم «چرا» و «لعلّ» و «برای‌چه» هست. منطق و عقلانیت در همه‌جا یکی است و در این مسئله تفاوتی وجود ندارد.

## وظیفۀ طلاب علوم دینی در شناخت جایگاه واقعی امام زمان

امروز هم مانند سایر ایّام و سَنَوات گذشته، بحمدالله عدّه‌ای از دوستان ما موفّق به تلبّس به لباس علم و لباس تبلیغ و لباس معنویت می‌شوند؛ یعنی نمی‌خواهند فقط ظاهر خود را تغییر بدهند، بلکه فکر و نیّت خود را هم می‌خواهند تغییر بدهند.

ظاهر انسان مسئله‌ای نیست؛ چون انسان این لباس را در بیرون می‌پوشد و در منزل درمی‌آورد، پس پوشیدن لباس، مطلبی را عوض نمی‌کند و مشکلی را حل نمی‌کند. با پوشیدن لباس، فکر و نیّت عوض نمی‌شود. آیا عوض می‌شود؟! اگر با پوشیدن لباس، فکر و نیّت عوض می‌شد، پس نباید خلاف و مشکلی وجود داشته باشد، چون لباس عوض شده است و همین‌که لباس عوض شود تفکّر هم عوض می‌شود؛ اما داریم می‌بینیم که این‌طور نیست، همان‌طوری‌که در سایر لباس‌ها هم

مسئله همین است. آن لباس سفیدی که یک پزشک می‌پوشد، نیّتش را عوض نمی‌کند، فقط لباسش عوض می‌شود؛ چون نیّت در این قلب است و باید دید که آیا خدا در این قلب هست یا مسائل اقتصادی و مادی؟! آیا خدا در این قلب هست یا مسائل شهوانی و نفسانی؟![[329]](#footnote-329) لباس ظاهری همین است! این عبا و این عِمامه را که می‌بینید، اینها تغییر پیدا می‌کنند، ولی با تغییر این لباس، آنچه در این قلب است درست نمی‌شود.

برای این قلب باید فکری کرد! همۀ ما باید فکر کنیم؛ علی‌الخصوص آن کسانی که می‌خواهند به این لباس رسول‌الله ملبّس شوند! باید ببینیم آن توقّع و خواست و نیّتی که نمایندۀ خدا، امام زمان، پیغمبر و ائمۀ معصومین از شخص متلبّس به این لباس دارند، به چه کیفیت می‌تواند انجام دهد. البتّه ممکن است صد در صد نتواند؛ این اشکالی ندارد. بالأخره خیلی فرق می‌کند بین اینکه انسان مستقیماً از خود امام علیه السّلام دستور بگیرد و مطالب را دریافت کند یا اینکه غیر مستقیم بگیرد.

عَلیٰ‌کُلّ‌حال خدا می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ جٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَا﴾،[[330]](#footnote-330) یعنی راه ما باز است. وقتی که ما برای امام زمانمان این‌چنین موقعیتی قائل هستیم، دیگر نمی‌توانیم بگوییم که او از مسائل و نیّات و راه ما غفلت دارد.[[331]](#footnote-331)

اگر ما امروز این لباس را می‌پوشیم و متلبّس به این لباس و متزیّن به این زینت و متوّج به تاج ملائکه می‌شویم ـ همان‌طوری که در بعضی از روایات به این مسئله تصریح دارد[[332]](#footnote-332) ـ برای این است که اوّلاً بِلا اوّل خودمان را به‌واسطۀ تقیّد به این قید و به‌واسطۀ احساسی که برایمان پیدا می‌شود تغییر دهیم و بگوییم: الآن بالأخره در این‌چنین لباسی درآمده‌ایم که با لباس‌های دیگر تفاوت دارد، پس باید خودمان هم تفاوت داشته باشیم و باید فکرمان و مسیرمان همان فکر و مسیری باشد که مورد رضای اوست. در مسائل مختلف دوگونه فکر نکنیم، و در جاهای مختلف، اوّلْ مصالحِ خود را در نظر نگیریم، و در ارتباط با مردم نیز به همان کیفیتی باشیم که آن ولی‌نعمت ما از ما توقّع دارد. این مسئله، مسئلۀ مهمی است!

## خروج مردم از ظاهرگرایی و نزدیک شدن به جایگاه واقعی ولایت به‌واسطۀ رجوع به عقل

آنچه امروز مردم و جامعه، به‌خصوص جامعۀ تشیّع، به دنبالش می‌گردند این قضیّه و این مسئله است. مردم این ظاهر و پوسته را دارند کنار می‌زنند، و دیگر کم‌کم آنچه تا به‌حال ذهن و فکرشان را مشغول کرده بود و اینها را به این‌سمت و آن‌سمت می‌بُرد، کنار می‌زنند. البتّه هنوز مطالبی هست و ممکن است بعضی نابسامانی‌ها و مسائل خلافی بروز و ظهور پیدا کند؛ ولی در پشت این قضیّه، این حقیقت مخفی است که این پوسته دارد کم‌کم باز می‌شود. بالأخره همیشه این‌طور نمی‌ماند؛ مغز باید بیرون بیاید و خود را نشان بدهد. مردم باید از چشم دوختن به این و آن و از نگاه کردن به دهن این و آن، خارج شوند. بعضی‌ها امروز این حرف را می‌زنند، ولی فردا می‌گویند: «به من چه مربوط است؟! حالا یک چیزی گفتم!» عجب!! همین؟!

به همین راحتی؟! پس از همان اوّل نمی‌گفتی! شما که هیچ مسئولیّتی برای سخن خود نمی‌پذیری پس چرا این‌چنین حرفی زدی؟! چرا این‌چنین راهی رفتی؟! چرا عدّه‌ای را به اشتباه انداختی؟! می‌گوید: «ما که علم‌غیب نداریم!» البته که می‌دانم علم‌غیب نداری! وقتی که نداری پس چرا می‌گویی؟! اگر علم‌غیب داری، بسم‌الله، این گوی و این میدان! ولی اگر علم‌غیب نداری پس چرا این حرف را زدی، و چرا این عدّه را به دنبال خودت راه انداختی، و چرا به‌خاطر تو عدّه‌ای به اشتباه افتادند؟! صحبت نکن؛ ساکت باش! در اینجا آن کسی که می‌داند باید حرف بزند.

لذا این مسئله دارد کم‌کم برای مردم تجربه می‌شود که خودشان بخواهند بفهمند و قدری فکرشان و مغزشان و فهمشان را به‌کار بیندازند! معنی ندارد که هر کس هرچه گفت، بگوییم: «چشم، بسم‌الله!» اگر قرار بر این است که بگویی: «چشم، بسم‌الله!» بسیار خوب، پس تبعات و مسائلش را هم باید ملتزم بشوی!

بنابراین خودت مطلب را دنبال کن! خدا ما را سربسته و دربسته خلق نکرده است؛ زندگی ما، زندگی تجربه و تحقیق و عقل است. آن عقلی که خداوند به یک عدّه داده، به ما هم داده است؛ پس چرا فقط یک عدّۀ خاصی باید خود را عاقل بپندارند و بقیّه را فاقد و غیر صالح برای تفکّر و انتخاب بپندارند؟! چه کسی یک‌چنین حرفی گفته است؟!

در روز قیامت از تک‌تک افراد سؤال می‌شود: فهمیدی یا نفهمیدی؟

ـ به ما این‌طور گفتند!

خدا می‌گوید: پس من این عقل را برای‌چه به تو داده‌ام؟! پس چرا تو را گاو خلق نکردم؟! چرا تو را دوپا خلق کردم؟! اگر تو را دوپا خلق کرده‌ام باید الآن جواب بدهی! آن گاو و الاغ جواب ندارند، ولی تو باید جواب بدهی!

ـ این‌طوری به ما گفتند و این‌طوری به ما فهماندند!

ـ بیخود کردند که گفتند! خودت چه فهمیدی! آیا خودت سرَت را زیر برف کردی یا نه، بالا نگه داشتی؟! اگر سرَت را بالا نگه داشتی ولی نفهمیدی، اشکالی

ندارد و باکی هم برایت نیست. ولی چرا سرَت را در برف کردی؟! چرا هر حرف و سخنی را پذیرفتی؟! چرا به هر راهی که گفتند بیا، تو رفتی؟!

بنابراین در خصوص تمام کارهایی که ما انجام می‌دهیم و تمام تصمیماتی که می‌گیریم باید بدانید که فردا حساب پس می‌دهید! نگویید که به ما نگفتند!

بله، اگر اشتباه کردیم، ایرادی ندارد و خدا به اشتباه، ایراد نمی‌گیرد؛ چون ما معصوم نیستیم! ولی اگر سرمان را در برف کردیم باید جواب پس بدهیم. اینکه بگوییم: «به ما این را گفتند و به ما آن را گفتند!» ابداً مورد قبول خدا و ملائکه‌اش قرار نمی‌گیرد! آقاجان، اگر تشخیص حرف راست دادی باید ترتیب اثر بدهی، و اگر تشخیص دروغ دادی نباید ترتیب اثر بدهی؛ وَ السّلام! هر کس می‌خواهد بگوید، بگوید! اگر تشخیص راه صحیح دادی، دنبال امام زمان هستی و باید بروی، و اگر تشخیص ندادی و عمل کردی، بدان وقتی هم که حضرت ظهور می‌کند، تو در صف مقابل با امام زمان خواهی جنگید، نه در صف امام زمان!

## عدم تفاوت بین ظهور و غیبت در صورت شناخت جایگاه واقعی امام زمان

لذا امام باقر علیه السّلام می‌فرماید:

«کسی که به‌دنبال ما و در راه ما باشد و امر ما را احیاء کند و آنچه می‌گوییم، گوش دهد، دیگر برای او تفاوتی نمی‌کند که امام ظهور کند یا نکند!»[[333]](#footnote-333)

این را امام می‌فرماید، حرف من نیست! این کلام امام همین حرفی است که عرفا می‌زنند. اینکه می‌فرمایند: «راه همیشه باز است!» یعنی همین کلام امام.

آن امام زمانی که غیبت و ظهورش فرق کند، دو ریال یا دوتا یک‌قِرانی ارزش ندارد! آن امام زمانی که باید ظهور کند تا ببیند من چه می‌خواهم، یک ده‌شاهی نمی‌ارزد! آن امام زمانی که حتماً باید ظهور کند تا درد من را بفهمد، یک پنج‌ریالی نمی‌ارزد!

آن امام زمانی ارزش دارد و واسطه است که تفاوتی نداشته باشد که در غیبت باشد یا در ظهور باشد یا مثل موسی‌بن‌جعفر در زندان باشد و یا مثل امیرالمؤمنین بر

حکومت نشسته باشد. برای امام، بین زندان موسی‌بن‌جعفر و بین حکومت امیرالمؤمنین به‌اندازۀ سر سوزنی تفاوت نمی‌کند! چنین شخصی امام است! حالا که این امام شد بنابراین همیشه راه باز خواهد بود.

امیدواریم که خداوند متعال همیشه ما را موفّق کند که راه آن حضرت را در پیش بگیریم! فهم ما را نسبت به مبانی و مطالبی که ما را به آن حقیقت می‌رساند زیاد کند! و خداوند آن حقیقت واقعی امام علیه السّلام را همیشه برای ما روشن و آشکار بگرداند، به‌طوری‌که در هر مسئله‌ای از مسائل و در هر قضیّه‌ای از قضایا اوّلاً بِلا اوّل و قبل از هر چیز، وجود آن حضرت مدّ نظر باشد!

اگر قدرت داشته باشیم، به قدرت نگاه نکنیم، بلکه به او نگاه کنیم. امام علیه السّلام را در کنار خودمان ببینیم؛ چه قدرت داشته باشیم و چه قدرت از ما گرفته شده باشد. چه مورد توجّه باشیم و چه مورد بی‌توجهی قرار بگیریم باید هر دو یکی باشد؛ چون به اصل رسیده‌ایم! وقتی که انسان به اصل برسد، دیگر به دوتا فشنگ و دوتا اسکناس و دوتا سلام‌علیک نگاه نمی‌کند، بلکه وقتی که اصل در کنارش هست دیگر همه‌چیز در کنارش هست و باید همۀ توجّهاتش منحصر و مخصوص به او باشد. او هم وقتی یک‌چنین مطلبی از ما ببیند، خود را در کنار ما قرار خواهد داد. اگر تجربه نکرده‌ایم، از این به بعد تجربه کنیم و ببینیم که هست یا نه! إن‌شاءالله که هست!

اللَهمّ إنّا نَرغَبُ إلیکَ فی دَولَةٍ کَریمَةٍ تُعِزُّ بِها الإسلامَ و أهلَهُ، و تُذِلُّ بِها النِّفاقَ و أهلَهُ، و تَجعَلُنا فیها مِنَ الدُّعاةِ إلیٰ طاعَتکَ و القادَةِ إلیٰ سَبیلکَ، و تَرزُقُنا بِها کرامَةَ الدُّنیا و الآخِرَةِ.[[334]](#footnote-334)

اللَهمّ صلِّ عَلیٰ محمّد و آلِ محمّد

# مجلس دهم: یکسان بودن ظهور و غیبت به‌واسطۀ معرفت حقیقی به امام زمان

نیمه شعبان 1438 هجری قمری

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

و صلَّی الله عَلیٰ سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمّد

و علیٰ أهل بیته الطّاهرین

و اللعنة عَلیٰ أعدائِهِم أجمَعینَ

## خصوصیت اختصاصی امام زمان نسبت به سایر معصومین علیهم السّلام

عبارت معروفی راجع به امام زمان علیه السّلام در بسیاری از روایات مذکور است:

«یَملَأ الأرضَ قِسطًا و عَدلًا کما مُلِئَت ظُلمًا و جَورًا»؛[[335]](#footnote-335) زمین را از عدل و ظهور حقیقت و صدق و واقعیت پُر می‌کند و دیگر جای خالی باقی نمی‌گذارد در زمانی‌که زمین و افرادش و مکان‌هایش مملو و آمیخته از ظلم و جور و خلاف شده است.

این عبارتی است که همۀ ما شنیده‌ایم و معنای آن هم به‌حسب ظاهر برای همۀ ما روشن است. ظلم و عدالت را می‌دانیم چیست، حقیقت و خلاف را می‌دانیم چیست، صدق و کذب را می‌دانیم چیست، بیان واقع و کتمان واقع را می‌دانیم چیست و همۀ ما کم‌وبیش با این تعابیر و اصطلاحات آشنایی داریم، و این مسئله همیشه در طول تاریخ حکومت‌ها، پادشاهان و آمرانی که آمده‌اند و رفته‌اند، به همین کیفیت بوده

است و از این مسائل برای مردم آورده‌اند.

روز نیمه شعبان، روز میلاد امام زمان علیه السّلام، روزی است که قطعاً آن حضرت با خصوصیّات و مسائلی که اختصاص به خود آن حضرت دارد، در این دنیا متولد شدند؛ ولی عجیب این است که امروزه مشاهده می‌کنیم افرادی حتّی از خود شیعیان، در میلاد آن حضرت تشکیک و ایجاد شبهه می‌کنند و عده‌ای هم ابراز تردید کرده‌اند و با موازین عقلی منافی می‌دانند؛ درحالتی‌که اصلاً جای شکی وجود ندارد و نسبت به این مسئله شبهه‌ای نیست.

اما خصوصیتی که راجع به امام زمان علیه السّلام هست که نسبت به سایر ائمه نیست، این است که در میلاد ائمه علیهم السّلام ـ مثل میلاد امیرالمؤمنین، امام سجاد، موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السّلام ـ آنچه به نظر ما می‌آید و به دنبال آن هستیم فقط احیاء ذکر امام است؛ یعنی بیاییم و مجلسی داشته باشیم، سرور و بهجتی داشته باشیم، از مطالب و مسائلی که از آن بزرگواران رسیده صحبت شود و دل‌ها منوّر شود، و بعد هم مجلس خاتمه پیدا کند؛ همین! اما در مورد امام زمان علیه السّلام غیر از مسئلۀ ولادت ـ که آن حضرت در این مسئله مانند سایر ائمه است ـ به محض اینکه اسم امام زمان می‌آید فوراً مسئلۀ ظهور به ذهن همۀ افراد متبادر می‌شود؛ یعنی تا گفته می‌شود میلاد امام زمان، یک‌مرتبه همراه با میلاد امام زمان مسئلۀ ظهور به ذهن همۀ افراد می‌آید، کأنَّ این میلاد یک میلاد زنده است.

## علت برگزاری مجالس میلاد و شهادت ائمۀ معصومین علیهم السّلام

امام عسکری، امام هادی، امام جواد و همین‌طور تا وجود مقدس رسول خدا علیهم السّلام مدتی در این دنیا بودند و سپس از دنیا رفتند. ما در این زمان فقط به‌عنوان اینکه یاد و خاطرۀ آنها را زنده کنیم و به‌واسطۀ زنده کردن یاد آنها، وجود حقیقی و واقعی آنها را در نفس خود تجدید کنیم و با روح و نفس و مطالب آنها بیعت مجدد برقرار کنیم و خود را در همان فضا قرار بدهیم، در مجالس اهل‌بیت شرکت می‌کنیم و این مسائل را باید در نظر بگیریم.

اینکه ما در اسلام سال‌روز گرفتن برای بچه و امثال‌ذلک نداریم به‌خاطر این است

که معنا ندارد برای بچه‌ای که هفت سال پیش به دنیا آمده است و الآن هم هست، خودش راه می‌رود، بازی می‌کند، زندگی می‌کند و غذایش را می‌خورد، برای او سال‌روز بگیرند! الآن هم دارد غذا می‌خورد و بازی می‌کند، دیگر سال‌روز گرفتن یعنی چه؟![[336]](#footnote-336)

اما امام علیه‌السّلام با اینکه 1400 سال پیش به دنیا آمده است ولی بزرگان می‌گویند که باید سال‌روز بگیریم؛ یعنی نباید بگذاریم این مسئله فراموش شود، زیرا اگرچه امام علیه‌السّلام از دنیا رفته، ولی روحش، نفسش، جانش، حقیقتش، ولایتش و ملکوتش هنوز برقرار است. امام مجتبی علیه السّلام 1400 سال پیش به دنیا آمد و در همان موقع هم مسموم و شهید شد و از دنیا رفت، و اگر مسئلۀ برقرار بودن ولایت و نفس ملکوتی امام نیست پس برای‌چه سال‌روز بگیریم؟ بله، ایشان یک امام بودند که چهل و خرده‌ای سال عمر کردند و بعد هم از دنیا رفتند. مرد بزرگی بودند، بزرگ‌تر از آنچه حتّی ما فکرش را هم بکنیم! ولی بالأخره تمام شد. پس برای‌چه در این زمان بخواهیم مدام بگویم که ایشان چه کسی بوده است؟! این چه نتیجه و فایده‌ای برای من دارد؟! توجه می‌کنید؟!

## علت نهی اولیای الهی از برگزاری مجالس سالگرد و سالروز برای سایر افراد

اینجاست که بزرگان و اولیا می‌گویند: «فکرت را از سطح مردم بالاتر بیاور و به‌دنبال ظاهر نباش!» مثلاً به دنبال این نباش که دیگران برای بچه‌هایشان سال تولد می‌گیرند. این بچه وقتی دو سالش است و دارد شیرش را می‌خورد و گریه می‌کند و بازی می‌کند، برایش سال‌روز می‌گیرند؛ وقتی پنج سالش است و دارد غذا می‌خورد، سال‌روز می‌گیرند؛ وقتی هفت سالش است و شروع کرده است به مدرسه رفتن، سال‌روز می‌گیرند! و همین‌طور بیست سال، چهل سال، پنجاه سال، پس هر سال سال‌روز بگیریم؟! وقتی چهل سالش است، یک آدم سه متری با صد و شصت کیلو وزن، دیگر سال‌روز گرفتن ندارد! خودش دارد راست‌راست به آدم نگاه می‌کند! حالا بخواهیم برایش سال‌روز هم بگیریم! نه آقا جان!

اما بزرگان می‌گویند که باید برای امام سال‌روز بگیرید؛ چون امام یک حقیقت و واقعیتی است که گرچه بدن و جسم و شمایل ظاهری او در یک أمَد و زمانی پا به عرصۀ وجود گذاشته و بعد از مدتی هم از دنیا رفته است، ولی آن حقیقتش باقی است. اگر ما در آن زمان بودیم و به دنبال امام مجتبی یا امام سجاد علیهما السّلام می‌رفتیم، به دنبال بدن آنها نمی‌رفتیم، چون آن بدن با بقیّه بدن‌ها چه فرقی می‌کند؟ اگر وزن امام هفتاد کیلو بود، بقیّه هم هفتاد، هشتاد، نود، صد، حالا یا کمتر یا بیشتر، همه همین‌طور هستند. گلبول خون امام مثل بقیّه است و تفاوتی ندارد! پس چرا ما در آن زمان به دنبال امام سجاد می‌رفتیم و به دنبال دیگران ـ حتّی بزرگان و علمای دیگر ـ نمی‌رفتیم؟! جداً چرا؟! چون آن واقعیتی که در امام هست در جای دیگر نیست و آن واقعیت است که ما را به سعادت می‌رساند، نه آن چیزهایی که در بقیّه هست، ولو اینکه آنها عالم هم باشند و صالح هم باشند.

علت اینکه ما دیگران را رها کردیم و به دنبال امام سجاد رفتیم به‌خاطر آن مسئلۀ خاص و آن حقیقت بود که در جای دیگر پیدا نمی‌شد! اگر پیدا می‌شد ما به‌جای امام سجاد علیه السّلام دنبال محمد بن مسلم زُهری می‌رفتیم، یا به‌جای امام باقر علیه السّلام دنبال عکرمه می‌رفتیم، یا به‌جای امام صادق علیه السّلام دنبال افراد دیگری مثل ابوحنیفه و مالک که در آن زمان‌ها بودند می‌رفتیم؛ چون بالأخره آنها هم از این مسائل دینی چیزهایی می‌فهمیدند، گرچه آراء خودشان را هم اضافه می‌کردند!

چرا ما باید دنبال موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السّلام برویم؟ چون آن حقیقت و واقعیت در موسی بن جعفر و امام رضا ـ که همان به درد ما می‌خورد ـ در جای دیگری نیست؛ پس فقط باید به دنبال امام علیه‌السّلام رفت! بزرگان دیگر اگر افراد خوبی هستند به جای خود محفوظ، اگر هم افراد خلافی هستند که تکلیفشان معلوم است.

به همین جهت ما می‌گوییم که در سالگرد امام مجتبی، امام مجتبی زنده است، روحش، نفسش، ولایتش و حقیقتش زنده است و ما به‌خاطر همین مطلب الآن برای

او سالگرد می‌گیریم. امام باقر و امام جواد هم همین‌طور، اینها همه به جای خودش محفوظ است.

## انتظار ظهور به‌عنوان شاخصۀ مجلس میلاد امام زمان نسبت به سایر معصومین علیهم السّلام

اما نوبت به امام زمان علیه السّلام که می‌رسد، غیر از این مسئله که حقیقت امام زنده است و علاوه بر اینکه ایشان حیات ظاهری هم دارد، یک مسئلۀ دیگری هم به ذهن می‌آید و آن مسئلۀ ظهور است. به عبارت دیگر، مطلبی در امام زمان است که در بقیّه ائمه نیست و آن، توقع و انتظار آمدن است، که در امیرالمؤمنین و امام سجاد نیست، در پیغمبر هم نیست. ما 17 ربیع الأول وقتی برای پیغمبر و امام صادق مجلس می‌گیریم توقع ظهور پیغمبر را نداریم، بلکه فقط مجلس می‌گیریم و صحبت و شیرینی و مطالب و مسائلی که هست. اما نوبت به امام زمان که می‌رسد یک انتظار ظهوری همراه با اسم آن حضرت است.

اینجاست که ما باید به این مطلب و نکته توجه کنیم که این مسئلۀ انتظار ظهور و آمدن ظهور و ظاهر شدن چیست؟ این چه داستانی است که امام علیه السّلام ظهور می‌کنند و این مسائل و مطالبی را که هست به‌وجود می‌آورند: ظلم که دنیا را فراگرفته است حضرت تبدیل به عدل می‌کنند، دیگر کسی حقیقتی را کتمان نمی‌کند، دیگر کسی دیگری را فریب نمی‌دهد، دیگر همین‌طور در چشم آدم نگاه نمی‌کنند و دروغ بگویند و خود را تابع امام زمان هم بدانند!

این انتظار برای این است که ما به این وضعیت و موقعیتی که داریم رضایت نداریم و احساس خلأ و نقصان و پوچی و ناتمامی می‌کنیم.

من باب مثال اگر به کسی که خانۀ خوبی دارد بگویند: فلان مهندس آمده است و ساختمان می‌سازد و نقشه‌هایش این‌طور است! می‌گوید: آمده است که آمده است! بنده چه‌کار کنم؟! من که منزل دارم و نیازی ندارم!

یا من باب مثال وقتی به آدم سالمی که از هر جهتی سالم است، سرش، بدنش، معده‌اش، اعضا و جوارحش سالم است، بگویند: آقا! فلان دکتر در این شهر آمده است و دکتر خیلی خوبی است، شخص بسیار بسیار وارد و ماهری است! می‌گوید:

به من چه مربوط است؟! من سالم هستم؛ حالا می‌خواهد بیاید یا نیاید! چرا آدم سالم به دنبال طبیب نمی‌گردد؟! چرا آدمی که سرش، معده‌اش و پایش درد نمی‌کند، هیچ‌وقت به فکر رفتن به پیش پزشک نمی‌افتد؟! چون احتیاج و نیاز به طبیب ندارد؛ حالا دکتر بیاید یا نیاید. وقتی احساس نیاز به پزشک دارید که یا مریض هستید یا نگرانی از بیماری در شما هست: عجب، پس اگر مریض شدیم این طبیب هست. این «اگر» در وجود ما هست. یا اینکه مریض هستید و نیاز به پزشک دارید، این‌طرف و آن‌طرف هم رفتید و نتیجه‌ای حاصل نشده است، حالا می‌گویید: این پزشک آمده است، برویم ببینیم این چه می‌کند.

اگر ما واقعاً آن حال و کیفیتی را که وقتی امام زمان علیه‌السّلام تشریف بیاورد در این دنیا به‌پا می‌کند و آنچه مورد نظر اوست انجام می‌دهد، الآن آن حال را در خود ببینیم، نسبت به آمدن امام زمان چه احساسی داریم؟ می‌گوییم: چه بیاید و چه نیاید، برای ما فرقی نمی‌کند! چون وقتی قرار بر این باشد که امام زمان علیه السّلام بیاید و صداقت را در وجود ما احیاء کند، آن‌وقت اگر ما به هر جهتی ـ مثلاً با تمرین و ریاضات شرعی، یا در تحتِ تربیت فرد خبیر و امثال‌ذلک ـ در یک وضعیت و موقعیتی قرار گرفته‌ایم که دیگر از ما دروغ نمی‌تواند سر بزند، یعنی اصلاً زبان ما به دروغ نمی‌گردد؛ پس آن حال و کیفیتی را که امام زمان در زمان ظهور می‌خواهد انجام بدهد الآن در خودمان می‌بینیم.

اما ما که سر تا پایمان دروغ شده است؛ دیگر واقعیتی نمانده، صفایی نمانده و صدقی نمانده است! اگر صدقی باشد جای تعجب است! از این سر تا نوک ناخن، فریب و کلک شد! سر تا پای ما دروغ و ریا و نفاق شد! ما الآن مسائل و نقائص زیادی داریم و وجودمان و نفسمان هزار تا اشکال و ایراد دارد که احتیاج به اصلاح دارد.

## فرمایش امام صادق در یکسان بودن ظهور و عدم ظهور امام زمان برای عارفین حقیقی

فرض کنید که الآن خود را در موقعیتی احساس می‌کنیم که احساس رحمت و عطوفت به غیر داشته باشیم و واقعاً نسبت به دیگران همان را بخواهیم که برای خود می‌خواهیم. اگر به این مرتبه رسیدیم این همان حالی است که امام زمان در زمان

ظهور به‌وجود می‌آورد؛ پس چه تفاوتی می‌کند؟! یا فرض کنید اگر ما الآن به حالی رسیدیم که کتمان حقیقت و واقعیت اصلاً امکان ندارد از ما سر بزند، این همان مطلبی است که آن حضرت با حکومت خود و مسائل و مبانی خود می‌خواهد بیاورد و جاری کند؛ ما الآن این حال را در وجود خودمان می‌بینیم. حالا همین‌طور اگر یک‌به‌یک تمام این صفات در وجود ما پیدا شود و بالاتر از همۀ اینها، اگر ما به مقام معرفت و شناخت حقیقت ولایت که در مرتبۀ سرّ و روح تحقق پیدا می‌کند، رسیدیم بنابراین در اینجا ظهور حضرت با عدم ظهور چه فرقی می‌کند؟ هیچ فرقی و تفاوتی ندارد! لذا برای اولیای خدا ظهور و عدم ظهور یکی است، چه بیاید و چه نیاید.

مسئلۀ ظهور و عدم ظهور برای ما فرق می‌کند؛ ما که به‌جای صدق، وجودمان را دروغ گرفته، و به‌جای واقعیت، تمام وجودمان را مجاز و دو رویی و ریا گرفته، و به‌جای رحمت و عطوفت، تمام وجودمان را قسوت و جنایت گرفته است، حالا داریم دنبال این می‌گردیم که یک نیرویی و یک دستی بیاید تا مسائل و نظام ما عوض بشود.

حالا اگر فرض کنید که برای اولیای خدا که دیگر دروغ و کذب معنا ندارد، خلاف و ریا معنا ندارد و از همۀ این مسائل گذشته‌اند، بودن و نبودن امام زمان چه تفاوتی می‌کند؟ همین مطلب را امام صادق علیه‌السّلام در روایتی می‌فرمایند: «اگر تو معرفت پیدا کنی تفاوتی نمی‌کند که دیگر حضرت ظهور بکند یا نکند!»[[337]](#footnote-337)

لذا آن مسئلۀ بسیار دقیق و حساسی که در اینجا وجود دارد این است: اگر انسان در شرایطی قرار گرفت که همان واقعیت و حقیقت و همان دستگیری و تربیتی که باید با ظهور آن حضرت برای انسان حاصل بشود، در زمان غیبت برای انسان حاصل بشود، دیگر چرا انسان مدام به دنبال ظهور بگردد؟!

فرض کنید که سفره‌ای پهن کرده‌اند و ما هم با دو متر فاصله نشسته‌ایم، بعد مدام بگوییم: چه می‌شد اگر ما بر سرسفره بودیم و رفع گرسنگی می‌کردیم! چه می‌شد از این غذا می‌خوردیم! آقا، دو متر برو جلوتر و بر سرسفره بنشین! این «چه می‌شد» ها یعنی چه؟! این «چه می‌شد» ها به‌خاطر این است که ما مطلب را شوخی می‌گیریم و جدی و واقعی نمی‌گیریم.

## ارتباط امام زمان علیه السّلام با افراد در عصر غیبت به‌واسطۀ إشراف ولائی بر نفوس

وقتی امام علیه السّلام بیاید آیا با همان ولایت و حقیقت باطنی و با همان إشراف و سیطرۀ خودش بر نفوس و بر افکار و بر قلوب، با ما حرف می‌زند یا با مطالعۀ روزنامه و مجله و رادیو و تلویزیون با ما حرف می‌زند؟! اگر با اینها بخواهد حرف بزند پس با بقیّه چه فرقی می‌کند؟! من هم روزنامه می‌خوانم، تلویزیون را نگاه می‌کنم، رادیو را گوش می‌دهم و از این‌طرف و آن‌طرف، ذهنیتی برایم پیدا می‌شود و طبق آن ذهنیت صحبت می‌کنم و کارهایم را مثل بقیّۀ مردم انجام می‌دهم. فردا هم وقتی معلوم می‌شود که همۀ حرف‌های روزنامه و رادیو و مخبر دروغ بوده است، می‌گویم: عجب! پس ما این دروغ‌ها را شنیدیم و طبق این دروغ‌ها عکس‌العمل نشان دادیم!

اما آن امام زمان واقعی این‌طور نیست! آن امام زمان برای صحبت با مردم به روزنامه نگاه نمی‌کند و رادیو گوش نمی‌دهد! آن امام زمان وقتی بخواهد واقعیتی بگوید، با ولایتش و با نفسش و با اشرافش بر کل عالم وجود صحبت می‌کند؛ لذا می‌بینیم که حرفش بر دل می‌نشیند. اما حرف ما بر دل‌ها نمی‌نشیند؛ چون ما این‌طور نیستیم، و وقتی این‌طور نیستیم به همان میزان، مردم به ما نگاه می‌کنند و می‌گویند: این هم مثل خود ماست و تفاوتی نمی‌کند؛ ما به روزنامه و رادیو و... نگاه می‌کنیم، او هم همین کار را می‌کند، تازه ما بهتر از او می‌فهمیم، پس دیگر چرا به حرف او گوش بدهیم؟!

اما آن امام زمان واقعی این‌طور نیست، او به رادیو گوش نمی‌دهد، بلکه حضرت به آن سِرّ خودت، به آن قلبت، به آن زوایا و مسائلی که هنوز خودت خبر نداری ـ که شاید بعداً خبر پیدا کنی، و شاید هم خبر پیدا نکنی! ـ نگاه می‌کند. حضرت چون ولایت دارد، دقیقاً دست روی نقطه‌ضعف‌ها می‌گذارد و می‌گوید: «این کار را بکن و این کار را نکن! این عمل را انجام بده و آن عمل را انجام نده!» لذا هر حرفی که می‌زند به هدف می‌خورد، و هر کاری که می‌کند و هر اشاره‌ای که می‌کند عین واقع و حقیقت است؛ چون امام ولایت دارد، نه‌اینکه صرفاً یک سری محفوظات و امثال‌ذلک باشد، و این دیگر خیلی مسخره است که ـ نعوذ بالله ـ بگوییم که نسبت به چیزی خبر ندارد!

## عدم فرق بین إشراف ولائی امام زمان علیه السّلام و ولیّ کامل الهی

لذا مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ می‌فرمودند:

وقتی‌که من به یک ولی خدا (مرحوم آیةالله انصاری همدانی) نگاه می‌کنم گویا به پیغمبر خودم نگاه می‌کنم![[338]](#footnote-338)

این به‌خاطر اشراف و ولایت بر نفوس است. این حرف را فردی می‌زند که مجتهد اعلم در زمان خودش است و به همۀ مبانی ظاهری اطلاع دارد! پس یک چیزی درک می‌کرد که یک‌چنین حرفی می‌فرمود. این بیان مرحوم آقا همان حرف امام صادق علیه السّلام است که می‌فرماید: «وقتی‌که تو به امامت معرفت پیدا کنی دیگر برایت تفاوتی ندارد که ظهور کند یا نکند.»

این کلام حضرت عین همین حرف مرحوم آقا است که می‌گوید: «وقتی‌که من به ولیّ خدا نگاه می‌کنم گویا به پیغمبر خودم نگاه می‌کنم!» البته به ولی الهی، نه این افراد مدعی که می‌بینیم! در جلد دوم اسرار ملکوت توضیحاتی راجع به این مسئله داده شده است.[[339]](#footnote-339)

اگر کسی به آن ولیّ الهی دسترسی پیدا کند، آن‌وقت دیگر مطلب را تمام‌شده می‌بیند؛ چون إشراف ولایی امام زمان علیه السّلام با ولیّ کامل الهی یکی است و تفاوتی ندارد. این همان مسئله‌ای است که بزرگان نمی‌توانستند آن‌طورکه باید و شاید ابراز و تفسیر کنند، و با کنایه و اشاره می‌گفتند؛ اما ما نمی‌فهمیدیم و آن‌طورکه باید و شاید درک نمی‌کردیم.

## اطمینان و آرامش قلب ناشی از مصاحبت با اولیای الهی

من یادم است که دوستان و ارادتمندان مرحوم آقا در آن زمان‌های سابق، به‌خاطر حوادث و مسائلی که پیش آمده بود گاهی می‌آمدند و نگران بودند که با این اوضاع چه خواهد شد؟ و با آن مسائلی که مشاهده می‌کردیم واقعاً جای نگرانی بود. ایشان زیر کرسی نشسته بودند و با قهقهه می‌خندیدند و می‌گفتند: «شما دیگر چرا نگرانید؟!» گویا می‌گفتند که تو کجایی؟ مثل‌اینکه خیلی پرتی! مردم که نگران‌اند، حق دارند نگران باشند، واقعاً هم باید نگران باشند، چون گلوله با کسی شوخی ندارد! ولی وقتی بعضی‌ها ـ که الآن هم در قید حیات هستند و خدا إن‌شاءالله حفظشان کند و دعا می‌کنیم که خدا فهمشان را زیادتر کند ـ با حال آشفته و ناراحت خدمت ایشان می‌آمدند و می‌گفتند: «آقا! فلان‌کس این حرف را زده و فلان ارتشی فلان مطلب را گفته است!» ایشان همین‌طوری فقط نگاه می‌کرد! بعد قهقهه می‌زدند و می‌خندیدند و می‌گفتند: «خب دیگر چه خبر؟ خبر دیگری هم داری؟ مسئلۀ دیگری هم هست؟» ما می‌فهمیدیم این خنده از کجاها و از چه مسائل و عوالمی نشئت می‌گیرد. بعد از این‌که آن فرد مطالب را خوب می‌گفت، ایشان می‌گفتند: «آقاجان! اگر مردم نگران‌اند شما نگران نباش!» فقط یک جمله: «شما نگران نباش!»

وقتی تو هم‌چنین کسی را در کنارت داری دیگر نگرانی و احساس تکلیفت برای چیست؟! اگر مسئله و تکلیفی هست او الآن باید آن مطلب را درک و احساس کند؛ پس تو چرا می‌گویی که من احساس تکلیف کردم؟! یعنی می‌گویی که تو می‌فهمی، اما او نمی‌فهمد و احساس تکلیف نمی‌کند؟! معنایش این است دیگر! چرا باید این‌طور باشد؟!

این منت الهی است که خداوند در همان زمان غیبت به افرادی که واقعاً به دنبال امام زمان علیه‌السّلام می‌روند عنایت می‌کند. خدا دیگران را کاری ندارد، این‌قدر بر سر همدیگر بزنند تا بالأخره به جایی برسند! الحمدللّه الآن همه دارند می‌بینند! ماشاءالله همه هم احساس تکلیف می‌کنند! تکلیفی احساس می‌کنند که رسول‌الله و امیرالمؤمنین هم چنین تکلیفی احساس نمی‌کردند! یعنی مافوق امامت و رسالت!

## دعوت اولیای الهی به حقیقت ولایت امام زمان علیه السّلام

اما در همین برهه و موقعیت، بزرگان می‌گویند:

از این فضا بیرون بیا! برای امام علیه السّلام غیبت وجود ندارد، امام زنده و مرده ندارد، امام خواب و بیداری ندارد، جهل و علم در امام معنا ندارد، بلکه در همۀ احوال، امام حیّ است و إشراف دارد.

یعنی تو ببین خودت در چه موقعیتی هستی! به دنبال من نگرد که من ظهور کنم! تو به من چه‌کار داری؟ من نمی‌خواهم ظهور کنم! مگر تو وکیل و قیّم من هستی؟! من اصلاً نمی‌خواهم پیش شما بیایم! خیلی آدم‌های درستی هستید؟! می‌خواهید بیایم تا مثلاً ما را در جایگاه خودمان قرار بدهید؟! نه‌خیر، من می‌خواهم اگر در مدینه هستم یا جای دیگری هستم، زندگی خودم را بکنم!

می‌گوییم: یا ابن‌رسول‌الله! ما زندگی داریم، آخرت داریم، سعادت داریم!

حضرت هم می‌فرمایند: راست می‌گویی یا دروغ می‌گویی؟ اگر دروغ می‌گویی پس دست از سر ما بردار و ما را به حال خودمان بگذار! بیخود برای ظهورمان دعا نکن، برو دنبال کاسبی و زندگی و دروغ و مسائل دیگر! اگر راست می‌گویی باز تو به ظهور من چه‌کار داری؟! حالاکه راست می‌گویی، بسیارخوب، برایت هزار راه قرار می‌دهم!

## وصول به ولایت امام علیه السّلام به‌وسیلۀ صدق و اصلاح خود

پس ما باید در درون خود به دنبال این مطلب بگردیم که تا چه اندازه نسبت به این قضیّه صادق هستیم، به همان مقدار که صادق باشیم امام به دنبال ما می‌آید، نه‌اینکه ما برویم، بلکه او جلو می‌آید!

ولی اگر قرار باشد کلک بزنیم، این امام زمان به چه درد ما می‌خورد؟! فرقی هم نمی‌کند که عِمامه به سرمان باشد یا نباشد، کلک همه‌جا و در همۀ نفوس هست،

هم درس‌خوانده‌ها کلک دارند و هم درس‌نخوانده‌ها کلک دارند! البته آن کسی که درس خوانده است خیلی بالاتر و بدتر است! اگر قرار باشد نفاق داشته باشیم، اگر قرار باشد حقیقت را کتمان کنیم و نگوییم، اگر قرار باشد دروغ بگوییم و اظهار کذب کنیم، این امام زمان به چه درد ما می‌خورد؟! فقط می‌گوییم: یا ابن‌الحسن ظهور کن! حضرت هم می‌فرمایند: با این وضعیتی که تو درست نشدی ظهور کنم؟! تو که دروغ می‌گویی! تو که مقاله و کتابی که می‌نویسی، به کذب و دروغ می‌نویسی! تو که می‌توانی تحقیق کنی و راه صحیح را به‌دست بیاوری ولی تحقیق نمی‌کنی و خلاف می‌نویسی! وقتی این‌طور خودت را داری دور می‌زنی، چطور مدام می‌گویی که یا ابن‌الحسن، عجّل علیٰ ظهورک؟! برای چه می‌گویی؟ خودت را گول می‌زنی؛ ولی مرا نمی‌توانی گول بزنی! من هم کاری به کارت ندارم؛ این‌قدر دور خودت دور بزن تا گیج شوی و بیفتی!

اما اگر قرار باشد خودت را عوض کنی، به دو ساعت نمی‌کشد، بلکه حتی به نیم ساعت هم نمی‌کشد که می‌بینی حالت و برنامه‌ات عوض شد! تو خودت را عوض بکن، کاری به من نداشته باش! تو اول به دنبال خودت برو و ببین در چه وضعیتی قرار داری، کاری به من نداشته باش!

بزرگان و اولیا ما را به این سمت سوق می‌دادند و ما نمی‌فهمیدیم که امام زمان هست!

## حکایتی در کیفیت تنزّل إشراف ولائی اولیای الهی

یک وقت با مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ و اخوی‌مان، جناب آقاسید محمّدصادق در کربلا با هم بودیم و ایشان به دست آقای حداد ـ رضوان الله علیه ـ عِمامه گذاشتند. آن‌موقع هنوز وقت معمم شدن ما نبود و دو سه سال جا داشت؛ ولی دلمان می‌خواست خود آقای حداد بر سر ما عِمامه بگذارند. آقای حداد رو کردند به من و گفتند: «عِمامه شما را هم ما می‌گذاریم!» دیگر دلمان خوش شد که به‌به، دیگر آقای حداد عِمامه می‌گذارد!

گذشت تا اینکه مرحوم آقا به مکّه مشرف شدند و از مکّه برگشتند و من هم شب

عید غدیر از قم به طهران آمدم. ایشان قبلاً به من گفته بودند و لباس هم تهیه کرده بودم، ولی باور نمی‌کردم به این زودی معمم شوم. با خودم می‌گفتم: سه‌چهار سال دیگر به کربلا می‌رویم و آقای حداد من را معمم می‌کند! شب عید غدیر مرحوم آقا من را صدا کردند و گفتند: «آقا سید محمّد محسن، بیا پایین کارت داریم!» آمدم، ایشان شروع کردند به صحبت کردن: «الآن وقت آن رسیده است که معمم شوید!» یک‌دفعه من ناراحت شدم: آقاجان، آقای حداد به من گفتند که عِمامه شما را ما می‌گذاریم؛ ولی شما می‌گویید فردا! یک قدری هم ناراحت شدم. ایشان گفتند: «آقا سید محسن! دستْ یکی است!» آقا تا این جمله را گفتند، یک‌دفعه من وا رفتم! سرم را پایین انداختم و گفتم: چشم!

اینکه آقای حداد می‌گویند: «من عِمامه سرت می‌گذارم» یعنی فردا هم من دارم می‌گذارم، ولی به دست پدرت. دستْ یکی است، دست آن ولایت است که این کار را انجام می‌دهد. من فکر کردم و دیدم که درست است، حقیقت و واقعیت مطلب هم همین است و گفتم: بله، چشم. بعدش هم دیگر نه اضطرابی داشتم و نه تشویشی! و نه اینکه شیطان بخواهد این وسط یک‌سری مسائلی به‌وجود بیاورد.

## ظاهرگرایی بزرگ‌ترین مانع معرفت به حقیقت ولایت امام علیه السّلام

وقتی مرحوم آقایی وجود دارد دیگر معنا ندارد من بگویم که احساس تکلیف می‌کنم که این کار را بکنم و آن کار را بکنم! اینجاست که ما گرفتار ظواهر هستیم، و این ظواهر، مانع و سدّ راه ما برای معرفت امام، برای معرفت ولایت و برای معرفت آن حقیقت می‌شود. این ظواهر باید کنار برود تا اینکه انسان به همان حقیقت و واقعیت که خود امام است برسد.

## تبعیت از کلام و سیرۀ معصومین علیهم‌السّلام تنها وظیفۀ اهل‌علم

لذا اهل‌علم و آنهایی که می‌خواهند به این لباس دربیایند و در این سیره حرکت کنند باید به دنبال این باشند که ببینند امام چه فرموده است؛ نه‌اینکه الآن مصلحت اقتضا می‌کند که بگوییم یا نگوییم. این حرف‌ها نباید باشد؛ فقط آنچه امام می‌فرماید، والسّلام! چهارده معصوم، تمام! این نکته فقط باید مدّ نظر باشد و انسان باید به دنبال این نکته حرکت کند و ببیند که رضایت امام زمان در چیست. اگر این‌طور عمل کرد می‌رسد، و اگر نکرد در این مسائل می‌ماند.

یک وقت من راجع به قضیّه‌ای با یکی صحبت می‌کردم، گفتم: آقا، شما که این مسئله را می‌دانی پس چرا فلان کار را می‌کنی؟!

گفت: آقا! اگر نکنیم نان‌مان بریده می‌شود!

گفتم: پس فرق تو با بقیّه چیست؟! لااقل سُنّی می‌شدی! تو شیعه شده‌ای و عِمامه به سرت گذاشته‌ای؛ ولی فلان کار را می‌کنی و می‌گویی که اگر نکنم نان من بریده می‌شود! آن نانی که از راه غیر صحیح بیاید می‌خواهم از گلویت پایین نرود!

## شدت اهتمام اولیای الهی در آزاد کردن سالکین از تعلقات و ظاهرگرایی

اولیا آمدند این نان‌ها را از ما ببرّند، این تعلقات را از ما بگیرند، این بندها را از ما بگسلانند و پاره کنند و ما را آزاد کنند! ما دیگر به دنبال این افکار و حرف‌های مردم نباشیم، به دنبال این بده‌بستان‌هایی که الآن هست نباشیم و از این مسائل بالاتر بیاییم! اگر بخواهیم در همین سطح بمانیم، در این سطح مانده‌ایم و بهره و نصیب ما همین مقدار می‌شود. اما اگر بخواهیم از این فضا خارج بشویم باید راهی را برویم که اولیا برای ما ترسیم کردند؛ راه آنها در مسائل، در قضایا، در کیفیت و در فهم، مشخص است. این همان کلام امام صادق است که می‌فرمایند: «اگر تو به معرفت برسی دیگر فرقی نمی‌کند که امام زمان برای تو ظهور کند یا نکند.»

امروز روزی است که خداوند توفیق حضور در مجلس میلاد این ولیّ حیّ و حجت منتظر را به همۀ ما عنایت کرده است! از خدا بخواهیم که ظهور حقیقی و تجلی معرفت و ولایت حقیقی او را برای ما مهیا کند و ما را به این مسئله برساند! البتّه درک زمان ظهور و آن حقایق و مسائلی که در آنجا هست، آن که جای خود دارد و کسی منکر این مطلب نیست؛ اما واقعیت و اصل مطلب جای دیگر است، و از خداوند می‌خواهیم که راه رسیدن به آن حقیقت را برای ما باز کند!

نباید به دنبال این باشیم که بقیّه چه می‌کنند. آیا شده است که کسی بیمار بشود و یک مرض خطرناکی برای او پیش بیاید و بعد بنشیند فکر کند که فلانی خوب شده است یا نه، تا من هم به همان پزشک مراجعه کنم؟! بلکه فوراً دنبال پزشک می‌رود که چه‌کار کنم؟ چه دوایی بخورم؟ او چون می‌بیند که اگر نرود خطرناک است، لذا

دیگر به بقیّه فکر نمی‌کند، بلکه می‌گوید: من بروم فعلاً خودم را نجات بدهم، بقیّه به جای خود؛ من که به دنبال بقیّه نیستم!

ما الآن نشسته‌ایم و مدام به مردم و بقیّه نگاه می‌کنیم. به مردم چه‌کار داری؟! برو خودت را دریاب و ببین خودت باید چه‌کار بکنی و چه راهی بروی و چه عملی انجام بدهی! به بقیّه چه‌کار داری؟! اگر همۀ مردم، قوم‌وخویش‌هایت و دوست‌هایت، همه این کار را می‌کنند، بگذار بکنند! اگر همه سمّ بخورند تو هم باید بخوری؟! برو ببین خودت باید چه روشی در پیش بگیری!

آن‌وقت اگر این‌طور باشی دستت را هم می‌گیرند، راهنمایی‌ات هم می‌کنند و مطالب را به ذهنت می‌آورند. حتّی اگر دسترسی نداشته باشی باز آنچه به صلاحت است خدا در قلبت می‌اندازد؛ چون سیمت را وصل کرده‌ای و وقتی سیمت وصل بشود، مسائل و حقایق روشن می‌شود.

إن‌شاءالله امیدواریم در امروز که خداوند توفیق تلبّس به لباس روحانیت را به اخوان و برادران ما عطا کرده است، توفیق إهتداء و تأسی به هدایت و سیرۀ اولیای الهی را هم قسمت همۀ ما بفرماید!

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّد و آل‌محمّد

# مجلس یازدهم: حقیقت ولایت، محور تألیف قلوب

نیمه شعبان 1439 هجری قمری

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

و صلّی الله عَلیٰ سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمد

و علیٰ آله الطّیبین الطّاهرین

و اللعنة عَلیٰ أعدائِهِم أجمَعینَ إلی یوم الدّین

## تبیین مرحوم علامه دربارۀ آیه ﴿ وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْ ﴾

﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَهُ لَكُمۡ ءَايٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ﴾.[[340]](#footnote-340)

دو سه شب پیش جایی بودم، یک‌مرتبه هوس کردم صدای مرحوم آقا را بشنوم. این حال گاه‌گاهی پیش می‌آید. از کمدی که آنجا بود برحسب اتفاق یک نوار برداشتم و کاری هم نداشتم که دربارۀ چه موضوعی است، در ضبط گذاشتم و روشن کردم، دیدم که ظاهراً نوار آخرین عید فطری است که ایشان در طهران بودند. البتّه قاعدتاً این صحبت الآن باید در دسترس رفقا باشد[[341]](#footnote-341) اما من نوارش را داشتم.

ایشان این آیه را مطرح کردند:

﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْ﴾؛ «به ریسمان خدا متمسک بشوید و به هیچ ریسمان دیگری دست نزنید و دل نبندید!»

﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ﴾؛ «به یاد بیاورید منّت و نعمتی را که خدا بر شما مرحمت فرمود در آن وقتی که شما همه با هم دشمن بودید، دل‌هایتان از همدیگر جدا بود، روحتان با یکدیگر تلائم نداشت، هر کدام به راه خود می‌رفتید و مسیر خاص خودتان را انتخاب می‌کردید.»

﴿فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوٰنٗا﴾؛ «او شما را جمع کرد، دل‌هایتان را به هم نزدیک کرد، روح‌هایتان را به هم تلائم داد، شما را در یک راه قرار داد و قلوبتان را در یک راه مستقر کرد.»

این آیه مربوط به زمان پیغمبر و جاهلیت است که وضع مردم در آن‌موقع و اینکه در چه فضا و عالمی بودند معلوم است و همه هم کم‌وبیش اطلاع دارند.

﴿وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ﴾؛ «شما دقیقاً در کنار آتش بودید؛ یعنی یک قدم این طرف می‌گذاشتید در آتش می‌افتادید! همیشه از خط کنار آتش رد می‌شدید به‌طوری‌که آن لهیب آتش به شما می‌خورد و گرمای آتش را احساس می‌کردید.»

﴿فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَا﴾؛ «دست شما را گرفت و به آن‌چنان مسافتی پرت کرد که اصلاً آتش دیگر با شما کاری ندارد و آن لهیب آتش دیگر با شما ارتباطی ندارد، حتی فکر آتش هم به سرتان نمی‌زند!»

﴿كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَهُ لَكُمۡ ءَايٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ﴾؛ «خداوند آیات خودش را برای شما این‌طور نشان می‌دهد که شما را به راه بیاورد.»

بعد مرحوم آقا شروع به صحبت کردند و مطلبشان راجع به این بود که رسول خدا، این مرد الهی، ظهور خدا در زمین است و به عبارت دیگر، خدای مُجَسَّد است؛ یعنی انسان وقتی که می‌خواهد به خدا نگاه کند، به او می‌گویند بفرمایید این پیغمبر، حیّ و حاضر، نگاه کن ببین چه می‌کند، چطور صحبت می‌کند، چطور راه می‌رود و چطور با مردم و افراد برخورد می‌کند. راه و روش او در دستگیری، در هدایت، در

مسائل مختلف دینی و غیردینی چطوری است. خدا که نمی‌تواند صحبت کند، اگر هم بخواهد صحبت کند ما قابلیتش را نداریم؛ او یک موسایی می‌خواهد که ﴿وَكَلَّمَ ٱللَهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا﴾،[[342]](#footnote-342) او یک پیغمبری می‌خواهد که از مقام ذات، بی‌واسطۀ جبرائیل و ملائکه، بر قلب و نفس او القا کند. ما که اهل این حرف‌ها نیستیم چه‌کار باید بکنیم؟ باید نگاه کنیم ببینیم پیغمبر دارد چه‌کار می‌کند؛ هر کاری می‌کند شما همان کار را باید بکنید. ایشان راجع به این مطالب صحبت کردند.

## عدم دعوت اولیای الهی به خود

من فقط چند دقیقه‌ای گوش دادم، بعد آن را خاموش کردم. اطاق تاریک بود، در فکر فرو رفتم و با خودم حرف زدم و حال خودم را مرور کردم: گرچه لحن صحبت مربوط به زمان پیغمبر بود و البتّه ایشان اشارات خاصی هم می‌کردند، اما آیا این آیه مربوط به ما نیست و ایشان راجع به ما صحبت نمی‌کنند؟! بعد با خودم فکر کردم که منظور ایشان از این عبارت ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَهِ﴾؛ «به ریسمان خدا تمسک کنید» چیست؟ الآن همه دارند می‌گویند: ریسمان خدا! این می‌گوید: بیا دنبال من! آن می‌گوید: بیا دنبال من! تازه این روحانیون و معممین‌شان هستند، غیرمعممین که دیگر واویلاست! همه می‌گویند: راه ما حق است و راه ما درست است! با تعبیرهای بسیار مؤدبانه و واقعاً اسلامی و دینی، می‌گویند: بیایید اینجا! هیچ‌کس نمی‌گوید که اینجا نیایید، آنجا بروید.

من در تمام مدتی که با مرحوم آقای حداد ـ رضوان‌ الله‌ علیه ـ بودم یک بار ندیدم ایشان دعوت به خود بکند. در تمام چهل سالی که با مرحوم آقا بودم یک بار ندیدم ایشان دعوت به خود بکند. همه‌اش می‌گفتند: «ما این‌طور می‌فهمیم.»

یکی از شاگردان ایشان در یکی از شهرستان‌ها راجع به یک مسئلۀ شرعی مشکلی پیدا کرده بود. البته نظر ایشان در آن مطلب مشخص بود، ولی بقیۀ آقایان راه‌حل‌های مختلفی برای حلّ این مسئله ارائه می‌دادند. این شاگرد پیش ایشان آمده

بود. من پشت آن اطاق دیگر بودم ولی صدایشان را می‌شنیدم. ایشان می‌گفتند:

ما به شما نمی‌گوییم که راه ما حق است، ما به شما می‌گوییم ما این را می‌فهمیم! شما اگر می‌خواهید اینجا بیایید باید از این راه تبعیت کنید! حالا آقایان دیگر طور دیگری می‌گویند، خوش آمدید، پیش آنها بروید!

این کلام دقیقاً در ذهنم هست که خیلی محکم می‌فرمودند:

تا وقتی که به اشتباه و خطای خود پی نبرده‌ایم از فکر و رأی خودمان هم برنمی‌گردیم!

بله، وقتی متوجه شدیم اشتباه است آن‌وقت مطلب دیگری خواهد بود. ما از ایشان نشنیدیم که بگویند اینجا بیایید، افراد را دور خودشان جمع کنند، بنر بزنند، پلاکارد بگذارند، تبلیغات کنند که اینجا روضه یا هیئت است، به پسرخاله یا رفیقتان بگویید اینجا بیاید. این مطالب اصلاً در مخیّلۀ ایشان نبود!

اواخر عمر مرحوم آقا من به ایشان گفتم: آقا، اجازه بدهید یک طبقۀ دیگر بر روی طبقۀ بالای منزل مشهد بسازیم. افراد اینجا می‌آیند ولی نمی‌توانند داخل بیایند و باید در بالکن بنشینند، برخی اوقات هم در کوچه می‌نشینند. ایشان فرمودند: «همین است! هرکه می‌خواهد داخل بیاید صبح زودتر بیاید!» تا وقتی هم که ایشان در قید حیات بودند همین بود. بعد از فوت ایشان به من پیشنهاد کردند که اینجا طبقه‌ای بسازیم. گفتم: آن کاری که پدرم در زمان حیاتش انجام نداد من انجام بدهم؟! الآن هم آن منزل به همان صورت سر جایش است. معلوم است که این مرد در یک فضای دیگری است، راه و سخنش راه و سخن دیگری است.

من در آن‌موقع جداً احساس کردم اگر این پدر را نداشتم الآن اینجا و در کنار شما نبودم و جاهای دیگری بودم. ایشان راه را به ما نشان داد، دنیا را به ما نشان داد، اعتباری بودن دنیا را به ما نشان داد، و نشان داد که حقیقت در کجاست.

## تفاوت دیدگاه اولیای الهی با مراجع و علمای ظاهر دربارۀ مرگ

یک روز تابستان در زدند، رفتم در را باز کردم، دیدم یکی از آقایان مراجع ـ که الآن الحمدللّه در قید حیات هستند ـ برای دیدن مرحوم آقا تشریف آورده‌اند. ایشان

را به زیرزمین منزل هدایت کردیم، نشستند و بعد مرحوم آقا آمدند.

سؤالی که ایشان می‌خواست از مرحوم آقا بکند این بود: «آقا شما علم جَفر می‌دانید؟»

ایشان فرمودند: «حالا بدانم یا ندانم، چه فرقی می‌کند؟ منظورتان چیست؟»

گفت: «می‌خواهم ببینم من چند سال عمر می‌کنم؟»

آقا بلند بلند خندیدند و گفتند: «حالا فرض کنید شما فردا می‌خواهید از دنیا بروید.»

او هم گفت: «عجب!»

آقا گفتند: «گفتم فرض کنید!»

بنده خدا چنان ترسید که داشت قالب تهی می‌کرد!

آقا گفتند: «عرض کردم فرض کنید!» بعد گفتند: «چه یک روز، چه صد سال؛ باید قدم انسان در راه خدا باشد.» بعد شروع به صحبت کردند: «این دانستن‌ها گاهی برای انسان دام و مانع است و جلوی حرکت انسان را می‌گیرد.»

اما دیدیم آن بنده خدا اصلاً متوجه نیست! و فقط دنبال آن است که بداند چند سال بیشتر زندگی کند و افاضه کند و... .

ما اصلاً در این حرف‌ها و فضاها نبودیم. ایشان مرگ را به بازی می‌گرفتند. یک بار ایشان به‌خاطر ناراحتی قلبی در سی‌سی‌یو بستری شده بودند، بعد که به بخش آمدند یک شب ایشان فرمودند که این کار را بکن، آن کار را بکن، و دستوراتی دادند که من مقداری احساس ناراحتی کردم. بعد یک‌دفعه به من نگاه کردند و گفتند: «آقا سیدمحسن چه شده است؟ ناراحت شدی؟»

گفتم: بله؛ البته این ناراحتی طبیعی است.

ایشان همین‌طور که روی تخت خوابیده بودند دست راستشان را بالا آوردند و گفتند: «آقا برو پی کارت! من را می‌بینی، من خوش هستم!!»

هنوز آن منظره در ذهن من است! گفتم: آقاجان شما باید هم خوش باشید! ما

فکر بدبختی خودمان را می‌کنیم. ما هم اگر مثل شما بودیم خیلی خوش بودیم؛ شاید خوش‌تر هم بودیم!

بعد گفتند: «نه، فعلاً یک مهلت مختصری به ما داده‌اند و بعد هم باید این پست را به دیگران بسپریم و خودمان برویم.»

ما نمی‌دانستیم این مهلت فقط سه سال است، چون بعد از سه سال به رحمت خدا رفتند. با خودمان گفتیم که شاید حداقل ده سال باشد.

اگر کسی می‌گفت که إن‌شاءالله خدا به شما طول عمر بدهد؛ ایشان واقعاً متأثّر می‌شدند و می‌گفتند: «خدا دیگر چقدر عمر بدهد؟ ما عمرمان را کرده‌ایم! شما برای‌چه این‌طور صحبت می‌کنید؟»

بعضی‌ها برای ایشان نذر می‌کردند و گوسفند می‌کشتند. ایشان به خود بنده گفته بودند: «این رفقا از ما چه می‌خواهند؟! ما حرفمان را زدیم، کارمان را کردیم و وظیفۀ‌مان را انجام دادیم؛ دیگر از ما چه می‌خواهید؟!»

## تفاوت افق دیدگاه اولیای الهی با سایر علما دربارۀ مسألۀ ظهور

وقتی انسان فکر می‌کند می‌بیند که این سطح افق، این سطح فکر، این سطح منش، این سطح مطالب واقعاً در جای دیگری، حتّی نزد بزرگان نیست. افرادی بودند که واقعاً مردان بزرگی بودند و از علما و صلحا و عُبّاد بودند، از دنیا رفتند ـ خدا همۀ‌شان را غریق رحمت کند ـ ولی وقتی که پیش آنها می‌رفتیم و می‌نشستیم یا صحبتی می‌شد می‌دیدیم که مطالب این مکتب بالاتر از این حرفشان است.

در زمان مرحوم آقا، یک روز بعدازظهر به اتفاق دو نفر از دوستان ـ که یکی از آنها به رحمت خدا رفته است ـ به دیدن یکی از این بزرگان رفته بودیم؛ خدا ایشان را رحمت کند. در زدیم، دیدیم پیرمرد با یک پیراهن و یک شلوار دم در آمده است. ایشان ما را می‌شناخت، گفت: سلامٌ علیکم!

من گفتم: آقا عذر می‌خواهیم اگر بی‌وقت مزاحم شدیم.

گفتند: نه، بفرمایید! ولی من فقط پنج دقیقه می‌توانم در خدمت شما باشم.

تشکر کردیم، رفتیم و نشستیم. اما ایشان یک ساعت و چهل و پنج دقیقه برای

ما صحبت کرد! فقط هم صحبت در این مسائل بود که امام زمان کی ظهور می‌کند! فلان‌کس این خواب را دیده است! فلان‌کس این مکاشفه را دیده است! فلان‌کس این حرف را زده است! من چند مرتبه می‌خواستم بگویم که آقا پنج دقیقه رد شد! خودمان کار داشتیم، اما این بندۀ خدا تمام نمی‌کرد! بالأخره در زدند و چند نفر دیگر آمدند و ما رفتیم. البتّه قبل از رفتن مطلبی هم بین ما رد و بدل شد که اینجا جای گفتنش نیست. بعد ما بیرون آمدیم. همان کسی که اصرار می‌کرد که برویم و اینها را ببینیم ـ خدا او را رحمت کند ـ به ما رو کرد و گفت: «تو درست گفته بودی که اصلاً لازم نیست به دیدن اینها برویم، اما ما به حرفت گوش ندادیم!»

من در تمام مدت عمر مرحوم آقا حتی یک دفعه هم نشنیدم ایشان راجع به مسئلۀ ظهور حرف بزند! البتّه یک بار به‌طور ایهام و اشاره مطلبی گفتند که بنده هم حضور داشتم؛ ولی این‌طور نبود که بگویند که وقتش این است یا فلان موقع حضرت ظهور می‌کنند یا امثال اینها.

اما وقتی اسم امام زمان می‌آمد، چهرۀ مرحوم آقا قرمز می‌شد، سرشان را به زیر می‌انداختند و هیچ صحبتی نمی‌کردند. من این مطلب را به همین صورت در سیمای مرحوم آقای حداد هم می‌دیدم. ایشان که هر وقت می‌خواستند بلند شوند و هر وقت می‌خواستند بنشینند یا کاری کنند، ذکرشان «یا صاحب الزمان» بود.

اتفاقاً چندی پیش روایتی از امام صادق علیه‌ السّلام دیدم که حضرت هرگاه اسم رسول خدا می‌آمد چهرۀ‌شان برافروخته می‌شد و سرشان را به زیر می‌انداختند.[[343]](#footnote-343) گفتم

که این امام صادق از پیغمبر چه فهمیده است که ما نفهمیدیم؟! چرا وقتی اسم پیغمبر می‌آید ما همین‌طور بی‌توجه، به در و دیوار نگاه می‌کنیم؛ ولی او وقتی اسم پیغمبر می‌آید منفعل و متأثّر می‌شود و در خودش فرومی‌رود؟! چه حالتی به او دست می‌دهد و چه معرفتی برای آن حضرت حاصل می‌شود که به این نحو می‌شود؟ حتماً یک خبری است که آن خبر در ما نیست. به همین صورت، برای این بزرگان هم پیش می‌آمد.

بنده خودم در مجلسی در قم بودم که یکی از همین بزرگان به دیدن مرحوم آقا آمده بود. آن آقا در آنجا صریحاً گفتند: «من در فلان قضیّه فلان کار را کردم و فهمیدم که ظهور حضرت در سال 1416 هجری قمری اتفاق می‌افتد.» الآن در 1439 هستیم، 23 سال از سال 1416 می‌گذرد و هنوز خبری نیست! این را که بنده با گوش خودم شنیدم! بعد هم من در نوبت دیگری به ایشان گفتم که خبری نشد؛ اما ظاهراً ایشان فراموش کرده بود و منکر شد! با وجود اینکه اینها از بزرگان و صلحا بودند، اما سطح مطلب‌شان همین است.

## لزوم اجتناب از ظاهرگرایی در تبعیّت از افراد

این آیه: ﴿رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠﴾[[344]](#footnote-344) آیۀ خیلی عجیبی است. خیال نکنید که معنای این آیه این است که ما نباید دنبال صدام و نِرون و این‌گونه افراد ظالم برویم و از آنها تبعیت کنیم. صدام، نرون، چنگیز، هلاکو و مانند آنها را همه می‌شناسند و کسی دنبال آنها نمی‌رود. ما دنبال کسانی می‌رویم که خودشان و کلامشان

از وجاهت و ارزش علمی برخوردار نیست اما اسم امام زمان را یدک می‌کشند و می‌گویند: حضرت گفته است که فلان کار را بکنید! مظلومیت امام زمان تا امروز هم هست، و همین الآن هم امام زمان از همۀ ما مظلوم‌تر است! منظور آیه آنهایی است که اگر بخواهند به مردم بگویند که فلان کار را انجام بدهید، کسی توجه نمی‌کند، لذا می‌گویند که در خواب دیده‌اند امام زمان فرمودند که فلان کار را انجام بده! آیا نگفتند؟! نکردند؟!

﴿فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠﴾؛ حالا بیا نگاه کن و ببین! آیا یادتان می‌آید آن‌موقعی را که می‌گفتم: آقاجان دنبال این حرف‌ها نروید؟! اما عده‌ای گفتند: ما اتفاقاً دنبال اینها آمده‌ایم؛ چون این شخص بزرگ، اسمش همه‌جا هست و وضع و قیافه‌اش هم ماشاءالله جاذب است! یک‌دفعه می‌بیند که یک سال، ده سال، بیست سال گذشته و بعد فهمیده است که ای داد بیداد، چه اشتباهی کردیم! حالا دیدی یک مَن ماست چقدر کره می‌دهد؟! آقاجان از اول چشمت را باز کن! خدا به تو هم چشم ظاهر و چشم باطن داده و هم عقل و شعور داده است. ای کاش فقط همان چشم ظاهرت را به‌کار می‌انداختی! این‌قدر مسائل هست که نیازی به چشم باطن هم نداری!

اینهایی که دارم می‌گویم همین‌طوری دارد به زبان می‌آید و روی آن فکر نکردم، ولی این را فکر کردم که بیایم چند کلمه‌ای دربارۀ این آیه‌ای که از مرحوم آقا شنیدم خدمت رفقا بگویم:

﴿كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَهُ لَكُمۡ ءَايٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ﴾؛[[345]](#footnote-345) دیگر چطوری به شما نشان بدهیم؟! چطوری به شما بفهمانیم که راه، چیز دیگری است؟! چطوری بفهمانیم که گوشتان را به هر دهانی متمایل نکنید و به دنبال هر سخنی که از هر زبانی برمی‌آید نروید؟! مثل این حیوانات نباشید که «أتباعُ کُلِّ ناعِق»[[346]](#footnote-346) هستند و به دنبال هر صدایی

که درمی‌آید می‌روند! ناعق یعنی صدای الاغ! این افراد وقتی این‌طوری حرکت می‌کنند، یکی از اینها بعد از مدتی می‌گوید: آخ! دیگری هم بعد از ده سال می‌گوید: آخ! آن یکی هم بعد از پانزده سال می‌گوید: آخ! آقا این «آخ» را اول بگو، نه اینکه بعد از پنج سال، ده سال و پانزده سال بگویی: عجب، چه اشتباهی کردیم! عجب، کاش به حرف اینها گوش نمی‌دادیم! آیا «عجب» هم حرف شد؟!

مرحوم آقا می‌فرمودند: «ما سفره را پهن کردیم؛ کیست که بیاید و بنشیند؟!»

در همان زمان‌های سابق که همه به دنبال راه خاصی بودند و همه یک صدا به یک سمت می‌رفتند، ما دائماً منتظر بودیم که مرحوم آقا یک مطلب مختصری در تأیید یا ردّ جریانات بگویند؛ اما ایشان فقط می‌آمدند، می‌نشستند، به ما نگاه می‌کردند و می‌خندیدند. برای حرف زدن محذور داشتند؛ از کدام طرف بگویند؟! از هر طرف که می‌گفتند، محذوری وجود داشت. بعضی‌ها آماده بودند که بگویند: این آقا کنار نشسته است، و تازه فلان حرف‌ها را هم می‌زند! بعضی‌ها می‌گفتند: آقا، ملت را نگاه کن و خیابان‌ها را ببین! این سیل عظیم جمعیت را نگاه کن! اما ایشان فقط به افراد نگاه می‌کردند و حرفی نمی‌زدند. ما در آن خانه بودیم، هرچه بود ما دیدیم و به اندازۀ عقل ناقص خودمان چیزهایی فهمیدیم. دوستان ایشان پیششان می‌آمدند و می‌گفتند که این‌طور شده، آن‌طور شده، فلان‌کس این حرف را زده، و فلان درجه‌دار این‌طوری گفته است و... . ایشان فقط یک حرف می‌زدند: «عجب، عجب، خیلی عجیب است!» دوستان انتظار داشتند که ایشان لابلای حرف‌ها یک اشاره‌ای بکنند، اما تا آخر فقط همین «عجیب است» بود.

الآن هم همان «عجیب است» همان موقع است! به من می‌گویند: آقا فلان‌کس این‌طوری کرده و آن‌طوری کرده است! می‌گویم: خیلی عجیب است! می‌گویند: بعدش چه؟ اما ما همان حرف آقا را یاد گرفته‌ایم. آنها چیزهایی می‌دیدند که ما نمی‌دیدیم، و درکی داشتند که ما نداشتیم.

﴿فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠﴾؛ «راه را به اشتباه به ما نشان دادند.» چه زمانی متوجه این

می‌شویم؟ باید زمان خیلی زیادی بگذرد و مسائل مختلفی اتفاق بیفتد تا بعد کم‌کم برخی افراد تازه متوجه مطلب بشوند. آن‌وقت می‌گویند: عجب، کاش همان موقع گوش می‌دادیم و کارمان را راحت می‌کردیم و دغدغۀ‌مان را برطرف می‌کردیم! بالأخره این افرادی که می‌آیند و می‌روند مسلمان هستند و نمازخوان و روزه‌گیر هستند؛ بار سنگین مطالب و مصیبت‌ها و مشکلاتی که برایشان پیدا می‌شود روی دوششان می‌افتد و احساس ناراحتی می‌کنند، چون عِرق دینی دارند. این مسلّم و مشخص است.

## ضرورت رجوع به امام به‌عنوان عقل برتر

تاریخ واقعاً عجیب است. سراغ امیرالمؤمنین علیه‌ السّلام می‌آیند که آقا می‌خواهیم برویم این خلیفۀ سوم را از پا در بیاوریم، چون ظلمش این‌طور است!

حضرت می‌فرماید: اینکه تو می‌گویی ظلمش این مقدار است و فلان کار خلاف را کرده است، من ده‌ تا بالاتر از تو را می‌دانم؛ تو به ما یاد نده!

اما مردم تحمّل ندارند؛ لذا می‌گویند: آقا این دارد خلاف می‌کند، جور می‌کند، همۀ بیت‌المال را بین خودش و قوم‌وخویش‌های خودش تقسیم می‌کند و ظلم می‌کند؛ می‌خواهیم برویم او را سر به‌نیست کنیم!

حضرت می‌فرمایند: به او کاری نداشته باشید![[347]](#footnote-347) شما می‌خواهی خلافت را از او بگیرید به من بدهید؟! خلافت حق من است و من نخواستم! من بیست و پنج سال است در این خانه نشسته‌ام و کاری ندارم. اما اگر می‌خواهی سرخود انجام بدهید دیگر چرا سراغ من می‌آیید؟ وقتی شما سراغ منِ علی می‌آیید یعنی دارید سراغ عقل برتر می‌آیید؛ وإلاّ خودتان با هم جمع شدید، جلسه تشکیل دادید، مشورت کردید و فتوا به قتل عثمان دادید، پس دیگر تمام شد، چرا سراغ من می‌آیید؟! وقتی می‌خواهید با من مشورت کنید من دیگر نمی‌توانم بنا بر منویّات و خواست شما رأی بدهم؛ منِ علی باید علی‌گونه به شما رأی و نظر بدهم. علی‌گونه یعنی همان‌طوری‌که پیغمبر بود. من می‌گویم این کار را نکنید!

اما مردم می‌گویند: ای علی! یعنی‌چه این کار را نکنید؟! الآن که با شمشیر و سلاح‌هایمان آمده‌ایم و مدینه را محاصره کرده‌ایم، عثمان را می‌کشیم و قضیه تمام می‌شود!

در اینجا امیرالمؤمنین واقعاً چه‌کار کند؟! در کناری می‌نشیند و می‌گوید: بسیار خوب، هرکاری دلتان می‌خواهد بکنید!

آنها هم این قضیّه را انجام می‌دهند، بعد مشکلات پشت‌سر هم شروع می‌شود.

امیرالمؤمنین می‌گوید: اگر شما اینجا آمدید، سراغ حبل الله آمدید، نه حبال النّاس!

مردم هر کدام برای خودشان ریسمانی دارند: ریسمان ریاست، ریسمان مال، ریسمان جمال، ریسمان مکنت و ریسمان‌های شخصیت. من‌باب‌مثال وقتی یک نفر به او می‌گوید: «برای من این کار را می‌کنی؟» او می‌گوید: «در فلان اداره یک رفیق دارم، او کار تو را درست می‌کند.» این می‌شود یک ریسمان! دیگری می‌گوید: «آقا، فلان کار را انجام می‌دهی؟» می‌گوید: «بله، یک رفیق دارم که دست ما را می‌گیرد و از چاه درمی‌آورد.» این می‌شود یک ریسمان! دیگری می‌گوید: «آقا، فلان کار را می‌کنی؟» او هم می‌گوید: «آقا، تا فلانی را داری غصه نداری!» چه بخواهیم، چه نخواهیم، همۀ‌مان به‌جای آن حبل‌الله، هزار تا ریسمان در ذهن و نفس خود قرار داده‌ایم؛ منتها در سر بزنگاه این ریسمان‌ها شروع می‌کند بالا می‌آید: تا یک گرفتاری پیش می‌آید یک ریسمان بالا می‌آید، تا گرفتاری دیگری پیش می‌آید آن ریسمان دیگر ظهور پیدا می‌کند، و همین‌طور ریسمان‌های مختلف در موارد مختلف خودشان را نشان می‌دهند.

مرحوم آقا می‌فرمودند:

﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَهِ﴾؛ «فقط به ریسمان خدا چنگ بزنید.» سالک نباید هیچ چیزی در ذهن و فکرش باشد، و فقط آن ریسمان خدا باید در نظرش باشد. هر طوری خدا پیش آورد خوب است، و هر طوری خدا برای انسان تقدیر کرد انسان باید طبق آن تقدیر، عمل کند.

## جهل عامل عداوت بین مؤمنین

مطلب بعدی آیه نیز برای من خیلی جالب است که می‌فرماید: ﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ

ٱللَهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ﴾. این عدو و عِداء و دشمنی برای چیست؟ همۀ اینها برای جهل است و ناشی از عدم معرفت است. انسان وقتی که جهل دارد و معرفت ندارد، راه‌های متمایز و متفارق را طی می‌کند، نه آن راه مشترک را. وقتی که جهل دارد با خودش می‌گوید: چرا فلانی با من این‌طور کرد؟ پس با او قطع رابطه می‌کنم! اگر فلانی یک دفعه با تو این کار را کرد، چرا نمی‌گویی شاید خطا کرده است؟! چرا می‌گویی با او قطع رابطه می‌کنم، و خیلی راحت قطع رابطه می‌کنی؟! تازه درصورتی قطع رابطه می‌کند که نفعی نبیند؛ وإلاّ اگر نفعی ببیند آن خطا سست می‌شود و خودش را نشان نمی‌دهد.

ما هیچ‌وقت نمی‌خواهیم بنای خودمان را در مسائل مشترک قرار بدهیم، بلکه در آن مسائل مختلف قرار می‌دهیم و می‌گوییم: فلان‌کس اینجا نیامد، فلان‌کس این کار را نکرد، فلان‌کس این حرف را زد، فلان‌کس آن کار را کرد و... . بیایید بنشینید فکر کنید و بگویید: این کاری که این کرده شاید خطا بوده است. همۀ اینها برای هوای نفس و تنگ‌نظری و عدم معرفت است.

اینها دستورات سلوکی است. فکر نکنید سلوک فقط آمدن و ذکر گفتن و امثال‌ذلک است. بارها گفته‌ام: اگر ما سلوک را صد در نظر بگیریم، نود و پنج درصد این‌گونه دستورات است و پنج درصد ذکر و چیزهای دیگر است.

آنچه مربوط به جاهلیت و مسائل مربوط به آن بود به جای خود محفوظ؛ اما ما الآن چه هستیم؟! ما الآن در هواهای خودمان، در کیفیت و بینش خودمان و در اعتباراتی که برای خودمان قرار دادیم داریم حرکت می‌کنیم. خدا و اولیای خدا این هواها را کنار می‌زنند و همان نقطۀ مشترک را می‌گیرند و می‌گویند آیا این فرد رفیقت هست یا نه؟ از خدا می‌گوید یا نه؟ دنبال خدا هست یا نه؟ دنبال امام هست یا نه؟ دنبال این مکتب هست یا نه؟ پس شما اینها را بگیرید و مسائل دیگر را در کنار قرار بدهید. ﴿فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ﴾ با این راه و با این مدرسه و مکتب، بین قلوب و بین نفوس جمع و تألیف کرده است.

## تشکیل مجالس ذکر اهل‌بیت بر محور مبانی اولیا مصداق تمسک به حبل‌الله

می‌خواهم شما را به نکتۀ دقیقی متوجه کنم: چرا ما اینجا جمع شده‌ایم؟ آیا به‌خاطر اینکه روز عید است؟ بسیار خوب، همه‌جا مجلس عید است و همۀ مساجد و حسینیه‌ها عید گرفته‌اند. آیا به‌خاطر من است؟ هیچ‌کدام از شما به خاطر من اینجا نیامده‌اید. من هم یکی مثل شما، تفاوتی نمی‌کنم. یک روز هستم، یک روز نیستم، یک روز در مجلس شرکت می‌کنم، یک روز شرکت نمی‌کنم. در این مدت بسیار اتفاق افتاده است که شرکت نکنم؛ اگر مقتضای حالم باشد می‌آیم، اگر حالم اقتضا نکند نمی‌آیم. آیا به‌خاطر صحبت‌های من می‌آیید؟ صحبت‌هایمان هم آن‌چنان آش دهن‌سوزی نیست! بلکه آن چیزی که در ذهن همۀ ماست این است که یک جا و فضایی برای صحبت کردن دربارۀ آن مسیر و راه بزرگان که خودمان در آن داریم می‌رویم، لازم است.

وقتی شما نگاه می‌کنید که یک عالم معروف کتاب می‌نویسد ـ کتابش الآن در همه‌جا هست و می‌توانید بگیرید ـ و بزرگان از اهل‌معرفت، مثل مرحوم آقا و آقای حداد را جزء عرفای کذّابین خطاب می‌کند،[[348]](#footnote-348) و دیگران هم همین‌طور هستند و در همه‌جا خبرها و مطالب همه‌اش همین است و در همین فضاها است، دیگر طبیعی است که شما افکارتان و ذهنتان و قلبتان را به جایی ببرید که آنجا خبرهای دیگری باشد.

﴿إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ﴾؛ حالاکه ریز و درشت همۀ اینهایی را که در این فضاها هستند دیدیم، خدا ما را از این فضاها و از این برو و بیاها و پلاکاردها و تبلیغات جدا می‌کند و به جایی می‌آورد که ببینیم در آن طرف چه خبر است و آن بزرگان چه می‌گویند و از آن سمت چه نسیمی می‌آید.

این جلسات به همین خاطر است؛ من هم به همین خاطر اینجا می‌آیم، شما هم به همین خاطر اینجا می‌آیید، و برای همۀ‌مان آن مقصد و آن هدف مورد نظر است؛ وإلاّ به بنده ارتباطی ندارد و شخص و فرد مطرح نیست. من یک روز هستم و

یک روز نیستم؛ باشم یا نباشم، این مجالس باید در همین‌جا باشد حیًّا و میّتًا؛ همان وصیتی که مرحوم آقا در بیمارستان به خود بنده کردند:

فلانی، این مجالس باید حیًّا و میّتًا در همین‌جا باشد و تو هم باید بر این مسئله نظارت کنی.

اینجاست که ما متوجه می‌شویم که قضیّه چیست و چرا مرحوم آقا بعد از اینکه چهارده سال خودشان در همین بساط بودند ـ هفت سال در قم شاگردی علامه طباطبائی را کرده بودند، هم شاگردی ظاهر و هم شاگردی باطن، و هفت سال هم در نجف باز از مرحوم علامه طباطبائی دستوراتی داشتند، که البته چهار سال در نجف شاگردی مرحوم آقا شیخ محمّدجواد انصاری را کرده بودند و از ایشان دستور می‌گرفتند ـ وقتی ایشان با پای پیاده به کربلا می‌آیند و به زیارت آقای حداد نائل می‌شوند ـ همان‌طوری‌که در روح مجرّد هست ـ می‌فرمایند:

امام حسین، نصیبِ زیارت با پای پیادۀ ما را در نیمۀ شعبان، ملاقات با آقای حداد قرار داد! و من با لقای آقای حداد دیگر به همه‌چیز رسیدم![[349]](#footnote-349)

یک‌چنین کسی دارد این حرف را می‌زند! عالمی که حتی از لحاظ علوم ظاهری، علمای نجف می‌گفتند: «اگر آقا سید محمّدحسین در نجف بماند مرجعیّت شیعه انحصار در او پیدا می‌کند!»[[350]](#footnote-350) پس اینجا یک خبری هست، و این همان ﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَهِ﴾ است.

حالا فهمیدید ما چقدر باید قدر خودمان و قدر این مکتب و این مدرسه را بدانیم! این مطالب را برای سروران و اعزّه و عده‌ای که امروز ملبّس به لباس اهل‌علم می‌شوند دارم عرض می‌کنم: باید بدانیم که چه هدفی را در نظر بگیریم، سایر حبال و ریسمان‌ها را کنار بگذاریم، اینکه آیندۀ‌مان این‌طور بشود یا آن‌طور بشود، همه را

دور بریزیم، و فقط‌ و فقط باید ببینیم که امام صادق چه فرموده است و بس، تمام!

بنده در یکی از همین نوشته‌ها و صحبت‌ها جسارت و جرئت کردم و دربارۀ بعضی از این بزرگانی که به رحمت خدا رفته‌اند و واقعاً از افراد بزرگ بودند و الآن یک انگشتشان هم پیدا نمی‌شود، مطالبی به مقتضای مسائل مطرح کردم.[[351]](#footnote-351) بعد به ما گفتند: فلان فرد و فلان دوست و قوم‌وخویش اعتراض کرده‌اند. من گفتم: ما در قیامت باید فقط به یک نفر پاسخ‌گو باشیم، آن هم امام صادق است، والسّلام! هیچ‌کس دیگری از ما سؤال نمی‌کند. خود آن مرحوم هم الآن‌که در آن دنیا رفته فهمیده است که قضایا چیست و دارد می‌گوید که دستت درد نکند! باید هدفمان فقط امام باشد.

البتّه اگر اشتباه بکنیم حرف دیگری است، چون ما معصوم نیستیم و اشتباه می‌کنیم؛ اما خیلی تفاوت می‌کند که انسان در نیتش ائمۀ متعدده باشد یا فقط یک امام باشد: فقط امام صادق، فقط امام زمان، والسّلام!

إن‌شاءالله امیدواریم همان‌طوری‌که خداوند عیدی مرحوم آقا را در این روز ملاقات با اولیا قرار داد، امروز آن ظهور باطنی را هم عیدی ما نصیب بفرماید.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّد و آل‌محمّد

1. . سوره هود (11) آیه 86.

ترجمه: «بَقیّةُ الله\* (وجود باقیۀ خداوند متعال) برای شما بهتر است اگر مؤمن بوده باشید!»\*

\*. امام شناسی، ج 3، ص 20، تعلیقه: «بقیّةالله‏ و بقیۀ خدا یعنی‏ آن کسی که تمام أسماء و صفات الَهیّه‏ای که تا به حال ظهور خارجی پیدا ننموده‏اند در او ظهور پیدا بنماید و باقی مانده و تمام‌کنندۀ ظهورات أنبیاء و امامان باشد و ارادۀ حَتمیّۀ پروردگار به بَقاء او تعلّق گرفته باشد.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره بقره (2) آیه 136. [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره بقره (2) آیه 253. امام شناسی، ج 1، ص 110:

«این پیامبران و فرستادگان را ما بعضی را بر بعض دیگر برتری داده‌ایم، بعضی از آنان کسی بود که خدا با او سخن می‌گفت و برخی را به درجاتی ترفیع مقام داد. ما به عیسی بن مریم بیّنات و شواهد بر پیامبری اعطاء نمودیم و او را به روح القدس مؤیّد ساختیم.» [↑](#footnote-ref-3)
4. . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 300 و 301. [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره صافات (37) آیه 147. [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره بقره (2) آیه 124. امام شناسی، ج 1، ص 127: «حال، من تو را بر مردم امام قرار دادم.» [↑](#footnote-ref-6)
7. . الکافی، ج 1، ص 174 و 175. [↑](#footnote-ref-7)
8. . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج 1، ص 9 ـ 12؛ ‌اسرار ملکوت، ج 2، ص 259. [↑](#footnote-ref-8)
9. . سوره ص (38) آیه 21. [↑](#footnote-ref-9)
10. . سوره ص (38) آیه 22. [↑](#footnote-ref-10)
11. . سوره ص (38) آیه 23. [↑](#footnote-ref-11)
12. . سوره ص (38) آیه 24. [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره ص (38) آیه 24. [↑](#footnote-ref-13)
14. . رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص 118، تعلیقه 3:

«عبارت”حسنات الأبرار سیئات المقربین“ مضمون روایتی نیست، گرچه حکمی است صحیح و مطلبی است واقعی و حقیقی.» [↑](#footnote-ref-14)
15. . سوره زمر (39) آیه 65. [↑](#footnote-ref-15)
16. . سوره نساء (4) آیه 48: ﴿إِنَّ ٱللَهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾. [↑](#footnote-ref-16)
17. . رجوع شود به تفسیر العیّاشی، ج 2، ص 353؛ الکافی، ج 2، ص 293 ـ 297؛ عدّة الداعی، ص 217. [↑](#footnote-ref-17)
18. . الإقبال، ج 2، ص 46. ترجمه:

«گواهی می‌دهم که هیچ معبود و مؤثّری نیست غیر از الله که تنها و واحد است؛ و او را شریکی نیست؛ یکتایی است که تو پُر (و غنا و بی‌نیازی مطلق) بوده و جفت و فرزندی برای خود اتّخاذ ننموده است. گواهی می‌دهم که هیچ معبود و مؤثّری نیست غیر از الله که تنها و واحد است؛ و او را شریکی نیست؛ یکتایی است که تو پُر (و غنا و بی‌نیازی مطلق) بوده و نزاییده و زاییده نشده است و برای او شریک و همتایی نیست. گواهی می‌دهم که هیچ معبود و مؤثّری نیست غیر از الله که تنها و واحد است؛ و او را شریکی نیست؛ پادشاهی و ستایش اختصاص به او دارد؛ زنده می‌کند و می‌میراند درحالی‌که او خودْ زنده‌ است و نمی‌میرد؛ خیر به‌دست اوست و او بر هر چیزی قادر و تواناست. خداوند برای من بس است و کفایت است، خداوند گوش فرا می‌دهد به هر کس که او را بخواند، غایت و هدفی بالاتر و وَرای الله نیست. شهادت می‌دهم برای خدا به هرآنچه فراخواند و گواهی می‌دهم که او بیزار است از هرکه او بیزار است و آنکه اول و آخِر (دنیا و آخرت) از آنِ خداست!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-18)
19. . خ.ل: و البراری. [↑](#footnote-ref-19)
20. . الإقبال، ج 2، ص 47. معاد شناسی، ج 6، ص 32:

«به تعداد یکایک شب‌ها و روزگارها، خدایى جز خدا نیست. به تعداد یکایک موج‌هاى دریاها، خدایى جز خدا نیست. خدایى جز خدا نیست؛ و رحمت او مورد پسند و انتخاب است از چیزهایى را که مردم گرد مى‌‏آورند. به تعداد یکایک خارها و درخت‌ها، خدایى جز خدا نیست. به تعداد یکایک موها و کُرک‌ها، خدایى جز خدا نیست. به تعداد یکایک سنگ‌ها و کلوخ‌ها، خدایى جز خدا نیست. به تعداد یکایک برهم نهادن چشم‌ها، خدایى جز خدا نیست. خدایى جز خدا نیست، در شب که مى‌گذرد و سیاهی‌اش عالم را می‌گیرد، و در صبح که می‌درخشد و نور می‌دهد. به تعداد یکایک بادهایى که در بیابان‌ها و سنگ‌‏ها می‌‏وزد، خدایى جز خدا نیست. خدایى جز خدا نیست، از امروز تا روزى که در صور دمیده شود و قیامت برپا گردد.» [↑](#footnote-ref-20)
21. . رجوع شود به الحکمة المتعالیة، ج 3، ص 20 ـ 37. [↑](#footnote-ref-21)
22. . ضرب‌المثل. [↑](#footnote-ref-22)
23. . سوره بقره (2) آیه 260. معاد شناسی، ج 4، ص 256:

«ولی برای آرامش و سکون نفس خود تقاضا دارم.» [↑](#footnote-ref-23)
24. . روضة الشّهداء، کاشفی، ص 171. [↑](#footnote-ref-24)
25. . مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اول، ص 146. [↑](#footnote-ref-25)
26. . رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 199؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص 145. [↑](#footnote-ref-26)
27. . رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 156 ـ 180. [↑](#footnote-ref-27)
28. . الکافی، ج 1، ص 117. [↑](#footnote-ref-28)
29. . سوره صافات (37) آیه 159 و 160. [↑](#footnote-ref-29)
30. . سوره یونس (10) آیه 10. [↑](#footnote-ref-30)
31. . سوره فاطر (35) آیه 34. [↑](#footnote-ref-31)
32. . الاختصاص، ص 34. [↑](#footnote-ref-32)
33. . سوره إسراء (17) آیه 79. معاد شناسی، ج 9، ص 146:

«(و ای رسول ما) پاسی از شب را به بیداری و شب‌زنده‌داری بگزار که این تهجّد و نماز شب از خصائص تو است. امید است که پروردگارت تو را به مقام محمود مبعوث گرداند!» [↑](#footnote-ref-33)
34. . الکافی، ج 3، ص 265. انوار الملکوت، ج 1، ص 101، تعلیقه:

«نماز حالت قرب و نزدیکی انسان با پروردگار است.» [↑](#footnote-ref-34)
35. . رجوع شود به روح مجرّد، ص 683، تعلیقه. [↑](#footnote-ref-35)
36. . بصائر الدرجات، ج 1، ص 8: «عن جمَیلٍ قال: سَمِعتُ أباعبدالله علیه السّلام یقولُ: ”یَغدُو النّاسُ علیٰ ثَلاثةِ صُنوفٍ: عالِمٍ و مُتعَلِّمٍ و غثاءٍ؛ فنحنُ العُلماءُ و شیعَتُنا المُتعلّمونَ و سائرُ النّاسِ غُثاءٌ.“»

امام صادق علیه‌السّلام فرمود: «مردم سه دسته‌اند: گروهی عالمند، گروهی مُتعَلِّم و طالبِ علمند و گروه دیگر خس و خاشاک (بی‌ارزش) هستند؛ پس ما عالمانیم و شیعیان ما متعلّم، و دیگر مردمان خس و خاشاک!» (محقّق) [↑](#footnote-ref-36)
37. . رجوع شود به بصائر الدرجات، ج 1، ص 114 ـ 121. [↑](#footnote-ref-37)
38. . سوره آل‌عمران (3) آیه 61:

﴿فَمَنۡ حَآجَّكَ فِيهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلۡعِلۡمِ فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمۡ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمۡ ثُمَّ نَبۡتَهِلۡ فَنَجۡعَل لَّعۡنَتَ ٱللَهِ عَلَى ٱلۡكٰذِبِينَ﴾. امام شناسی، ج 7، ص 17:

«و اگر کسى درباره تولّد مسیح از خدا و الوهیّت او با تو از در مخاصمه و محاجّه درآید، بعد از اینکه حقیقت أمر و علم به واقع به تو رسیده و مکشوف گردیده است، پس به آنها بگو: بیایید ما پسران خود را و پسران شما را بخوانیم؛ و زَن‏هاى خود را و زَن‏هاى شما را بخوانیم؛ و نفس‏ها و جان‏هاى خود را و نفس‏هاى شما را بخوانیم؛ و سپس به سوى خدا ابتهال و تضرّع و زارى کنیم؛ و لعنت و دور باش از رحمت او را بر هر دسته‏اى از ما و شما که دروغگوست قرار دهیم.» [↑](#footnote-ref-38)
39. . رجوع شود به تفسیر فرات الکوفی، ص 86. [↑](#footnote-ref-39)
40. . جهت اطلاع بیشتر پیرامون منتهای سیر و معرفت انبیای سلف صلوات الله علیهم اجمعین به مقام کلمۀ «لا إله الّا الله» و وصول سالکین امت رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به مقام کلمۀ «الله أکبر» رجوع شود به رساله لبّ اللباب، ص 74 ـ 83؛ حریم قدس، ص 28. [↑](#footnote-ref-40)
41. . کمال الدین، ج 2، ص 377 و 644؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السّلام، ج 4، ص 426؛ با قدری اختلاف در مصادر. ترجمه: «بهترین أعمال انتظار فرج است.» (محقق) [↑](#footnote-ref-41)
42. . رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 303. [↑](#footnote-ref-42)
43. . منتخب الأنوار، ص 200؛ الکافی، ج 1، ص 25، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-43)
44. . رجوع شود به کفایة الأثر، ص 264 ـ 266. [↑](#footnote-ref-44)
45. . الغیبة، نعمانی، ص 245. [↑](#footnote-ref-45)
46. . روح مجرّد، ص 503، تعلیقه 1:

«از جمله ابیات مخمّسی است در استقبال غزل منسوب به هلالی یا خیالی، که شیخ بهاءالدّین عاملی نیز در اشعار مشهورۀ خود به استقبال آن رفته است.» [↑](#footnote-ref-46)
47. . الکافی، ج 3، ص 424. وظیفۀ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص 35:

«بار پروردگارا، ما جمیع گروه شیعیان با تضرّع و ابتهال به درگاه تو از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده و نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی! و ما را از داعیان به فرمان‌برداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی! و بدین سبب از مواهب عالیه و نفائس خزانۀ جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!» [↑](#footnote-ref-47)
48. . سوره بقره (2) آیه 143. [↑](#footnote-ref-48)
49. . رجوع شود به الکافی، ج 5، ص 507 و 508 و 513؛ مسائل علی بن جعفر، ص 179. [↑](#footnote-ref-49)
50. . رجوع شود به الکافی، ج 6، ص 445؛ مشکاة الأنوار، ص 320؛ مکارم الأخلاق، ص 30 و 116؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 303. [↑](#footnote-ref-50)
51. . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 303:

«... فالمُتَّقونَ فیها هُم أهلُ الفَضائِلِ مَنطِقُهُمُ الصَّوابُ و مَلبَسُهُمُ الِاقتِصادُ و مَشیُهُمُ التَّواضُعُ... .»

ترجمه: امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمود: «...پس فقط پرهیزگرانند که در این دنیا اهل فضیلت‌اند؛ گفتارشان درست و به‌جا، و پوشش آنان میانه‌روی، و راه‌رفتنشان تواضع!...» [↑](#footnote-ref-51)
52. . الأمالی، شیخ صدوق، ص 77 ـ 79. [↑](#footnote-ref-52)
53. . المحجّة البیضاء، ج 1، ص 397. [↑](#footnote-ref-53)
54. . یکی از بزرگ‌ترین مواهب الهی به جامعۀ بشری، مسئلۀ امنیّت است. در روایت هم داریم:

نعمتان مَجهولتان: الأمنُ و العافیَةُ؛\* «دو نعمت مجهول هستند: مسئلۀ امنیّت و مسئلۀ صحّت.»

مسئلۀ اول مسئلۀ صحّت است. تا وقتی‌که انسان سالم است قدر سلامتی را نمی‌داند. وقتی‌که مریض شد، قلبش به درد آمد، کلیه‌اش از کار افتاد، ناراحتی معده پیدا کرد، فشار خونش بالا رفت، اسید اوریک و امثال اینها پیدا کرد، آن‌وقت برای درمان باید دائماً این‌طرف و آن‌طرف برود.

مسئلۀ دوم ـ که مهم‌تر از مسئلۀ اوّ‌لی است ـ امان و امنیّت است. امنیّت یعنی امنیّت اجتماعی. یک شخص سالک مگر می‌تواند در یک اجتماع ناامن حرکت کند؟! مگر می‌تواند در اجتماعی که معلوم نیست فردا چه بر سر انسان می‌آورند، حرکت کند؟! مگر می‌تواند در اجتماعی که از هر طرف بر فرهنگ و ناموس انسان یورش می‌آورند زندگی کند؟! مگر یک شخص متدیّن می‌تواند در اجتماعی که سرتاسر آن را فساد گرفته است، حرکت کند؟! انسان در مملکتی که آرامش و امنیّت دارد بهتر می‌تواند به کارهایش برسد، بهتر می‌تواند به علم و درسش برسد، بهتر می‌تواند به عبادتش برسد و کارهایش را انجام بدهد. ولی ما قدر این امنیّت را نمی‌دانیم!

\* روضة الواعظین، ج 2، ص 472. [↑](#footnote-ref-54)
55. . الکافی، ج 1، ص 26. [↑](#footnote-ref-55)
56. . همان، ص 25. [↑](#footnote-ref-56)
57. . همان، ص 12. [↑](#footnote-ref-57)
58. . همان، ص 13 ـ 20. [↑](#footnote-ref-58)
59. . همان، ص 16. [↑](#footnote-ref-59)
60. . من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 369. [↑](#footnote-ref-60)
61. . سوره بقره (2) آیه 165. توحید علمی و عینی، ص 190، تعلیقه 3:

«و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ خداوند را از همه چیز بیشتر دوست دارند.» [↑](#footnote-ref-61)
62. . روح مجرّد، ص 683. [↑](#footnote-ref-62)
63. . الکافی، ج 1، ص 25. [↑](#footnote-ref-63)
64. . مصادقة الإخوان، شیخ صدوق، ص 36. [↑](#footnote-ref-64)
65. . الکافی، ج 5، ص 117. [↑](#footnote-ref-65)
66. . تفسیر العیّاشی، ج 1، ص 200؛ بحار الأنوار، ج 28، ص 20. [↑](#footnote-ref-66)
67. . مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 4، ص 380 ـ 384. [↑](#footnote-ref-67)
68. . الغیبة، نعمانی، ص 163:

«سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ علیه السّلام یَقولُ‌: ”صاحِبَ هذا الأمرِ یَتَرَدَّدُ بَینَهُم و یَمشی فی أسواقِهِم و یَطَأُ فُرُشَهُم، و لا یَعرِفونَه حَتّیٰ یَأذَنَ اللهُ لَهُ أن یُعَرِّفَهُم نَفسَه.“»

ترجمه: «امام صادق علیه السّلام فرمود: ”صاحب این امر در میان مردم حرکت می‌کند و در بازارهایشان راه می‌رود و بر فرش‌هایشان قدم می‌گذارد، ولی مردم او را نمی‌شناسند تا آن زمان که خداوند به او اجازه دهد که خود را به آنان بشناساند.“» (محقق) [↑](#footnote-ref-68)
69. . الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 902:

«و قد کَتَبَ إلَی الشَّیخِ المُفیدِ: ”نَحنُ و إن کُنّا ثاوینَ بِمَکانِنا النّائی عن مَساکِنِ الظّالِمینَ حَسَبَ الَّذی أراناهُ اللهُ لَنا مِنَ الصَّلاحِ و لِشیعَتِنا المُؤمِنینَ فی ذٰلِکَ ما دامَت دَولَةُ الدُّنیا لِلفاسِقینَ، فإنّا نُحیطُ عِلمًا بِأنبائِکُم و لا یَعزُبُ عَنّا شَی‌ءٌ مِن أخبارِکُم [و مَعرِفَتُنا بِالذُّلِّ الّذی أصابَکُم مُذ جَنَحَ کَثیرٌ مِنکُم إلیٰ ما کان السَّلَفُ الصّالِحُ عَنهُ شاسِعًا و نَبَذوا العَهدَ المأخوذَ وَراءَ ظُهورِهِم کأنَّهُم لا یَعلَمونَ]، و إنّا غیرُ مُهمَلینَ لِمُراعاتِکُم و لا ناسینَ لِذِکرِکُم، و لولا ذَلِکَ لَنَزَلَ بِکُمُ اللّاواءُ و اصطَلَمَکُمُ الأعداءُ. و لو أنَّ أشیاعَنا [وَفَّقَهُمُ اللهُ لِطاعَتِهِ] عَلَی اجتِماعِ القُلوبِ لَما تأخَّرَ عَنهُمُ الیُمنُ بِلِقائِنا؛ فَما یُحبَسُ عَنهُم مُشاهَدَتُنا إلّا لِما یَتَّصِلُ بِنا مِمّا نَکرَهُهُ.“»

ترجمه: «حضرت بقیّةالله عجّل الله تعالیٰ فرجه در توقیع شریف خود به شیخ مفید چنین فرموده است: ”هرچند بر طبق صلاح ما و شیعیانمان ـ که خداوند این صلاح را به ما نشان داده و تا زمان بقاء دولت ستمگران بر همین منوال خواهد بود ـ ما در جایی به دور از منزلگاه ستمگران سکنیٰ گزیده‌ایم، امّا بر تمام احوال شما اشراف کامل داریم و هیچ چیزی از اخبار شما بر ما پوشیده نیست [و نسبت به خواری‌ای که به شما رسیده نیز آگاهیم، که بسیاری از شیعیان به کردارهای ناشایستی گرایش پیدا نموده‌اند که گذشتگان صالح از آن دوری می‌گزیدند و آن عهد و پیمان را که از آنان أخذ شده به پشت سر افکنده‌اند، گویی که هیچ نمی‌دانند!] و ما رعایت حال شما را رها نکرده و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم! و اگر جز این بود هرآینه سختی و گرفتاری‌ها بر شما نازل می‌شد و دشمنان هلاکتان می‌نمودند!

و اگر چنانچه شیعیان ما [که خداوند ایشان را بر طاعت خویش موفّق گرداند] در وفای به عهدی که با آنان شده یک‌دل بودند هرآینه تشرّف آنان به یُمنِ ملاقات ما به تأخیر نمی‌افتاد! که هیچ امری موجِب محرومیّت آنان از فیض دیدار ما نمی‌شود مگر آن اعمالی که از آنان سر می‌زند و ناملایماتی که از جانب ایشان به ما می‌رسد که ما ناپسند می‌داریم!“» (محقق) [↑](#footnote-ref-69)
70. . رجوع شود به شهید جاوید حسین بن علی علیه‌السّلام، صالحی نجف‌آبادی، ص 451 ـ 459 و 498 و 499 و 533 ـ 536. [↑](#footnote-ref-70)
71. . الکافی، ج 1، ص 145: «[عَن أبی‌جعفر علیه السّلام]: «نَحنُ حُجَّةُ اللهِ و نَحنُ بابُ اللهِ و نَحنُ لِسانُ اللهِ و نَحنُ وَجهُ اللهِ و نَحنُ عَینُ اللهِ فی خَلقِهِ و نَحنُ وُلاةُ أمرِ اللهِ فی عِبادِهِ.» ترجمه: امام باقر علیه‌السّلام فرمود: «ما حجّت خدا و ما دروازۀ [به‌سوی] خدا و ما زبان خدا و ما وَجه و جلوۀ خدا و ما چشم خدا در میان خلق خداییم و ما والی و صاحب امر خدا در میان بندگان او هستیم.» (محقق)

جمال الأسبوع، سیّد بن طاووس، ص 37، ذیل زیارت صاحب‌الزمان عجّل الله فرجه در روز جمعه: «السَّلامُ عَلَیکَ یا حُجَّةَ اللهِ فی أرضِهِ، السَّلامُ عَلَیکَ یا عَینَ اللهِ فی خَلقِهِ، السَّلامُ عَلَیکَ یا نورَ اللهِ الَّذی یَهتَدی بِهِ المُهتَدونَ و یُفَرَّجُ بِهِ عن المُؤمِنین!» ترجمه: «سلام بر تو ای حجّت خدا در زمینش! سلام بر تو ای چشم خدا در میان خلقش! سلام بر تو ای نور خدا که هدایت‌یافتگان به‌وسیلۀ او هدایت می‌یابند و به‌وسیلۀ او گره از کار مؤمنان باز می‌شود!» (محقق) [↑](#footnote-ref-71)
72. . جهت اطّلاع از تبیین مقام ولایت امام علیه السّلام رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 1، ص 31 ـ 90. [↑](#footnote-ref-72)
73. . دلائل الإمامة، ص 436: «لو بَقیَت الأرضُ یَومًا واحِدًا بِلا إمامٍ مِنّا لَساخَتِ الأرضُ بأهلِها و لَعَذَّبَهم اللهُ بِأشَدّ عذابِه. و ذٰلک أنّ اللهَ جعلَنا حُجّةً فی أرضِه و أمانًا فی الأرضِ لأهلِ الأرض. لَن یَزالوا بأمانٍ مِن أن تَسیخَ بِهِم الأرضُ ما دُمنا بَینَ أظهُرِهم. فإذا أرادَ اللهُ أن یُهلِکَهُم ثمّ لا یُمهِلَهُم و لا یُنظِرَهم، ذهَبَ بِنا مِن بَینِهم، ثمّ یَفعَلُ اللهُ تعالیٰ بِهِم ما یَشاء.» ترجمه: «امام باقر علیه السّلام فرمود: ”اگر زمین فقط یک روز بدون امامی از میان ما باقی بماند، هرآینه تمام اهل زمین را در کام خود فرو خواهد برد و خداوند آنان را با شدیدترین عذاب خویش عذاب خواهد کرد. و علّت این مسئله آن است که خداوند ما را حجّت خویش در زمین و امان اهل زمین قرار داده است. مردم همواره تا آن زمان که ما در میان آنان باشیم، از اینکه زمین آنان را در خود فرو بَرد در امان خواهند بود. پس چون خداوند بخواهد که آنان را هلاک نماید و به آنان مهلت و فرصتی ندهد، ما را از میان آنها می‌بَرد آنگاه آنچه بخواهد با آنان خواهد کرد!“» (محقق)

الاحتجاج، طبرسی، ج 2، ص 317: «نَحنُ أمانٌ لِأهلِ الأرضِ کَما أنَّ النُّجومَ أمانٌ لِأهلِ السَّماءِ، و نَحنُ الَّذینَ بِنا یُمسِکُ السَّماءَ أن تَقَعَ عَلَی الأرضِ إلّا بِإذنِهِ، و بِنا یُمسِکُ الأرضَ أن تَمیدَ بِأهلِها، و بِنا یُنَزِّلُ الغَیثَ و یَنشُرُ الرَّحمَةَ و تَخرُجُ بَرَکاتُ الأرضِ، و لولا ما فی الأرضِ مِنّا لَساختِ الأرضُ بِأهلِها. (ثُمَّ قال:) و لَم تَخلُ الأرضُ مُنذُ خَلَقَ اللهُ آدَمَ مِن حُجَّةٍ لِلَّهِ فیها ظاهِرٍ مَشهورٍ أو غائِبٍ مَستورٍ، و لا تَخلو إلیٰ أن تَقومَ السّاعَةُ مِن حُجَّةِ اللهِ، و لولا ذٰلِکَ لَم یُعبَدِ اللهُ.» ترجمه: «امام زین‌العابدین علیه‌السّلام فرمود: ”ما امان اهل زمین هستیم همان‌گونه که ستارگان امان اهل آسمان‌اند، و ما همان کسانی هستیم که خداوند به‌وسیلۀ ما آسمان را نگه داشته است تا بر زمین نیفتد مگر به اذن او، و خداوند به‌وسیلۀ ما زمین را نگه داشته است تا مضطرب نگشته و اهل زمین را نلرزاند. خداوند به‌وسیلۀ ما باران را نازل می‌گرداند و رحمتش را می‌گستراند و برکات زمین ظاهر می‌گردد. و اگر از میان ما کسی در زمین نبود هرآینه اهلش را فرو می‌بُرد. (سپس حضرت فرمود:) و زمین از زمانی که خداوند آدم علیه‌السّلام را آفرید از حجّت خدا خالی نبوده است؛ خواه ظاهر و شناخته‌شده باشد و خواه غایب و پنهان! و همواره نیز تا قیام قیامت از حجّت خدا خالی نخواهد بود، و اگر چنین نبود خداوند عبادت نمی‌شد.“» (محقق) [↑](#footnote-ref-73)
74. . دیوان نظیری نیشابوری، غزل 8:

به محض التفاتی زنده دارد آفرینش را \*\*\* اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالب‌ها [↑](#footnote-ref-74)
75. . زاد المعاد، ص 423، فرازی از دعای عدیله: «اَلحُجَّةُ الخَلَفُ الصّالِحُ القائِمُ المُنتَظَرُ المَهدیُّ المُرجَی الَّذی بِبَقائِهِ بَقِیَتِ الدُّنیا و بِیُمنِهِ رُزِقَ الوَرَی و بِوُجودِهِ ثَبَتَتِ الأرضُ و السَّماء.» ترجمه: «[شهادت می‌دهم که پس از پیامبر برگزیده، امامِ نیکوکردار و جانشین اوست] حجّت خدا و خلیفۀ صالح او و قیام‌کنندۀ به حق و امام منتظَر، حضرت مهدی (هدایت‌شده) که خداوند ظهورش را به تأخیر انداخته است و آن کسی که دنیا به بقاء او باقی است و به برکت وجودش به خلائق روزی داده می‌شوند و به یُمن وجود او زمین و آسمان استوار گشته‌اند!» (محقق)

الکافی، ج 4، ص 577: «إرادَةُ الرَّبِ فی مَقادیرِ أُمورِهِ تَهبِطُ إلَیکُم و تَصدُرُ مِن بُیوتِکُم.» ترجمه: «ارادۀ پروردگار در کیفیت و میزان تقدیرات امور به‌سوی شما (اهل‌بیت) نازل می‌شود و از خانه‌های شما (به‌سمت خلائق) صادر می‌گردد.» (محقق)

نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 386: «فإنّا صَنائِعُ رَبِّنا و النّاسُ بَعدُ صَنائِعُ لَنا.» ترجمه: «ما دست‌پروردگان پروردگارمان هستیم، و مردم پس از این، دست پروردگان ما هستند.» (امام شناسی، ج 5، ص 130) [↑](#footnote-ref-75)
76. . ترجمه: «تثبیت و إبقاء هر موجودی در مرتبه و موقعیّتِ وجودی خودش، و علّت حیات و هستی هر موجودی در همان مرحلۀ وجودی خودش، و استمرار دادن هر موجودی هم در مرحلۀ حدوث و هم در مرحلۀ بقاء.» (محقق) [↑](#footnote-ref-76)
77. . جهت اطّلاع از معنای ولایت تکوینی و تشریعی امام علیه السّلام رجوع شود به امام شناسی، ج 1، ص 141 ـ 176؛ ج 5، ص 73 ـ 122؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 1، ص 31 ـ 90. [↑](#footnote-ref-77)
78. . زاد المعاد، ص 423، فرازی از دعای عدیلۀ بزرگ. [↑](#footnote-ref-78)
79. . جهت اطّلاع از معنای امام در عرف شیعه و انحصار آن در ائمّۀ اثنا عشر علیهم السّلام و همچنین عدم جواز اطلاق لفظ امام بر غیر معصوم، رجوع شود به امام شناسی، ج 18، ص 208 ـ 235. [↑](#footnote-ref-79)
80. . بحار الأنوار، ج 65، ص 76: «و منه [کتابِ العِلَلِ لمُحمّدِ بنِ علیّ بن إبراهیمَ] قال [محمّدُ بنُ علیِّ بنِ إبراهیم]: العلّةُ فی أنّ رسولَ الله صلَّی الله علیه و آله و سلّم و أمیرالمؤمنین علیه السّلام هما الوالدانِ: قال الله عزّ و جلّ: ﴿وَاعْبُدُوا اللَهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾\*؛ قال الصادق علیه السّلام: ”هما رسولُ اللهِ و أمیرُالمؤمنینَ صلواتُ اللهِ علیهما.“و العلّة فی أنّ الشیعة کلّهم ایتامٌ أنّ هٰذَینِ الوالدَینِ قَد قُبِضا عَنهم.»

ترجمه: «محمد بن علی بن ابراهیم گوید: «دلیل بر اینکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین علیه السّلام دو پدر (این امت) هستند، این است که خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: ”و خدای را بپرستید و چیزی را با او شریک قرار نداده و به دو پدر خود احسان نمایید!“؛ امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: ”مقصود از والدین (در این آیه شریفه)، رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما می‌باشد.“؛ و علت اینکه تمامی شیعیان ما یتیم هستند، برای این است که (دو پدر خود را از دست داده و) این دو پدر را از آنها گرفته‌اند.» (محقّق)

\* سوره نساء (4) آیه 36. [↑](#footnote-ref-80)
81. . بصائر الدرجات، ج 1، ص 148:

«ما خَلَقَ اللهُ حَلالًا و لا حَرامًا إلّا و لَهُ حَدٌّ کَحَدِّ الدّورِ، و إنَّ حَلالَ محمّدٍ حَلالٌ إلیٰ یَومِ القیامَةِ و حَرامَهُ حَرامٌ إلیٰ یَومِ القیامَةِ، و لِأنَّ عِندَنا صَحیفَةً طولُها سَبعونَ ذِراعًا و ما خَلَقَ اللهُ حَلالًا و لا حَرامًا إلّا فیها، فَما کان مِنَ الطَّریقِ فَهو مِنَ الطَّریقِ و ما کان مِنَ الدّورِ فَهو مِنَ الدّورِ، حَتّیٰ أرشُ الخَدشِ و ما سِواها و الجَلدَةِ و نِصفِ الجَلدَةِ.»

ترجمه: «امام صادق علیه السّلام فرمود: ”خداوند حلال و حرامی را نیافرید مگر اینکه آن را حدّ  و حدودی باشد مانند حدود منازل، و همانا حلال محمّد [صلّی الله علیه و آله و سلّم] حلال است تا روز قیامت، و حرام او حرام است تا روز قیامت. و هرآینه نزد ما صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع است و خداوند حلالی و حرامی را نیافریده است مگر اینکه در آن هست (و هر چیزی دقیقاً در آن مشخص است به‌طوری‌که) هر چیزی که از خیابان حساب می‌شود از خیابان است و هرآنچه در حدود منزل است برای خانه است؛ حتی تاوان خراش و غیر آن و تاوان یک تازیانه و نصف یک تازیانه نیز در آن آمده است.“» (محقق) [↑](#footnote-ref-81)
82. . التوحید، شیخ صدوق، ص 150: «قال أبوعبدِاللهِ علیه السّلام: ”نَحنُ وَجهُ اللهِ الَّذی لا یَهلِک.“» ترجمه: «امام صادق علیه‌السّلام فرمود: ”ما همان وَجه و جلوۀ خدا هستیم که آن را هلاکی نیست!“» (محقق)

بصائر الدرجات، ج 1، ص 66: «عن ابنِ المُغیرَةِ قال: کُنّا عند أبی‌عبدِاللهِ علیه السّلام فَسألَهُ رَجُلٌ عن قَولِ اللهِ تَعالَی: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾.\* قال: ”ما یَقولونَ فیهِ؟“ قلتُ: یَقولونَ یَهلِکُ کُلُّ شَی‌ءٍ إلّا وَجهَهُ. فَقالَ: ”یَهلِکُ کُلُّ شَی‌ءٍ إلّا وَجهَهُ الَّذی یُؤتیٰ مِنهُ و نَحنُ وَجهُ اللهِ الَّذی یُؤتیٰ مِنه.“» ترجمه: «ابن‌مُغَیره گوید: نزد امام صادق علیه‌السّلام بودیم که مردی از او دربارۀ گفتار خداوند پرسش نمود که فرموده است: ﴿هرچیزی هلاک‌شونده و از بین رونده است، جز وَجه خدا﴾. حضرت فرمود: ”مردم چه می‌گویند؟“ عرض کردم: مردم می‌گویند که هر چیزی هلاک می‌شود مگر وجه خدا. حضرت فرمود: ”هر چیزی هلاک می‌شود مگر آن وجه و روی خدا که از آن طریق مردم به‌سوی خدا می‌آیند، و ما همان وجه و روی خدا هستیم که از آن طریق پیش خدا می‌آیند!“» (محقق)

\* سوره قصص (28) آیه 88. [↑](#footnote-ref-82)
83. . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج 1، ص 46 ـ 48؛ ج 5، ص 48 ـ 49؛ معاد شناسی، ج 4، ص 207؛ رساله لبّ اللباب، ص 28 ـ 30. [↑](#footnote-ref-83)
84. . جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به اربعین در فرهنگ شیعه. [↑](#footnote-ref-84)
85. . الارشاد، ج 2، ص 309 ـ 312. [↑](#footnote-ref-85)
86. . المحاسن، ج 1، ص 286:

«عن أبی‌حَمزَةَ الثُّمالیِّ، عن أبی‌جعفرٍ علیه السّلام قال: ”بُنیَ الإسلامُ عَلیٰ خَمسٍ: الصَّلاةِ و الزَّکاةِ و الحَجِّ و الصَّومِ و الوَلایَةِ؛ و لَم تُنادَ بِشَی‌ءٍ ما نودیَ بِالوَلایَةِ.“ و زادَ فیها عبّاسُ بنُ عامِرٍ: ”فأخَذَ النّاسُ بِأربَعٍ و تَرَکوا هذه“ یعنی الوَلایَة.» ترجمه:

«ابوحمزۀ ثمالی از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: ”اسلام بر پنج ستون بنا نهاده شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت. و به هیچ چیزی توصیه نشده است به آن‌گونه که به ولایت توصیه شده است.“ عباس بن عامر در نقل این روایت افزوده است: ”و مردم چهار چیز را گرفته و این (ولایت) را رها کرده‌اند.“» (محقق) [↑](#footnote-ref-86)
87. . آیه 39 از سوره احزاب (33):

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَهَ وَكَفَى بِاللَهِ حَسِيبًا﴾. امام شناسی، ج 7، ص 119:

«آن کسانی که رسالات خداوند را تبلیغ می‌کنند و از خدا می‌ترسند و از هیچ‌کس جز خدای ترس ندارند، و خداوند در حساب و رسیدگی کافی است.» [↑](#footnote-ref-87)
88. . Montesquieu. [↑](#footnote-ref-88)
89. . جهت اطّلاع از تقدّم و تأسیس شیعه در جمیع علوم، رجوع شود به امام شناسی، ج 14، ص 199 ـ 388 و ج 16. و هم‌چنین جهت اطّلاع از عظمت و تقدّم علوم اسلامی بر علوم امروزی، رجوع شود به نورملکوت قرآن، ج 2، ص 210 ـ 279. [↑](#footnote-ref-89)
90. . جهت اطّلاع از اِعراض روشن‌فکران از مبانی اسلامی در اثر فرهنگ خارجی، رجوع شود به نورملکوت قرآن، ج 2، ص 326 ـ 330. [↑](#footnote-ref-90)
91. . جهت اطّلاع از اینکه قلب امام علیه السّلام کانون افاضۀ علوم مى‌باشد، رجوع شود به امام شناسی، ج 1، ص 181. هم‌چنین جهت اطّلاع از اینکه بلند پایگاه علمی امام جعفر صادق علیه السّلام تا ابد به جهان نورافشان است، رجوع شود به امام شناسی، ج 17. [↑](#footnote-ref-91)
92. . بحار الأنوار، ج 1، ص 226: «[قال الصادقُ علیه‌السّلام لعُنوانِ البَصری:]... و أمّا اللَّوَاتی فی الحِلمِ فَمَن قالَ لَکَ: إن قُلتَ واحِدَةً سَمِعتَ عَشرًا، فَقُل: إن قُلتَ عَشرًا لَم تَسمَع واحِدَةً! و مَن شَتَمَکَ فَقُل لَهُ: إن کُنتَ صادِقًا فیما تَقولُ فَأسألُ اللهَ أن یَغفِرَ لی و إن کُنتَ کاذِبًا فیما تَقولُ فَاللهَ أسألُ أن یَغفِرَ لَکَ! و مَن وَعَدَکَ بِالخَنا فَعِدهُ بِالنَّصیحَةِ و الرِّعاء.» ترجمه:

«[امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری فرمودند:]... و امّا آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است: پس کسی که به تو بگوید: اگر یک کلمه بگویی ده تا می‌شنوی، به او بگو: اگر ده کلمه بگویی یکی هم نمی‌شنوی!

و کسی که تو را شتم و سب کند و ناسزا گوید، به وی بگو: اگر در آنچه می‌گویی راست می‌گویی، من از خدا می‌خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه می‌گویی دروغ می‌گویی، پس من از خدا می‌خواهم تا از تو درگذرد!

و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهم داد و ناسزا خواهم گفت، تو او را مژده بده که من دربارۀ تو خیرخواه می‌باشم و مراعات تو را می‌نمایم.» (روح مجرد، ص 185)

مصباح الشریعة، ص 158: «قال الصّادقُ علیه السّلام: العَفوُ عندَ القُدرَةِ مِن سُنَنِ المُرسَلینَ و أسرارِ المُتَّقینَ. و تَفسیرُ العَفوِ ألّا تُلزِمَ صاحِبَکَ فیما أجرَمَ ظاهِرًا و تَنسیٰ مِنَ الأصلِ ما أُصیبَ مِنهُ باطِنًا و تَزیدَ عَلَی الِاختیاراتِ إحسانًا. و لَن تَجِدَ إلیٰ ذَلِکَ سَبیلًا إلّا مَن قد عَفا اللهُ تَعالیٰ عَنهُ و غَفَرَ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنبِهِ و ما تأخَّرَ عَنهُ و زَیَّنَهُ بِکَرامَتِهِ و ألبَسَهُ مِن نورِ بَهائِهِ، لِأنَّ العَفوَ و الغُفرانَ صِفَتانِ مِن صِفاتِ اللهِ تَعالیٰ أودَعَهُما فی أسرارِ أصفیائِهِ لیَتَخَلَّقوا مَعَ الخَلقِ بِأخلاقِ خالِقِهِم و جاعِلِهِم؛ لِذَلِکَ قال اللهُ عزّوجلّ: ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَهُ لَكُمْ وَاللَهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾، \* و مَن لا یَعفو عن بَشَرٍ مِثلِهِ کیف یَرجو عَفوَ مَلِکٍ جَبّارٍ؟! قال النَّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم حاکیًا عن رَبِّهِ یأمُرُهُ بِهَذِهِ الخِصالِ، قال: ”صِل مَن قَطَعَکَ و اعفُ عَمَّن ظَلَمَکَ و أعطِ مَن حَرَمَکَ و أحسِن إلیٰ مَن أساءَ إلَیکَ!“ و قد أُمِرنا

[ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-92)
93. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بِمُتابَعَتِهِ لِقَولِ اللهِ عزّوجلّ: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾.\*\* فالعَفوُ سِرُّ اللهِ فی القُلوبِ قُلوبِ خَواصِّهِ فمن [مِمَّن] یُسِرُّ لَهُ سِرَّهُ؟! و قال رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”أ یَعجِزُ أحَدُکُم أن یَکونَ کأبی‌ضَمضَمٍ؟“ قیلَ: یا رسول‌الله، و ما أبوضَمضَمٍ؟ قال صلّی الله علیه  و  آله  و  سلّم: ”رَجُلٌ مِمَّن قَبلَکُم کان إذا أصبَحَ یَقولُ: اَللَهمّ إنّی قد تَصَدَّقتُ بِعِرضی عَلَی النّاسِ عامَّة.“» ترجمه:

«امام صادق علیه السّلام فرمود: عفو و گذشت در حال توانایی از شیوۀ رسولان الهی و اسرار نهان پرهیزگاران است. و معنی عفو آن است که از جرم و خطای شخص گنهکار بگذری، در ظاهر او را به خطایش نگیری و در دل نیز هرآنچه از او به تو رسیده است فراموش نمایی، و اضافه بر آن نیز در حق او نیکی روا بداری، و این عفو را نمی‌یابی مگر در آن کسی که خداوند متعال او را عفو نموده و گناهان گذشته و آیندۀ او را بخشیده باشد و او را به کرامت خویش مزیّن نموده و از نور بها و جمال خویش بر او پوشانده باشد؛ چرا که عفو و غفران دو صفت از صفات خداوند متعالند که در سویدای برگزیدگان خویش به ودیعت نهاده است تا با خلق خدا با اخلاق خالقشان معاشرت نموده (و تجلّیگاه صفات سرمدی حضرت حق باشند)، و بدین جهت خداوند عزوجل فرمود: ﴿و باید که عفو و گذشت کنند و اغماض نمایند؛ آیا دوست ندارید که خداوند بر شما عفو نماید؟! و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است﴾.

و آن کسی که شخصی مانند خود را نمی‌بخشد چگونه امید عفو و گذشت پادشاهی مقتدر را دارد؟! پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم از پروردگارش حکایت نموده که خداوند متعال فرمود: ”با آن کس که از تو بُریده مواصلت و ارتباط برقرار کن، و با آن‌کس که به تو ستم نموده گذشت و عفو نما، و به آن کس که تو را محروم نموده عطا کن، و به آن کس که به تو بدی کرده احسان و نیکی نما!“ و ما مأموریم که از پیغمبر متابعت نماییم چنانچه خداوند متعال فرمود: ﴿آنچه رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و به کار بندید) و آنچه شما را از آن باز داشته است وانَهید (و دوری گزینید)!﴾ و عفو و گذشت سرّی از اسرار الهی است که در قلوب خاصّان الهی قرار گرفته است. پس چه کسی این سرّ الهی را در سینۀ خود نگه می‌دارد؟! (یا اینکه: آن خاصّان که اسرار الهی را در سینۀ خود نگه می‌دارند.) و رسول خدا می‌فرمود: ”آیا شما عاجزید که مانند أبوضَمضَم باشید؟“ اصحاب پرسیدند: أبوضمضم کیست؟ فرمود: ”مردی از امّت‌های گذشته بود که هر روز چون صبح می‌کرد می‌گفت: خداوندا، من عِرض و آبرویم را از تمام مردم برای تو صدقه دادم (و هر بدی را که مردم در حق من روا داشته‌اند در راه تو بخشیدم!)“» (محقق)

\* سوره نور (24) آیه 22.

\*\* سوره حشر (59) آیه 7 [↑](#footnote-ref-93)
94. . جهت اطّلاع بیشتر بر مضرّات شهرت طلبی در سیر و سلوک إلی الله و طریق اهل علم، رجوع شود به معاد شناسی، ج 10، ص 301 ـ 304؛ مطلع انوار، ج 2، ص 66؛ آیین رستگاری، ص 168 ـ 169؛ حیات جاوید، ص 160؛ نفحات انس، ص 103 ـ 105. [↑](#footnote-ref-94)
95. . أنساب الأشراف، ج 2، ص 238 و 274؛ الأمالی، شیخ مفید، ص 5؛ روضة الواعظین، ج 1، ص 31؛ با قدری اختلاف در مصادر. [↑](#footnote-ref-95)
96. . الکافی، ج 5، ص 376؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 3، ص 352. [↑](#footnote-ref-96)
97. . جهت اطّلاع از مقدار مهر السنه و لحاظ آن در عقدنامه‌های امروزی رجوع شود به وظیفۀ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص 65، تعلیقه؛ مطلع انوار، ج 10، ص 75. [↑](#footnote-ref-97)
98. . رجوع شود به مهرتابان، ص 55 ـ 60. [↑](#footnote-ref-98)
99. . الملل و النّحل، ج 1، ص 22؛ صحیح البخاری، ج 1، ص 37؛ ج 5، ص 138؛ ج 8، ص 161؛ صحیح مسلم، ج 5، ص 76؛ السقیفة و فدک، ص 76؛ طرف من الأنباء و المناقب، ص 25؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص 274؛ إرشاد القلوب، ج 2، ص 393؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج 12، ص 20. [↑](#footnote-ref-99)
100. . سند روایی زیارت عاشورا در کامل الزّیارات، ص 174 این‌چنین آمده است:

«حَدَّثَنی حَکیمُ بنُ داوُدَ بنِ حَکیمٍ و غَیرُهُ، عن محمّدِ بنِ موسَی الهَمدانیِّ، عن محمّدِ بنِ خالِدٍ الطَّیالِسیِّ، عن سَیفِ بنِ عَمیرَةَ و صالِحِ بنِ عُقبَةَ جَمیعًا عن عَلقَمَةَ بنِ محمّدٍ الحَضرَمیِّ و محمّدِ بنِ إسماعیلَ، عن صالِحِ بنِ عُقبَةَ، عن مالِکٍ الجُهَنیِّ، عن أبی‌جعفرٍ الباقرِ علیه السّلام قال: ”مَن زارَ الحُسَینَ علیه السّلام یَومَ عاشوراءَ مِنَ المُحَرَّم....“ فَقالَ: ”یا عَلقَمَةُ، إذا أنتَ صَلَّیتَ رَکعَتَینِ بَعدَ أن تومِئَ إلَیهِ بِالسَّلامِ و قلتَ عندَ الإیماءِ إلَیهِ و مِن بَعدِ الرَّکعَتَینِ هذا القَول‌:... السَّلامُ عَلَیکَ یا أباعبدِاللهِ، السَّلامُ عَلَیکَ یا ابنَ‌رسولِ‌الله... .» [↑](#footnote-ref-100)
101. . قائل به این مطلب آیة الله محمدحسین آل‌کاشف الغطاء در کتاب جنة المأوی، ج 1، ص 62 ـ 66 می‌باشد؛ و دیگر گویندۀ این کلام سید محمدحسین فضل الله از علمای معروف لبنان است (منبع: سایت آپارات، صفحه کتاب الله و عترتی شبکه جهانی ولایت، کلیپ صوتی سخنرانی سید محمد حسین فضل الله؛ سایت یوتیوب، کلیپ تصویری تحت عنوان ردّ دروغ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها توسط آیةالله فضل الله، زمان انتشار: 7/مارس/2015 م.)

آیةالله سید جعفر مرتضی‌عاملی در کتاب مأساة الزهراء علیها السّلام، ج 1، ص 130 جواب قاطع و مستدلّی از شبهات ایشان نسبت به انکار شهادت حضرت زهرا داده است. (محقّق) [↑](#footnote-ref-101)
102. . المراجعات، سیّد شرف الدین، ص 346، تعلیقه: «تَهدیدُهم عَلیًّا بِالتَحریقِ ثابتٌ بالتواترِ القَطعی، و حَسبُکَ ما ذکَرَه الإمامُ ابنُ‌قُتَیبة فی أوائلِ کتابِ الإمامة و السیاسة، و الإمامُ الطَبَریُّ فی موضعین من أحداث السَّنَةِ الحادیة عشرة من تاریخه المَشهور، و ابنُ‌عبدِ رَبّه المالکیّ فی حدیث السَّقیفة من الجزء الثانی من العِقد الفَرید، و أبوبکرٍ أحمدُ بنُ عبدِالعزیز الجوهریّ فی کتاب السقیفة، کما فی ص 134 من المجلّد الأول من شرحِ النَّهجِ الحَمیدیّ الحَدیدیّ، و المَسعودیّ فی مروج الذهب نقلًاعن عُروةِ بنِ الزُّبَیرِ فی مقام الاعتِذار عن أخیه عبدِالله، إذ هَمَّ بِتَحریقِ بُیوتِ بَنی‌هاشم حینَ تَخَلَّفوا عن بَیعته، و الشهرستانیُّ نقلًا عن النَّظّام عندَ ذِکرِه الفِرقةَ النّظّامیّةِ من کتابِ المِلَلِ والنِّحَل، و أفرَدَ أبومِخنَفٍ لأخبارِ السقیفةِ کتابًا فیه تفصیلُ ما أجمَلناه. و ناهیکَ فی شُهرةِ ذٰلک وتواتُرِه قولُ شاعرِ النّیل، الحافظُ إبراهیمُ فی قصیدته العُمَریّة السائرة الطائرة:

و قَولَةٌ لِعَلیٍّ قالَها عُمَرُ \*\*\* أکرِم بِسامِعِها أعظِم بِمُلقیها

حَرَّقتُ دارَکَ لا اُبقی علیکَ بها \*\*\* إن لم تُبایِع و بِنتُ المُصطَفیٰ فیها

ما کان غَیرُ أبی‌حَفصٍ بِقائِلِها \*\*\* أمامَ فارِسِ عَدنانٍ و حامیها

هٰذه مُعامَلَتُهم للإمام الّذی لا یکون الإجماعُ حجةً عندَنا إلّا إذا کان کاشفًا عن رأیه! فمَتیٰ یَتِمُّ الاحتجاج بمِثلِ إجماعِکم هٰذا علینا، و الحالُ هٰذه یا مُنصِفون؟!»

الملل و النّحل، ص 57، به نقل از ابراهیم بن سیّار بن هانی النظّام: «فقالَ: إنَّ عُمَر ضَربَ بَطنَ فاطمةَ یومَ البَیعَةِ حَتّیٰ ألقَتِ الجَنینَ مِن بَطنِها؛ و کان یَصیحُ: ”أحرِقوا دارَها بِمَن فیها!“ و ما کان فی الدّارِ غیرُ علیٍّ و فاطمةَ والحسنِ والحُسینِ!»

الوافی بالوفیات، ج 6، ص 15: «و قال [أی النّظّامُ]: إنّ عُمَر ضَرَبَ بَطنَ فاطمةَ یومَ البَیعةِ حَتّیٰ ألقَت المُحسِنَ من بَطنِها.»

الإمامة و السّیاسة، ص 30: «قال: و إنّ أبابکرٍ ـ رضیَ اللهُ عَنه ـ تَفَقَّد قَومًا تَخلَّفوا عن بَیعَتِه عندَ عَلیٍّ کرَّمَ اللهُ وَجهَه، فبَعَث إلیهم عُمَرَ، فَجاءَ فَناداهُم و هُم فی دارِ عَلیٍّ فأبَوا أن یَخرُجوا، فَدَعا بالحَطَبِ و قال: ”و الَّذی نَفسُ عُمَرَ بیَدهِ، لَتَخرُجُنَّ أو لَأحرَقتُها علیٰ مَن فیها!“ فقیلَ لَه: ”یا أباحَفصٍ، إنَّ فیها فاطمةَ!“ فقال: ”و إن!“»

میزان الاعتدال، ج 1، ص 139، فصلُ ذکرِ أحوالِ أحمدِ بنِ محمّدِ بنِ السَّریِّ بن یحییٰ بن أبی‌دارِم المُحدِّث: «و قال محمّدُ بنُ أحمدَ بنِ حَمّادِ الکوفیّ الحافظُ، بعدَ أن أرَّخَ مَوتَهُ: کان مُستقیمَ الأمرِ عامَّةَ دَهرِه، ثُمَّ فی آخرِ أیّامِه کان أکثرَ ما یُقرَأُ عَلیهِ المَثالِبُ. حَضَرتُه و رَجُلٌ یَقرَأُ علیهِ: ”إنَّ عُمَرَ رَفَسَ \*\*\* فاطمةَ حَتّیٰ أسقَطَت بمُحسِن.“»

 \*\*\* قال الفراهیدی فی کتاب العین، ج 7، ص 246: «الرَّفسَة: الصَّدمة بالرِّجلِ فی الصَّدر.» و قال الجوهری فی الصحاح، ج 3، ص 936: «الرَّفسُ: الضَّربُ بالرِّجل.» [↑](#footnote-ref-102)
103. . الکافی، ج 1، ص 265: «إنَّ اللهَ عزّوجلّ أدَّبَ نَبیَّهُ عَلیٰ مَحَبَّتِهِ فَقالَ: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [سوره قلم (68) آیه 4] ثُمَّ فَوَّضَ إلَیهِ فَقالَ عزّوجلّ: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [سوره حشر (59) آیه 7] و قال عزّوجلّ: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَهَ﴾ [سوره نساء (4) آیه 80]. (قال: ثُمَّ قال:) و إنَّ نَبیَّ اللهِ فَوَّضَ إلیٰ عَلیٍّ و ائتَمَنَهُ فَسَلَّمتُم و جَحَدَ النّاسُ، فَوَاللهِ لَنُحِبُّکُم أن تَقولوا إذا قُلنا و أن تَصمُتوا إذا صَمَتنا، و نَحنُ فیما بَینَکُم و بَینَ اللهِ عزّوجلّ، ما جَعَلَ اللهُ لِأحَدٍ خَیرًا فی خِلافِ أمرِنا.“» ترجمه: «امام صادق علیه السّلام فرمود: ”خداوند عزّوجل پیامبرش را بر محبّت خویش تربیت کرد و فرمود: ﴿همانا تو بر اخلاق عظیمی هستی!﴾ سپس خداوند امرش را به او واگذار نمود و فرمود: ﴿هر چیزی که پیغمبر، شما را بدان امر کرد بگیرید و هرچه شما را از آن نهی فرمود پس فرو نَهید!﴾ و فرمود: ﴿هرکس پیامبر را اطاعت نماید همانا خدا را اطاعت نموده است!﴾“ (سپس حضرت فرمود:) ”و همانا رسول خدا امر را به علی واگذار نمود و او را امین خود شمرد، پس شما تسلیم حق گشتید و مردم انکار نمودند. پس به خدا قسم دوست داریم شما را که بگویید، وقتی ما بگوییم و سکوت کنید وقتی ما سکوت نماییم. و ما واسطۀ میان شما و میان خداوند عزّوجل هستیم، و خداوند برای کسی در خلاف امر ما خیری قرار نداده است.“» (محقق)

الکافی، ج 2، ص 402: «أما إنَّهُ شَرٌّ عَلَیکُم أن تَقولوا بِشَی‌ءٍ ما لَم تَسمَعوهُ مِنّا.» ترجمه: «امام صادق علیه السّلام فرمود: ”هرآینه چقدر بد است که به امری حکم کنید بدون اینکه آن را از ما شنیده باشید!“» (محقق)

بصائر الدرجات، ج 1، ص 511: «کُلُّما لَم یَخرُج مِن هذا البَیتِ فَهوَ باطِلٌ.» ترجمه: «امام باقر علیه السّلام فرمود: ”هر مطلبی (از معارف و احکام دینی) که از این خانه (و از نزد اهل‌بیت علیهم السّلام) بیرون نیامده باشد باطل است!“» (محقق) [↑](#footnote-ref-103)
104. . بصائر الدرجات، ج 1، ص 269؛ الکافی، ج 1، ص 470. [↑](#footnote-ref-104)
105. . الکافی، ج 1، ص 32:

«عن أبی‌الحَسَنِ موسَی علیه السّلام قال: دَخَلَ رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم المَسجِدَ فإذا جَماعَةٌ قد أطافوا بِرَجُلٍ، فَقالَ: ”ما هذا؟“ فَقیلَ: ”علّامةٌ.“ فَقالَ: ”و ما العلّامةُ؟“ فَقالوا لَهُ: ”أعلَمُ النّاسِ بِأنسابِ العَرَبِ و وَقائِعِها و أیّامِ الجاهِلیَّةِ و الأشعارِ العَرَبیَّةِ.“ (قال:) فَقالَ النَّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”ذاکَ عِلمٌ لا یَضُرُّ مَن جَهِلَهُ و لا یَنفَعُ مَن عَلِمَهُ!“ ثُمَّ قال النَّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”إنَّما العِلمُ ثَلاثَةٌ: آیَةٌ مُحکَمَةٌ أو فَریضَةٌ عادِلَةٌ أو سُنَّةٌ قائِمَةٌ، و ما خَلاهُنَّ فَهوَ فَضل.“»

نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 294:

«رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم داخل مسجد شدند که دیدند گروهی از مردم گرداگرد مردی را گرفته‌اند و به دور او جمع شده‌اند. حضرت گفتند: ”این چیست؟!“ گفتند: ”علاّمه است.“ حضرت گفتند: ”علاّمه چیست؟!“ گفتند: ”داناترین مردم است به انساب عرب و تاریخ و وقایع آنها، و به جریاناتی که در عصر جاهلیّت واقع شده است، و به اشعار عرب.“

حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام گفتند: در این حال رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گفتند: ”این علمی است که با نداشتنش کسی را ضرری نمی‌رسد و با داشتنش کسی را منفعتی عائد نمی‌گردد.“ و پس از آن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گفتند: ”علم منحصر در سه چیز است: آیۀ محکم و یا فریضۀ عادل و یا سنّت قائم؛ و غیر از این سه چیز، هرچه باشد زیادی است.“» [↑](#footnote-ref-105)
106. . جهت اطّلاع از مراد و مقصود از علمی که در اسلام بدان توصیه شده است رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 281 ـ 305. [↑](#footnote-ref-106)
107. . جهت اطلاع بیشتر پیرامون مسئلۀ انحصار ولایت و قیّومیّت مکتب تشیّع در حضرت بقیّةالله علیه السّلام، رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص 200، تعلیقه. [↑](#footnote-ref-107)
108. . الکافی، ج 8، ص 247:

«عن أبی‌عبدالله علیه السّلام، قال: ”لَو یَعلَمُ النّاسُ ما فی فَضلِ مَعرِفَةِ اللهِ عزّوجلّ، ما مَدّوا أعیُنَهُم إلیٰ ما مَتَّعَ اللهُ بِهِ الأعداءَ مِن زَهرَةِ الحَیاةِ الدُّنیا و نَعیمِها و کانَت دُنیاهُم أقَلَّ عِندَهُم مِمّا یَطَئونَهُ بِأرجُلِهِم و لَنُعِّموا بِمَعرِفَةِ اللهِ جَلَّ‌وعَزَّ و تَلَذَّذوا بِها تَلَذُّذَ مَن لَم یَزَل فی رَوضاتِ الجِنانِ مَعَ أولیاءِ اللهِ. إنَّ مَعرِفَةَ اللهِ عزّوجلّ آنِسٌ مِن کُلِّ وَحشَةٍ و صاحِبٌ مِن کُلِّ وَحدَةٍ و نورٌ مِن کُلِّ ظُلمَةٍ و قوَّةٌ مِن کُلِّ ضَعفٍ و شِفاءٌ مِن کُلِّ سُقمٍ. قَبلَکُم قَومٌ یُقتَلونَ و یُحرَقونَ و یُنشَرونَ بِالمَناشیرِ و تَضیقُ عَلَیهِمُ الأرضُ بِرُحبِها فَما یَرُدُّهُم عَمّا هُم عَلَیهِ شَی‌ءٌ مِمّا هُم فیهِ مِن غیرِ تِرَةٍ وَتَروا مَن فَعَلَ ذَلِکَ بِهِم و لا أذًی، بَل ما نَقَموا منهم إلّا أن یُؤمِنوا بِاللهِ العَزیزِ الحَمیدِ! فَاسألوا رَبَّکُم دَرَجاتِهِم و اصبِروا عَلیٰ نَوائِبِ دَهرِکُم تُدرِکوا سَعیَهُم!“»

نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 314:

«اگر مردم می‌دانستند که چه فضیلتی را در معرفت خداوند تعالیٰ حائز می‌گردند، چشمان خود را به آنچه دشمنان از آن متمتّع هستند، از بهجت و نضارت و تری و تازگی حیات دنیا و نعمت‌هایش نمی‌دوختند، و دنیای ایشان در نزد اینان از آنچه را که در زیر پاهای خود لگد می‌کنند کمتر بود، و تحقیقاً در نعمت معرفت خدا متنعّم بودند و چنان در مسرّت و لذّت معرفتش متلذّذ بودند که گویی پیوسته و به‌طور جاودان در باغ‌های بهشتی با اولیای خدا در لذّت بسر می‌برند. معرفت خدا انیسی است که نمی‌گذارد هیچ وحشتی به انسان برسد، و رفیقی است که هیچ تنهایی با او اثری ندارد، و نوری است که با او هیچ تاریکی و ظلمتی جمع نمی‌شود، و قدرتی است که هیچ ناتوانی با او مجتمع نمی‌گردد، و شفائی است که با وی هیچ مرضی تاب مقاومت نمی‌آورد.

و پس از این فرمود: پیش از شما طوائفی بودند که کشته می‌شدند و آتش زده می‌شدند و با ارّه استخوان‌هایشان بریده می‌شد، و دنیای بدین وسعت و فراخی بر ایشان تنگ می‌شد، و با این‌حال هیچ عاملی نمی‌توانست ایشان را از آنچه با آنها از معرفت خدا بود برگرداند و منصرف کند؛ بدون آنکه کسانی که با اینها این اعمال را انجام می‌دادند، نسبت به آنها حقدی داشته باشند و نه خونی از آنها ریخته باشند و نه اذیّتی از ناحیۀ ایشان به آنها رسیده باشد تا در اثر تلافی و انتقام، دست به چنین مجازاتی گشوده باشند؛ هیچ جرم و گناهی نداشتند مگر آنکه به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند! بنابراین، شما از خدایتان بخواهید تا درجات و مقاماتشان را به شما عنایت کند و بر مصائب و مشکلات روزگارتان صبر کنید و شکیبا باشید تا به سعی و همّت و جدیّت آنها برسید!“» [↑](#footnote-ref-108)
109. . الکافی، ج 2، ص 550. [↑](#footnote-ref-109)
110. 1. رجوع شود به بصائر الدرجات، ج 1، ص 68؛ کامل الزیارات، ص 66. [↑](#footnote-ref-110)
111. . مصادقة الإخوان، ص 34 و 38، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-111)
112. . از جمله رجوع شود به نفحات انس، ص 70. [↑](#footnote-ref-112)
113. . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به حیات جاوید، ص 79. [↑](#footnote-ref-113)
114. 1. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 207. [↑](#footnote-ref-114)
115. . الغیبة، نعمانی، ص 163. هم‌چنین رجوع شود به همین کتاب، ص 77. [↑](#footnote-ref-115)
116. . رجوع شود به امام شناسی، ج 18، ص 302؛ مهرتابان، ص 74 ـ 76؛ مطلع انوار، ج 2، ص 241. [↑](#footnote-ref-116)
117. . مسند أحمد، ج 1، ص 398 و 406؛ ج 5، ص 87 ـ 108؛ سنن أبی‌داود، ج 2، ص 309؛ صحیح مسلم، ج 6، ص 3 و 4؛ سنن الترمذی، ج 3، ص 340؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج 3، ص 617 و 618؛ ج 4، ص 501؛ فتح الباری، ج 13، ص 181 و 183؛ عمدة القاری، ج 16، ص 74؛ مسند أبی‌داود الطیالسی، ص 105 ـ 180؛ مسند ابن‌الجعد، ص 390؛ الآحاد و المثانی، ج 3، ص 127؛ السنة، ص 518؛ مسند أبی‌یعلی، ج 8، ص 444؛ ج 9، ص 222؛ ج 13، ص 457؛ صحیح ابن‌حبان، ج 15، ص 43 ـ 46؛ المعجم الکبیر، ج 2، ص 196 ـ 255؛ ج 10، ص 158؛ الاستیعاب، ج 2، ص 656؛ مجمع الزوائد، ج 5، ص 190؛ تحفة الأحوذی، ج 6، ص 394؛ أضواء علَی السنة المحمدیة، ص 234. [↑](#footnote-ref-117)
118. . المناظرات بین فقهاء السنّة و فقهاء الشیعة، ص 108، تعلیقه؛ الفصول المختارة، ص 324؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص 82؛ الخرائج و الجرائح، ج 3، ص 1173؛ أعیان الشیعة، ج 2، ص 49؛ آداب عصر الغیبة، ص 8. [↑](#footnote-ref-118)
119. . رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص 161 ـ 170. [↑](#footnote-ref-119)
120. . الغیبة، نعمانی، ص 175:

«سَمِعتُ أباعَبدِاللهِ علیه السّلام یَقولُ‌: ”إنّ لِلقائِمِ غَیبَتَینِ؛ یَرجِعُ فی إحداهُما و فی الأُخرَی لا یُدریٰ أینَ هو، یَشهَدُ المَواسِمَ یَرَی النّاسَ و لا یَرَونَه.“» ترجمه:

«امام صادق علیه السّلام فرمود: ”همانا برای حضرت قائم (عجّل الله تعالیٰ فرجه) دو غیبت است که در یکی از آنها بازمی‌گردد، ولی در دیگری کسی نمی‌داند که او کجاست، و در میان اجتماعات حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند.“» (محقق) [↑](#footnote-ref-120)
121. . مشارق أنوار الیقین، ص 218:

«عن النبی صلّی الله علَیه و آله: ”... فالإمامُ مع الخَلقِ کُلُّهم، لا یَغیبُ عَنهم و لا یُحجَبون عنه، بل هم مَحجوبون عَنه و لَیس هو بمَحجوب؛ لِأنّ الدّنیا عندَ الإمامَ کَالدِّرهَم فی یدِ الإنسانِ یُقَلِّبُه کَیفَ شاء.“

و عنهم علیهم السّلام: ”إنّ اللهَ یُعطی وَلیَّه عَمودًا مِن نورٍ بَینَه و بَینَه یُریٰ فیه سائرُ أعمالِ العِبادِ کَما یَرَی الإنسانُ شَخصَه فی المِرآةِ مِن غَیرِ شَکّ.“

... و عن أبی‌الحسن موسیٰ علیه السّلام: ”... إنّ الإمامَ یَعلَمُ مَنطِقَ الطیرِ و مَنطِقَ کلِّ ذی روح، لا یَخفیٰ علَی الإمامِ شَی‌ء.“» ترجمه:

«پیامبر اکرم صلّی الله علَیه و آله فرمود: ”... امام علیه‌السّلام با همۀ خلائق معیّت دارد و همراه است، نه از آنها غائب است و نه ایشان از دیدگانش پنهان شوند، بلکه خلائق از او در حجاب‌اند، ولی او از آنها در حجاب و پرده‌ای نیست؛ زیرا دنیا برای امام همانند سکّه‌ای است در دست انسان که هرطور بخواهد آن را زیر و رو می‌کند!“

از ائمه علیهم السّلام روایت شده است: ”خداوند به ولیّ خود (امام زمان علیه السّلام) ستونی از نور که ما بین خود و حضرت است عنایت خواهد کرد که آن حضرت أعمال بندگان را در آن ستون می‌بیند همان‌گونه که انسان خودش را در آینه بدون هیچ تردیدی می‌نگرد!“

از امام کاظم علیه السّلام آمده است: ”امام علیه السّلام زبان پرندگان را [نیز] می‌داند و نیز زبان هر جانداری را، و هیچ چیزی بر امام مخفی نیست!“» (محقق) [↑](#footnote-ref-121)
122. . رجوع شود به المحاسن، ج 1، ص 90 ـ 92؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص 247. [↑](#footnote-ref-122)
123. . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج 1، ص 181 و 182. [↑](#footnote-ref-123)
124. . جهت اطلاع از شرح حال محمد بن ادریس شافعی رجوع شود به امام شناسی، ج 17، ص 480 ـ 523. [↑](#footnote-ref-124)
125. . جهت اطلاع از شرح حال مالک بن انس رجوع شود به امام شناسی، ج 17، ص 385 ـ 392؛ سیر أعلام النبلاء، ج 8، ص 132. [↑](#footnote-ref-125)
126. . جهت اطلاع از شرح حال احمد بن حنبل رجوع شود به امام شناسی، ج 17، ص 524 ـ 538؛ الأعلام، ج 1، ص 203؛ وفیات الأعیان، ج 1، ص 63 ـ 65. [↑](#footnote-ref-126)
127. . جهت اطلاع از شرح حال ابوحنیفه رجوع شود به امام شناسی، ج 17، ص 393 ـ 480؛ قاموس الرجال، تستری، ج 10، ص 376 ـ 386؛ المصنَّف، ابن‌أبی‌شیبه کوفی، ج 2، ص 120؛ المحلّی، ابن‌حزم، ج 4، ص 213. [↑](#footnote-ref-127)
128. . فرائد الأصول، ج 1، ص 304؛ زهر الربیع، ص 522؛ الکشکول، بحرانی، ج 3، ص 46. [↑](#footnote-ref-128)
129. . اسلام و نیازهای زمان، ج 1، ص 66؛ مجموعه آثار شهید مطهّری، ج 21، ص 81. [↑](#footnote-ref-129)
130. . جهت اطلاع از مکتب و عقائد ابوحنیفه به روشی تحلیلی، رجوع شود به اسرار ملکوت، ج 3، ص 17 ـ 74. [↑](#footnote-ref-130)
131. . رجوع شود به امام شناسی، ج 18، ص 205 ـ 242. [↑](#footnote-ref-131)
132. . الکافی، ج 1، ص 67: «فَإنَّ الوُقوفَ عند الشُّبُهاتِ خَیرٌ مِنَ الِاقتِحامِ فی الهَلَکاتِ!» ترجمه:

«امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند:... توقّف در شبهات و مواردی که قطع و یقین نداری، بهتر است از فرو غلطیدن در هلاکت!» (حیات جاوید، ص 70)

همچنین رجوع شود به فرائد الاصول، ج 2، ص 64 ـ 92 [↑](#footnote-ref-132)
133. . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص 76 و 295 ـ 318؛ افق وحی، ص 435. [↑](#footnote-ref-133)
134. . الکافی، ج 1، ص 184. [↑](#footnote-ref-134)
135. . رجوع شود به روح مجرّد، ص 102؛ مهر تابناک، ص 91. [↑](#footnote-ref-135)
136. . الاحتجاج، ج 2، ص 456:

«فَأمّا مَن کان مِنَ الفُقَهاءِ صائِنًا لِنَفسِهِ حافِظًا لِدینِهِ مُخالِفًا عَلیٰ هَواهُ مُطیعًا لِأمرِ مَولاهُ، فَلِلعَوامِّ أن یُقَلِّدوهُ. و ذَلِکَ لا یَکونُ إلّا بَعضَ فُقَهاءِ الشّیعَةِ لا جَمیعَهُم.»

اسرارملکوت، ج 1، ص 75: «و اما آن فقیهی که نفس خویش را از دستبرد شیطان محافظت نماید و بر حفظ و حراست از دین خود سخت کوشا باشد و مخالفت با هواهای نفسانی را آنی از آنات فرو مگذارد و در هر حال و در هر شرایط کاملاً مطیع امر پروردگار باشد، پس بر عوام واجب و فرض است که از او تقلید نمایند. و چنین تصوّر نشود که تمامی فقهای شیعه واجد این شرایط و صفات‌اند، بلکه فقط اندکی متحقّق به این اوصاف می‌باشند.» [↑](#footnote-ref-136)
137. . رجوع شود به روح مجرّد، ص 159 ـ 164. [↑](#footnote-ref-137)
138. . الاختصاص، ص 269:

«عن محمّدٍ بنِ عَلیٍّ الحَلَبیِّ، قال: قال أبوعَبدِاللهِ علیه السّلام: ”مَن ماتَ و لَیسَ عَلَیهِ إمامٌ حَیٌّ ظاهِرٌ ماتَ میتَةً جاهِلیَّة.“»

امام شناسی، ج 3، ص 15: «محمد بن علیّ الحلبی می‌گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: ”کسی که بمیرد و در تحتِ تربیت و فرمان امام زنده و ظاهری نبوده باشد مانند مردن اهل جاهلیت مرده است.“» [↑](#footnote-ref-138)
139. . الأصول الستّة عشر، ص 6:

«زید [الزَّرّاد] قال‌: قلت لأبی‌عبدالله علیه السّلام: نخشیٰ أن لا نکون مؤمنین! قال: ”... و لَو لَم یکنْ فی الأرض مؤمنینَ کامِلین إذًا لَرَفَعَنا اللهُ إلَیه.“»

ترجمه: «زید زَرّاد گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: از این می‌ترسیم که مؤمن نباشیم! حضرت فرمود: ”... و اگر در زمین مؤمنان کاملی نبودند هرآینه خداوند ما را به‌سوی خود می‌بُرد!“» (محقق) [↑](#footnote-ref-139)
140. . جامع الأخبار، شعیری، ص 179:

«قال النَّبیُّ صلّی الله علَیه و آله: ”مَن کان هِمَّتُهُ ما یَدخُلُ بَطنَهُ کان قیمَتُهُ ما یَخرُجُ مِن بَطنِه.“»‌ [↑](#footnote-ref-140)
141. . سوره انعام (6) آیه 91. [↑](#footnote-ref-141)
142. . سوره نجم (53) آیه 30. [↑](#footnote-ref-142)
143. . الکافی، ج 1، ص 403. [↑](#footnote-ref-143)
144. . مرحوم علاّمه طهرانی این مسئله را در مواضع متعددی بیان فرموده‌اند، از جمله رجوع شود به امام شناسی، ج 5، ص 42. [↑](#footnote-ref-144)
145. . مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر سوم، ص 391. [↑](#footnote-ref-145)
146. . سوره منافقون (63) آیه 8. [↑](#footnote-ref-146)
147. . سوره منافقون (63) آیه 8. امام شناسی، ج 5، ص 209:

«حتماً عزیزترین افراد ما، ذلیل‌ترین افراد را از آنجا خارج خواهند کرد.» [↑](#footnote-ref-147)
148. . سوره مائده (5) آیه 105. [↑](#footnote-ref-148)
149. . مستفاد از: إثبات الهداة، ج 4، ص 30 و 31؛ الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 236 ـ 238. [↑](#footnote-ref-149)
150. . الهدایة الکبری، ص 192؛ تحف العقول، ص 308. [↑](#footnote-ref-150)
151. . مستفاد از: نفس المهموم، ص 319؛ الدمعة الساکبة، ص 335. [↑](#footnote-ref-151)
152. . روح مجرّد، ص 79. [↑](#footnote-ref-152)
153. . سوره منافقون (63) آیه 8. [↑](#footnote-ref-153)
154. . سوره منافقون (63) آیه 8. [↑](#footnote-ref-154)
155. . إلزام النواصب، ص 169:

«فی نَسَب یَزیدِ بنِ معاویة: قاتلِ الحسین بن علیّ بن أبی‌طالب علیهم السّلام:

قد رَوَوا أنّ أُمَّه مَیسون بنتُ بَجدَلِ الکُلَبیّة، أمکَنَت عبدَ أبیها من نفسِها فحمَلَت بیزیدَ ـ لعنةُ الله علیه ـ و إلیٰ هذا المعنیٰ أشارَ النسّابةُ البَکریّ ـ من علماء السنّة ـ یقول:

فَإن یَکُنِ الزّمانُ أتیٰ عَلَینا \*\*\* بِقَتلِ التُّرکِ و المَوِت الوَحیّ

فَقَد قَتَلَ الدَّعیُّ و عَبدُ کَلبٍ \*\*\* بِأرضِ الطَّفِّ أولادَ النَّبیّ

... ومراده ب‍ «عبدِ کَلبٍ» یزیدُ بن معاویة ـ لعنه الله ـ لأنه مِن عَبدِ بَجدَلِ الکَلبیّ.» [↑](#footnote-ref-155)
156. . مروج الذهب، ج 3، ص 67. [↑](#footnote-ref-156)
157. . مهر تابان، ص 55. [↑](#footnote-ref-157)
158. . لمعات الحسین، ص 97. [↑](#footnote-ref-158)
159. . رجوع شود به مهرتابان، ص 55. [↑](#footnote-ref-159)
160. . رجوع شود به اسرار ملکوت، ج 2، ص 279؛ رساله اجتهاد و تقلید، ص 362. [↑](#footnote-ref-160)
161. . تصنیف غرر الحکم، ص 438: «لا تَنظُر إلیٰ مَن قال و انظُر إلیٰ ما قال.»

ترجمه: نگاه نکن که چه کسی این حرف را زده است، و ببین که چه گفته است.» (محقّق) [↑](#footnote-ref-161)
162. . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 496. [↑](#footnote-ref-162)
163. . سوره مائده (5) آیه 54. [↑](#footnote-ref-163)
164. . الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 902. [↑](#footnote-ref-164)
165. . الکافی، ج 1، ص 31. [↑](#footnote-ref-165)
166. . همان، ص 34:

«عَنِ القَدّاحِ عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ صلَّی الله علیه و آله و سلّم: ”مَن سَلَکَ طَریقًا یَطلُبُ فیهِ عِلمًا، سَلَکَ اللهُ بِهِ طَریقًا إلَی الجَنَّةِ، و إنَّ المَلائِکَةَ لَتَضَعُ أجنِحَتَها لِطالِبِ العِلمِ رِضًا بِهِ، و إنَّهُ یَستَغفِرُ لِطالِبِ العِلمِ مَن فی السَّماءِ و مَن فی الأرضِ حَتّیٰ الحوتِ فی البَحرِ، و فَضلُ العالِمِ عَلَی العابِدِ کَفَضلِ القَمَرِ عَلیٰ سائِرِ النُّجومِ لَیلَةَ البَدرِ، و إنَّ العُلَماءَ وَرَثَةُ الأنبیاءِ إنَّ الأنبیاءَ لَم یُوَرِّثُوا دینارًا و لا دِرهَمًا و لٰکِن وَرَّثُوا العِلمَ فَمَن أخَذَ مِنهُ أخَذَ بِحَظٍّ وافِر.“»

ترجمه: «از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”هرکس در طلب علم و دانش راهی را بپیماید، خداوند او را در راهی به‌سوی بهشت حرکت خواهد داد. و همانا به جهت رضایتمندی از طالب علم، ملائکه بال‌های خود را برای او فرو می‌نهند [و می‌گسترانند]. و به‌تحقیق که برای طالب علم استغفار می‌کند هرآن‌که در آسمان و زمین است حتی ماهیان دریا! و فضیلت و برتری عالم بر عابد بمانند برتری ماه شب چهاردهم است بر دیگر ستارگان. و به‌تحقیق که علما وارثان پیامبرانند؛ چراکه میراث پیامبران دینار و درهم نیست، بلکه میراثشان علم است، پس هرکس که از آن علم برگرفت بهرۀ فراوان برده است!“» (محقق) [↑](#footnote-ref-166)
167. . روضة الواعظین، ج 1، ص 11. [↑](#footnote-ref-167)
168. . مصباح الشریعة، ص 13:

«قال الصّادق علیه السّلام: ”... قال عَلیٌّ علیه السّلام: اُطلُبوا العِلمَ و لو بِالصّینِ؛ و هو عِلمُ مَعرِفَةِ النَّفسِ و فیهِ مَعرِفَةُ الرَّبِّ عزّوجلّ.“» [↑](#footnote-ref-168)
169. . الکافی، ج 1، ص 32:

 «قال النَّبیُّ صلّی الله علَیه و آله و سلّم: ”إنَّما العِلمُ ثَلاثَةٌ: آیَةٌ مُحکَمَةٌ أو فَریضَةٌ عادِلَةٌ أو سُنَّةٌ قائِمَةٌ؛ وَ ما خَلاهُنَّ فَهُوَ فَضلٌ.“»

نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 293: «رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گفتند: علم منحصر در سه چیز است: آیۀ محکم و یا فریضۀ عادل و یا سنّت قائم؛ و غیر از این سه چیز هرچه باشد زیادی است.» [↑](#footnote-ref-169)
170. . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 292؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 3، ص 3. [↑](#footnote-ref-170)
171. . رجوع شود به روح مجرّد، ص 36. [↑](#footnote-ref-171)
172. . الخصال، ج 1، ص 22:

«قال أبو جَعفَرٍ علیه السّلام: ”یا فُضَیلُ، إنَّ حَدیثَنا یُحیی القُلوبَ.“»

ترجمه: «امام صادق علیه السّلام فرمود: ”ای فضیل، کلام ما دل‌ها را زنده می‌کند!“» (محقق) [↑](#footnote-ref-172)
173. . بصائر الدرجات، ج 1، ص 351. [↑](#footnote-ref-173)
174. . رجوع شود به عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج 2، ص 171؛ ج 1، ص 96. [↑](#footnote-ref-174)
175. . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل 245. [↑](#footnote-ref-175)
176. . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 471:

«و الفُرصَةُ تَ‍مُرُّ مَرَّ السَّحابِ، فانتَهِزوا فُرَصَ الخَیر.»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ”و فرصت چون ابرها می‌گذرد، پس فرصت‌های نیکی را غنیمت شمرده و از دست ندهید!“» (محقق) [↑](#footnote-ref-176)
177. . الکافی، ج 1، ص 25. [↑](#footnote-ref-177)
178. . سوره فتح (48) آیه 10. [↑](#footnote-ref-178)
179. . سوره غاشیه (88) آیه 7. ترجمه: «نه چاق و فربه می‌کند و نه گرسنگی را برطرف می‌نماید.» [↑](#footnote-ref-179)
180. . الاحتجاج، ج 1، ص 130 ـ 132؛ الفضائل، ابن‌شاذان قمی، ص 86. [↑](#footnote-ref-180)
181. . از جمله رجوع شود به شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج 18، ص 35. [↑](#footnote-ref-181)
182. . سوره حدید (57) آیه 25. [↑](#footnote-ref-182)
183. . تسلیة المجالس، ج 2، ص 160؛ مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج 1، ص 273، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-183)
184. . الکافی، ج 5، ص 5. [↑](#footnote-ref-184)
185. . معانی الأخبار، ص 361؛ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 49؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص 373. هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج 8، ص 130. [↑](#footnote-ref-185)
186. . أنساب الأشراف، ج 3 ص 153:

«و کتب معاویة إلی الحسین:... فَاتّق الله یا حسین فی شقّ عَصٰا الأُمةِ و أن تَرُدَّهم فی فِتنَة!» [↑](#footnote-ref-186)
187. و 2. حیاة الحیوان الکبری، ج 1، ص 108. [↑](#footnote-ref-187)
188. . تحف العقول، ص 115. [↑](#footnote-ref-188)
189. . الاختصاص، ص 24. [↑](#footnote-ref-189)
190. . رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص 329 ـ 331. [↑](#footnote-ref-190)
191. . المحاسن، ج 1، ص 155. [↑](#footnote-ref-191)
192. . جهت اطلاع بیشتر پیرامون معنای حقیقی انتظار فرج، رجوع شود به سرّ الفتوح، ص 68 ـ 71. [↑](#footnote-ref-192)
193. . جهت اطلاع بیشتر پیرامون ارجحیّت ظهور باطنی، رجوع شود به امام شناسی، ج 3، ص 34؛ ج 5، ص 182؛ اسرار ملکوت، ج 2، ص 213 ـ 235؛ افق وحی، ص 123. [↑](#footnote-ref-193)
194. . رجوع شود به المحاسن، ج 1، ص 191 ـ 198؛ الکافی، ج 1، ص 10 ـ 29. [↑](#footnote-ref-194)
195. . الکافی، ج 1، ص 11. [↑](#footnote-ref-195)
196. . همان، ص 10؛ کشف الغمّة، ج 2، ص 269، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-196)
197. . سوره إسراء (17) آیه 24. نور ملکوت قران، ج 1، ص 153:

«برای پدر و مادرت، بال‌های ذلّت و خشوع خود را از روی رحمت بگستران و پایین بیاور! و بگو: بار پروردگار من! بر آن دو رحمت بفرست؛ هم‌چنان‌که آن دو مرا در سنّ صِغر و دوران صباوت و کودکی پرورش دادند و به سرحدّ رشد و کمال رسانیدند.» [↑](#footnote-ref-197)
198. . سوره عنکبوت (29) آیه 8. [↑](#footnote-ref-198)
199. . عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج 2، ص 124. [↑](#footnote-ref-199)
200. . رجوع شود به الکافی، ج 2، ص 157 ـ 163. [↑](#footnote-ref-200)
201. . جهت اطلاع بیشتر پیرامون فطری بودن احکام الهی و اینکه فطرت، راه تکوینی کمال است و احکام فطری، رسانندۀ به کمال‌اند، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج 2، ص 452 ـ 547. [↑](#footnote-ref-201)
202. . سوره مائده (5) آیه 3. امام شناسی، ج 2، ص 203: «امروز من دین شما را برای شما کامل نمودم.» [↑](#footnote-ref-202)
203. . تحف العقول، ص 430. امام شناسی، ج 1، ص 31: «من شهر علمم و علی درِ اوست.» [↑](#footnote-ref-203)
204. . کفایة الأثر، ص 20. امام شناسی، ج 7، ص 16: «علی با حقّ است و حقّ با علی است.» [↑](#footnote-ref-204)
205. . الجمل و النصرة، ص 420. [↑](#footnote-ref-205)
206. . من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 381. [↑](#footnote-ref-206)
207. . سوره نساء (4) آیه 59. [↑](#footnote-ref-207)
208. . الخصال، ج 1، ص 139، به نقل از کتاب سلیم، ج 2، ص 884. [↑](#footnote-ref-208)
209. . جهت اطلاع پیرامون عدم امکان تخلّف احکام از مقتضای خلقت و تکوین و عدم تغیّر فطرت انسان و عدم منافات ارسال رسل الهی با ملاکات فطری بشری، رجوع شود به رساله طهارت انسان، ص 21 ـ 33. [↑](#footnote-ref-209)
210. . حضرت آیةالله حاج سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی ـ‌ رضوان الله علیه ـ در حوزۀ علمیّه قم سلسله مباحثی پیرامون ارتداد در اسلام داشتند؛ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نرم افزار آوای ملکوت، بخش دروس، فقه، ارتداد در اسلام. ان‌شاء‌الله این مباحث ارزشمند به زودی به زیور طبع آراسته می‌گردد. (محقّق) [↑](#footnote-ref-210)
211. و 2. الکافی، ج 1، ص 335. [↑](#footnote-ref-211)
212. . سوره مائده (5) آیه 54. [↑](#footnote-ref-212)
213. . روضة المتقین، ج 7، ص 636؛ الکافی، ج 6، ص 461، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-213)
214. . رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص 104؛ دعائم الإسلام، ج 2، ص 154. [↑](#footnote-ref-214)
215. . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج 3، ص 134. [↑](#footnote-ref-215)
216. . بصائر الدرجات، ج 1، ص 4. [↑](#footnote-ref-216)
217. . کفایة الأثر، ص 296. [↑](#footnote-ref-217)
218. . جهت اطلاع از سند این روایت از حیث تواتر لفظی و معنوی رجوع شود به امام شناسی، ج 3، ص 13 ـ 22. [↑](#footnote-ref-218)
219. . سوره تکویر (81) آیه 8 و 9. معاد شناسی، ج 4، ص 293:

«و در آن وقتی که از دختران زنده‌به‌گور شدۀ معصوم پرسیده شود \* که به چه گناهی کشته شده‌اند؟!» [↑](#footnote-ref-219)
220. . الأغانی، ج 14، ص 300. [↑](#footnote-ref-220)
221. . المعارف، ابن‌قتیبه، ص 621. [↑](#footnote-ref-221)
222. . افق وحی، ص 292. [↑](#footnote-ref-222)
223. . رجوع شود به کمال الدین، ج 2، ص 417 ـ 423. [↑](#footnote-ref-223)
224. . کمال الدین، ج 2، ص 516. [↑](#footnote-ref-224)
225. . جهت اطلاع بیشتر پیرامون خصوصیّات و ویژگی‌های حضرت حجة ابن الحسن العسکری عجّل الله تعالیٰ فرجه رجوع شود به کمال الدین، ج 2، ص 424 ـ 434. [↑](#footnote-ref-225)
226. . الأصول العامّة، ص 450. [↑](#footnote-ref-226)
227. . من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 616، فرازی از زیارت جامعۀ کبیره:

«إن ذُکِرَ الخَیرُ کُنتم أوّلَهُ و أصلَهُ و فرعَهُ و معدِنَهُ و مَأواهُ و مُنتهاه.» [↑](#footnote-ref-227)
228. . جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج 1، ص 182؛ شهید جاوید حسین بن علی علیه السّلام، صالحی نجف‌آبادی، ص 451 ـ 459 و 498 و 499 و 533 ـ 536. [↑](#footnote-ref-228)
229. . رجوع شود به الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 142. [↑](#footnote-ref-229)
230. . رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 203 و 204. [↑](#footnote-ref-230)
231. . الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 47؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص 283. [↑](#footnote-ref-231)
232. . الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 38 و 41. [↑](#footnote-ref-232)
233. . تفسیر القمی، ج 1، ص 116؛ تفسیر فرات الکوفی، ص 94. [↑](#footnote-ref-233)
234. . رجوع شود به المغازی، واقدی، ج 1، ص 224 ـ 230؛ الإرشاد، ج 1، ص 80 ـ 82. [↑](#footnote-ref-234)
235. . تفسیر القمی، ج 1، ص 116. [↑](#footnote-ref-235)
236. . الاختصاص، ص 158؛ مناقب آل ابی‌طالب علیهم السّلام، ج 2، ص 119. [↑](#footnote-ref-236)
237. . الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین، ص 168. [↑](#footnote-ref-237)
238. . رجوع شود به الاختصاص، ص 6 و 10. [↑](#footnote-ref-238)
239. . این کلام چندین قائل دارد:

1) شیخ محمد واعظ زادۀ خراسانی، در گفتگو با پایگاه اطلاع رسانی حوزه، تحت عنوان گنجینه معرفت، در محضر استاد واعظ زاده، پیرامون نهج البلاغه، شماره 4 و 5، به تاریخ انتشار 4/2/1387 شمسی؛

2) حیدرعلی قلمداران قمی در شاهراه اتّحاد، بررسی نصوص امامت، ص 72؛

3) سید ابوالفضل برقعی در مقدّمه و حواشی شاهراه اتّحاد. [↑](#footnote-ref-239)
240. . کشکول زمان، شیخ علی‌پناه اشتهاردی، ص 29 ـ 35. [↑](#footnote-ref-240)
241. . کشف الغمّة، ج 1، ص 420؛ الطرائف، ج 2، ص 432؛ نهج الحق، ص 333. [↑](#footnote-ref-241)
242. . مسند أحمد، ج 1، ص 336؛ صحیح البخاری، ج 7، ص 9؛ صحیح مسلم، ج 5، ص 76. [↑](#footnote-ref-242)
243. . این مطلب ایشان به‌قدری سخیف بود که خود ایشان هم در مصاحبه با آقای حسین قزوینی، نسبت به اشتباه خود در قبول قطع به عدم صدور، اعتراف کرده و عذرخواهی نمود. رجوع شود به سایت مؤسّسۀ تحقیقاتی حضرت ولیّ عصر عجّل الله‌تعالیٰ فرجه، گفتگو با آیةالله اشتهاردی دربارۀ کتاب کشکول زمان، در تاریخ 3/9/1384، با کد 5737. (محقق) [↑](#footnote-ref-243)
244. . این کلام چندین قائل دارد، از جمله:

1) آیةالله سید محمدحسین فضل‌الله، در سایت آپارات، صفحه کتابُ الله و عترتی شبکه جهانی ولایت، کلیپ صوتی سخنرانی آیةالله فضل‌الله؛ سایت یوتیوب، کلیپ تصویری تحت عنوان ردّ دروغ شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها توسط آیةالله فضل‌الله، زمان انتشار: 7 / مارس / 2015 م.

2) آیةالله محمدحسین آل‌کاشف الغطاء در جنّة المأویٰ، ج 1، ص 62 ـ 66. [↑](#footnote-ref-244)
245. . صحیح البخاری، ج 1، ص 55 و 99. [↑](#footnote-ref-245)
246. . رجوع شود به الاختصاص، ص 6 و 10. [↑](#footnote-ref-246)
247. . الاحتجاج، ج 2، ص 440. [↑](#footnote-ref-247)
248. . رجوع شود به الإمامة و السیاسة، ج 1، ص 55؛ أنساب الأشراف، ج 5، ص 557؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج 6، ص 53. [↑](#footnote-ref-248)
249. . الکافی، ج 2، ص 104 و 105. [↑](#footnote-ref-249)
250. . مستفاد از نهج البلاغة (صبحی صالح) ص 496، فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام در توصیف مردمی که به دنبال هر صدایی بلند می‌شوند و با هر وزش بادی می‌جنبند. [↑](#footnote-ref-250)
251. . سوره حجر (15) آیه 29؛ سوره ص (38) آیه 72. افق وحی، ص 157:

«زمانی که از جهت خلقت مادّی و معنوی او را استوار نمودم و به مرتبۀ استواء تام رسانیدم و از روح و ذات خود در آن دمیدم آنگاه در برابر او سجده آورید.» [↑](#footnote-ref-251)
252. . مسند أحمد، ج 1، ص 80؛ سنن ابن‌ماجة، ج 1، ص 36. [↑](#footnote-ref-252)
253. . الاحتجاج، ج 2، ص 446. هم‌چنین رجوع شود به المصنَّف، ابن‌أبی‌شیبه، ج 7، ص 470 ـ 494. [↑](#footnote-ref-253)
254. . فرهنگ فارسی عمید: «امری یا خبری را خلاف آنچه هست نمایاندن.» [↑](#footnote-ref-254)
255. . مهر فروزان، ص 111. [↑](#footnote-ref-255)
256. . مجموعه آثار شهید مطهّری، ج 21، ص 81. [↑](#footnote-ref-256)
257. . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج 3، ص 158 و 159. [↑](#footnote-ref-257)
258. . رجوع شود به تاریخ الإسلام، ج 6، ص 323. [↑](#footnote-ref-258)
259. . السیرة النبویة، ج 1، ص 421؛ إعلام الوری، ص 54. [↑](#footnote-ref-259)
260. . رجوع شود به إحقاق الحق، ج 29، ص 614؛ الفتوح، ج 5، ص 46 ـ 49؛ تاریخ الطبری، ج 5، ص 349 و 365. [↑](#footnote-ref-260)
261. . الإرشاد، ج 2، ص 112؛ کشف الغمّة، ج 2، ص 54. [↑](#footnote-ref-261)
262. . مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج 2، ص 44. [↑](#footnote-ref-262)
263. . وقعة الطف، ص 204. [↑](#footnote-ref-263)
264. . إحقاق الحق، ج 29، ص 614. [↑](#footnote-ref-264)
265. . الأمالی، شیخ صدوق، ص 164. [↑](#footnote-ref-265)
266. . ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 2، ص 96. [↑](#footnote-ref-266)
267. . اسرار ملکوت، ج 1، ص 74. [↑](#footnote-ref-267)
268. . لغت‌نامه دهخدا: «بالای هرچیزی.» [↑](#footnote-ref-268)
269. . الاحتجاج، ج 1، ص 88. [↑](#footnote-ref-269)
270. . رجوع شود به همین کتاب، ص 232. [↑](#footnote-ref-270)
271. . سوره بقره (2) 159. [↑](#footnote-ref-271)
272. . الاحتجاج، ج 2، ص 458. [↑](#footnote-ref-272)
273. . ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 2، ص 176:

«سند نهج البلاغه کافی است که به سید رضی برسد! و با وجود ایشان احتیاج به سند دیگری نداریم. بعضی گفته‌اند: ”سند نهج البلاغه مقطوع است و سید رضی مطالب آن را مُرسلاً نقل نموده و آنها را به امام علیه السّلام نرسانده است، و لذا حجّیت ندارد.“ این کلام، بسیار سخیف و به‌کلّی از درجۀ اعتبار ساقط است؛ زیرا سید رضی أعلیٰ مَقامًا وَ أرفَعُ مَنزِلَةً وَ أجَلُّ شَأنًا است از اینکه چیزی را به امیرالمؤمنین علیه السّلام بالقطع و الیقین نسبت دهد، درحالتی‌که برای او بالعلم و الیقین ثابت نشده باشد. بنابراین اتقان سند نهج البلاغه ـ علاوه بر مضمون و متن منحصر به‌فرد آن، که تحقیقاً از مقام ولایت صادر گشته است ـ إتقان خود سید رضی است. بنابراین هرگاه مطلب به نهج البلاغه رسید، دیگر بحث از سند آن مثل بحث از سند قرآن است که مقطوعٌ‌به است.»

هم‌چنین جهت اطلاع از سند فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه رجوع شود به تمام نهج البلاغة، سید صادق موسوی؛ مستدرک نهج البلاغة، هادی آل‌کاشف‌الغطاء؛ الدلائل و المسائل، هبةالدین حسینی شهرستانی، ج 5؛ مصادر نهج البلاغة، عبدالله نعمة؛ اسناد و مدارک نهج البلاغه، محمد دشتی؛ روات و محدّثین نهج البلاغه، محمد دشتی؛ مصادر نهج البلاغة و أسانیده، عبدالزهراء حسینی. [↑](#footnote-ref-273)
274. . تزکیة النفس، سید کاظم حسینی حائری، ص 146 و 147 و 449 ـ 500. [↑](#footnote-ref-274)
275. . الاحتجاج، ج 2، ص 458. [↑](#footnote-ref-275)
276. . روح مجرّد، ص 140. [↑](#footnote-ref-276)
277. . سوره بقره (2) آیه 171. معاد شناسی، ج 7، ص 299:

«آنان کرانی هستند و لالانی و کورانی! پس ایشان تعقّل و ادراک ندارند.» [↑](#footnote-ref-277)
278. . الاحتجاج، ج 2، ص 458. [↑](#footnote-ref-278)
279. . امثال و حکم، دهخدا، ج 1، ص 24. [↑](#footnote-ref-279)
280. . الاحتجاج، ج 2، ص 458. [↑](#footnote-ref-280)
281. . رجوع شود به اسرار ملکوت، ج 2، ص 151 ـ 432. [↑](#footnote-ref-281)
282. . رجوع شود به اسرار ملکوت، ج 3، ص 203 ـ 282. [↑](#footnote-ref-282)
283. . الاحتجاج، ج 2، ص 456 ـ 458. [↑](#footnote-ref-283)
284. . امام شناسی، ج 3، ص 34؛ روح مجرّد، ص 513. [↑](#footnote-ref-284)
285. . تفسیر القمی، ج 2، ص 234؛ من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 202. [↑](#footnote-ref-285)
286. . در روایات راجع به یوشع بن نون نیز داریم: من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 213؛ الإرشاد، ج 2، ص 385. [↑](#footnote-ref-286)
287. . الکافی، ج 1، ص 25؛ کمال الدین، ج 2، ص 675؛ الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 840؛ با قدری اختلاف در مصادر. [↑](#footnote-ref-287)
288. . نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن جلسات دعای أبوحمزۀ ثمالی، رمضان 1432، جلسه 6، ص 1974 ـ 1976. [↑](#footnote-ref-288)
289. . تاریخ الطبری، ج 2، ص 522؛ الکامل، ج 2، ص 158. جهت اطلاع تفصیلی پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج 13، ص 19 ـ83. [↑](#footnote-ref-289)
290. . سوره أنبیاء (21) آیه 69. مطلع انوار، ج 12، ص 151:

«گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش!» [↑](#footnote-ref-290)
291. . مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 4، ص 237. [↑](#footnote-ref-291)
292. . الخصال، ج 2، ص 626. [↑](#footnote-ref-292)
293. . مع الأسف تقدیر و مشیّت الهی بر این امر تعلق نگرفت که از پرده برون افتد راز، و اجل مهلت نداد که از خامۀ پر فیض آن رجل الهی در باب تحلیل چهرۀ واقعی عاشورا بهره ببریم و صرفاً مقدّمه‌ای ناتمام از ایشان در اختیارمان باقی ماند. البته مجمع تحقیق مکتب وحی بنا دارد هرآنچه از مجموع نوشتجات و سخنرانی‌های آن رجل الهی در این زمینه باقی مانده است با تبویب و تحقیق در اختیار خوانندگان محترم قرار دهد؛ ان‌شاءالله الملک المنان. (محقّق) [↑](#footnote-ref-293)
294. . جامع الأخبار، شعیری، ص 77:

«قال النَّبیُّ صلّی الله علَیه و آله و سلّم: مَن صَلَّی رَکعتَینِ بِعمامةٍ فَلهُ مِن الفَضلِ علیٰ مَن لا یَتعَمَّمُ کفَضلی علَی أُمّتی؛ و مَن صَلَّی مُتَعمِّمًا فلهُ مِن الفَضلِ عَلیٰ مَن صَلَّی بغَیرِ عِمامةٍ کمَن جاهدَ فی البَحرِ عَلیٰ مَن جاهدَ فی البَرّ فی سبیلِ اللهِ تعالیٰ؛ و لو أنّ رَجلًا مُتَعَمِّمًا صَلَّی بجمیعِ أُمّتی بغَیرِ عِمامةٍ یَقبَلُ اللهُ تعالی صلاتَهم جَمیعًا مِن کَرامته؛ و مَن صَلَّی مُتَعَمِّمًا وُکّلَ به سَبعُمِائةِ ألفِ مَلَکٍ یَکتُبونَ لهُ الحَسَناتِ و یَمحونَ عَنهُ السّیّئاتِ و یَرفَعونَ لهُ الدّرَجات.»

ترجمه: «پیامبر صلّی الله علَیه و آله و سلّم فرمودند: ”فضیلت و شرافت آن کس که دو رکعت نماز را با عمامه بخواند بر آن‌کسی که بدون عمامه نماز می‌خواند مانند شرافت و برتری من است بر اُمّتم. و برتری آن‌کس که با عمامه نماز بخواند بر آن‌کسی که بدون عمامه نماز می‌خواند به‌مانند فضیلت و برتری کسی است که در دریا جهاد می‌نماید بر آن‌کسی که در خشکی در راه خداوند متعال جهاد می‌کند؛ و همانا اگر کسی با عمامه با جمیع اُمّتم که بدون عمامه‌اند نماز بخواند و آنان‌را امامت نماید، خداوند از روی کرامتش نماز همۀ آنان‌را خواهد پذیرفت؛ و هرآن‌کس که با عمامه نماز گذارد، هفتصد هزار ملک برای او گماشته می‌شوند تا برای او حسنات بنویسند و سیّئات و زشتی‌ها را برای او محو نمایند و بر درجات او بیافزایند.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-294)
295. . الکافی، ج 6، ص 461:

«عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام قال: مَنِ اعتَمَّ فَلَم یُدِرِ العِمامَةَ تَحتَ حَنَکِهِ فَأصابَهُ ألَمٌ لا دَواءَ لَهُ فَلا یَلومَنَّ إلّا نَفسَه!»

ترجمه: «امام صادق علیه‌السّلام فرمود:”هرکس که عمامه بر سر گذارد و دنبالۀ آن را به دور گردن و از زیر چانه عبور ندهد سپس او را دردی برسد که درمانی ندارد پس فقط خود را ملامت کند!“» (محقق) [↑](#footnote-ref-295)
296. . جهت اطلاع بیشتر پیرامون وضع و جعل حدیث رجوع شود به مطلع انوار، ج 6، ص 73 ـ 268. [↑](#footnote-ref-296)
297. . رجوع شود به اسرار ملکوت، ج 2، ص 496 ـ 511. [↑](#footnote-ref-297)
298. . مکارم الأخلاق، ص 8؛ مجمع البیان، ج 10، ص 500. [↑](#footnote-ref-298)
299. . سوره مجادله (58) آیه 22. اسرار ملکوت، ج 1، ص 273:

«خدای متعال حقیقت ایمان و نور معرفت را در دل آنها ثبت و حک نموده است و آنان را با نفحات قدسی از جانب خود امداد می‌نماید.» [↑](#footnote-ref-299)
300. . کمال الدین، ج 1، ص 304. [↑](#footnote-ref-300)
301. . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 497. امام شناسی، ج 4، ص 222:

«و به روح یقین و مرتبۀ عالیۀ ایمان رسیده و آن را بالمباشرة لمس نموده‌اند، و در نهایت زهد و بی‌اعتنایی به لذّات مادّی و حسّی، آنچه را که مُترَفین و خوش‌گذران‌ها و راحت‌طلبان، خشن و سخت می‌پندارند اینان نرم و لطیف و ملایم می‌شمرند.» [↑](#footnote-ref-301)
302. . اسرار ملکوت، ج 1، ص 205 و 206. [↑](#footnote-ref-302)
303. . الغیبة، نعمانی، ص 245. [↑](#footnote-ref-303)
304. . روضة المتقین، ج 7، ص 636؛ الکافی، ج 6، ص 461، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-304)
305. . تهذیب الأحکام، ج 3، ص 111، فرازی از دعای افتتاح. [↑](#footnote-ref-305)
306. . مستفاد از ناسخ التواریخ، انتشارات اساطیر، ج 4، ص 1755، کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام هنگام دفن بدن مطهّر رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم. [↑](#footnote-ref-306)
307. . سوره قصص (28) آیه 5 و 6. [↑](#footnote-ref-307)
308. . تفسیر القمی، ج 2، ص 133؛ مجمع البیان، ج 7، ص 374 و 375؛ المیزان، ج 16، ص 9. [↑](#footnote-ref-308)
309. . رجوع شود به مسیحیت در جهان امروز، آندرو والز، ترجمه مفتاح و بخشنده، ص 124. [↑](#footnote-ref-309)
310. . رجوع شود به وسائل الشیعة، ج 4، ص 199، بابُ تأکُّدِ استحبابِ تأخیرِ العِشاءِ حتّیٰ تَذهبَ الحُمرةُ المغربیَّةُ، و أنَّ آخِرَ وقتِ فَضیلَتِها ثلُثُ اللَّیل. [↑](#footnote-ref-310)
311. . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله تفریق صلوات که در ضمن دو کتاب شریف مطلع انوار، ج 1، ص 87 ـ 93 و مهرفروزان، ص 92 ـ 98 به زیور طبع آراسته شده است. [↑](#footnote-ref-311)
312. . جهت اطلاع پیرامون عدم اختصاص آیات و قصص قرآنی به قومی دون قومی، بلکه یجری القرآن کما یجری الشمس و القمر، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 327 ـ 349؛ انوار الملکوت، ج 2، ص 153 ـ 157. [↑](#footnote-ref-312)
313. . سوره یوسف (12) آیه 42: ﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُۥ نَاجٖ مِّنۡهُمَا ٱذۡكُرۡنِي عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَىٰهُ ٱلشَّيۡطٰنُ ذِكۡرَ رَبِّهِۦ فَلَبِثَ فِي ٱلسِّجۡنِ بِضۡعَ سِنِينَ﴾. [↑](#footnote-ref-313)
314. . سوره ق (50) آیه 16. [↑](#footnote-ref-314)
315. . سوره بقره (2) آیه 253. [↑](#footnote-ref-315)
316. . سوره قصص (28) آیه 5. [↑](#footnote-ref-316)
317. . معانی الأخبار، ص 79، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-317)
318. . الهدایة الکبری، ص 356؛ کمال الدین، ج 2، ص 425. [↑](#footnote-ref-318)
319. . الإرشاد، ج 1، ص 277 و 278. [↑](#footnote-ref-319)
320. . رجوع شود به کمال الدین، ج 2، ص 644 ـ 647. [↑](#footnote-ref-320)
321. . رجوع شود به عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج 1، ص 29؛ رجال الکشّی، ص 443 ـ 446. هم‌چنین جهت اطّلاع بیشتر از احوال علی بن أبی‌حمزه بطائنی رجوع شود به روح مجرّد، ص 223. [↑](#footnote-ref-321)
322. . سوره إسراء (17) آیه 67. [↑](#footnote-ref-322)
323. . الکافی، ج 2، ص 294؛ المحاسن، ج 1، ص 252. [↑](#footnote-ref-323)
324. . الطرائف، ج 1، ص 118:

«قال النَّبیُّ صلّی الله علَیه و آله و سلّم: ”فاطِمَةُ بَهجَةُ قَلبی و ابناها ثَمَرَةُ فُؤادی و بَعلُها نورُ بَصَری و الأئِمَّةُ مِن وُلدِها أُمَناءُ رَبّی و حَبلٌ مَمدودٌ بَینَهُ و بَینَ خَلقِهِ، مَنِ اعتَصَمَ بِهِم نَجا و مَن تَخَلَّفَ عَنهُم هَوَیٰ.“» ترجمه:

”پیغمبر اکرم صلّی الله علَیه و آله و سلّم فرمود: «فاطمه مایۀ خوشحالی قلب من است، و دو پسرانش میوه دل من هستند، و شوهرش نور چشم من است، و امامان از فرزندانش امینان پروردگار من هستند، که ریسمانی کشیده‌شده میان او و خلائقش می‌باشند. کسی که به آنان چنگ زند و تمسّک جوید نجات می‌یابد، و کسی که از آنان تخلّف ورزد و اعراض کند در درّۀ هلاک سقوط می‌نماید.“ (محقق) [↑](#footnote-ref-324)
325. . سوره نمل (27) آیه 62. روح مجرد، ص 267:

«یا آن کس که دعاى بیچارگان و درماندگان‏ را برآورده می‌کند درصورتى‌که او را بخوانند و گرفتارى و مضرّت را از آنان برمی‌دارد؟» [↑](#footnote-ref-325)
326. . معانی الأخبار، ص 361. [↑](#footnote-ref-326)
327. . الکافی، ج 4، ص 576، فقراتی از زیارت‌نامه أباعبدالله الحسین علیه السّلام:

«... و بِکُم تُنبِتُ الأرضُ أشجارَها و بِکُم تُخرِجُ الأشجارُ أثمارَها و بِکُم تُنزِلُ السَّماءُ قَطرَها و رِزقَها و بِکُم یَکشِفُ اللهُ الکَربَ و بِکُم یُنَزِّلُ اللهُ الغَیثَ و بِکُم تَسیخُ الأرضُ الَّتی تَحمِلُ أبدانَکُم و تَستَقِرُّ جِبالُها عن مَراسیها. إرادَةُ الرَّبِّ فی مَقادیرِ أُمورِهِ تَهبِطُ إلَیکُم و تَصدُرُ مِن بُیوتِکُم و الصّادِرُ عَمّا فَصَلَ مِن أحکامِ العِباد....». معاد شناسی، ج 3، ص 170:

«”و به‌سبب شما زمین درختان خود را می‌رویاند، و به‌سبب شما درختان میوه‌های خود را بیرون می‌آورند، و به سبب شما آسمان بارانش و رزقش را فرو می‌ریزد، و به‌سبب شما خداوند غصّه و اندوه را از بین می‌برد، و به‌سبب شما خداوند باران رحمت را فرو می‌فرستد، و به‌سبب شما زمینی که بدن‌های شما را حمل می‌کند ثابت و مستقر می‌ماند، و به‌سبب شما کوه‌ها در منزل‌ها و توقّفگاه‌های خود استقرار داشته و از حرکت و تزلزل باز می‌ایستند. ارادۀ حضرت پروردگار در اندازه‌ها و تقدیراتِ امور خود به‌سوی شما فرود می‌آید و سپس از خانه‌های شما صادر می‌گردد و خارج می‌شود، و نیز احکام تفصیلی بندگانش از خانۀ شما خارج می‌شود.“

در این فقرات روشن است که مراد تأثیر نفوس قدسیّۀ امامان دین سلامُ الله عَلیهم أجمعین در کائنات است؛ یعنی واسطۀ فیض رحمت الهیّه بوده و نفوس آنان آینه و دریچه‌ای برای گرفتن رحمت از مقام عزّ الهی و پخش کردن آن در عالم امکان می‌باشد.» [↑](#footnote-ref-327)
328. . سوره مائده (5) آیه 3. امام شناسی، ج 2، ص 178:

«امروز من دین شما را کامل نموده و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.» [↑](#footnote-ref-328)
329. . جامع الأخبار، شعیری، ص 100:

«قال رسول الله صلَّی الله علَیه و آله و سلّم: ”إنَّ اللهَ لا یَنظُرُ إلیٰ صُوَرِکُم و أعمالِکُم، و إنَّما یَنظُرُ إلیٰ قُلوبِکُم و نیّاتِکُم.» ترجمه:

«همانا خداوند به جلوه‌گری شما و اعمال شما نمی‌نگرد، بلکه به قلوب شما نگاه می‌کند!» (محقق) [↑](#footnote-ref-329)
330. . سوره عنکبوت (29) آیه 69. معاد شناسی، ج 8، ص 18:

«کسانی که در راه ما جهاد می‌کنند، ما آنها را به راه‌های خود هدایت می‌نماییم.» [↑](#footnote-ref-330)
331. . هم‌چنان‌که خود آن حضرت عجّل‌الله فرجه در نامه‌ای که به شیخ مفید ـ أعلَی الله مقامَه ـ دارند، این مطلب را متذکّر می‌شوند: الاحتجاج، ج 2، ص 497:

«... فَإنّا نُحِیطُ عِلمًا بِأنبائِکُم و لا یَعزُبُ عَنّا شَی‌ءٌ مِن أخبارِکُم... إنّا غَیرُ مُهمِلِینَ لِمُراعاتِکُم و لا ناسِینَ لِذِکرِکُم؛ و لَولا ذٰلِکَ لَنَزَلَ بِکُمُ اللَّأْوَاءُ و اصطَلَمَکُمُ الأعداء.» رساله طهارت انسان، ص 141، تعلیقه 1:

«ما بر احوال شما احاطه علمی داریم و چیزی از اخبار شما از ما پنهان و مخفی نمی‌ماند... ما در مراعات شما اهمال و کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را فراموش نمی‌نماییم؛ و اگر این‌طور نبود، شدائد بر شما وارد شده و دشمنان نابودتان می‌کردند.» [↑](#footnote-ref-331)
332. . الکافی، ج 6، ص 461؛ روضة المتقین، ج 7، ص 636. [↑](#footnote-ref-332)
333. . المحاسن، ج 1، ص 155. هم‌چنین رجوع شود به الکافی، ج 1، ص 371 و 372. [↑](#footnote-ref-333)
334. . تهذیب الأحکام، ج 3، ص 111، فرازی از دعای افتتاح. [↑](#footnote-ref-334)
335. . تفسیر العیّاشی، ج 1، ص 15؛ الهدایة الکبری، ص 163. [↑](#footnote-ref-335)
336. . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اربعین در فرهنگ شیعه، ص 100. [↑](#footnote-ref-336)
337. . الکافی، ج 1، ص 371:

«یا فُضَیلُ، اِعرِف إمامَکَ؛ فَإنَّکَ إذا عَرَفتَ إمامَکَ لَم یَضُرَّکَ تَقَدَّمَ هذا الأمرُ أو تَأخَّرَ؛ و مَن عَرَفَ إمامَهُ ثُمَّ ماتَ قَبلَ أن یَقومَ صاحِبُ هذا الأمرِ کان بِمَنزِلَةِ مَن کان قاعِدًا فی عَسکَرِهِ، لا، بَل بِمَنزِلَةِ مَن قَعَدَ تَحتَ لِوائِهِ.» ترجمه:

”ای فضیل، امامت را بشناس؛ چراکه اگر امامت را شناختی، این امر (قیام حضرت صاحب‌الأمر علیه السّلام) جلو بیفتد یا به تأخیر افتد، برای تو ضرری نخواهد داشت. و هرکه امامش را بشناسد و قبل از قیام صاحب این امر از دنیا برود، به منزلۀ کسی است که در لشکر آن حضرت نشسته باشد؛ خیر، بلکه به‌منزلۀ کسی است که در تحتِ لواء و پرچم آن حضرت نشسته باشد.“ (محقق) [↑](#footnote-ref-337)
338. . رجوع شود به روح مجرّد، ص 682 و 683. [↑](#footnote-ref-338)
339. . اسرار ملکوت، ج 2، ص 151 ـ 432. [↑](#footnote-ref-339)
340. . سوره آل‌عمران (3) آیه 103. [↑](#footnote-ref-340)
341. . مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج 2، ص 68. [↑](#footnote-ref-341)
342. . سوره نساء (4) آیه 164. [↑](#footnote-ref-342)
343. . رجوع شود به الکافی، ج 6، ص 39؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص 169:

«عَن أحمَدَ بنِ مُحَمَّدِ بنِ خالِدٍ عَن أبیهِ قالَ حَدَّثَنا أبوأحمَدَ مُحَمَّدُ بنُ زیادٍ الأزدیُّ قالَ: سَمِعتُ مالِکَ بنَ أنَسٍ فَقیهَ المَدینَةِ یَقولُ:... کانَ [الصّادِقِ جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ] علیه‌السّلام رَجُلًا لا یَخلو مِن إحدَى ثَلاثِ خِصالٍ إمّا صائِماً وَ إمّا قائِماً وَ إمّا ذاکِراً وَ کانَ مِن عُظَماءِ العِبادِ وَ أکابِرِ الزُّهّادِ الَّذینَ یَخشَونَ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ کانَ کَثیرَ الحَدیثِ طَیِّبَ المُجالَسَةِ کَثیرَ الفَوائِدِ فَإذا قالَ قالَ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم اخضَرَّ مَرَّةً وَ اصفَرَّ أُخرَى حَتَّى یُنکِرَهُ مَن کانَ یَعرِفُه‏... .»

«ابواحمد أزدیّ گوید: از مالک بن انس فقیه مدینه شنیدم که می‌گفت: صادق علیه‌السّلام مردی بود که همواره در یکی از این سه حال بود، یا روزه‌دار بود یا در حال قیام (در نماز) و یا در حال ذکر خدا! و از بزرگان بندگان و زُهّاد بود؛ از آنان‌که همواره از خداوند عزّوجلّ در خوف و خشیت‌اند! بسیار حدیث روایت می‌کرد و هم‌نشینی نیکو و پرفایده بود، چون از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نامی می‌بُرد رنگ رخساره‌اش لحظه‌ای کبود و لحظۀ دیگر زرد می‌گشت و آن‌چنان چهره‌اش دگرگون می‌گشت که آشنایان نیز او را نمی‌شناختند!» (محقق) [↑](#footnote-ref-343)
344. . سوره احزاب (33) آیه 67. امام شناسی، ج 2، ص 132:

«بار پروردگارا! ما از بزرگان و رؤسای خود تبعیت نمودیم و آنها راه را بر ما گم نمودند.» [↑](#footnote-ref-344)
345. . سوره آل‌عمران (3) آیه 103. [↑](#footnote-ref-345)
346. . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 496. [↑](#footnote-ref-346)
347. . رجوع شود به شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج 2، ص 126. [↑](#footnote-ref-347)
348. . تزکیة النفس، سید کاظم حسینی حائری، ص 146 و 147، 449 ـ 500. [↑](#footnote-ref-348)
349. . روح مجرّد، ص 24 ـ 28. [↑](#footnote-ref-349)
350. . رجوع شود به افق وحی، ص 536؛ مهر فروزان، ص 53. [↑](#footnote-ref-350)
351. . اسرار ملکوت، ج 2، ص 41 ـ 47. [↑](#footnote-ref-351)